



# عب مولای ما

♦ تحقیق و تصحیح کتاب

میکز الاستی فی احوال مولینا ابوالفضل العباسی

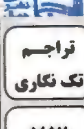
نویسنده: آیت الله محمد باقر بیر جندی  
به کوشش: علیرضا ابادری



مولانا حبیب الرحمن

(مکین الاساس فی احوال مولانا ابی الفضل المباس)

آیت اللہ محمد باقر بیر جندی



تراجم نگاری

۲۲

—

۲۹

امام سجاده (ع):

ان الْعَبَّاسَ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ لَدُنْهُ يَعْطِيهِ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

عموم عباس، نزد خدای متعال، مقامی دارد که روز قیامت، همه شهیدان به آن غبطه می‌خورند و رشک می‌برند.

**مکین الاساس فی احوال مولینا ابی الفضل العباس** اثر آیت الله محمدباقر بیرجندی است. این اثر ضمن بررسی محکم زندگانی قمر بنی‌هاشم اطلاعات بسیار زیادی دربارهٔ انساب و جغرافیای تاریخی یا دیگر مطالب در اختیار خواننده قرار می‌دهد. کبریت احمر نیز به قلم همین نویسنده نگارش یافته است که از شهرت بیشتری برخوردار است.



دیگر آثار عاشورایی نشر جمال



دفتر قم: ۰۲۵۱-۷۷۴۶۳۵۳

همراه: ۰۹۱۲۲۵۲۰۲۵۰

دفتر تهران: ۰۲۱-۶۶۴۸۷۱۱۸

همراه: ۰۹۱۲۸۱۷۹۸۰۸

JAMALNASHR.IR

ISBN:964-202-153-6



9 789642 021536



مَرِييَا يَا لِمَ مِنْ  
قَدْ لَلَّهٗ أُمَّةٌ قَتَلَتْكُمْ يَا لَآءِ  
سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ  
أَحْسَنُ وَالْحُسَيْنِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ  
وَبَرَكَاتِهِ وَمَغْفِرَتُهُ وَرِضْوَانِهِ  
لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ أَنْكَ مَصِيَّتَ عَا

سرشناسه : آیتی قائینی، محمدباقر، ۱۳۲۸ - ۱۳۱۲.  
عنوان قراردادی : مکین‌الاساس فی احوال ابی‌الفضل‌العباس  
عنوان و نام پدیدآور : مولای ما عباس = مکین‌الاساس  
فی احوال مولانا ابی‌الفضل‌العباس علیه‌السلام /  
مؤلف محمدباقر بیرجندی ؛ به کوشش علیرضا اباذری.  
مشخصات نشر : قم : جمال، ۱۳۹۰.  
مشخصات ظاهری : ۳۴۰ ص.  
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۲-۱۵۳-۶  
موضوع : عباس‌بن علی (ع)، ۲۶- - ۶۱ق -- سرگذشتنامه  
رده بندی کنگره : ۱۳۹۰ ۱۳۹۵۰۴۱ع/۴ BP۴۲/۴  
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۷  
شماره کتابشناسی ملی : ۲۴۳۰۵۶۸

کتابخانہ تخصصی  
تاریخ اسلام ایلان  
۱۳۷۲

مولای ما

علینا السلام  
عباس

محقق و تصحیح کتاب

مکرم الاستاذ فی الخصال مولانا ابوالفضل العباسی

نویسنده: آیت اللہ محمد باقر پیر جندی  
به کوشش: علیرضا اباذری





## مولای ما عباس

آیت الله محمد باقر بیرجندی  
به کوشش علیرضا اباذری  
صفحه‌آرا: حسین نرگسی  
ناشر: جمال  
لیتوگرافی: صیام  
چاپخانه: دفتر تبلیغات اسلامی  
صحافی: دفتر تبلیغات اسلامی  
نوبت چاپ: اول/۱۳۹۰  
شمارگان: ۳۰۰۰  
قیمت: ۶۰۰۰ تومان



دفتر قم:

۰۲۵۱-۷۷۴۶۳۵۳

۰۹۱۲۲۵۲۰۲۵۰

دفتر تهران:

۰۲۱-۶۶۴۸۷۱۱۸

۰۹۱۲۸۱۷۹۸۰۸

[jamalnashr.ir](http://jamalnashr.ir)

## فهرست اجمالی

|     |  |
|-----|--|
| ۷   | ..... مقدمه                                  |
| ۹   | ..... زندگی نامه مؤلف                        |
| ۲۱  | ..... مجلس اول: شرح حال حضرت ابوالفضل        |
| ۴۵  | ..... مجلس دوم: در نسب و خواهران و.....      |
| ۷۵  | ..... مجلس سوم: در اسم و کنیه و القاب و..... |
| ۱۱۹ | ..... مجلس چهارم: در ذکر اخبار فضل ابی الفضل |
| ۱۴۱ | ..... مجلس پنجم: محل دفن ابی الفضل           |
| ۲۱۹ | ..... مجلس ششم: در فضائل کربلا               |
| ۲۹۴ | ..... فهرس                                   |





### مقدمه

صدها کتاب درباره امام حسین علیه السلام و قیام عاشورا نوشته شده و در بسیاری از آنها زندگانی حضرت عباس علیه السلام و مقام والای او بررسی گشته است. *مقتل الحسین*، اثر شیخ صدوق، از کهن ترین آثاری است که درباره عاشورا نگاشته شده و در آن از حضرت عباس علیه السلام یاد شده است. متأسفانه این کتاب - که شیخ صدوق در *خصال* از آن یاد کرده - از بین رفته است. بیش از ۲۰۰ کتاب در دوران معاصر درباره امام حسین علیه السلام و قیام عاشورا نگاشته شده است که یکی از آنها کتاب *مکین الأساس فی أحوال مولانا ابی الفضل العباس*، اثر آیت الله محمد باقر بیرجندی - اعلی الله مقامه - است. این کتاب - که نسخه های جداگانه آن موجود است - توسط مؤلف به کبریت احمر اضافه شده و به عنوان جزء سوم آن شناخته شده است. همین امر باعث گمنامی کتاب شده است. اکنون این کتاب به طور مستقل چاپ می شود. چاپ سنگی و سربی این کتاب تا مدتی پیش مورد استفاده بود. متأسفانه چاپ سربی کتاب، سرشار از غلط های چاپی است و چاپ سنگی آن وضعیت بهتری دارد. کتاب حاضر بر اساس چاپ سنگی آن تهیه و تنظیم شده است.

*مکین الأساس* در زمره بهترین آثاری قرار دارد که در شرح احوال حضرت عباس بن امیر المؤمنین علیه السلام نوشته شده است.

کتاب - همان گونه که از نام آن پیداست - بنیانی محکم در این زمینه دارد و رساله ای پربار و کم حجم است که مطالب سودمندی را در خود جای داده است. مطالب متنوع و سرشار از اطلاعات مختلف در این کتاب کوچک، آن را پربار ساخته است و می توان نمونه ای از ذهن و قاد نویسنده را در آن یافت. این رساله با دو قسمت دیگر *کبریت احمر* - چه در شیوه نقل مطالب و چه در نوع مطالب -

تفاوت‌هایی دارد که نگارنده این سطور در مقدمه کبریت احمر از آن بحث کرده است؛ اما به طور خلاصه می‌توان گفت: ۱. تنوع مطالب این رساله بیشتر است؛ ۲. مطالبی مانند آنساب و جغرافیای تاریخی در این رساله وجود دارد که در دو قسمت دیگر وجود ندارد؛ شرح بیشتر در این زمینه، ضمن شرح احوال مؤلف خواهد آمد.

ویرایش جدید، عنوان‌بندی، استخراج منابع و مصادر و ترجمه آیات، روایات و عبارات عربی، از کارهایی است که در این چاپ انجام شده است. ترجمه آیات قرآن از ترجمه شادروان فولادوند است. روایات و عبارات عربی نیز با کمک برخی نرم‌افزارها به صورت آزاد ترجمه شده است.

شماری از دوستان در تصحیح و چاپ این کتاب بنده را یاری رسانده‌اند که امید است عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام همه آنان را یاری کند. همچنین از همسرم برای همراهی‌هایش تشکر می‌کنم. وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

قم / اربعین حسینی / ۱۴۳۲

علیرضا اباذری

## زندگی‌نامه مؤلف

### تولد

ابوالحسن محمد باقر بن محمد حسن بن اسدالله بن مولی حاج عبدالله بن مولی علی محمد شریف علوی فاطمی در ربیع الاول سال ۱۲۷۶ ق، در روستای أمّ القری - معروف به گازار<sup>۱</sup> - به دنیا آمد. این روستا - چنان که مؤلف اشاره کرده - بین بیرجند و قاین قرار داشته است.<sup>۲</sup>

مادرش، دختر مولی محمد حسین بن مولی ولی الله بن محمد مهدی بن آخوند مولی محمد باقر بن مولی عسکری بن شاه محمد بن مولی دوست محمد قاینی بوده است. فرزندش<sup>۳</sup>، علامه سید محسن امین<sup>۴</sup> و دکتر سید محمود مرعشی، کنیه ابوالحسن را برای وی ذکر کرده‌اند.<sup>۵</sup> فرزندش لقب نصیر الملة والدین را نیز برای او آورده است که به احتمال بسیار، لقب یا عنوانی عام بوده است، نه لقب خاص او. پدرش نام محمد باقر را جهت زنده نگه داشتن نام ملامحمد باقر، جدّ اعلای مادری اش برای او برگزید.<sup>۶</sup>

وی دو برادر بزرگ‌تر به نام‌های ملاعلی اصغر<sup>۷</sup> و ملامحمد علی<sup>۸</sup> داشت.

۱. به جازار نیز معروف بوده است.

۲. نگارنده اطلاعی از وضع کنونی این روستا ندارد. در این زمینه ر.ک: *المسلسلات فی الاجازات*، ج ۲، ص ۱۲، شرح حال مؤلف به خط خودش.

۳. *بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان*، ص ۳۱۵.

۴. *اهیان الشیعة*، ج ۷، ص ۱۸۱. ۵. *المسلسلات فی الاجازات*، ج ۲، ص ۷.

۶. همان، ج ۲، ص ۱۲.

۷. *بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان*، ص ۳۰۳.

۸. همان، ص ۳۱۱.

## خانواده

پدر و مادروی، از خانواده‌ای ریشه‌دار و اهل علم و فضل و فرهنگ بوده‌اند؛ از جانب پدر به علی محمد شریف علوی فاطمی ملقب به اشرف الشرفاء (متوفای ۱۱۴۹ ق.) می‌رسد و از جانب مادر به ملا محمد باقرین مسعود علی شیرخوندی که از علمای بزرگ عهد نادرشاه افشار بود. شیرخوندی معاصر علامه مجلسی و شیخ حرعاملی بوده و احتمالاً از آنان اجازه روایت داشته است.<sup>۱</sup> وی بسیار مورد احترام مردم بوده و کرامات زیادی از او بین مردم نقل می‌شده است. وی به احتمال زیاد، از شاگردان علامه مجلسی بوده و کتاب حلیه المتقین علامه به خط او نزد مؤلف بوده است. وی کتابخانه بزرگی در روستای شیرآخوند داشته که در حمله افغان‌ها به ایران طعمه حریق<sup>۲</sup> و غارت شد<sup>۳</sup> و برخی از کتاب‌ها را به بخارا و هرات بردند و شماری از آنها نزد مؤلف باقی ماند.

بنا به گفته مؤلف، کتاب‌های نفیسی با خط‌های بسیار زیبا در این کتابخانه بود<sup>۴</sup> که باد خزان افغان‌ها آن را پرپر کرد. آثاری که در این حمله سالم ماند، عبارتند از: حلیه المتقین، الرواشح السماویة میرداماد، کشکول شیخ بهانی، شرح تذکره خواجه، تعلیقه بر شرح چغمینی، ارشاد علامه، عیون اخبار الرضا، من لایحضره الفقیه، فوائد الطریفه در شرح صحیفه، قصص العلماء راوندی و تبصره سید مرتضی رازی. این آثار نزد مؤلف باقی ماند. همچنین شرح نهج البلاغه سید علاء الدین محمد حسینی گلستانه، موسوم به بهجة الحدائق فی شرح کلمات کلام الله ناطق، نزد مرحوم بیرجندی بوده که معلوم نیست از کتابخانه جدش مرحوم شیرخوندی به او رسیده یا از طریق دیگر. به هر حال، این نسخه در سال ۱۱۳۰ ق. کتابت شده و بانی صحافی آن مرحوم بیرجندی بوده است و اکنون به شماره ۱۸۴۷ در کتابخانه آیه الله مرعشی نگه‌داری می‌شود.

یکی دیگر از نسخه‌هایی که در دست وی بوده المعارف فی شرح الصحائف الالهیه شمس الدین سمرقندی است که در سال ۷۴۵ ق. کتابت شده است. این نسخه نیز در کتابخانه آیه الله مرعشی با شماره «۱۰۹۶۵ م» نگه‌داری می‌شود. قابل ذکر است که بسیاری از نسخ خطی مرحوم بیرجندی و تعدادی از کتاب‌های موجود در کتابخانه او، اکنون در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی نگه‌داری می‌شود که می‌توان آنها را در جلد سی و هفتم فهرست آن کتابخانه مشاهده کرد.

۲. همان، ص ۱۲، به نقل از مؤلف.

۴. همان، ص ۱۲.

۱. المسلسلات فی الاجازات، ج ۲، ص ۱۲.

۳. همان، ص ۱۴، به نقل از آیت الله مرعشی.

## فرزندان

مرحوم آیتی پسران او را نام می‌برد؛ اما در مورد اینکه وی فرزندان دختر نیز داشته یا نه، سکوت می‌کند. منابع دیگر نیز در این زمینه سکوت کرده‌اند. پسران او عبارتند از: شیخ محمد حسن، شیخ محمد تقی - که هر دو در زمان مؤلف از دنیا رفتند - محمد حسین، مرتضی و لطف‌الله<sup>۱</sup>.

## تحصیل

شیخ محمد باقر از اوان کودکی، دارای ذهنی سرشار و حافظه‌ای قوی بود. وی تحصیلات مقدماتی را نزد پدر و دو برادر بزرگ‌تر خود فراگرفت.<sup>۲</sup> به احتمال زیاد، تحصیل او نزد پدر در روستای محل زندگی‌اش بوده است. تحصیل او نزد برادران - به خصوص ملامحمد علی - در قاین بوده است.<sup>۳</sup>

وی در دوازده سالگی جهت ادامه تحصیل به قاین رفته و در مدرسه جعفریه آن شهر زیر نظر برادر خود به تحصیل پرداخت.<sup>۴</sup> یکی از استادان او در این مدرسه، سید ابوطالب بن ابی تراب حسینی قاینی بود.<sup>۵</sup> سید ابوطالب شاگرد محمد ابراهیم کلباسی بود و آثار فراوانی در زمینه فقه، اصول و عقاید داشت.<sup>۶</sup> مؤلف تعلق خاطر خاصی به او داشت و عوائد قریبه را در شرح فوائد غریبه او نوشت.<sup>۷</sup> لؤلؤة الغالیة در اسرار شهادت از تألیفات سید ابوطالب و در مقتل حضرت سیدالشهداء علیه السلام است که مؤلف در آثار خود - به ویژه در کتاب کبریت احمر - از آن یاد می‌کند.

وی دو سال در قاین به تحصیل پرداخت و در چهارده سالگی به مشهد مقدس رفت و در مدرسه میرزا جعفر، در مدرس شاهزاده شیخ رئیس ابوالحسن میرزای قاجار ساکن شد<sup>۸</sup> و به تحصیل پرداخت. او تحصیل علوم دینی را به طور جدی از مشهد شروع کرد. وی در مشهد استادان متعددی داشت و بیشتر تعلق خاطر او در این زمان فقه و اصول بود. او در این دوره، فلسفه را نزد میرزا علی رضا سبزواری فراگرفت.<sup>۹</sup>

۱. بهارستان، ص ۳۱۳.

۲. المسلسلات، ج ۲، ص ۱۲.

۳. بهارستان، ص ۳۱۱.

۴. همان، ص ۳۱۱.

۵. المسلسلات، ج ۲، ص ۷.

۶. فوائد الرضویة در احوال علماء مذهب جعفریه، ص ۴۱۸.

۷. همان، ص ۳۱۱.

۸. بهارستان، ص ۳۱۱.

۹. همان، ص ۳۱۲. در پایان کتاب کبریت احمر، نام او محمد رضا سبزواری آمده است.



وی در مشهد، قرائت و تجوید را نزد ملا علی مزینانی<sup>۱</sup> و فقه و اصول را نزد افراد زیر فراگرفت:

۱. شیخ محمد تقی بجنوردی: از شاگردان شیخ انصاری و صاحب جواهر.<sup>۲</sup>
۲. سید عبدالصمد تستری: از شاگردان شیخ انصاری. تستری از مطول تا آخر تحصیلات خود را نزد شیخ انصاری گذرانده است.<sup>۳</sup>

۳. سید مرتضی یزدی<sup>۴</sup>؛

۴. شیخ علی یزدی<sup>۵</sup>؛

۵. میرزا هدایت الله مدرس ابهری: وی از استادان تأثیر گذار بر شخصیت علمی مؤلف بوده و توجه خاصی به شاگرد جوان خود داشته است و مکرر می فرموده که «من فقط درس را از برای این شخص می گویم؛ زیرا در عالم رؤیا، شیخ بهایی توصیه او را به من فرمود و گفت: البته این شخص به مقام خواهد رسید».<sup>۶</sup> مؤلف در این زمان بیست سال هم نداشت.

شیخ محمد باقر پس از تکمیل دروس خود در مشهد مقدس، در سال ۱۲۹۶ ق. برای ادامه تحصیل به نجف رفت. این دوران را می توان اوج تحصیلات علمی او دانست.

وی در نجف، خارج اصول را نزد میرزا حبیب الله رشتی<sup>۷</sup> فرا می گرفت. دکتر سید محمود مرعشی، آخوند خراسانی را استاد اصول او می داند؛<sup>۸</sup> ولی مؤلف در این زمینه حرفی نمی زند.<sup>۹</sup> در آخر کتاب کبریت احمر نیز آخوند خراسانی از استادان اصول او به حساب آمده است؛ اما به نظر می رسد این مطلب درست نباشد.

او دو سال در درس خارج فقه محمد فاضل ایروانی<sup>۱۰</sup> و مدتی در درس خارج فقه شاگردان شیخ انصاری در نجف: مولی لطف الله مازندرانی، مولی محمد ممقانی و شیخ محمد حسین کاظمی، شرکت کرد.<sup>۱۱</sup>

۱. المسلسلات فی الاجازات، ج ۲، ص ۷.  
 ۲. همان، ص ۷ و ۱۲.  
 ۳. همان، ص ۱۲.  
 ۴. همان.  
 ۵. همان، ص ۱۲.  
 ۶. بهارستان، ص ۳۱۲؛ بزرگان قانن، ص ۴۸.  
 ۷. بهارستان، ص ۳۱۲؛ المسلسلات فی الاجازات، ج ۲، ص ۱۲ و ۹۵؛ سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۸۸ و ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۰۴.  
 ۸. المسلسلات فی الاجازات، ج ۲، ص ۷.  
 ۹. همان، ص ۱۲.  
 ۱۰. المسلسلات فی الاجازات، ج ۲، ص ۷ و ص ۹۲؛ بهارستان، ص ۳۱۲؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۸۱.  
 ۱۱. پایان کتاب کبریت احمر.

مؤلف، مقداری از فقه را نزد میرزا حسین بن میرزا خلیل تهرانی فراگرفت.<sup>۱</sup> از خلال آثار او برمی آید که مدتی نیز در درس شیخ هادی تهرانی، معروف به مکفر، حاضر شده و تقریرات درس او را به نام *تحفة الغرویه* جمع آوری کرده که این مورد، از دید تمام منابع پنهان مانده است.<sup>۲</sup>

استاد اصلی او در این زمان میرزای شیرازی بوده که مؤلف به آن تصریح کرده<sup>۳</sup> و سالیانی را نزد او به تحصیل پرداخته است. وی بین استادان، تعلق خاطر خاصی به میرزای شیرازی دارد و همواره از او با احترام نام می‌برد و بالقباب شایسته‌ای او را می‌ستاید. میرزای شیرازی نیز شاگرد جوان خود را همواره تشویق می‌کرد. مؤلف پس از نگارش *وثیقة الفقها*، آن را به میرزای شیرازی می‌دهد تا نظرش را درباره آن جویا شود. میرزای شیرازی پس از مطالعه آن، او را تشویق به نوشتن کرد. مؤلف می‌گوید: *آیه الله شیرازی نوشته‌های مرا دید و آنها را پسندید و در تشویق و ترغیب من، دو یا سه مرتبه فرمود: بنویس، بنویس.*<sup>۴</sup>

وی در همین زمان، همراه با تحصیل، به تدریس نیز مشغول بود و با اشاره میرزای شیرازی، فرائد شیخ انصاری را برای بعضی از دوستان خود تدریس می‌کرد. نیز با تکمیل درجات علمی در فقه و اصول، به فراگیری *نهج البلاغه*، *صحیفه سجادیه* و تفسیر قرآن روی آورد و با تأیید میرزای شیرازی، این علوم را از مولی فتح علی - امام جماعت سامرا - فراگرفت، همچنین از محضر سید اسماعیل صدر استفاده کرد.

او رجال و درایه را در نجف در خدمت استادان بزرگ آن زمان، مانند میرزا حسین بن میرزا خلیل تهرانی، فراگرفت. تهرانی در شب‌های ماه مبارک رمضان، رجال و درایه را تدریس می‌کرد که مؤلف در این درس شرکت می‌کرد.<sup>۵</sup> بزرگ‌ترین استاد او در این زمینه، میرزا حسین نوری طبرسی است.<sup>۶</sup>

۱. *المسلسلات فی الاجازات*، ج ۲، ص ۱۲.

۲. همان، ص ۱۱.

۳. همان، ص ۱۲؛ *بهارستان*، ص ۳۱۲؛ *اعیان الشیعه*، ج ۷، ص ۱۸۱؛ *ریحانة الادب*، ج ۱، ص ۳۰۴.

۴. *المسلسلات فی الاجازات*، ج ۲، ص ۱۳. همان.

۵. همان.

وی پس از فراگیری علوم مختلف رایج در حوزه‌های آن زمان، در سال ۱۳۰۵ ق. بعد از انجام حج، جهت دیدار پدر و مادر و آشنایان به بیرجند برمی‌گردد<sup>۱</sup> و به وعظ و ارشاد و امور دینی می‌پردازد.

### آثار

آیت‌الله بیرجندی هنگام تحصیل در نجف اشرف، پژوهش و نگارش را آغاز کرد. یکی از قدیمی‌ترین آثار او کتاب آیات الاحکام است که آن را در ماه شوال ۱۲۹۹ ق. در ۲۳ سالگی جمع‌آوری کرده است. ظاهراً اولین اثر او نظم اللالی است که آن را در سال ۱۲۹۶ ق. یعنی در اواخر اقامت در مشهد مقدس یا اوایل ورود به نجف اشرف، نگاشته است. وی در سال ۱۲۹۸ ق. در ۲۲ سالگی از فاضل ایروانی، مولی لطف‌الله مازندرانی، شیخ جعفر شوشتی و شیخ محمد استرآبادی به دریافت اجازه اجتهاد نائل می‌شود.<sup>۲</sup>

شخصیت علمی چند جانبه او را در آثار گوناگونش می‌توان یافت؛ از قرائت و تجوید گرفته تا فقه و اصول، رجال، درایه، کلام، عقاید، تاریخ اسلام، تاریخ مکان‌ها، انساب، تفسیر، اطلاع از کتب آسمانی ادیان دیگر مانند تورات، انجیل.

وی در اوایل ورود به بیرجند، در ۲۹ سالگی، در نبرد علمی با مولی ابراهیم حنفی - از دانشمندان بزرگ اهل سنت - پیروز می‌شود.<sup>۳</sup>

هوش سرشار و اطلاعات وسیع او به حدی بوده که به فرزند خود می‌گوید: «برای من میسر است بدون مراجعه به کتب، مهمات فقه را از طهارت تا دیات، با اشاره به فتاوی معظم فقها در هر مسئله بنویسم.»<sup>۴</sup>

وی نه تنها بر فقه و اصول شیعه تسلط داشت و شیعیان خراسان احکام شرعی را از او فرامی‌گرفتند؛ بلکه به علت تسلط بر فقه اهل سنت، حنفی‌ها نیز احکام فقهی خود را از او یاد می‌گرفتند. او به حدی در این زمینه مهارت داشت که در نامه‌ها و پیام‌های دولتی در هرات، از او با لقب «مفتی الفریقین» یاد می‌کردند، و صورت فتاوی او در نواحی افغانستان تا مدت‌ها موجود بوده است.

یکی دیگر از جنبه‌های شخصیت علمی او، اجازه نقل حدیث و آثار گذشتگان از علمای شیعه است. وی در این زمینه سه اجازه داشت و یکی از بزرگان این جرگه به

۱. بهارستان، ص ۳۱۲؛ المسلسلات فی الاجازات، ج ۲، ص ۱۳.

۲. بهارستان، ص ۱۴. همان، ص ۳۱۲.

۳. همان، ص ۳۰۶.

حساب می‌آید. احاطه کم نظیر او بر علم رجال و اهمیت دادن به نقل درست حدیث و امانتداری و دقت در نقل آثار باعث شد که بسیار دنبال گرفتن اجازه باشد و همچنین بسیاری دنبال گرفتن اجازه از او باشند.

وی هنگام تألیف کبریت احمر (۱۳۳۰ ق.) ۲۲ کتاب نوشته بود. آثار گوناگون او - که در ذیل معرفی می‌شود - شاهی است بر مرتبه دانش او:<sup>۱</sup>

۱. آیات الاحکام؛
۲. الاجازة الوجيزة للدرة الفاخرة العزیزة؛
۳. اجوبة المسائل الواردة من ما وراء النهر؛
۴. اخلاق؛
۵. ارث الزوجة و الحبو؛
۶. ارجوزة فی النحو؛
۷. ازاحة الريبة فی وجوب صلاة الجمعة فی زمن الغيبة؛
۸. الاعسار؛
۹. اكفاء المكائند فی اصلاح المفسد؛
۱۰. ايضاح الطريق و فص العقیق؛
۱۱. بداية المعرفة؛
۱۲. بغية الطالب فی من رأى الامام الغائب؛
۱۳. تذكرة الطالب فی ترجمة بغية الطالب؛
۱۴. ترتيب اخبار التهذيب و الكتب الثلاثة الآخر؛
۱۵. رسالة فی تزویج البکر؛
۱۶. زهر الرياض؛
۱۷. جامع الفقه؛
۱۸. جنگ؛
۱۹. حاشیه بر جامع عباسی؛
۲۰. حاشیه بر معالم الاصول؛

---

۱. دقیق‌ترین تعداد آثار او مربوط است به سلسلات اجازات که در این جا بیشتر از آن استفاده می‌شود. برای معرفی مفصل‌ترین آثار ر.ک: مقدمه کبریت احمر، انتشارات صبح پیروزی، قم، ۱۳۸۵.

٢١. الدر المنظوم فى اجازة محمد باقر العلوم؛
٢٢. الدرّة البيضاء فى نبذ من احوال اصحاب الكساء؛
٢٣. ديوان شعر؛
٢٤. ذخيرة المعاد فى الاجازة لأفلاذ الأكباد؛
٢٥. الرد على الشيخيه؛
٢٦. الرجعة فى النكاح؛
٢٧. رجال قايين؛
٢٨. رسالة الرجبية؛
٢٩. رسالة الميمون فى حرمة الأفيون؛
٣٠. سفينة القماش و مدينة الرياض؛
٣١. رساله در سير و سلوك؛
٣٢. رسالة يوحنا؛
٣٣. شرح نظم اللآلى؛
٣٣. صلاة الجمعة؛
٣٤. الصمصام المهلوى فى ردّ خان ملاخان هروى؛
٣٥. طلاق الحاكم زوجة الغائب؛
٣٦. العوائد القروية فى شرح الفوائد الغرويه؛
٣٧. العين الباصرة؛
٣٨. فاكهة الذاكرين؛
٣٩. الفوائد الرجالية؛
٤٠. الفوائد الطوسية و الدروس الرجالية؛
٤١. الفوائد الكاظمية يا و جيزة المقال؛
٤٢. الفوائد المكية؛
٤٣. القراءة و التجويد؛
٤٤. قطر الأمطار لمن أراد الاستنباط من كتب الاخبار؛
٤٥. كبريت احمر فى شرايط منبر؛

۴۶. کشکول؛
۴۷. لب الخطاب فی رد شبهات اهل الكتاب؛
۴۸. مثنوی فارسی؛
۴۹. مجمع المسائل؛
۵۰. المستطرف فی المعقول و المنقول؛
۵۱. مفتاح الفردوس؛
۵۲. مکین الأساس فی احوال ابی الفضل العباس؛
۵۳. منجزات المریض؛
۵۴. منجی المستجیر؛
۵۵. نصیح الاستغاثه فی الملاعن الثلاثه؛
۵۶. نظم حدیث کساء؛
۵۷. نورالمعرفة؛
۵۸. وثیقه الفقها؛
۵۹. وقایع الشهور و الأعوام؛
۶۰. رساله فی فضیله العلم و العلماء العاملين؛
۶۱. الرساله الفرضیه فی العول و التعصیب و الرد علی العامة؛
۶۲. رساله فی الجهاد؛
۶۳. رساله فی الرد علی البایه و البهائیه؛
۶۴. رساله فی الفوائد الرجالیه؛
۶۵. شرح تهذیب علامه حلی؛
۶۶. تحفه الغریه؛
۶۷. رساله فی التجوید.

## وفات

آیت الله بیرجندی پس از عمری تلاش در راه ترویج دین، در شب جمعه چهاردهم ذی الحجه سال ۱۳۵۲ ق. در ۷۷ سالگی بدرود حیات گفت. تشییع جنازه او با



شرکت هزاران نفر از مردم برگزار شد. در بسیاری از شهرهای ایران مجالس بزرگ داشت او بر پاگشت<sup>۱</sup> و حوزه علمیه قم به مناسبت درگشت او تعطیل شد.<sup>۲</sup> مرحوم آیه الله مرعشی نجفی در مدرسه فیضیه مجلس بزرگداشتی برای او برگزار می کند که خطیب شهیر سید یحیی یزدی در آن سخنرانی می کند.<sup>۳</sup> خاکجای او در قبرستان شمالی بیرجند و در مقبره ای است که به دستور خود وی ساخته شده است. این ناحیه به علت قرارگرفتن در کنار رود کبوتر خان، از قدیم به وادی الحمامة مشهور بوده است و بسیاری از بزرگان و سادات قایمات در آن مدفون بوده اند.<sup>۴</sup>

### ویژگی های کتاب

سیره مؤلف در کتاب کبریت احمر طبق چارچوبی است که خود مشخص می کند و سعی می کند در این چارچوب حرکت کند. نقد تند و تیز، بررسی متنی و رجالی نقل قول های تاریخی، حدیث، مقتل و... از ویژگی های آن است؛ اما در این کتاب، کمی سیره او افول می کند. علت آن نیز مشخص است؛ عشق به حضرت ابوالفضل علیه السلام گاهی عنان را از دست مؤلف می رباید. مثلاً وی در چند مورد از اکسیر العبادات مطالبی نقل می کند و حال آن که در کبریت احمر در نقل از آن احتیاط می کند.

این کتاب - چنانکه گفته شد - بخش سوم کتاب کبریت احمر است؛ اما برخلاف دو بخش پیشین، عنوان مقاله ندارد؛ بلکه جزء سوم نامیده شده و به دلایل مختلف، کتاب جداگانه ای بوده است که بعدها توسط خود مؤلف به آن ملحق شده است.

فرزند مؤلف، هنگام معرفی آثار پدر خود، می گوید: «دیگر کتاب، کبریت الاحمر فی شرایط المنبر در سه مجلد، که از آن جمله است مکین الاساس که به احوال حضرت ابوالفضل بن عباس بن امیر المؤمنین علیه السلام اختصاص دارد.»<sup>۵</sup>

بعضی دیگر نیز به پیروی از او، مکین الاساس را مندرج در کبریت احمر می دانند.<sup>۶</sup> نکته موجود در عبارت بهارستان این است که اگر این بخش اسم جداگانه ای نداشت و مجزا نبود، وی به وجود آن در کبریت احمر تصریح نمی کرد. مؤلف نیز آن را

۱. بهارستان، ص ۳۱۲. آیه الله مرعشی وفات او را روز پنجشنبه دوازدهم ذی الحجه دانسته است.

۲. المسلسلات فی الاجازات، ج ۲، ص ۱۱. همان.

۳. بهارستان، ص ۳۱۴-۳۱۵. ۴. بهارستان، ص ۳۰۷.

۵. المسلسلات فی الاجازات، ج ۲، ص ۱۰.

به عنوان رساله‌ای در شرح احوال حضرت ابوالفضل علیه السلام می‌داند. عنوان و موضوع رساله نیز با دو بخش اول کبریت احمر فرق می‌کند؛ ولی معلوم نیست چگونه به آن اضافه شده است.

بسیاری از مطالب یا احادیث بخش‌های اول و دوم کبریت احمر، در این کتاب نیز آمده است و اگر این کتاب به عنوان بخشی در طول آن دو بود، این قدر مطالب تکراری در آن نمی‌آمد و این می‌رساند که مؤلف آن را به صورت جداگانه‌ای نوشته و بعد به کتاب کبریت احمر اضافه شده است. به طور معمول، مؤلف ممکن است در دو اثر خود مطالب تکراری بیاورد؛ ولی در یک اثر از آوردن مطالب تکراری پرهیز کند.

نکته دیگری که این بخش (کتاب حاضر) را از آن دو بخش متمایز می‌کند، اعتبار مطالب - به خصوص احادیث و مقاتل - است که پیش‌تر اشاره شد.

به هر حال، نوعی گسست بین این بخش (کتاب حاضر) و دو بخش قبل دیده می‌شود. به احتمال زیاد، مؤلف، بعد از این بخش را به آن اضافه کرده است.

مؤلف، مطالب مختلفی را در این کتاب به تناسب موضوع، مطرح می‌کند که باعث شده در این کتاب، از انساب گرفته تا حدیث، مقتل، فضایل و مناقب، بحث راجع به امامزادگان و تاریخ و جغرافیای کربلا را بتوان دید. وسعت اطلاعات مؤلف را در زمینه‌های مختلف در این کتاب می‌توان دید.

### سبک نوشتاری کتاب

سبک مؤلف در نوشتن این کتاب، سبک رایج بین علما و روحانیان است که در اواخر دوره قاجار وجود داشته است. با این وجود، به علت اینکه مؤلف، نویسنده‌ای پرکار بوده است، مغلق‌گویی و استفاده نابه‌جا و زیاد از لغات عربی در کار او دیده نمی‌شود؛ البته از لحاظ نوشتاری، عادی است و امتیاز خاصی ندارد.

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْخَبِيرِ بِأَصْنَافٍ مَا صَمَتَ وَنَطَقَ، الْبَصِيرِ بِأَنْوَاعٍ مَا اخْتَلَفَ مِنْهَا وَمَا افْتَرَقَ، الْعَلِيمِ بِحَقَائِقِ الْخَلَائِقِ، وَاشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهَ خَلْقِي وَرِزْقِي وَرَتْقِي وَفَتْحِي وَاشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ إِزْغَامًا لِمَنْ جَحَدَ وَمَرَقَ، وَأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا وَوَلَدَهُ الْأَحَدَ عَشَرَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى مَنْ سَبَقَ وَلَحَقَ. صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مَا أَضَاءَ النَّهَارُ وَأَشْرَقَ وَنَعِبَ الْغُرَابُ وَنَعَقَ.

و بعد، بدان که این جزو سیم است از کتاب کبریت احمر فی شرایط المنبر که جاری شد بر قلم مبارک رقم احقر عباد الله محمد باقر بن محمد بن القاننی نزیل البیر جند - عفی الله عنه و عن والديه و اخوانه المؤمنین - و مخصوص می باشد به ذکر آنچه متعلق است به احوال خیر مال سیدنا و مولانا زین الصالحین و منار القانتین و سراج العابدین، الْمُنتَجَبِ الْمُزْتَضَى، الْمُتَوَشَّحِ بِالرِّضَا، الْمُسْتَسْلِمِ لِلْقَضَاءِ، صَدْرِ أَهْلِ التَّوَكُّلِ وَالتَّقَى، الشَّدِيدِ الْبَاسِ الْعَظِيمِ الْعِرَاسِ، مَوْلَانَا وَ مَوْلَى قَاطِبَةِ النَّاسِ، أَبَا الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ أَوْ وَاحِنَا فِدَاهُ.

|   |                          |
|---|--------------------------|
| سَرِ خَامِه مَنقَارِ بَلْبِلِ شُود      | مدادش پس از شبنم گل شود  |
| بِهَارِش زَنَدِ دَمِ زِ ارْدِیْبِهَشْتِ | بهشتی پدید آید عنبر سرشت |
| زَنَدِ سَرِ چو غَنجِه مَضَامِیْنِ نُو   | نوانو شود پس ز آیین نو   |
| صِبَا گَرَدَدِ از بوی گل عطر ساز        | شمیم ریاحین شود جان نواز |

اگر چه در وصف آن نون بحر عبادت و شجاعت، و نقطه و وسط دایره سودد و فخامت، عقل ها حیران و بیان ها الکن است، و لکن «مَالَا يُدْرِكُ كَلْمَهُ لَا يُتْرَكُ كَلْمَهُ»، و اگر نه

|  |   |
|--|---|
| كجَا صَوْتِ وَ حَرْفِ وَ كجَا وَصْفِ اَوْ؟   | كجَا بَحْرِ وَ گَنجَايِشِ دَرِ سَبُو؟       |
| شُودِ قَطْرَه گَرِ بَحْرِ عُمَانَ عِيَارِ    | تَوَانِي تُو تَوَصِيفِ اَنْ شَهْرِيَارِ     |
| كِه چِشْمِش كَشِيدِي بَه رُوزِ شَكَارِ       | زِ اَبْرُو بَه شِيرِ فَلَكَ ذُو الْفَقَارِ؟ |
| جِمَالِشِ فَكَنْدِي بَه چِرَخِ بَلَنْدِ      | زِ گِيسُوِي خُورَشِيدِ تَابَانَ كَمَنْدِ    |
| چُو حُسْنِشِ بَرَا فَكَنْدِ بَر رُخِ نِقَابِ | زِ مَرْگَانَ زِدِي دِشْنَه بَرِ اَفْتَابِ   |
| قِضَا خُوَاسْتِ از كَا كَلِشِ سَر نُوشتِ     | شِبِ قَدْرِ خُودِ رَا بَرَابِرِ نُوشتِ      |
| شُدِ اَخْرِ از اَيْنِ هَمْسَرِي شَرْمَسَارِ  | نَهَانَ گِشْتِ دَرِ بَرْدَه اسْتِتَارِ      |

و انجام آن در ضمن این شش مجلس است - ان شاء الله تعالی - و در هر مجلسی چند فصل است، و اگر خواهی بنام این اجزاء را به مَكِينُ الْأَسَاسِ فِي أحوال أبي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ - سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

مجلس اوّل

شرح حال  
حضرت ابوالفضل  
ؑ



## الْمَجْلِسُ الْأَوَّلُ

[فِي أَحْوَالِ أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ]

در بیان وجوب محبت اهل بیت علیهم السلام و اثبات آن که اختصاص به ائمه معصومین علیهم السلام ندارد و شریک است در آن مولانا و سیدنا ابی الفضل العباس علیه السلام.  
قال الله تعالى: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْنَا لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»<sup>۱</sup>.

بگو ای محمد! اهل ایمان را، نمی خواهم از شما بر تبلیغ احکام الهی مزدی و توقع اجر در زحمات خود ندارم از شما؛ ولیکن از شما طلب می کنم که دوستی نمایید به خویشان من؛ پس مرا ذوی القربی می باشد؛ چه قربی مثل بشری و طوبی به معنای قرابت خویشی و نزدیکی است. در تفسیر تنویر گوید: «إِلَّا أَنْ تُؤَدُّوا قَرَابَتِي مِنْ بَعْدِي»<sup>۲</sup> و در تفسیر جلالین: «أَيُّ لَكِنْ أَسْأَلُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا قَرَابَتِي»<sup>۳</sup> و مثل آن است بیضاوی<sup>۴</sup> و کشاف<sup>۵</sup> و ابی السعود<sup>۶</sup> و غیرها و تفاسیر خاصه که معلوم، ثبت آن که آیه در وجوب محبت اهل بیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است به اتفاق فریقین<sup>۷</sup>.

۱. سورة شوری، آیه ۲۳؛ بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد] برای او در ثواب آن خواهیم افزود. قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است.

۲. ابن عاشور، محمدطاهر: التحرير و التنوير، الدار التونسية للنشر، الدار الجماهيرية للنشر و التوزيع و الاعلان، ج ۲۵، ص ۸۳ لازم به ذکر است که این لفظ در این تفسیر دقیقاً نیامده؛ ولی شبیه به آن را از قرطبی نقل می کند و بعضی مفسران نیز مانند آن را آورده است.

۳. تفسیر الجلالین، ص ۴۸۶. حق خویشاوندی مرا به جا آورید.

۴. تفسیر بیضاوی، ج ۵، ص ۵۷.

۵. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل فی وجوه التأويل، ج ۵، ص ۴۰۴.

۶. تفسیر ابی السعود (ارشاد العقل السليم...)، ج ۶، ص ۶۶.

۷. همان؛ تفسیر بیضاوی، ج ۵، ص ۵۷؛ التحرير و التنوير، ج ۲۵، ص ۸۳؛ کشاف، ج ۵، ص ۴۰۶.



## [تفسیر آیه مودت از دیدگاه فخر رازی]

فخرالدین در تفسیر کبیر موسوم به مفاتیح الغیب می گوید: این در حقیقت، اجر نیست به علت آنکه، حصول مودت بین مسلمین امری است واجب؛ چنانکه خداوند فرمود: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»<sup>۱</sup> و حضرت رسول ﷺ فرموده: «الْمُؤْمِنُونَ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُمُ بَعْضًا»<sup>۲</sup> و آیات و اخبار در آن بسیار است [و هر گاه حصول مودت در بین همه مسلمین واجب باشد]<sup>۳</sup> پس حصول مودت در حق اشراف مسلمین و اکابر ایشان اولی است؛<sup>۴</sup> یعنی این عبادتی است که خداوند به آن امتحان فرموده مؤمنین را.

## [اجر شهید برای مُحِبِّ آلِ مُحَمَّد]

و صاحب کشف روایت کرده از رسول خدا ﷺ آن که: کسی که بر حب آل محمد بمیرد، شهید می میرد. آگاه باشید! کسی که بر حُبِّ آل محمد بمیرد گناهان او آمرزیده است؛ آگاه باشید! کسی که بمیرد بر حُبِّ آل محمد با توبه مرده باشد. آگاه باشید! کسی که بر حُبِّ آل محمد بمیرد، با ایمان کامل [از دنیا] رفته است. آگاه باشید! کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد، بشارت دهد او را ملک موت به بهشت، و بعد از آن منکر و نکیر. آگاه باشید! کسی که بمیرد بر حُبِّ آل محمد، او را به تکریم و تعظیم به بهشت برند، چنان که عروس را به خانه شوهر می برند. آگاه باشید! کسی که بمیرد بر حُبِّ آل محمد، گشوده می شود از بهشت دو در در قبر او. هر کس بمیرد بر حُبِّ آل محمد خداوند قرار دهد قبر او را زیارتگاه ملائکه. هر که بمیرد بر دوستی آل محمد، مرده است بر سنت و جماعت و هر که بمیرد بر دشمنی آل محمد، بیاید در قیامت و بر پیشانی او نوشته باشد که مایوس است از رحمت خدای. آگاه باشید! کسی که بمیرد بر بُغض آل محمد، مرده است کافر. کسی که بمیرد بر دشمنی آل محمد، نمی رسد بوی بهشت به مشام او.<sup>۵</sup>

۱. سوره توبه، آیه ۷۱؛ و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند.

۲. مؤمنان مانند بنیانی هستند که بعضی از آنها بعضی دیگر را استواری می بخشند.

۳. این قسمت ترجمه را مؤلف نیاورده است و چون معنی جمله ناقص بود، آورده شد.

۴. تفسیر کبیر، ج ۹، جزء ۲۷، ص ۵۹۴ ذیل آیه.

۵. همان، ص ۵۹۵؛ به نقل از: کشف، ج ۵، ص ۴۰۵؛ الکشف و البیان، ج ۸، ص ۳۱۴.

### [آل محمد از دیدگاه فخر رازی]

پس فخر رازی گفته که: آل محمد علیهم السلام آن چنان کسانی می باشند که رجوع نمایند و اوّل کنند به آن حضرت. پس هر که امر او اکمل و اشدّ باشد به آن حضرت، او است آل، و شکی نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام تعلق و ارتباط آن [ها] به آن حضرت اشدّ تعلقات بود و این معلوم است به نقل متواتر قطعی، پس واجب است که آل آن حضرت، ایشان باشند.<sup>۱</sup>

و صاحب کشف روایت کرده: چون این آیه نازل شد، سؤال شد از آن حضرت که: کیست قرابت تو که واجب است بر ما موّدت و دوستی ایشان؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسر ایشان.<sup>۲</sup> و شکی نیست که آن حضرت دوست می داشت فاطمه را و فرمود: «بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنُنِي مَا يُؤْذِنُهَا»<sup>۳</sup> و به نقل متواتر ثابت است که دوست می داشت علی و حسن و حسین را، و هر گاه این ثابت شد؛ واجب است بر جمیع امت آن؛ زیرا که خداوند عزّوجلّ فرموده: «وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»<sup>۴</sup> و لقوله: «فَلْيَخْذِرِ الَّذِينَ يَخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ»<sup>۵</sup> و لقوله «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»<sup>۶</sup> و لقوله سبحانه: «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»<sup>۷</sup> و دیگر آن که دعا برای آل منصبی است عظیم، و خاتمه تشهد قرار داده شده در نماز که بگویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ» و این تعظیم در حق غیر آل مقرر نشده است، پس همه اینها دلیل است که دوستی آل واجب است.<sup>۸</sup> و آن حضرت فرمود: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا»<sup>۹</sup> و ما الآن در دریای تکلیف می باشیم و موج های شبهات و شهوات می زند ما را به هر سمت و محتاجیم به کشتی خالی از هر عیب و سوراخ.<sup>۱۰</sup>

۱. تفسیر کبیر، ج ۹، ص ۵۹۵.

۲. همان، ص ۵۹۵؛ به نقل از کشف، ج ۵، ص ۴۰۴.

۳. فاطمه پاره تن من است، آزار می دهد مرا آنچه او را بیازارد.

۴. او را پیروی کنید، امید که هدایت شوید. ۵. پس کسانی که از فرمان او تمرد می کنند بترسند.

۶. اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد.

۷. قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکو است. (تفسیر کبیر، ج ۹، ص ۵۹۵)

۸. همان، ص ۵۹۵.

۹. خاندان من مانند کشتی نوح هستند که هر کس در آن سوار شود نجات می یابد.

۱۰. همان، ص ۵۹۶.

[اشعار شافعی در مدح اهل بیت (علیهم السلام)]

شافعی گوید:

یا رَاكِباً قَفَّ بِأَلْمَحْصَبِ مِنْ مَنِي      وَاهْتَفَّ بِسَاكِنِ خَيْفِهَا وَ النَّاهِضِ  
سَحَرًا إِذَا فَاضَ الْحَجِيجُ إِلَى مَنِي      فَيُضَا كَسَلْتُمْ الْفُرَاتِ الْفَائِضِ  
إِنْ كَانَ رَفُضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ      فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلَانِ أَنْسَى رَافِضِي<sup>۱</sup>

این بود کلام محمد رازی پسر علامه ایشان، ضیاء الدین عمر معروف به خطیب الری.<sup>۲</sup> و حدیث شریف مزبور را در تفسیر ابن العربی و صواعق<sup>۳</sup> و مودة القربی و بسیاری از کتب عامه روایت کرده اند.

[شکایت امیر المؤمنین (علیه السلام) نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) از حسد مردم]

و در کشف زیاده بر آنچه رازی نقل کرده، گفته که: روایت شده از علی (علیه السلام) که فرمود:

شکایت کردم به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حسد مردمان، ما را.

فرمود: آیا راضی نیستی که چهارم چهار نفری باشی که اول داخل بهشت می شوند؟ من و تو و حسن و حسین و ازواج ما در طرف راست و چپ ما باشند و ذریه ما در خلف ازواج ما باشند.<sup>۴</sup>

و از رسول خدا روایت است که: حرام است بهشت بر هر که ظلم کند اهل بیت مرا و اذیت کند مرا در عترت من. و کسی که به جای آورد احسانی نسبت به یکی از اولاد عبدالمطلب و جزا نیند از او، جزا می دهم او را در روز قیامت.<sup>۵</sup>

۱. همان، ص ۵۹۵؛ دیوان شافعی، ص ۵۵؛ تاریخ الاسلام، بیهقی، ج ۱۴، ص ۳۳۷.

ای سواری که عازم حج هستی! در آن جا که در نزدیکی منی ریگ برای رمی جمرات جمع می کنند و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خدا است، بایست و فریاد بزَن به تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادت اند یا در حال حرکت هستند.

فریاد بزَن هنگام سحر که حاجیان از مشعر به سوی منی کوچ می کنند و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منی می شوند.

آری! فریاد بزَن و بگو: اگر محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله) رفض و ترک دین خدا است، همه جن و انس شهادت دهند که من رافضی هستم!

۲. در مورد شرح احوال و آثار وی و تفسیرش، ر.ک: المفسرون حیاتهم و منهجهم، ص ۶۵۱.

۳. صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۴۵.

۴. کشف، ج ۵، ص ۴۰۴؛ الکشف و البیان، ج ۸، ص ۳۱۱.

۵. کشف، ج ۵، ص ۴۰۵؛ الکشف و البیان، ج ۸، ص ۳۱۲.

### [منظور از حسنه در آیه مودت]

و از سدی روایت کرده: حسنه در آیه، مودت آل رسول است<sup>۱</sup> و روایت کرده آن را حافظ زرنندی<sup>۲</sup> و دیگران و علامه حلّی در کشف الحق روایت کرده از صحیح بخاری و مسلم و مسند احمد و ثعلبی در تفسیرش که: چون این آیه نازل شد، اصحاب گفتند: کیست قرابت تو یا رسول الله که محبت آنها بر ما واجب است؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسر ایشان.<sup>۳</sup> پس علامه فرمود [ه]: مودت لازم دارد وجوب اطاعت را<sup>۴</sup> و این واضح است بحمدالله، و آن را در صحیحین دیدم.

### [دوستی اهل بیت علیهم السلام از زبان ابوذر]

و در ینابیع المودة و مناقب ابن مغزلی روایت است از ابی ذر که: آیه شریفه ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ \* بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ \* فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ \* يُخْرَجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾،<sup>۵</sup> نازل شد در حق نبی و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام. پس دوست نمی دارد ایشان را، مگر مؤمن و دشمن نمی دارد مگر کافر.<sup>۶</sup>

### [بازجویی در روز قیامت]

و محمد بن اسحاق مطلبی صاحب مغازی، و اعمش و حاکم نیشابوری و دیگران روایت کرده اند که: آیه شریفه ﴿وَقِفْوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾،<sup>۷</sup> از حُب اهل بیت

۱. کشف، ج ۵، ص ۴۰۶.

۲. ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۵۵؛ جواهر المقدمین فی فضل الشرفین، ص ۲۵۲. وی نیز آن را از حافظ زرنندی نقل نموده است.

۳. رک: معجم کبیر طبرانی، ج ۱۱، ص ۳۵۱، ج ۱۲۲۵۹؛ تحقیق مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۲۸، ح ۱۱۳۲۶؛ کتاب التفسیر، باب ۴۳، سورة حمعسق؛ مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۲۸۶، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۸۱۹، باب ۳۰۵ باب قوله الا المودة فی القربین؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۷۷، باب ۴۴ و ص ۶۶۲ به بعد و کتاب مناقب باب ۳۲.

۵. سورة الرحمن، آیه ۱۹ - ۲۲.

۶. دو دریا را [به گونه ای] روان کرد [که] با هم برخورد کنند. میان آن دو، حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی کنند، پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را منکرید؟ از هر دو [دریا] مروارید و مرجان برآید.

۷. ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۵۵، باب التاسع و الثلاثون، ح ۵؛ مناقب ابن مغزلی، ص ۲۷۷. ابن مغزلی قسمت آخر حدیث را نیاورده است. حدیث ابن مغزلی از ابوسعید خدری نقل شده که همین حدیث را قندوزی در ینابیع، ج ۱، ص ۳۵۴، ح ۴، هم از طریق ابوسعید خدری و هم از طریق امام صادق علیهما السلام نقل کرده است. این حدیث در ینابیع، ج ۳، ص ۲۱۱ نیز آمده است.

۷. سورة صافات، آیه ۲۴؛ و بازداشت شان نمایند که آنها مسئول اند.

است. <sup>۱</sup> و مثل آن است «لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ». <sup>۲</sup> و در ینابیع روایت است از حضرت امام موسی علیه السلام که «نَحْنُ نَعِيمُ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَلَقَمُ الْكَافِرِينَ». <sup>۳</sup>

### [سخن حاکم نیشابوری درباره ذریه]

حاکم در صحیح <sup>۴</sup> روایت کرده است از سعید بن جبیر از ابن عباس که: خداوند بلند می‌گرداند ذریه مؤمن را با او در درجه او هر چند دون او باشد در عمل. پس این آیه را خواند: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ» <sup>۵</sup>، پس حاکم گفته: هر گاه این در ذریه، مطلق مؤمنین باشد، پس به ذریه رسول صلی الله علیه و آله اولی و شایسته تر است. <sup>۶</sup>

### [سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اهل بیت علیهم السلام از زبان ابوبکر]

و در [صحیح] بخاری و صواعق المحرقة و ینابیع روایت است از ابی بکر که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُبُوا مُحَمَّدًا فِي أَهْلِ بَيْتِهِ، أَيُّ إِحْفَظُوهُ فِيهِمْ فَلَا تُؤْذُوهُمْ». <sup>۷</sup> و ابن سعد در طبقات و ملأ در سیره از آن حضرت روایت کرده‌اند: که وصیت می‌کنم شما را به اهل بیت خود به خیر، پس من خصمی خواهم نمود به ایشان از جانب ایشان در قیامت و کسی که با او خصمی کنم او را داخل آتش جهنم گردانم و کسی که محافظت کند مرا در اهل بیت من، پس به درستی که عهده‌ی گرفته از خداوند که او را عذاب نکند. <sup>۸</sup>

۱. ینابیع الموده، ج ۱، الباب السابع والثلاثون، ص ۳۳۵، ح ۱۳. ر.ک: شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآیات النازلة فی اهل البيت صلوات الله وسلامه علیهم، ص ۱۶۰-۱۶۴ که تمام احادیث آن در مورد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

۲. سوره نکات، آیه ۸؛ سپس در همان روز است که از نعمت [های روی زمین] پرسیده خواهید شد.

۳. ما نعمت خوشگوار برای مؤمن و میوه تلخ برای کافر هستیم. (ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۳۴، ح ۱۰، باب السابع والثلاثون)

۴. «المستدرک علی الصحیحین» صحیح است.

۵. سوره طور، آیه ۲۱؛ و کسانی که گرویده و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده‌اند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد و چیزی از کار [ها]شان نمی‌کاهیم. هر کسی در گرو دستاورد خویش است.

۶. ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۲۵، باب الرابع والثلاثون ح ۲، این حدیث را مؤلف از ینابیع الموده نقل کرده؛ زیرا در مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۲۷۴، ح ۳۷۹۶ کتاب التفسیر، این حدیث در ذیل آیه ۲۱ سوره طور آمده است و قسمت آخر آن یعنی سخن حاکم (هرگاه...) وجود ندارد. قندوزی حنفی نیز خود آن را از جواهر العقدين سمهودی نقل می‌کند؛ اما در جواهر العقدين، ص ۲۹۵ نیز این حدیث به طور کامل نیامده و قسمت آخر آن وجود ندارد، به نظر می‌رسد در نسخ قدیمی مستدرک وجود داشته و بر اثر مرور زمان از آن ساقط شده یا آن را ساقط کرده‌اند.

۷. ای مرد! حق پیامبر را در اهل بیتش مراعات کن؛ یعنی آنها را اذیت نکنید.

ینابیع الموده، ج ۲، ص ۴۳۹، باب التاسع والخمسون، ح ۲۰۶؛ به نقل از: صحیح بخاری، ج ۳، کتاب فضائل الصحابه، باب ۱۲، ح ۳۵۰۹، ص ۱۳۶۱ و ۱۳۷۰، ح ۳۵۴۱؛ صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۴۱، الباب الحادی عشر، الفصل الاول.

۸. ینابیع الموده، ج ۲، ص ۴۳۹؛ صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۴۱.

### [منظور از آل ابراهیم]

و ابوالحسن عبدی در جمع بین الصحاح السنه از ابن عباس روایت کرده که آل ابراهیم در «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup> آل محمد می‌باشند، و از ابی هریره روایت کرده که گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «نِسَاءُ قُرَيْشٍ خَيْرٌ نِّسَاءٍ رَكِبْنَ الْإِبِلَ، أَخْنَاهُ عَلَى طِفْلِ فِي صِعْرِهِ، وَأَزْعَاهُ عَلَى زَوْجٍ فِي ذَاتِ يَدِهِ».<sup>۳</sup>

پس ابو هریره در عقب این روایت گفته که:

اگر بدانم مریم بر شتر سوار شده، هیچ زنی را بر او ترجیح نمی‌دهم!<sup>۴</sup> گفت این را ردّ بر رسول خدا ﷺ. و احادیث از طریق سنت در فضل بنی هاشم زیاد است.

### [چهار چیزی که در روز قیامت مورد بازخواست قرار می‌گیرد]

و فقیه علی بن محمد خطیب مغازلی روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمود: قدمی روز قیامت برداشته نمی‌شود مگر آن‌که سؤال شود از چهار چیز: از عمر او که در چه فانی کرده؟ و از جسد او که در چه کهنه نموده؟ و از مال او که در چه انفاق نموده و از کجا کسب کرده؟ و از حب اهل بیت.<sup>۵</sup>

و در مسند احمد روایت است از ام‌المؤمنین عایشه که رسول خدا ﷺ فرمود: جبرئیل گفت به من: «يَا مُحَمَّدُ قَلْبُ الْأَرْضِ مَشَارِقُهَا وَمَغَارِبُهَا فَلَمْ أَجِدْ إِنْسَانًا أَفْضَلَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ».<sup>۶</sup>

۱. سورة آل عمران، آیه ۳۳؛ به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است.

۲. ر.ک: شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۲ و ص ۱۵۳ در کتب خاصه نیز ر.ک: پرهان، ج ۲، ص ۶۱۲؛ تأویل الآیات الظاهرة، ج ۱، ص ۱۰۵.

۳. بهترین زنانی که بر شتر سوار شده‌اند، زنان قریش هستند که نسبت به فرزندان خود علاقه و مهربانی بیشتر و نسبت به شوهر عاطفه بیشتری دارند.

۴. ر.ک: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۶۶، کتاب الانبیاء، باب ۴۷ قوله تعالی: «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ ح ۳۲۵۱ و ج ۵، کتاب النفقات، باب ۱۰: حفظ المرأة زوجها...، ص ۲۰۵۲، ح ۵۰۵۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل نساء قریش، ص ۱۹۵۹، ح ۲۰۰ (۲۵۲۷) و ح ۲۰۱، ح ۲۰۲؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۴۶، ح ۳۴۴۱۹ و ح ۳۴۴۲۰؛ الطبقات الکبریٰ، الجزء الثامن، ص ۱۲۰، رقم ۴۱۴۵، ذیل ام‌هانی. لازم به ذکر است که بخاری و مسلم حدیث را از ابوهریره نقل کرده‌اند و آنچه به او نسبت داده شده، در صحیحین وجود ندارد، فقط هر دو آورده‌اند: ابوهریره گفت: مریم بنت عمران ﷺ هیچ وقت سوار شتر نشد. ابن سعد از ابی نوفل نقل می‌کند و متقی هندی نیز از ابن سعد نقل کرده و سخن منسوب به ابوهریره، جزء حدیث است، نه حاشیه بر آن.

۵. مناقب مغازلی، ص ۱۴۱، ح ۱۵۷.

۶. شرق و غرب زمین را گشتم، پس کسی را برتر از فرزندان هاشم نیافتم.

این حدیث در مسند احمد حنبلی پیدا نشد؛ ر.ک: معجم الأوسط، ج ۷، ص ۱۵۵، ح ۶۲۸۱؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۴۰۰، ح ۱۳۸۲۹.

[خطبه پیامبر ﷺ در تقدّم قریش و دوستی امیرالمؤمنین ﷺ]

و نیز روایت کرده که: خطبه خواند رسول خدا ﷺ و فرمود در آن: «قَدِمُوا قُرَيْشًا وَلَا تُقَدِّمُوها وَ تَعَلَّمُوا مِنْها وَ لَا تَعَلَّمُواها، لِقَوَّةِ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ تَعْدِلُ قَوَّةَ رَجُلَيْنِ مِنْ غَيْرِهِمْ وَ أَمَانَةَ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ تَعْدِلُ أَمَانَةَ رَجُلَيْنِ مِنْ غَيْرِهِمْ.

أَيُّهَا النَّاسُ! أَوْصِيكُمْ بِحُبِّ أَقْرَبِيها مِنْ أَخِي وَ ابْنِ عَمِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ، مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ مَنْ أَبْغَضَنِي عَذَّبَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ»<sup>۱</sup>.

[شکایت عباس بن عبدالمطلب از برخورد نامناسب قریش]

محمد بن اسحاق ثعلبی در تفسیرش روایت کرده که عباس عرض کرد: یا رسول الله! قریش یکدیگر را دوست می دارند و ملاقات می کنند با بشاشت، و چون به ما می رسند ملاقات می کنند ما را به صورت درهم کشیده و اظهار عداوت می کنند با ما. حضرت رسول ﷺ فرمود: چنین می کنند؟!

عباس عرض کرد: «نَعَمْ وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ»<sup>۲</sup>. آن حضرت فرمود: قسم به حق آن که مرا به نبوت فرستاده که ایمان ندارند تا آن که دوست داشته باشند شما را.<sup>۳</sup>

۱. ای مردم! قریش را بر خود مقدم بدارید و بر آنها پیشی نگیرید. از ایشان دانش یاد بگیرید و به دانش نیاموزید. متوجه باشید که نیروی یک قریشی برابر با نیروی دو تن از مردم دیگر است و امانت یک مرد قریشی مساوی با امانت دو تن از مردم دیگر است.

ای مردم! شما را توصیه می کنم به نزدیک ترین شخص از طائفه قریش به من که همانا برادر و پسر عمویم علی بن ابی طالب ﷺ است او را جز مؤمن، کسی دوست نمی گیرد و جز منافق، کسی با وی کینه توزی نمی نماید. پس کسی که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و کسی که با او دشمنی کند با من دشمنی کرده است و کسی که با من دشمنی کند، خدا او را عذاب می کند.

این حدیث نیز در مسند احمد حنبل پیدا نشد؛ ولی قسمت اول آن را ر. ک: کتبخانی، ج ۱۲، ص ۲۲، ح ۳۳۷۸۹-۳۳۸۲۰ که تمام احادیثی است در فضل قریش و از احمد حنبل نیز نقل کرده ولی چنین حدیثی بین احادیث او نیست. حدیث کوتاهی در این زمینه وجود دارد که شبیه قسمت دوم این حدیث است و می گوید: نیروی مرد قرشی دو برابر بقیه مردها است. احمد حنبل فقط همین مقدار را در مسند خود، ج ۴، ص ۸۱ و ص ۸۳ نقل کرده است. وی شبیه قسمت آخر حدیث را هم از ام سلمه، در ج ۶، ص ۲۹۲ نقل کرده است. حدیث «قدموا...» را خطیب در تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۵۹، آورده است؛ اما عجلونی در کشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۲۲، آن را موضوع می داند.

۲. آری! قسم به آن که تو را به درستی به رسالت مبعوث کرد.

۳. الکشف و البیان، ج ۸، ص ۳۱۳، اسم ثعلبی بنابر مشهور ابواسحاق احمد است نه محمد بن اسحاق.

در مسند احمد روایت است که چون ابن عباس را وفات رسید، می گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»<sup>۱</sup> در صحیح بخاری از حضرت رسول ﷺ روایت است که: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»<sup>۲</sup>.

[چند حدیث در زمینه دوست داشتن اهل بیت ﷺ از میر سید علی همدانی]

سید علی شهاب الدین علوی همدانی - که از اعظام اهل حال، و از اهل سنت و جماعت است - در افتتاح کتاب خود که موسوم است به مودة القربی روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «أَجِبُوا اللَّهَ أَزْفَدَكُمْ مِنْ نِعْمِهِ وَ أَحِبُّونِي لِحُبِّ اللَّهِ وَ أَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي لِحُبِّي»<sup>۳</sup> و نیز فرمود: «مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حَسَرَهُ اللَّهُ فِي زُمْرَتِهِمْ»<sup>۴</sup> و از ابی ریح مولى ام سلمه روایت کرده که آن حضرت فرمود: «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ تَعَالَى أَنَّ فِي الْأَرْضِ عِبَادًا أَكْرَمَ مِنْ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنِ لِأَمْرِنِي أَنْ أَبَاهِلَ بِهِمْ، وَ لَكِنْ أَمْرِنِي بِالْمُبَاهَلَةِ مَعَ هَوْلَاءٍ وَ هُمْ أَفْضَلُ الْخَلْقِ، فَغَلَبْتُ بِهِمُ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى»<sup>۵</sup>.

و روایت کرده از محمد بن الحنفیه از پدرش امیرالمؤمنین ﷺ که: خوابیده بودم، پس وارد شد بر ما رسول خدا ﷺ و فرمود: برخیز پدرم و مادرم فدای تو که جبرئیل آمد مرا و گفت: بشارت بده علی را که خداوند عزوجل ائمه را از ولد او قرار داده و خداوند آمرزیده پدر او را و ذریه او و شیعه و دوستان او را، به درستی که هر که طعن زند بر او و حبس کند حق او را، در آتش است و رسول خدا ﷺ فرمود: «أَنَا أَوَّلُ النَّاسِ شَأْنًا، ثُمَّ عَلِيٌّ، ثُمَّ ذُرِّيَّتِي، ثُمَّ مَجْبُونًا، يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ، لَا يُسْتَلُونَ عَنْ ذَنبِهِمْ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ

۱. بارالها! توسط ولایت علی بن ابی طالب به تو نزدیکی می جویم.

۲. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲۸۳، کتاب الادب، باب علامة الحب في الله عزوجل، ح ۵۸۱۶-۵۸۱۸.

۳. خدا را دوست بدارید تا با نعمت هایش از شما حمایت کند و مرا دوست بدارید برای دوستی با خدا و اهل بیتم را برای دوستی با من دوست بدارید.

ر.ک: مستدرک، ج ۴، ص ۱۳۱، ح ۴۷۷۰؛ تاریخ الاسلام، ج ۸، ص ۲۲۴؛ ج ۱۰، ص ۲۹۶ و ج ۱۷، ص ۴۰۶ (با اندکی تفاوت)؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۴، کتاب المناقب، باب ۳۲، ح ۳۷۸۹. (با اندکی تفاوت)

۴. هرکس گروهی را دوست بدارد با آنان محشور می شود.

تحقیق مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۵۰۰، ح ۱۸۰۳۱ کتاب الزهد، باب المرء مع من احب؛ کنز العمال، ج ۹، ص ۱۰، ح ۲۴۶۷۸.

۵. اگر خداوند کسانی را در زمین بزرگوارتر از علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ می شناخت به من دستور می داد آنها را برای مباهله برگزینم؛ ولی دستور داد علی، فاطمه و حسنین ﷺ را برای مباهله برگزینم؛ زیرا آنها برترین خلق اند و به همین جهت بر یهود و نصارا غلبه کردم.



وَالْمَحَبَّةُ<sup>۱</sup>، و روایت فرمود علی علیه السلام از آن سرور که: هر که دوست دارد که متمسک شود به ریسمان محکم خدایی که او را نجات دهد، پس باید چنگ زند به محبت علی علیه السلام و اهل بیت من.<sup>۲</sup> و از ابن مسعود روایت کرده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حب آل محمد یک روز، بهتر است از عبادت یک سال و هر که بر دوستی ایشان بمیرد؛ داخل بهشت گردد.<sup>۳</sup>

### [نوشته‌های درهای بهشت]

ابوبکر بن الخطیب الخوارزمی از ابن عباس روایت کرده که بر درهای جنت نوشته است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ، فَاطِمَةُ خَيْرَةُ اللَّهِ، الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ، عَلَىٰ مُحِبِّهِمْ رَحْمَةُ اللَّهِ، وَعَلَىٰ مُبْغِضِيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ.»<sup>۴</sup>

### [تأثیر دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام در آخرت]

ابوبکر بن مردویه حافظ ثقه در نزد چهار مذهب روایت کرده که: تنازع کردند اصحاب محمد در آن که حب علی بن ابی طالب نفع می‌دهد در آخرت و از آن حضرت سؤال نمودند. فرمود: صبر کنید تا وحی در رسد. چون جبرئیل نازل شد، آن حضرت از جبرئیل سؤال نمود. جبرئیل به آسمان عروج نمود و نزول نمود و عرض کرد: «يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ اللَّهَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: أَحَبُّ عَلَيًّا فَمَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي.»<sup>۵</sup> یا محمد! هر کجا تو باشی علی آن جا است و هر کجا علی باشد محبتین او آن جا خواهند بود هر چند گناهکار باشند.

۱. سه حدیث فوق را قندوزی نیز در *ینایع المودة*، ج ۲، ص ۲۶۶-۲۶۷ نقل کرده است.

من اولین انسان‌ها در شأن و مقام هستم، سپس علی و پس از او فرزندانم قرار دارند، سپس دوستان ما قرار دارند که بدون حساب و کتاب وارد بهشت می‌شوند؛ به گونه‌ای که پس از معرفت و محبت ما، دیگر از گناهانشان بازخواست نمی‌شوند.

۲. همان، ص ۲۶۸.

۳. همان، ص ۲۶۹.

۴. *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۱۷.

ترجمه نیمه دوم روایت چنین است:

فاطمه برترین آفریده‌ها است و حسن و حسین علیهما السلام برگزیده خداوند هستند. رحمت خدا بر دوستداران و لعنت خدا بر دشمنانشان باد.

۵. ای محمد! خداوند تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: علی علیه السلام را دوست بدار که هر کس علی علیه السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس او را دشمن بدارد با من دشمنی کرده است. *طرائف*، ج ۱، ص ۱۵۶؛ *مستدرک*، ج ۳، ص ۱۳۰؛ *معجم الزوائد*، ج ۹، ص ۱۳۲؛ *معجم کبیر*، ج ۲۳، ص ۳۸۰؛ *جامع الصغیر*، ج ۲، ص ۵۵۴؛ *کنز العمال*، ج ۱۱، ص ۶۰۱-۶۰۲.

### فصل: در نفع حبّ علی علیه السلام در آخرت

شیخ حافظ محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب فی مناقب آل ابی طالب - که علی بن عیسی در کشف الغمه گوید: قرائت کردم این کتاب را بر او - روایت کرده از امام ابی جعفر الباقر علیه السلام در حدیثی که: رسول خدا می بیند که بر می گردانند از حوض بعضی از شیعیان و محبین ما را. پس به گریه می آید و عرض می کند: یا رَبِّ شِيعَةَ عَلِيٍّ! پس خداوند ملکی را می فرستد که سؤال می کند: چه می گریاند تو را؟ عرض می کند: یا رَبِّ! چگونه گریه نکنم و حال آن که بعضی از شیعه علی وارد نمی شود بر حوض من. پس خداوند می فرماید: «قَدْ وَهَيْتُ لَكَ وَصَفَحْتُ عَنْ ذُنُوبِهِمْ وَالْحَقُّهُمْ بِكَ وَبِعَن كَانُوا يَتَوَلَّوْنَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ وَجَعَلْتُهُمْ فِي زُمْرَتِكَ وَأَوْزَدْتُهُمْ حَوْضَكَ وَقَبِلْتُ شَفَاعَتَكَ وَأَكْرَمْتُكَ بِذَلِكَ».<sup>۱</sup>

#### [دوری جستن از اذیت به پیامبر]

ابو محمد قمی - نزیل الری - در کتاب مسلسلات روایت می کند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود: «مَنْ آذَى شَعْرَةَ مِنِّي فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَمَنْ آذَى اللَّهَ فَقَلْبِي لَعْنَةُ اللَّهِ مِلءَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ».<sup>۲</sup> از زید شهید سؤال شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله که [را] قصد کرد؟ فرمود: «يَعْنِينَا وَوَلَدَ فَاطِمَةَ لَا تَدْخُلُوا بَيْنَنَا فَتَكْفُرُوا».<sup>۳</sup>

#### [بیرترین اعمال نزد حمزه و جعفر بن ابی طالب]

و در کتاب کشف الغمه فی معرفة الائمه از ابی علقمه روایت کرده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را با ما به جای آورد، پس ملتفت ما شد و فرمود: معاشر اصحاب! شب گذشته، عمّ خود حمزه بن عبدالمطلب و برادرم جعفر بن ابی طالب را در خواب دیدم در حالتی که پیش روی ایشان طبقی از نبق یعنی میوه سدر بود، پس ساعتی از آن خوردند

۱. در کفایة الطالب چنین حدیثی پیدا نشد؛ اما علامه مجلسی آن را در بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۹۸، از امامی شیخ مفید، ص ۲۹۰، ح ۸ نقل کرده است؛ همچنین در ص ۵۹ از تفسیر فرات کوفی نقل کرده است و در ج ۸، ص ۱۷ نیز آن را از بشارة المصطفی، ج ۱، ص ۱۹، ح ۳ نقل می کند.

به درستی که آن را به تو بخشیدم و از نگاهشان درگذشتم و آنان را ملحق کردم به تو و فرزندان تو که به آنها دوستی می ورزیدند و آنها را در گروه تو قرار دادم و بر حوض کوثر وارد کردم و شفاعت تو در حق ایشان را قبول کردم و به این کار تو را کرامت بخشیدم.

۲. هر کس مویی (به اندازه کمی) از مرا اذیت کند مرا آزار رسانده و هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده و هر کس خدا را اذیت کند لعنت خدا بر او باد به اندازه ای که آسمان و زمین پر شود.

۳. حدیث را علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۳۳، ح ۳۲ از مسلسلات نقل کرده است. منظور ما فرزندان فاطمه علیها السلام هستیم، خود را به دروغ داخل ما نکنید که کافر می شوید.

و آن تحویل به عنب یافت. پس ساعتی از آن خوردند و مبدل شد به رطب و ساعتی از آن خوردند. پس من نزدیک ایشان رفتم و گفتم: «بِأَبِي وَأُمِّي أَنْتُمَا أَيُّ الْأَعْمَالِ وَجَدْتُمَا أَفْضَلَ؟»

یعنی پدرم [و مادرم] فدای شما! چه عمل را نیکوتر یافتید؟  
گفتند: «فَدَيْنَاكَ بِالْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ وَجَدْنَا أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الصَّلَاةَ عَلَيْكَ، وَسَقَى الْمَاءِ وَحُبَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام».<sup>۱</sup>

و در کتاب روضه کافی از حضرت صادق عليه السلام روایت است که: به درستی که حرمت خداوند - عز و جل - در زمین پنج است: حرمت رسول صلی الله علیه و آله و حرمت آل رسول صلی الله علیه و آله و کتاب خدای و کعبه و حرمت مؤمن.<sup>۲</sup>

#### [رعایت حرمت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله]

و روایت کرده که: زنی از انصار بود که زیارت می کرد علی عليه السلام و فاطمه عليها السلام را، پس روزی عمر ملاقات کرد او را در راه، سؤال کرد گفت: «لِمَ تَفْعَلُ ذَلِكَ؟»<sup>۳</sup>  
آن زن جواب داد: «بِأَنَّ ذَلِكَ لِرِعَايَةِ حُرْمَتِهَا»؛ به جهت مراعات احترام ایشان که از اسلام است.

عمر گفت: «لَا حُرْمَةَ لِآلِ الرَّسُولِ بَعْدَهُ، إِنَّهَا كَانَتْ فِي زَمَانِهِ»؛ یعنی بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله، حرمتی نیست برای آل رسول! پس آن زن، این را به ام سلمه رسانید. ام سلمه گفت: «حُرْمَةُ آلِ الرَّسُولِ بَاقِيَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».<sup>۴</sup>

#### [رعایت احترام اهل بیت علیهم السلام در آثار اهل سنت]

در صواعق المحرقة از طبرانی و ابی الشیخ چنان روایت کرده که ایشان روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که: از برای خداوند - عز و جل - سه حرمت است. پس کسی که حفظ کند آنها را، خداوند حفظ می کند دین و دنیای او را و کسی که حفظ نکند آن سه را

۱. کشف الغمه، ج ۱، ص ۹۴ و به نقل از او در بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۷۴؛ دعوات، ص ۹۰، ح ۲۲۷ و به نقل از او در بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۸۳، ح ۴۶ و ج ۹۴، ص ۷، ح ۶۳ و ج ۹۶، ص ۱۷۱، ح ۶  
پدران و مادران ما به فدای تو باد؛ نیکوترین اعمال را درود فرستادن بر تو، سیراب کردن مردم و دوستی علی بن ابی طالب عليه السلام یافتیم.

۲. کلینی، کافی (روضه)، ج ۸، ص ۱۰۷، ح ۸۲

۳. چرا این کار را انجام می دهی؟

۴. کافی، ص ۱۵۶ (با اندکی تفاوت). حرمت خاندان پیامبر تا روز قیامت باقی است.

خداوند حفظ نمی‌کند دین و دنیای او را و آن سه حرمت، اسلام است و حرمت من و حرمت رحم من<sup>۱</sup>.

و نیز روایت کرده که آن حضرت فرمود: «يَا عَلِيُّ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ وَ لِدُرِّيَّتِكَ وَ لَوْلَاكَ وَ لِأَهْلِكَ وَ لِشِيعَتِكَ وَ لِوَجْهِ شِيعَتِكَ فَأَبْشِرْ فَإِنَّكَ الْأَنْزَعُ الْبَطِينُ»<sup>۲</sup>.

و گفته: ثابت شده از آن حضرت که وعده داد مرا پروردگار من در حق اهل بیت من که هر که اقرار کند از ایشان به توحید و برای من به رسالت و تبلیغ، که عذاب نکنم ایشان را<sup>۳</sup>. و روایت شده به سندی که روایت آن ثقات می‌باشند که آن حضرت فرمود به فاطمه علیها السلام: «إِنَّ اللَّهَ غَيْرُ مُعَذِّبِكَ وَلَا وَلَدِكَ»<sup>۴</sup>.

### [چند کار ارزشمند از امیرالمؤمنین علیه السلام در یک شب]

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود به اصحاب: کدام یک از شما دیشب ادا نمود هزار و هفتصد درهم قرض برادر دینی خود را؟ حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - عرض کرد: من یا رسول الله. آن حضرت فرمود: خبر ده به آن اخوان مؤمنین خود را. پس این روح الامین است که خبر می‌دهد [مرا] از خداوند عزوجل که پاکیزه قرار داد تو را از جمیع قبایح و بدی‌ها [و] تخصیص داده به اشرف فضایل، و متهم نمی‌سازد تو را مگر کافر.

پس علی علیه السلام فرمود: مرور کردم شب گذشته به فلان مؤمن، دیدم که گرفته او را مردی که گمان داشتم نفاق او را، و مطالبه می‌کرد آن مؤمن را به طلبی که از او داشت، و ملتجی شد آن مؤمن به من که شفاعت کنم در نزد آن منافق که مهلت بدهد او را، و من نخواستم که منتی باشد بر من از منافق، و گفتم: سؤال می‌کنم مالک الملوکی را که مایوس نمی‌کند سائل خود را، و گفتم: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ، لَمَّا قَضَيْتَ عَنْ عَبْدِكَ هَذَا الدَّيْنَ»<sup>۵</sup>.

۱. صواعق المعرقة، ج ۲، ص ۶۶۴؛ به نقل از: معجم الکبیر، ج ۳، ص ۸۲۶، ح ۲۸۸۱؛ متقی هندی نیز در کنز العمال ج ۱، ص ۷۷، ح ۳۰۸ آن را نقل کرده است.

۲. صواعق المعرقة، ج ۲، ص ۶۷۲؛ در کتب شیعه، این گزارش دنباله روایت آمده که معنی آن را کامل می‌کند: مَنزُوعٌ مِنَ الشُّرْكِ بَطِينٌ مِنَ الْعِلْمِ.

یا علی! به درستی که خداوند متعال تو و خاندان و فرزندان و خانواده و دوستان و دوستان دوستدارانت را آرزیده است. پس بشارت باد بر تو که درونت خالی است [از شرک] و پر [از علم و ایمان] است.

۳. همان. ۴. همان. خداوند تو و فرزندان را عذاب نمی‌کند.

۵. خداوند با حق محمد و خاندان پاکش قسم! قرض بندهات را ادا کن.

پس دیدم که ابواب آسمان‌ها گشوده شد، ملائکه ندا می‌کنند که: یا ابوالحسن! امر کن این مرد را تا دست بزند به آنچه بخواهد از حجر و مدر، که در دست او می‌گردد طلا. پس آن مؤمن را امر کردم به آنچه برداشت، طلاگردید و قرضش را ادا کرد و هزار و هفتصد درهم بود و باقی ماند از برای او زیاده از صد هزار درهم.

حضرت رسول ﷺ فرمود: هر گاه ضرب شود هزار و هفتصد در مثل همان و آنچه حاصل شد در مثل آن، تا هزار مرتبه، به آن عدد عطا فرمود خداوند به تو قصور در بهشت که قصری از طلاست و قصری از نقره و قصری از لؤلؤ و قصری از زبرجد و قصری از جوهر یعنی جواهر. و قصری از نور رب العزة و اضعاف آن، از عبید و خدم و خیل و نجائب که طیران می‌کنند در بهشت. پس علی رضی الله عنه گفت: «حَمْدُ رَبِّي، وَ شُكْرُهُ»، حضرت رسول ﷺ فرمود: به این عدد داخل بهشت می‌گرداند خداوند کسانی را که دوست می‌دارند تو را از جن و انس.<sup>۱</sup>

پس رسول خدا ﷺ فرمود: کدام یک از شما به قتل آورد دیشب مردی را به جهت غضب نمودن برای خدا و رسول. امیرالمؤمنین رضی الله عنه عرض کرد: من یا رسول خدا ﷺ. فرمود: خبر ده به آن، برادران خود را. آن حضرت عرض کرد که: آمد فلان مرد یهودی با فلان انصاری به نزد من، و آن یهودی گفت: یا ابوالحسن! با این مرد خصومتی داشتم و محاکمه نمودیم در نزد محمد ﷺ و حکم نمود برای من، و این مرد می‌گوید: قبول ندارم، بیا برویم به محاکمه به محضر کعب بن اشرف و من گفتم: آیا راضی می‌شوی به علی؟ و به آن راضی شد و حال به نزد تو آمده‌ایم و من از آن مرد سؤال کردم قصه را، و تقریر کرد آن را مثل یهودی. پس گفتم: داخل منزل شوم و بیرون بیاورم حاکمی را که به عدل حکم کند میان شما، و شمشیر خود را برداشتم و زدم برگردن آن مرد که سر او پیشش افتاد. در این حال، اولیاء مقتول آمدند و قصاص یا دیه خواستند. حضرت رسول ﷺ فرمود: قتیل خدای، قصاص و دیه ندارد. بردارید صاحب خود را و با یهودی دفن کنید و بدن آن مرد پر موی بود مثل خنزیر. رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی رضی الله عنه [اگر] حساب کنی به عدد هر مویی مثل ریگ‌های دنیا حسنات، هنوز کم است. یا ابوالحسن! به درستی که خداوند به تو عطا کرد به سبب کشتن تو این مرد را به عدد هر مویی که بر این منافق است به عدد ریگ‌های روان دنیا.

۱. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ص ۱۰۰، ح ۵۴ ذیل آیه ۷ سوره بقره و به نقل از آن در بحار الانوار (با اندکی تفاوت). مؤلف نیز ظاهراً از بحار الانوار نقل می‌کند؛ زیرا نقل او با بحار الانوار یکی است.

بعد از آن رسول خدا ﷺ فرمود: و کدام یک از شما حیا کرد دیشب از برادر خود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من بودم یا رسول الله ﷺ! مرور کردم به محل زباله بنی فلان. دیدم آن جا مردی از انصار را که گرفت قشور بطیخ و خیار<sup>۱</sup> را، و می خورد آن را. خود را مخفی کردم از او که خجالت نکشد و به منزل خود رفته و قرص جواز برای سحر و افطار خود مهیا کرده بودم، برداشتم و بردم و به او دادم و گفتم: بخور از این، هر وقت که گرسنه شوی؛ خداوند در آن برکت می دهد.

پس گفت: یا ابالحسن! می خواهم که امتحان کنم کلام تو را؛ به گوشت مرغی مایل می باشم. پس خدا را به محمد و آل طیبین او قسم دادم و آن مبدل به گوشت مرغ شد. آن مرد گفت: یا علی علیه السلام! من منافق بودم و الان اعتقاد کردم به صدق فرمایشات محمد ﷺ. [رسول خدا ﷺ] فرمود: خداوند، شیطان را از تو و دوستان تو باز می دارد و عطا می کند به تو، به عدد هر حبه خردلی از آنچه به او دادی، درجه ای در بهشت از طلای اکبر از دنیا و زمین تا سماء، و به عدد هر کوهی از طلا و کوهی از لؤلؤ و کوهی از یاقوت و کوهی از جواهر و کوهی از نور عزت و جلی از زمرد و جلی از زبرجد و جلی از مشک و جلی از عنبر، و عدد خدمت کاران تو در بهشت بیشتر است از قطرات باران و گیاهان و موی حیوانات و به تو تمام می فرماید خیرات را، و محو می کند از دوستان تو سیئات را، و به محبت تو تمیز می دهد مؤمنین را از کافرین، و مخلصین را از منافقین و حلال زاده را از حرام زاده. پس رسول خدا ﷺ فرمود: کدام یک از شما نگاهداری نمود به نفس خود، نفس مؤمنی را؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: انا یا رسول الله! پس بیان فرمود نجات دادن آن حضرت، ثابت بن قیس بن شماس انصاری را. و حضرت رسول ﷺ فرمود که: ندا می کند منادی در روز قیامت که کجایند محبین علی بن ابی طالب علیه السلام؟

پس برمی خیزند قومی از صالحین و می گویند به ایشان که: بگیری دست هر که را که بنخواهید و داخل بهشت نمایید، پس شفاعت می کند هر مردی از دوستان تو لا اقل هزار هزار مرد را، و بعد از آن منادی ندا می کند که: کجایند بقیه محبین علی بن ابی طالب علیه السلام؟

پس برمی خیزند متوسطین از محبین و تمنی می کنند از خداوند و عطا می فرماید به هر یک، صد هزار مقابل آنچه آرزو می کنند. پس ندا می کند: «أَيْنَ الْبَقِيَّةِ مِنْ مُجِبِّي عَلِيٍّ

بِنِ أَبِي طَالِبٍ»<sup>۱</sup>؟ پس برمی خیزند ظالمین متعدین بر نفوس خود، آن گاه می آورند مبغضین را یا علی<sup>علیه السلام</sup>، و هر هزار نفر از ایشان را فدای یکی از محبین تو قرار می دهند و به جهنم می برند و نجات می دهند محبین تو را. پس فرمود رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup> و اشاره کرد به علی و فرمود: «هَذَا الْأَفْضَلُ الْأَكْرَمُ، مُحِبُّهُ مُحِبُّ اللَّهِ وَ مُحِبُّ رَسُولِهِ وَ مُبْغِضُهُ مُبْغِضُ اللَّهِ وَ مُبْغِضُ رَسُولِهِ»<sup>۱</sup>.

#### فصل: [معجزه امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> در شفا یافتن جوان یهودی]

و ایضاً در آن تفسیر شریف روایت است در حدیث طولانی که یهود به حضرت رسول<sup>صلی الله علیه و آله</sup> عرض کردند که: بگو به علی<sup>علیه السلام</sup> که این همه در فضایل او می فرمایی، که دعا کند در حق پسر رئیس ما که بود جوان جمیلی، و حال به جهت ابتلای او به جذام و برص ممکن نیست نزدیک شدن به او، و بر سر نیزه نان به نزدیک او می دهیم، و حضرت امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> دعا فرمود و شفا یافت.

پس رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup> فرمود به آن جوان که: ایمان آور به خدایی که تو را عافیت عطا فرمود، و آن جوان اسلام آورد. پس پدر او گفت: دوست تر بود در نزد من ابتلای پسر من از این عافیت.

اگر این به دعای علی<sup>علیه السلام</sup> بود؛ پس دعا کند تا من مبتلا شوم به آن مرض؛ زیرا می دانم که این نبود به دعای علی<sup>علیه السلام</sup>. رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup> فرمود: بترس از خدا و شکر او را به جای آور و کفران نعمت مکن، و آن یهودی اصرار نمود بر خود، و امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> نفرین نمود بر او، به بلای پسرش مبتلا شد و چهل سال چنین بود تا به سگان جهنم ملحق شد، و رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup> فرمود: «عِبَادَ اللَّهِ إِيَّاكُمْ وَ الْكُفْرَ لِنِعْمِ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَشْتَوْمٌ عَلَيَّ صَاحِبِهِ، أَلَا وَ تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ بِالطَّاعَاتِ يُجْزَلْ لَكُمْ الْمَثُوبَاتِ، وَ قَصِّرُوا أَعْمَارَكُمْ فِي الدُّنْيَا بِالتَّعَرُّضِ لِأَعْدَاءِ اللَّهِ فِي الْجِهَادِ لَتَنَالُوا طُولَ أَعْمَارِ الآخِرَةِ فِي النَّعِيمِ الدَّائِمِ الْخَالِدِ، وَ ابْذُلُوا أَمْوَالَكُمْ فِي السَّحْقِ اللَّازِمَةِ لِيُطَوَّلَ غِنَاكُمْ فِي الْجَنَّةِ»<sup>۲</sup> پس بعضی اصحاب عرض کردند: یا رسول الله<sup>صلی الله علیه و آله</sup>! ابدان

۱. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ص ۱۰۲-۱۱۱. لازم به ذکر است که مؤلف، خلاصه حدیث را آورده و علامه مجلسی نیز آن را در بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۴-۲۹ آورده است.

این فرد برترین و بزرگوارترین خلق است، کسی که او را دوست بدارد خدا و رسولش را دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد با خدا و رسولش دشمنی کرده است.

۲. بندگان خدا! برحذر باشید از کفران نعمت‌های خداوند که آن بر کفران کننده‌اش بد یمن است. آگاه باشید و با پیروی

ما ضعیف است و مال ما قلیل و وفا نمی کند به نفقات عیال ما. آن حضرت فرمود: باید بوده باشد صدقات شما از قلوب و زبان شما، به آن که دوست دارید خدا و رسول و علی ولی خدا و وصی رسول را و شیعه و محبین او را، و مشغول باشید به ذکر خدا، چنانچه اهل او است و به ذکر صلوات بر محمد و آل طیبین او، تا برساند به آن، خداوند - عزّ و جلّ - شما را به افضل درجات و مراتب عالیات.<sup>۱</sup>

ابن حجاج<sup>۲</sup>:

أَنَا مَوْلَى مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ      وَالْإِمَامَيْنِ شَابِرٍ وَشَبِيرٍ  
أَنَا مَوْلَى وَزِيرِ أَحْمَدٍ يَا مَنْ      قَدْ حَبَاهُ مُلْكُهُ بِخَيْرٍ وَزِيرٍ<sup>۳</sup>

لغیره:

مَنْ لَمْ يَكُنْ بِأَمِينِ اللَّهِ مُعْتَصِمًا      فَلَيْسَ بِالصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ يَنْتَفِعُ<sup>۴</sup>

\* \* \*

وَاللَّهُ صَيَّرَهُمْ أَمَانَ عِبَادِهِ      فِيهَا وَلَيْسَ سِوَاهُمْ بِأَمَانٍ<sup>۵</sup>

### [برتری پدران دینی بر پدران نسبی]

ایضاً در آن تفسیر شریف روایت است از حضرت امام رضا علیه السلام که: فضل برّ و معروف به قرابت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، ابوبین دینی او، بر برّ و معروف به قرابت ابوبین نسبی او بیشتر است از فضل هزار کوه طلا بر هزار حبه مغشوش.<sup>۶</sup>

→ از دستورهای خداوند به او نزدیکی جوید تا از ثواب‌های او برخوردار شوید و با جهاد در راه خدا زندگیتان را در این دنیا کم کنید تا از زندگی طولانی در آخرت و نعمت‌های دائم آن برخوردار شوید و اموالتان را در راه حقوقی که بر شما واجب است ببخشید تا از بی‌نیازی پاینده در بهشت برخوردار شوید!

۱. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ص ۴۴۵-۴۴۸.

۲. شرح حال ابن شاعر بلند آوازه را در «ابن حجاج، شاعر معروف قرن چهارم» اثر استاد ناصر باقری بیدهندی بخوانید.

۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۵۸.

من دوستدار و بنده رسول خدا، امیر المؤمنین علی و حسنین علیهم السلام هستم.

من دوستدار وزیر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم، او بهترین وزیر را انتخاب کرد.

۴. همان.

هر کس به امین خداوند (امام علی) پناهنده نشود، از نمازهای پنجگانه خود سودی نمی‌برد.

۵. همان.

خداوند آنها را محل امن بندگان قرار داده و به درستی که غیر از آنها پناهگاهی نیست.

۶. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ص ۳۳۶، ح ۲۰۹.



و از حضرت رسول خدا ﷺ روایت فرموده: هر که مراعات کند حق خویشی ابوبن نسبی خود را، عطا می شود در بهشت هزار درجه که دوری هر درجه از درجه ای به قدر سیر اسب جواد امتحان شده باشد؛ صد سال، یک درجه از نقره، یک درجه از طلا، و یکی از لؤلؤ و دیگری از زبرجد و دیگری از مشک و دیگری از عنبر و دیگری از کافور باشد و هر که مراعات کند حق خویشان محمد ﷺ و علی ﷺ را، داده شود از زیادتی درجات و ثوابت مثل زیادتی محمد ﷺ و علی ﷺ بر ابوبن نسبی<sup>۱</sup>.

### [تأثیر مقدم داشتن فرزندان پیامبر ﷺ]

و روایت فرموده که: مردی بیرون رفت و یک درهم تحصیل نمود و برای عیال خود قوتی گرفت. پس به او رسید مردی و زنی گرسنه از آل رسول، ایشان را بر عیال گرسنه خود اختیار کرد. پس کسی در بین راه نوشته ای با پانصد اشرفی به او داد که پسر عم او در مصر وفات کرده بود و وارثی نداشت و مال زیادی از او به او رسید. حضرت رسول ﷺ را در خواب دید که فرمود: چون اولاد مرا بر اولاد خود اختیار کردی، این قدر از جزای آن در دنیا به تو دادم و در آخرت به هر حبه، هزار قصر به تو عطا کنم که کوچک تر آن بزرگ تر از تمام دنیا باشد و جای فرو رفتن یک سوزن از آن بهتر باشد از تمام دنیا.<sup>۲</sup> و ولایت - به کسر واو - ائمه اثنی عشر یعنی اعتقاد به امامت و ریاست ایشان از الوف متجاوز است.

### [تأیید زیارت امام حسین ﷺ توسط امام صادق ﷺ]

از این باب است اخبار وارده در ثواب ذکر فضائل و مصائب ایشان به نظم و نثر، و احیای امر ایشان، مثل آنچه روایت شده در کامل الزیارات و آن از حضرت صادق ﷺ [است] که فرمود به عبد الله بن حماد بصری که: «بَلِّغْنِي أَنْ قَوْمًا يَأْتُونَهُ (يَعْنِي الْحُسَيْنَ ﷺ) مِنْ نَوَاحِي الْكُوفَةِ وَ نَاسًا مِنْ غَيْرِهِمْ وَ نِسَاءً يَنْدُبْنَهُ» تا آن که فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَفِدُ إِلَيْنَا وَ يَمْدُحُنَا وَ يَزِيهِ عَلْنَا وَ جَعَلَ عَدُوَّنَا مَنْ يَطْعُنُ عَلَيْهِمْ مِنْ قَرَابَتِنَا وَ غَيْرِهِمْ يُهْدِدُونَهُمْ وَ يَقْبَحُونَ مَا يَصْنَعُونَ»<sup>۳</sup>، و در آن دلالت است که رفتن زنان نیز به زیارت و

۱. همان، ص ۳۳۳.

۲. همان، ص ۳۳۷، ح ۲۱۲.

۳. کامل الزیارات، ص ۵۳۹، باب ۱۰۸، ح ۱ [۸۲۹].

به من خبر داده اند که از اطراف کوفه، گروهی از مردم آن نواحی و غیر از ایشان به زیارت قبرش (امام حسین) می آیند و زنان بر او گریه و زاری می کنند.

مجالس مدح و مراثی جایز است و اخبار دیگر نیز دلالت دارد، بلی باید به طور شرعی باشد که خالی از مفاسد و منکرات باشد که عمده، حفظ از نامحرم و غیبت نکردن در آن مجالس و غنا نمودن و اخلاص و صدق است، و خداوند می فرماید: «وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»<sup>۱</sup>.

و ایضاً می فرماید: «وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» \* لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ \* لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۲</sup>.

و در کافی و محاسن برقی و من لا یحضر صدوق و کتب بسیار است و در وصیت حضرت رسول ﷺ به امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - که: بر تو باد به صدق، بیرون نیاید از دهان تو یک دروغ «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»<sup>۳</sup>، با این همه تأکید در امر ولایت که «مَا تَوَدُّوا بِشَيْءٍ كَمَا تَوَدُّوا بِأَوْلَادِيَّةٍ»<sup>۴</sup> چگونه تظاهر نمودند بر عداوت ائمه طاهرين و کردند آنچه کردند.

### [پایداری ابوالأسود دثلی در دوستی امیرالمؤمنین (ع)]

شیخ ابوالفتوح خزاعی رازی در تفسیر کبیر که موسوم است به *روض الجنان* روایت می کند که: بعد از شهادت امیرالمؤمنین (ع) پیوسته معاویه لعین می خواست که منحرف سازد دوستان آن حضرت را از محبت او؛ از آن جمله یک روز هدیه فرستاد برای ابوالأسود دثلی و در آن بود حلوهای بسیار و در آن شهد مخلوط به زعفران بود، و ابوالأسود دختر کوچکی داشت پنج یا شش ساله، قطعه ای از آن در دهان خود نهاد. پدر او گفت: بینداز که زهر است. گفت: چرا؟ گفت: پسر هند آن را فرستاده تا ما را از دوستی اهل بیت (ع) برگرداند. دختر آن را از دهان انداخت و گفت:

→ سپس خدایی را که بین مردم کسانی را قرار داد که نزد ما می آیند و ما را مدح می کنند و مراثی ما را می خوانند و در مقابل، دشمنان ما با این که از خویشان ما هستند آن گروه اول را سرزنش می کنند [که چرا به زیارت امام حسین می روید]؛ ولی دیگران دشمنان ما را از بین می برند و آنچه را انجام داده اند زشت می شمارند.

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۹؛ و با راستان باشید.
۲. سوره زمر، آیه ۳۳-۳۵؛ و آن که راستی آورد و آن را باور کرد آنانند که پرهیزکارانند. برای آنان، هر چه بخواهند پیش پروردگارشان خواهد بود. این است پاداش نیکوکاران. تا خدا، بدترین عملی را که کرده اند، از ایشان بزداید و آنان را به بهترین کاری که می کرده اند، پاداش دهد.
۳. سوره یس، آیه ۳۰؛ دریغا بر این بندگان! هیچ فرستاده ای بر آنان نیامد مگر آن که او را ریشخند می کردند.
۴. برای هیچ چیزی به اندازه ولایت ندا داده نشد.

«أَيُّدَعُنَا بِالشَّهْدِ المُزَعْفَرِ عَنِ السَّيِّدِ المُطَهَّرِ؟» و انشاد نمود:

أَبِالشَّهْدِ المُزَعْفَرِ يَابْنَ هِنْدٍ نَسِيبُ إِلَيْكَ إِسْلَامًا وَ دِينًا؟  
مَعَادَ اللَّهِ لَيْسَ يَكُونُ هَذَا وَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۱</sup>

و آن در اربعین شیخ منتجب الدین با اندک اختلافی موجود است، و روایت کرده که ابوالاسود معالجه نمود تا دختر آن را قی کرد.<sup>۲</sup>

### [اعتراف معاویه به صفات برجسته امیرالمؤمنین (ع)]

و در کتاب اثنی عشریه سید جلیل محمد بن قاسم صاحب کرامات، از احادیث منقوله از ثقات گفته آن را که: محقن ابن ابی محقن ضبی<sup>۳</sup> از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) بود و در شام بر معاویه وارد شد و معاویه لعین به قدوم او مسرور شد. پس در محضر جماعتی از اهل شام از او سؤال کرد: از کجا می آیی؟ ابی محقن گفت: از نزد بخیل ترین مردم، جبان<sup>۴</sup> ترین مردم، و لثیم<sup>۵</sup> ترین مردم و گنگ ترین مردم. گفت به جلساء خود که: بشنوید چه می گوید برادر عراقی شما؟!

و چون متفرق شدند معاویه گفت: اعاده کن بر من کلام خود را. گفت: «جُنْتُكَ مِنْ عِنْدِ أَبْخَلِ النَّاسِ وَأَجَبَنِ النَّاسِ وَالْأَمِّ النَّاسِ وَأَعْيَأَ النَّاسِ». معاویه گفت: وَاللَّهِ كَذَّبْتَ يَا مُحَقَّنُ! اگر علی بن ابی طالب (ع) خانه ای پر از تین دارا باشد و خانه ای از طلا، طلا را پیش از گاه بدهد، و علی اشجع ناس است و چگونه التم ناس است! و حال آن که پدر او شیخ قریش است و شیخ بطحا، و مادر او فاطمه بنت اسد و برادر او جعفر، و عم او حمزه و ابن عم او رسول خدا (ص) و زوجه او دختر رسول خدا (ص) و دو ولد او حسن و حسین (ع)، «وَاللَّهِ مَا جَمَعَ أَحَدٌ مِثْلَ مَا جَمَعَهُ مِنَ النَّسَبِ!»<sup>۶</sup> و چگونه عاجز ترین ناس است و حال آن که فصاحت را آورد در قریش؟

۱. روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۶۸؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۶۹؛ الكنز و الالقاب، ج ۱، ص ۸؛ تأسیس الشیعه، ص ۵۵؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۷۵، ج ۳، ص ۶۰۷؛ تفسیر روض الجنان، ج ۱۰، ص ۱۶۴.

ای پسر هند! آیا می خواهی ما با غسل به زعفران آمیخته شده، دین و اسلام خود را به تو بفروشیم؟ پناه به خدا می بریم؛ هرگز چنین چیزی نخواهد شد در حالی که سرور ما امام علی (ع) است.

۲. الأربعمون حدیثاً عن اربعین شیخاً من اربعین صحابياً فی فضائل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، ص ۸۱، الحکایة الرابعة.

۳. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲ و به نقل از او در بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۴۴، محقن بن ابی محقن ضبی نقل کرده اند.

۴. ترسو.

۵. هیچ کسی مانند او نتوانسته چنین نسبی را جمع کند.

۶. پست.

محقن گفت: هر گاه این را می‌دانی چرا با او مقاتله نمودی؟ گفت: برای آن که خاتم انگشت من رواج داشته باشد. محقن گفت: پس گذر تو به آتش است لامحاله. معاویه گفت: چنین نیست. «إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۱</sup>. ابن قاسم گوید: این کلام اخیر عین حماقت است از معاویه، با محاربه او با خداوند و رسول و سب او خدا و رسول را به نص رسول ﷺ، کجا است احسان او. وَاللَّهُ الْمُنتَقِمُ مِنْهُ وَهَذَا كَلَامٌ مَّتِينٌ وَبِاللَّهِ نَسْتَعِينُ.

---

۱. سورة اعراف، آیه ۵۶؛ رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

این مجادله را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲ و ۲۴ به صورت کوتاه آورده و علامه مجلسی نیز همان را در بحار الانوار از او نقل کرده است. در این دو منبع مجادله در مورد ابخل الناس و اعیان الناس است.



مجلس دوم

در نسب و خواص و اولاد  
حضرت ابوالفضل علیه السلام



## الْمَجْلِسُ الثَّانِي

### در نسب و خواهران و اولاد آن حضرت است

والد ماجدش أمير المؤمنين و سيد الوصيين، زمام الدين و نظام المسلمين، عز المؤمنین و بوار الكافرين، النجم الهادي و السراج الزاهر،<sup>۱</sup> امين الله في خلقه و حجته في بلاده على جميع عباده.

أَلِ النَّبِيِّ هُمُ النَّبِيُّ وَإِنَّمَا  
بِالْوَحْيِ فُرِّقَ بَيْنَهُمْ فَتَفَرَّقُوا  
أَبَتِ الْإِمَامَةَ أَنْ تَلْبِقَ بغيرِهِمْ  
إِنَّ الرِّسَالَةَ بِالْإِمَامَةِ أَلِيَّةٌ<sup>۲</sup>

وَهُوَ الْمَوْلَى الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي حَقِّهِ: ﴿حَمِّمُوا الْكِتَابَ الْمِيمِينَ﴾ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا  
عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿وَإِنَّهُ فِي أَمْرِ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ﴾<sup>۳</sup> چنانچه در زیارت غدیر آن  
بزرگوار در مصباح شیخ طوسی<sup>۴</sup> و در اخبار کثیره مستفیضه است و از حضرت  
رسول ﷺ، عامه و خاصه روایت کرده اند: «عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ وَمَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرَ»<sup>۵</sup> و نیز فرمود:  
«أَفْضَلُ الْبَرِيَّةِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مَنْ نَامَ فِي قَبْرِهِ وَلَمْ يَشْكُ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذُرِّيَّتِهِ إِنَّهُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»<sup>۶</sup> و  
اخبار از طریق ثقات از فریقین در این معنی بسیار است و اکثر آنها در نهم بحار و غایه  
المرام فی اثبات حجج الملک العلام تألیف سید باهر متبحر بحرینی مسطور است

۱. از بین برنده کافران.

۲. چراغ درخشنده.

۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۵۴.

۴. خاندان پیامبر همانند خود پیامبر هستند؛ با این تفاوت که وحی باعث فرق بین پیامبر و آنها شده و پیامبر نیستند.

۵. امامت پرهیز دارد که به غیر از ایشان ببیوندد؛ به درستی که رسالت با امامت مناسب تر و لایق تر است.

۶. سوره زخرف، آیه ۱-۴؛ ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، باشد که ببیندشید.

و همانا که آن در کتاب اصلی (لوح محفوظ) نزد ما سخت والا و پر حکمت است.

۷. مصباح المتعجد، ص ۶۸۱

۸. همان؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۶۷؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۷۸. علی برترین آدمیان است، هرکس آن را انکار کند کافر می شود.

۹. ینابیع الموده، ج ۲، ص ۲۷۷. برترین بندگان نزد خداوند متعال کسی است که تا هنگام مرگ شک نداشته باشد که امام علی<sup>۱۰</sup> و فرزندانش بهترین خلق خدا هستند.



و شطر و افری راسید همدانی از علمای کامل زاهد بی غرض قوم در کتاب مودة ذی القربی خصوصاً در باب مودت ثالثه روایت کرده، و نِعَمَ قول المَفْجَعِ اِ فِی قَصِيدِهِ التِّی اَوَّلُهَا:

أَيُّهَا اللَّائِي لِحُبِّي عَلِيًّا      قُمْ ذَمِيمًا إِلَيَّ الْجَحِيمِ خَزِيًّا  
أَبْخَيْرِ الْأَنَامِ عَرَّضْتَ لِزَلَا      تَ مَذْمُومًا عَنِ الْهُدَى مَزْوِيًّا  
أَشْبَهُ الْأَنْبِيَاءِ كَهْلًا وَ زُولَا      وَ فَطِيمًا وَ رَاضِعًا وَ غَزِيًّا  
كَانَ فِي عَمَلِهِ كَادَمَ إِذْ      عَلَّمَ شَرْحَ الْأَسْمَاءِ وَالْمَكْنِيَّا  
وَ كَتُوحِ نَجِيٍّ مِنَ الْهَلَكِ مَنْ سَهْ      يُرِي فِي الْفَلَكَ إِذْ عَلَا الْجُودِيَّا

و منها:

فَاز تَقَى مِنْكَ النَّبِيَّ عَلِيًّا      صِنُوهُ مَا أَجَلَّ ذَا الْمِرْقِيَّا  
فَمَا طِ لِبِلَاؤُتَانِ عَنِ ظَاهِرِ الْكُفَى      بَةِ يَنْفِي الرَّجَاسَ عَنْهَا نَفِيًّا  
وَلَوْ أَنَّ الْوَصِيَّ حَاوَلَ مَسَّ التَّجْدِ      مِ بِأَلْكَفٍ لَمْ تَجِدْهُ قَصِيًّا  
أَفْهَلُ تَعْرِفُونَ غَيْرَ عَلِيٍّ      وَ ابْنَهُ اسْتَرْحَلَ النَّبِيَّ مَطِيًّا؟<sup>۲</sup>

#### [فضائل بی شمار امیرالمؤمنین (ع)]

و آن کسی که فرمود رسول خدا (ص) در حق او به اتفاق روایات: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ لِأَخِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) فَضَائِلَ لَا تُحْصَى كَثْرَةً<sup>۳</sup> وَإِنَّ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى إِحْصَائِهَا»<sup>۴</sup>. کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کند سرانگشت و صفحه بشمارد

#### [نسب مادر حضرت ابوالفضل (ع)]

و والده کریمه نبیله شریفه اش فاطمه و حیدیه کلابیه می باشد و نسبت آن مخدره به و حید بن کعب و کلاب بن ربیع است<sup>۵</sup> از مشاهیر عرب و به جهت بودن شمر ملعون

۱. وی احمد بن عبیدالله الکاتب معروف به مَفْجَع، شاعر شیعی بصره است که در سال ۳۲۵ق. وفات کرده است. این قصیده او بسیار معروف و در فضائل امام علی (ع) است.

ر.ک: مجمع الادب، ج ۵، ص ۲۳۳۶. ۲. الفدیر فی الکتاب و السنة، ج ۳، ص ۴۲۳.

۳. کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۱۲.

۴. خداوند برای برادر علی بن ابی طالب فضائلی قرار داده که کسی نمی تواند آنها را بشمارد و جن و انس قادر به شمارش آنها نیستند.

۵. مامقانی در تنقیح المقال فی علوم الرجال، ج ۲، ص ۱۲۸، نام این بانوی بزرگوار را چنین آورده است: فاطمة بنت حزام بن خالد بن ربیعه بن عامر المعروف بالوحید بن کلاب بن عامر بن ربیعه بن عامر بن صعصعة بن معاوية بن بكر

از آن قبیله، از ابن زیاد لعین امان گرفت برای آن حضرت و برادران مادری او، و خطاب یا بنی اختنا به ایشان نمود.<sup>۱</sup>

و در کامل ابن اثیر است که آن که امان از ابن زیاد گرفت، عبدالله بن ابی‌المحلّ الحزام<sup>۲</sup>، و امّ البنین عمه او بود. آن امان را با غلام خود فرستاد. آن جوانان گفتند: حاجتی به امان شما نداریم، «أمانُ اللهِ خَيْرٌ مِنْ أمانِ إِبْنِ سُمَيَّةَ» و لیکن ندای شمر را با جواب فتیحه ذکر کرده و منافاتی ندارد، و دختر حزام بن خالد بن ربیعة بن وحید بن کعب بن عامر بن کلاب بن ربیعة بن عامر است از هوازن.

### [دلیل لقب امّ البنین برای مادر حضرت ابوالفضل (ع)]

و او را امّ البنین کنیه دادند؛ زیرا که حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود به برادر خود عقیل که عالم بود به انساب عرب که: طلب کن برای من زوجه‌ای از شجاعان عرب تا بزاید برای من فارس فعلی؛ و او گفت: تزویج کن فاطمه کلابیه را؛ زیرا که اشجع از پدران او نمی‌دانم<sup>۳</sup> و چون امیرالمؤمنین (ع) به او تزویج نمود، چهار پسر آورد: مولانا

---

→ بن هوازن الکلابی. حسن غفاری نیز در پاورقی *مقتل ابومخنف*، ص ۱۷۴، مختصر آن را نقل کرده است. سماوی نیز در *ابصارالعین* همین را نقل کرده است. ذبیح الله محلاتی در *ریاحین الشریعة*، چاپ دارالکتب اسلامی، ج ۳، ص ۲۹۲ آورده است: او دختر حزام بن خالد بن ربیعة بن عامر المعروف بالوحید بن کلاب و قبل عامر بن صعصعة بن ربیعة بن الوحید بن کعب بن عامر بن کلاب است. نام مادر ایشان را غفاری در پاورقی *مقتل ابومخنف*، ص ۱۷۴، و سماوی در *ابصارالعین*، ص ۵۶، ثمامة بنت سهیل بن عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب دانسته‌اند. محلاتی در *ریاحین الشریعة*، ج ۳، ص ۲۹۲، نام مادر ایشان را لیلی دختر شهید بن ابی بن عامر بن ملاعب الاسنه (مالک بن جعفر بن کلاب) دانسته است. یوسفی اشکور در *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۰، ص ۱۸۶، هر دو را نقل کرده است. ابن عنبه در *عمدة الطالب فی انساب ابی طالب*، نسخه عکسی مسجد اعظم قم، ش ۱۸۴۶، ص ۲۳۹، نام ایشان را چنین آورده: ام البنین بنت حزام بن خالد بن ربیعة بن الوحید بن کعب بن عامر بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة بن بکر بن هوازن و امها لیلی بنت الشهید بن ابی عامر ملاعب الاسنه ابن مالک بن جعفر بن کلاب.

۱. *تنقیح المقال فی علوم الرجال*، ص ۲۳۹.

۲. آنچه مؤلف نقل کرده، برابر است با نظر ابن اثیر در *کامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۵۵۸؛ اما او در آخر همین عبارت می‌گوید: و جاء شمر فدعا العباس بن علی و اخوته فخرجوا الیه، فقال: انتم یا بنی اختی آمنون. در این دو قول نکته‌ای است که باید متوجه بود و آن، اینکه: چه عبدالله بن ابی‌المحلّ بن حزام نامه را گرفته باشد و چه شمر بن ذی‌الجوشن فرقی نمی‌کند و در نسبت سخن آن دو که بگویند: یا بنی اختنا، فرقی ندارد؛ زیرا پدر عبدالله یعنی ابی‌المحلّ بن حزام با فاطمه ام البنین برادر و خواهر می‌شوند و به این ترتیب حضرت ابوالفضل و فرزندان ام البنین فرزندان عمه او می‌شوند و پدر او دایی ایشان است. اگر شمر نیز این سخن را گفته باشد باز هم درست است؛ زیرا شمر نیز از همان طایفه است. ابن‌سعد در *طبقات الکبریٰ*، ج ۶، ص ۱۱۷ رقم ۱۹۱۴، نسب پدر شمر را چنین آورده: «هو الضباب بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة» که او نیز در کلاب بن ربیعة با فاطمه ام البنین از یک پدر می‌شوند و به این روی اگر شمر نیز آن سخن را گفته باشد درست است. ۳. *عمدة الطالب*، ص ۲۳۹.

ابوالفضل العباس که عباس اکبر است و عبدالله اکبر و جعفر اکبر و عثمان اکبر به اسم عثمان بن مظعون که از کبار عبّاد صحابه بود و ابوالفضل العباس بزرگ‌تر از این برادران بود «وَمَنْ هُنَا اسْتَهْرَتْ بِأُمَّ الْبَنِينَ كَمَا نَقِلَ فِي التَّاسِعِ، وَالْقَمَامِ»<sup>۱</sup>. و ایضاً آن مخدّره بعد از شهادت این چهار پسر در حیات بود.

### [گریه ام البنین بر فرزندان خود در بقیع]

و به روایت ابی الفرج در مقاتل الطالبیین و دیگران بیرون می‌رفت به بقیع و ندبه می‌کرد بر ایشان «أشجى نُدْبَةً وَأَخْرَقَهَا» و مروان لعین با جمعی از اهل مدینه می‌رفتند و گوش می‌دادند به ندبه او [و] موافقت می‌کردند با او در گریه<sup>۲</sup> و آن را محمد بن علی بن حمزه به سندش از امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده.

### [اولین همسر امیرالمؤمنین پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام]

و در بعض کتب معتبره آورده‌اند که ام البنین، اول زنی بود که بعد از وفات حضرت صدیقه، امیرالمؤمنین علیه السلام به عقد خود درآورد<sup>۳</sup>، و آن را در تذکرة الخواتین نیز حکایت کرده و آن بعید است با وصیت فاطمه، تزویج امامه بنت زینب<sup>۴</sup> و از بعض کتب مثل کنز المصابئ ظاهر است که آن مخدّره عالمه بوده؛ زیرا که گفته: ابوالفضل در اوایل عمر خود علوم بسیار از پدر و مادر و خواهر خود فرا گرفت.

مخفی مباد که مناسبت تزویج امیرالمؤمنین علیه السلام به ام البنین با آن که آینه التراب و ربّ الارباب، آن است که در مستدرک الوسائل مسطور است که: محقق کرکی در خواب دید که حضرت امیر علیه السلام به او فرمود دختر خود را تزویج کن به امیر شمس الدین محمد

۱. این قسمت را کسانی که بعد از عمدة الطالب در مورد شخصیت حضرت ابوالفضل علیه السلام چیزی نوشته‌اند از او گرفته‌اند؛ ر.ک: قمامخ زخار و صمصام بتار، ج ۲، ص ۴۴۱. در مورد اشتها فاطمه مادر حضرت ابوالفضل به ام البنین در باورقی اکسیر العیادات، ج ۲، ص ۵۲۵ آورده که ایشان قبل از ازدواج با امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به ام البنین معروف بود؛ زیرا از بیت ام البنین عامریه بود که در مورد او گفته‌اند:

نحن بنسوا ام البنین الاربعة  
انصارین الهام وسط المجمعۃ

ر.ک: امالی، ج ۱، ص ۱۳۴ به بعد.  
۲. مقاتل الطالبیین، ص ۹۰.  
۳. ر.ک: تاریخ الامم و الملوک، ص ۱۵۳؛ المختصر فی اخبار البشر (تاریخ اسی الفداء)، ج ۱، ص ۱۸۱؛ کامل، ج ۲ ص ۴۴۰.  
۴. در زمینه ازدواج امیرالمؤمنین با امامه بنت زینب بنت رسول الله، ر.ک: ابن حجر، الاصابه، ج ۷، ص ۲۰۹ و ج ۸، ص ۲۵ ذیل ترجمه امامه؛ همچنین ر.ک: الفصول المهمة فی معرفة الائمة، قم، ج ۱، ص ۶۴۸.

استر آبادی که ولدی به وجود آید که وارث علوم انبیا و اوصیا باشد و بعد میرداماد تولد یافت.<sup>۱</sup>

### [نسب مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام]

بدان که شیخ مفید رحمته الله در ارشاد در نسب والدۀ ماجده آن حضرت فرموده: بنت حزام بن خالد بن دارم<sup>۲</sup> و ابن ادریس در کتاب سرائر در باب زیارات فرموده که: آن خطا است و مادر عباس مسمی به سقا - که اهل نسب او را ابوالقربه می گویند<sup>۳</sup> و در کربلا مقتول شد و صاحب رایت امام حسین علیه السلام بود - امّ النبین بنت حزام بن خالد بن ربیعه است و این ربیعه، برادر لبید شاعر است، پسر عامر بن کلاب بن ربیعه بن عامر بن صعصعه و نیست از بنی دارم تمیمین، و ابن حبیب نسابه نیز خطا کرد که حضرت عباس را از فرزندان قریش از حبشیات دانسته در کتاب منعم، و مادر محمد بن حنفیه و علی بن الحسین علیه السلام را از سندیات گفته و این همه اشتباه است.<sup>۴</sup>

### [دو اشتباه شیخ مفید از دیدگاه ابن ادریس]

و نیز شیخ مفید در ارشاد، مقتول به طّف را علی اصغر ابن الثقفیه دانسته<sup>۵</sup> و اکبر را امام زین العابدین، صناعه از نسابین و مورخین و اصحاب سیر و اخبار، و جمع کثیری از اصحاب محققین ما و مخالفین، همه علی اکبر را مقتول دانسته اند و آن صحیح است و غضاضه ندارد، چنانچه امیرالمؤمنین اصغر برادران بود و امام بود، و نیز عبیدالله بن نهشلیه را از شهدای کربلا فرموده<sup>۶</sup> این خطای محض است بدون شک؛ زیرا که

۱. خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۶۸. ۲. ارشاد، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳. در مورد این لقب رک: بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، الجزء الثاني، ص ۴۱۳.

۴. سرائر، ج ۱، ص ۶۵۶ به بعد؛ رجال مامقانی، ج ۳، ص ۱۲۸.

۵. ارشاد، ج ۲، ص ۱۹۸.

۶. همان، ص ۱۸۶، اخبار در این زمینه متفاوت است. مسلم این است که بین فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام، دو نفر به نام عبدالله مشهور بوده اند. همان. در بعضی منابع، مقتول در کربلا به نام عبدالله الاصغر معروف شده است. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۱۲ و مادر او امّ البنین بوده که با حضرت ابوالفضل از یک پدر و مادر هستند و عبدالله بن نهشلیه که منظور مؤلف است در مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۳ و منتخب طریحی، ج ۱، ص ۳۷، عبیدالله بن علی ذکر شده که مادر او لیلی بنت مسعود نهشلیه است. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۴۲ او را با نام عبدالله با ابوبکر، هر دو از یک مادر می داند. طریحی در منتخب، ص ۱۳۷ او را با نام عبیدالله در زمره شهدای کربلا آورده است؛ ولی ابوالفرج در مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۳ او را از جمله اصحاب مصعب بن زبیر می داند که در جنگ با مختار کشته

عبیدالله بن نهشلیه در لشکر مصعب بن زبیر بود و از جمله اصحاب او بود و اصحاب مختار او را کشتند در محلی که اسم آن مذار است و مرقد او آن جا زیارتگاه است و خبر به آن متواتر است. و از شیخ طوسی رحمته الله علیه در مسائل حائریات سؤال شده از این قول مفید و شیخ فرمود [ه] آنچه را که ما گفتیم.<sup>۱</sup>

این بود خلاصه افاده محقق عجللی ابن ادریس در سرائر، و از آن ناشی شده جرئت بعضی در نسبت تسامح به اخ سدید و ولی رشید ولی امر - عجل الله فرجه - در آن کتاب، و هر چند تأیید می کند آن را ذکر آن جناب در آن، عدم جراحت بر داشتن امیر المؤمنین علیه السلام در تمام غزوات<sup>۲</sup>، و شمردن محمد بن سنان را از خاصه و ثقاة حضرت صادق علیه السلام؛ با آن که اخبار مجروح شدن آن سرور، بسیار است و در اختصاص منسوب به خود مفید ایضاً مسطور است و در رساله رد صدوق رحمته الله علیه فرمود که:

عصابه شیعه شک ندارد در ضعف محمد بن سنان و بودن او وضاع احادیث، ولیکن تمام اینها جواب دارد و این رساله مقام بسط کلام در این مطالب نیست، و این گونه امور را در زیر رجال و درایه متعرض شده ام.

### [دفاع مؤلف از شیخ مفید]

تخطئه شیخ بزرگوار که رکن شیعه و محیی شریعه است، آسان نیست. ببین که سید جلیل متبحر ابوالقاسم کوفی صاحب کتاب اخلاق و استغاثه و کتب کثیره، با آن تبخر و قرب عهد که تصریح نموده در کتاب استغاثه که: نهایت فاصله بین اهل عصر او و امام حسین علیه السلام از آباء، پنج یا شش است - و از این جهت می گویم که اشتباه واقع شده در بحار که به ابن میثم بحرینی نسبت داده شده -<sup>۳</sup> می فرماید که: اشتباه و اختلاف در زینب و رقیه، اعجب نیست از اختلاف در نسبت اولاد امام حسین علیه السلام، با آن که اشرف انسان

→ شد. راوندی نیز در خرائج، ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۱۷ در این زمینه حدیثی نقل کرده است که او از لشکریان مصعب بوده است. علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۸۷ ح ۱۵ این حدیث را از خرائج نقل کرده است. ابن سعد در طبقات الکبری، ج ۵، ص ۸۸ او را با نام عبیدالله بن علی آورده و سپس شرح حال مفصل او را در برخورد با مختار و مصعب بن زبیر و کشته شدن او را در مذار می آورد. سبط ابن جوزی نیز در تذکره الخواص، چاپ شریف رضی، ص ۵۷ نام او را عبیدالله می آورد که به دست مختار کشته می شود.

۱. سرائر، ج ۱، ص ۶۵۶.

۲. غزوات، جمع غزوه به معنای جنگ هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن ها حضور داشت.

۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۹؛ ایشان کتاب الاستغاثه و شرح نهج البلاغه را هر دو از ابن میثم می دانند که انتساب الاستغاثه به ابن میثم اشتباه است.

و اجمل احساب در دنیا و آخرت است. پس اختلاف کردند در آن که ولد اکبر آن حضرت، علی مقتول به طف است یا علی بن الحسین امام است که عقب آن حضرت از او باقی مانده است. به اتفاق علما، و آنچه ما اخذ به آن می‌کنیم و بر آن اعتماد داریم، این است که باقی، اکبر [و] امام است، و آن جناب در وقعه عاشورای سی ساله بود و پسرش امام محمد باقر آن روز پانزده ساله بود<sup>۱</sup> و مقتول، علی بن الحسین الاصغر بود و او دوازده ساله، و مشایخ ما از اهل علم جمیعاً از علویه و غیرهم من الشیعه بر این قول می‌باشند.<sup>۲</sup>

و در مناقب ابن شهر آشوب این را به عینه از کتاب شرح اخبار که از قاضی نعمان مصری [ی] است حکایت کرده<sup>۳</sup>، چنانکه از کتاب مذکور روایت کرده؛ پس در کتاب استغاثه و بدع گفته: و فرقه دیگر که جمیع زیدیه باشند می‌گویند علی باقی، اصغر بوده؛ آن حضرت در آن روز هفت ساله بود و بعضی چهار ساله گفته‌اند و نسابین از عامه یعنی غیر هاشمیین بر این قول می‌باشند و آن فاسد است در نزد ما.<sup>۴</sup>

### [شرح حال کوتاه از ابوالقاسم کوفی]

تا این جا بود کلام سید بزرگوار از احفاد حضرت جواد که وفات یافت در کرمی من توابع شیراز و قبر او در آن جا نزدیک خان و حمام است. وفات او سیصد و پنجاه و دو بود<sup>۵</sup> و شیخ حسین بن عبد الوهاب از معاصرین شیخ مفید<sup>۶</sup> کتاب عیون المعجزات را تممیم برای کتاب معجزات او نوشته<sup>۶</sup> و تصریح به سیادت او نموده؛ «فَارْجِعْ إِلَى الرَّؤُضَاتِ وَ مُسْتَدْرَكِ الْوَسَائِلِ وَ رِيَاضِ الْعُلَمَاءِ فِي عَشْرِ مُجَلَّدَاتٍ لِّلْمِيرزا عَبْدِ اللَّهِ الْأَصْبَهَانِيِّ تَلْمِيزِ الْمَجْلِسِيِّ»<sup>۷</sup> و در نسبت آن به سید مرتضی اشتباه است، مثل نسبت اختصاص به شیخ مفید کما فی محله، و کتب آن سید بنا بر آنچه در رجال نجاشی است پنجاه کتاب

۱. این مورد یکی از اشتباهات مسلم تاریخی است؛ زیرا امام باقر<sup>علیه السلام</sup> در واقعه کربلا چهار- پنج سال بیشتر نداشتند. طبری در اعلام الوری، ج ۲، ص ۴۹۸ و شیخ مفید در ارشاد تاریخ تولد ایشان را سال ۵۷ ق. می‌داند.

۲. الاستغاثه، ج ۱، ص ۸۳

۳. قاضی نعمان نیز در شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۵۴، عقیده دارد علی مقتول در طف، علی اصغر است و علی اکبر همان امام زین العابدین<sup>علیه السلام</sup> است که در کربلا همراه فرزند خود امام محمد باقر<sup>علیه السلام</sup> حضور داشت.

۴. همان، مقدمه.

۵. الاستغاثه، ج ۱، ص ۸۴

۶. همان، مقدمه؛ به نقل از: ریاض العلماء افندی. برای شرح حال کامل او ر.ک: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء.

است و کتاب بدع مستحذیه که شمرده، همین کتاب استغاثه است<sup>۱</sup> و در کتاب عمده الطالب، این سید جلیل را در ادعای سیادت از کذابین مشهور دانسته<sup>۲</sup> و علی امام را در یوم الطّف بیست و سه ساله آورده است<sup>۳</sup>، و حال محمد بن سنان - علی التّحقیق - چنان است که در ارشاد است و در نسبت رساله ردّ صدوق به مفید، کلام زیاد است، پس تأمل کن که فتح هزار باب از این جمله می شود تا بدانی که اختلاف میان علما از اول غیبت صغری بلکه قبل بر آن تا چه حد در هر یک باب بوده، و مسارعت به تخطئه بزرگان کاری است عظیم، و خطر آن بسیار است و تلافی نموده حال شیخ ابن ادریس را علامه حلی<sup>رحمته</sup> در مختلف، کما نبه علیه فی الجواهر ایضاً، فَلَا تَغْفُلْ وَ عَلَیْكَ بِإِمْعَانِ النَّظَرِ فِي كُلِّ بَابٍ كَمَا وَصَّی بِهِ فِي الرِّوَاضِحِ وَ كَسَفِ اللَّثَامِ وَ الْمُتَّقِنِ وَ غَیْرَهَا وَ اللَّهُ الْمَوْفِقُ لِلصُّوَابِ.

#### فصل: واما کلام در ازواج امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> و امهات و اولاد آن حضرت

شیخ مفید در ارشاد فرموده: اولاد آن جناب بیست و هفت است از ذکور و اناث: حسن و حسین و زینب کبری و زینب صغری مکنّاة به امّ کلثوم و مادر آنها فاطمه بتول، سیده نساء عالمین، دختر سید المرسلین و خاتم النبیین محمد بن عبدالله<sup>علیه السلام</sup>، و محمد مکنّی به ابی القاسم مادر او خوله دختر جعفر بن قیس حنفیه است، و عمر و رقیه که توأم متولد شده اند از امّ حبیب بنت ربیع، و عباس و جعفر و عثمان و عبدالله که در خدمت امام حسین<sup>علیه السلام</sup> شهید شدند. مادر این چهار، امّ البنین بنت حزام بن خالد بن دارم است. و محمد اصغر مکنّی به ابی بکر و عبیدالله، و این دو نیز در خدمت برادر خود حسین<sup>علیه السلام</sup> شهید شدند. مادر ایشان لیلی بنت مسعود دارمیه است تا آن که فرموده: و بعضی از شیعه گویند که فاطمه<sup>علیها السلام</sup> بعد از نبی<sup>صلی الله علیه و آله</sup> ولدی سقط نموده که حضرت رسول<sup>صلی الله علیه و آله</sup> او را محسن نامیده بود؛ بنابراین اولاد امیرالمؤمنین بیست و هشت بوده.<sup>۴</sup>

۱. رجال، ص ۲۶۵.

۲. عمده الطالب، ص ۲۳۰. ابن عنبه، انتساب وی را به هارون بن موسی<sup>علیه السلام</sup> می داند.

۳. همان، ص ۱۹۳.

۴. ارشاد، ج ۱، ص ۵۱۷.

### [سقط جنین حضرت زهرا علیها السلام به روایت اهل سنت]

فقیر گوید: سقط محسن را شهرستانی در ملل و نحل از جمعی از عامه نیز آورده.<sup>۱</sup> اگر چه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از متفردات شیعه دانسته؛<sup>۲</sup> و ابن شهر آشوب در مناقب فرموده که: شیخ مفید در ارشاد اولاد امیرالمؤمنین را بیست و پنج گفته و بعد خود تأسی و پنج نیز حکایت کرده از عمری نسابه در شافی و صاحب انوار،<sup>۳</sup> و از این جا نیز اختلاف در امور و نسخ به دست می آید، چنانچه شهادت داده به اختلاف نسخ، سید بن طاووس در طرائف و وحید بهبهانی در رساله اجتهاد و اخبار، و این امری است واضح بر متبع، و آن جناب هشت دختر را در حیات خود به شوهر داد؛ همه را به خویشان خود؛ چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود، بعد از نظر به اولاد علی و جعفر: «بَنَاتُنَا لِبَنِينَا وَ بَنُونَا لِبَنَاتِنَا».<sup>۴</sup>

### [زنان امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از حضرت زهرا علیها السلام]

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله متمتع نشد نه به حرّه<sup>۵</sup> و نه به آمه<sup>۶</sup> در حیات خدیجه، و چنین بود حال علی علیه السلام در حیات فاطمه،<sup>۷</sup> بلکه صدوق در علل الشرائع روایت کرده که زنان در حیات فاطمه حرام بودند بر آن حضرت<sup>۸</sup> و بعد از وفات فاطمه، به نه شب تزویج

۱. الملل و النحل، ج ۱، ص ۷۷؛ وی از نظام نقل می کند: «ان عمر ضرب بطن فاطمة علیها السلام يوم البيعة حتى ألفت المحسن من بطنها وكان يصيح احرقوا الدار بمن فيها، وما كان في الدار غير علي وفاطمة والحسن والحسين علیهم السلام»؛ همچنین صلاح الدین صفدی در الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷ نقل می کند: «ان العمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى ألفت المحسن من بطنها»؛ ابن قتیبه دینوری نیز در الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰ ماجرای هجوم به خانه امیر المؤمنین علیه السلام را آورده و نقل می کند: «وإن أبابكر تفقد قوما تخلفوا عن بيعته عند علي كرم الله وجهه، فبعث إليهم عمر، فجاء فناداهم وهم في دار علي، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالحطب وقال: والذي نفس عمر بيده، لتخرجن أو لاحرقنها علي من فيها، فقبل له: يا أبا حفص! إن فيها فاطمة؟ فقال: وإن! ابن قتیبه از بقیة ماجرا به سرعت عبور می کند.

۲. وی در شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱ و ص ۱۶۰ اکثر این وقایع جانسوز را رد می کند؛ اما در ج ۶، ص ۴۶ به بعد، به ویژه در ص ۴۸، آن را ذکر کرده است.

۳. مناقب، ج ۳، ص ۳۰۴.

۴. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۲.

دختران ما برای همسری پسران ما و پسران ما برای همسری دختران ما هستند.

۵. زن آزاد.

۶. زن برده، کنیز.

۷. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۹۰.

۸. در علل الشرائع و دیگر آثار شیخ صدوق چنین روایتی یافت نشد؛ مجلسی اول، در شرح فقیه، ج ۸، ص ۱۲۳ آن را از شیخ طوسی نقل می کند؛ اما شیخ طوسی در تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۴۷۵ و امالی، ص ۴۳ و ابن شهر آشوب در مناقب، ج ۳، ص ۱۱۰ و حسن بن سلیمان حلی در المحاضر، ص ۲۴۰ این روایت را نقل کرده اند. از متأخرین نیز



نمود، و ده زن را تزویج نمود و بعد از او چهار زن زنده ماند و عروس نشدند، برای روایت امامه از آن حضرت «لَا يَجُوزُ لِأَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ وَالْوَصِيِّ أَنْ يَتَزَوَّجْنَ بِغَيْرِهِ بَعْدَهُ»<sup>۱</sup> و آن چهار، امامه بود دختر زینب بنت خدیجه، و در مناقب گفته بنت النبی ﷺ<sup>۲</sup>. و اسماء بنت عمیس که در قول ابن ابی الحدید خواهر میمونه زوجه حضرت رسول است،<sup>۳</sup> و لیلی تمیمی، و ام البنین؛ و هیجده کنیز ام الولد از او باقی ماند که به قیمت خرید بر اولاد خود محسوب شدند و کنیزانی را که صاحبه ولد نبودند از ثلث خود آزاد فرمود.<sup>۴</sup>

### [تفاوت سنی حضرت زینب رضی الله عنها و حضرت عباس رضی الله عنه]

و در طراز المذهب فی احوال زینب - سلام الله علیها - تألیف میرزا عباس قلی خان سپهر مسطور است که: زینب خاتون - که در وصف او گفته اند: «إِنَّ قَضَائِلَهَا وَفَوَاضِلَهَا وَخِصَالَهَا وَجَلَالَهَا وَعِلْمَهَا وَعَمَلَهَا وَعِصْمَتَهَا وَعِفَّتَهَا وَتُورَهَا وَضِيَائَهَا وَشَرَفَهَا وَبَهَائَهَا تَالِيَةٌ أُمَّهَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَإِنَّهَا نَائِبَةٌ أُمَّهَا»<sup>۵</sup> - قریب بیست سال از ابی الفضل العباس بزرگ تر بود، چه اکثر روایات دلالت دارد که سن ابی الفضل در زمان شهادت سی و پنج سال بوده است. و در این صورت تولد همایونش در سال بیست و پنجم هجری بوده<sup>۶</sup> و از این راه اشکال وارد می آید در حدیث نشانیدن امیرالمؤمنین آن دو را بر زانوی خود<sup>۷</sup> چنان که بیاید، و شاید در دو مجلس بوده و در یک روایت جمع شده، یا زینب دیگر صغری باشد و هرگاه بگوییم در طفلی ابی الفضل و حال رشد زینب بوده باشد،

→ علامه مجلسی آن را در بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۶ از ابن شهر آشوب و ص ۱۵۲ از امالی شیخ نقل می کند. پس از او نیز فیض کاشانی در وافقی، ج ۲۱، ص ۳۱۶ از تهذیب و محدث نوری در مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۲ این حدیث را از شیخ طوسی نقل کرده اند. بحرانی نیز در حدائق الناضرة، ج ۲۳، ص ۱۰۸ این موضوع را سومین امر اختصاصی حضرت زهرا رضی الله عنها دانسته و حدیث را از تهذیب نقل می کند.

به هر حال حدیث به نقل شیخ طوسی چنین است:

حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ النِّسَاءَ عَلَيَّ ﷺ مَا دَامَتْ فَاطِمَةُ رضی الله عنها حَيَّةً. قُلْتُ: وَكَيْفَ؟ قَالَ: لِأَنَّهَا كَانَتْ طَاهِرَةً لَا تَحِيضُ.

۱. جایز نیست که همسران پیامبر و وصی او پس از ایشان ازدواج کنند.

۲. مناقب، ج ۳، ص ۳۰۵.

۳. مناقب، ج ۳، ص ۳۰۵؛ به نقل از: بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۲.

۴. شجره طویی، ج ۲، ص ۳۹۲.

۵. مقرّم در العباس، تولّد حضرت ابوالفضل رضی الله عنه را چهارم شعبان ۲۶ هجری دانسته است؛ عمری نسابه نیز در المجدی فی انساب الطالبیین، ص ۱۵ ایشان را هنگام شهادت ۳۴ ساله می داند.

۷. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۱۵؛ ح ۱۸۰۴۰؛ به نقل از: مجموعه شهید اول.

اشکالی ندارد و شیخ طبرسی در اعلام الوری فرموده: زینب روایت کرده از مادر خود زهرا علیها السلام، اخبار بسیار.<sup>۱</sup>

### [نیابت خاصه حضرت زینب علیها السلام از جانب امام معصوم علیه السلام]

فقیر گوید: شهادت می دهد به فقه آن مخدّره و جلالت او آن که صدوق در کمال الدین و مجلسی علیهما السلام در غیبت بحار الانوار روایت کرده که آن مخدّره نیابت خاصه داشت از امام علیه السلام و مرجع شیعه بود در حلال و حرام تا زمان برآ امام زین العابدین علیه السلام از مرضی که گمان نمی کردند خلاصی حضرت را از آن مرض.<sup>۲</sup>

### [تأیید حضرت زینب علیها السلام از جانب امام سجاد علیه السلام]

و آنچه روایت کرده اند در احتجاج، شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی مرسلأ و آن کتاب جلیلی است که نظیر ندارد در فنّ خود، و در اول آن فرموده که سند را به جهت اشتهار و صحت مطالب آن می اندازد، روایت کرده که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرموده به آن مخدّره بعد از آن که آن مخدّره قرائت فرمود آن خطبه کوفه را که فحول فقها و کاملین عاجزند از رسیدن به اول درجه از معارف آن که وصف الحال او است:

یک حرف تو را معنی، تا حشر نیارد بنویسد اگر منشی گردون همه تفسیر  
«بَا عَمَّةِ اَسْكُنِي فِي الْبَاقِي مِنَ الْمَاضِي اَعْتَبَارًا وَ اَنْتِ بِحَمْدِ اللّٰهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلَّمَةٍ فَهَمَّةٌ غَيْرُ  
مُفْهَمَةٍ اِنَّ الْاُبْكَاءَ وَ الْحَزْنَ لَا يَرُدُّانِ مَنْ قَدْ اَبَادَهُ الدَّهْرُ».<sup>۳</sup>

### [صبر شگفت انگیز حضرت زینب علیها السلام]

و در آن کتاب و کتاب لهوف علی قتل الطّفوف روایت شده از کرامت آن سیده نبیله - صلوات الله علیها - آنچه حیران می کند عقول را و نعم قول الشاعر فی وصفها:  
بنای صبر را ویرانه کرده عقول عشر را دیوانه کرده

۱. اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۹۶.

۲. کمال الدین، ج ۲، باب ۴۵، ص ۴۵۴، ح ۲۷ و ۳۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۳، ح ۱۱.

۳. احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۵.

ای عمّه! خاموش باش. کسانی که باقی مانده اند باید از درگذشتگان عبرت بگیرند و شکر خدا را که تو درس ناخوانده، دانشمندی و فهمیده ای هستی که کسی به تو چیزی نیاموخته است. گریه و اندوه، کسانی را که رفته اند بر نمی گرداند.

و فی طراز المذهب: «إِنَّهَا سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَعَلَىٰ آبِهَا وَجَدَّهَا وَأُمِّهَا وَإِخْوَانِهَا لَمَّا وَقَفَتْ عَلَىٰ جَسَدِ أَخِيهَا الْحُسَيْنِ قَالَتْ: اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقَلِيلَ الْقُرْبَانَ، فَقَارَيْتَ أُمَّهَا فِي الْكِرَامَاتِ وَالصَّبْرِ فِي النَّائِبَاتِ بِحَيْثُ خَرَقْتَ الْعَادَاتِ وَلِحَقَّتْ بِالْمُعْجِزَاتِ».

و از صاحب لسان الواعظین و حزن المؤمنین و سرور المؤمنین - که حاج محمد علی کاظمینی باشد - روایت کرده که: در کتاب سرور المؤمنین روایت کرده که: در زمان تولد زینب، رسول خدا ﷺ در سفر بود و علی ﷺ و فاطمه ﷺ او را اسم نگذاشتند تا آن که بعد از مراجعت رسول خدا ﷺ جبرئیل نازل شد و خبر داد به مصائبی که بر آن مخدّره وارد می شود [و] عرض کرد که: او را زینب اسم بگذارند!<sup>۱</sup>  
و روایت کرده که:

زینب را محبت زیادی به حسین ﷺ بود که به جز دامان آن حضرت قرار نمی گرفت و چون به رسول خدا ﷺ این را رسانیدند، گریست و از شرکت آن دو در مصائب خبر داد، وَاللَّهُ الْعَالِمُ.<sup>۲</sup>

### [شوهر حضرت زینب ﷺ]

و آن مخدّره در تحت امر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب ﷺ بود و ابن حبیب روایت کرده که بعد از عبدالله، کثیر بن عباس بن عبدالمطلب او را تزویج نموده.<sup>۳</sup>

### [دفاع ام کلثوم ﷺ از فاطمه بنت علی]

و در بحار الانوار و قرب الاسناد حمیری روایت است که: فاطمه بنت علی ﷺ عمر او طولانی شد تا آن که به خدمت امام جعفر صادق ﷺ فوز تشرف یافت<sup>۴</sup> و این فاطمه بود به روایت شیخ مفید که در مجلس یزید او را به کنیزی طلب کردند<sup>۵</sup> و خداوند

۱. مستدرک عوالم، ج ۲/۱۱، ص ۹۴۷؛ طراز المذهب فی احوال سیدتنا زینب ﷺ، ص ۴۳-۴۵.

۲. طراز المذهب، ص ۴۷.

۳. در منق، چنین مطلبی وجود ندارد. ابن حبیب فقط در ص ۳۱۲ کتاب خود، ام کلثوم را مادر زید بن عمر بن خطاب می داند و می گوید: وقتی نزد عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بود، خود و پسرش زید فوت کردند؛ اما ابن حبیب نیز دچار اشتباه شده است؛ زیرا در اصل قضیه ازدواج ام کلثوم با عمر شک وجود دارد و دیگر آن که اکثر علما و پژوهشگران بر آنند که عبد الله بن جعفر شوهر حضرت زینب ﷺ بود، نه ام کلثوم.

۴. قرب الاسناد، ص ۱۶۳، ح ۵۹۴؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۰۶، ح ۳۲.

۵. آنچه مؤلف نقل کرده، نتیجه گیری خود او است یا این که نسخه ای دیگر از ارشاد در دست داشته است. ظاهراً بین آثار شیخ مفید، فقط در ارشاد، ج ۲، ص ۱۲۱ در این باره سخن گفته شده که آن نیز فاطمه بنت الحسین ﷺ است.

عزوجل نخواست، و به روایت دیگران، دعای امّ کلثوم - که محتمل است که زینب خاتون مراد باشد، چه امّ کلثوم کنیه آن مکرّمه نیز رسیده است - مستجاب شد و دست آن جسارت کننده خشکید.<sup>۱</sup>

### [شرح حال حضرت امّ کلثوم علیها السلام]

و امّ کلثوم معروفه بنت فاطمه علیها السلام اسم او نیز زینب صغری بود،<sup>۲</sup> و در طراز المذهب روایت کرده که در زمان وفات مادرش زهرا علیها السلام چادر بر سر داشت و سبحة او بر کنار چادر او بسته بود و می گفت: یا رسول الله! بعد از تو ما قرین رنج و مصیبت شدیم.<sup>۳</sup> و این نظر به سنّ شریف او بعید می نماید؛ اگر چه حال اولاد فاطمه را که به لعاب دهن رسول خدا صلی الله علیه و آله تربیت یافته اند، قیاس به حال اطفال دیگران نتوان نمود، و آن مخدّره در تحت عون بن جعفر بوده و بعد از او به خانه محمد بن جعفر رفت،<sup>۴</sup> چنانچه ابو محمد نوبختی از اجلاء متکلمین و فقهای شیعه روایت کرده و پیش از واقعه طفّ

---

→ اولین بار شیخ صدوق در *امالی*، ص ۲۳۱ نام این بانوی بزرگوار را فاطمه بنت علی علیها السلام آورده است. پس از او نیز چند نفر دیگر از جمله علامه مجلسی در *بحار الانوار*، ج ۴۵، ص ۱۵۶ آن را نقل کرده اند. با این وجود، طبق قرائن، دیدگاه مؤلف صحیح است. احمدی میانجی در *مواقف الشیعه*، ج ۲، ص ۹۵ یاد آور شده که شیخ مفید در *ارشاد* و سید بن طاووس در *لهوف*، فاطمه بنت علی را به فاطمه بنت الحسین تبدیل کرده اند.

۲. *المعده*، ص ۲۹.

۱. *بحار الانوار*، ج ۴۵، ص ۱۳۷.

۳. *طراز المذهب*، ص ۶۷؛ شبیه به آن را در *مستدرک عوالم*، ص ۹۴۶ از *ناسخ التواریخ* در مورد زینب کبری نقل کرده است.

۴. آنچه از بیشتر منابع فهمیده می شود آن است که امّ کلثوم بنت فاطمه علیها السلام، معروف به امّ کلثوم کبری بوده، نه زینب صغری. زینب صغری همسر محمد بن عقیل بوده است. ر.ک: *الاصیلی فی انساب الطالبیین*، ص ۵۹؛ ر.ک: *عمدة الطالب*، ص ۱۱. ازدواج امّ کلثوم علیها السلام - همان طور که دکتر احمد مهدوی دامغانی، در *مجدی*، ص ۱۷ در پاورقی گفته اند - از مسائل اختلافی بوده، به خصوص در دو قرن چهارم و پنجم هجری بسیار مورد بحث بوده و تا دوران معاصر نیز ادامه داشته است. یکی از بهترین کتاب های که در زمان نزدیک به ما نوشته شده است، کتاب *انحام الاعداء* از سید ناصر حسین فرزند میر حامد حسسین است. کتاب دیگری نیز به تازگی در این زمینه از سید علی شهرستانی (قم، مرکز اباحت العقائدی، ۱۴۲۵ ق) منتشر شده که دیدگاه های تازه ای را مطرح کرده است. ازدواج حضرت امّ کلثوم علیها السلام با عون بن جعفر و پس از او با محمد بن جعفر نیز مورد مناقشه است؛ زیرا بیشتر، منابع اهل سنت آن را نقل کرده اند و آن را پس از فوت خلیفه دوم دانسته اند؛ اما مرحوم سید ناصر حسین در کتاب خود به طور مفصل آن را از منابع مختلف آنها نقل و ردّ می کند. مهم ترین دلیل او این است که عون بن جعفر و محمد بن جعفر در جنگ شوشتر به شهادت رسیدند. ر.ک: *انحام الاعداء والخصوم بتکذیب ما افتروه علی سیدتنا امّ کلثوم علیها سلام الملک الحی القیوم*، ج ۱، ص ۱۳۱ به بعد. در *عمدة الطالب*، ص ۱۲ در مورد حمیده بنت مسلم بن عقیل می گوید: «واما امّ کلثوم بنت علی بن ابی طالب» و این می رساند که شوهر امّ کلثوم، مسلم بن عقیل بوده است؛ البته وی امّ کلثوم به طور مطلق آورده و بعضی گفته اند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دختر دیگری به نام امّ کلثوم صغری نیز داشته اند که تحقیق بیشتری می خواهد.

وفات یافت، و شیخ طوسی رحمته در خلاف، چنانچه در وسائل الشیعه نیز روایت شده و دیگران، از عمار یاسر روایت کرده که جنازه ام کلثوم بنت علی و جنازه پسر او زید بن عمر را به یک دفعه بیرون آوردند و حسنین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و ابوهریره با جنازه بودند، پس جنازه زید را در پیش روی امام قرار دادند و ام کلثوم را و رای او و گفتند:

این طور سنت است.<sup>۱</sup>

و در مناقب ابن شهر آشوب است که پیش از وفات امیرالمؤمنین وفات یافت یحیی و ام کلثوم صغری و زینب صغری و جمانه و امامه و ام سلمه، (بفتح السین و اللام) کما فی الرواشع السماویه، و رمله صغری.<sup>۲</sup>

#### [بررسی شوهر ام کلثوم رحمته]

و اصح اخبار، روایت صفار از اجلای اصحاب امام عسکری و خرایج قطب راوندی است که ام کلثوم به خانه عمر نرفت، بلکه جنیه‌ای از جنیان نصیبین - که ولایتی است در شام - به صورت او شد و عمر در آخر خواست این را ظاهر کند و سحر بنی هاشم گوید، پس فرصت نیافته؛ ضربت خورد.<sup>۳</sup>

شیخ مفید نیز بر این قول است و فرموده: جعل آن دروغ را زبیر بن بکار نمود<sup>۴</sup> از اعداء امیرالمؤمنین و این زبیر از مشاهیر علمای عامه و قضات ایشان است به مکه. ذهبی در میزان الاعتدال گوید: شیخ حافظ ابوالفضل احمد بن علی بن عنبر سلیمانی او را از وضاعین حدیث شمرد و حدیث او قبول نمی‌شود<sup>۵</sup>؛ و در صحیحین از آن اثری نیست و اگر صحیح می‌بود آن را از حسن مناقب عمر می‌شمردند با آن که در صحاح عامه نیز به اعتراف علمای حذاق، ایشان احادیث موضوعه بسیار است؛ چنانچه در محل آن نوشته‌ام.

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۲۸، باب ۳۲، ح ۱۱ [۳۲۰۵].

۲. مناقب، ج ۳، ص ۳۰۵.

۳. خرائج، ج ۲، ص ۸۲۵، ح ۳۹ (با اندکی تفاوت).

۴. سلسله مؤلفات شیخ مفید، ج ۷: المسائل السرویه، ص ۸۶؛ طراز المذهب، ص ۶۰.

۵. در میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۷، رقم ۲۸۳۳ او را امام و ثقه و از دانشمندان دانسته و آمده است: به سخن احمد بن علی سلیمانی که او [زبیر بن بکار] را در شمار جعل کنندگان حدیث می‌دانست، التفات نمی‌شود. احتمال دارد مؤلف با واسطه‌ای از ذهبی نقل می‌کند. در سایر کتب اهل سنت مثل لسان المیزان ابن حجر، الکامل فی الضعفاء از ابن عدی، الضعفاء الکبیر از عقیلی، الضعفاء و المتروکین از ابن جوزی و العرج و التعديل از ابن ابی حاتم رازی ذیل اسم او چیزی مبنی بر رد او وجود ندارد.

و روایت کافی محمول است بر تقیه، و روایت صادق علیه السلام در کافی: «هَذَا أَوَّلُ فَرْجِ عُصْبَانَهُ»<sup>۱</sup> نیز تقیه از عوام است که خبر جنیه را مستبعد می‌شمارند با آن که اعظم از ترک خلافت به جهت حکم و مصالح کثیره نیست، و جواب تفصیلی آن را در اجوبه مسائل وارده در رساله مخصوصه نوشته‌ام، چه دیدم که در شافی<sup>۲</sup> و تلخیص و سایر کتب اصحاب به اجمال رفته‌اند. و از محیة بنت امرؤ القیس کلبيه، و علی علیه السلام را دختری بود که در حال صغر وفات یافت.<sup>۳</sup> و او مخرج لام نداشت و او را به مجلس حاضر می‌نمودند و بر فخذ امیر المؤمنین علیه السلام می‌نشست و اصحاب، از قبیلۀ ام او سؤال می‌نمودند، چون عوض لام، ذال می‌گفت؛ از کلبيه گفتن احتراز می‌نمود و می‌گفت: ووو،<sup>۴</sup> حاضرین از فطانت او تعجب می‌کردند. و صاحب ناسخ گوید: امیر المؤمنین علیه السلام دوازده زن گرفت سوای کنیزان، و سه زن از او باقی ماندند: اسماء و ام البنین و خولۀ حنفیه، و محمد بن جریر طبری ازواج آن حضرت را نه زن گفته، و اولاد او را هیجده ذکور و هیجده اناث دانسته.

### [فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام در حیات و پس از شهادت ایشان]

در عمدة الطالب آن را به اکثر روایات نسبت داده و از شیخ شرف آورده که: شش نفر از اولاد حضرت در حیات او وفات یافتند و سیزده نفر از اولاد او ارث بردند و از ایشان شش نفر در کربلا شهید شدند<sup>۵</sup> و زینب صغری در تحت محمد بن عقیل بود و از او ابو محمد عبدالله فقیه محدث تولد یافت و او ممدوح عامه است. ترمذی در اول جامع خود<sup>۶</sup> و ابن حجر و دیگران او را به جلالت و صدق وصف نموده‌اند، و ام کلثوم بنت علی در تحت مسلم بن عقیل بود؛ از او دختری آورد حمیده نام، و او در تحت عبدالله بن محمد بن عقیل بود و از او محمد بن عبدالله آمد.<sup>۷</sup>

۱. روایت در کافی، (فروع) ج ۵، ص ۳۴۶، باب تزویج ام کلثوم، ح ۱، به این شکل آمده: «إِنَّ ذَلِكَ فَرْجٌ عُصْبَانَهُ».

۲. طراز المذهب، ص ۶۰.

۳. الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۲۷۲.

۴. ابن شهر آشوب در مناقب، ج ۳، ص ۳۰۵ تا همین جا را نقل کرده است.

۵. عمدة الطالب، ص ۳۳.

۶. طبقات، ج ۳، ص ۲۰.

۷. جامع الصحیح، ص ۹.

۸. اعلام النساء المؤمنات، ص ۲۳۶.

### [شوهر و فرزندان حضرت زینب علیها السلام]

و زینب کبری در خانه عبدالله جعفر معروف به جواد بود<sup>۱</sup> و از او دختری آورد و پسری، معروف به علی زینبی<sup>۲</sup> و نسب عبدالله جعفر از او شایع است. و گفته‌اند: رجال آل ابی طالب که عقب او از ایشان بسیار شد سه نفرند: موسی الجون بن عبدالله المحض بن الحسن المثنی، و امام موسی الکاظم، و سید جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی الزینبی<sup>۳</sup>.

### [وفات عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب علیها السلام]

و وفات عبدالله بن جعفر به قولی در مدینه بود در سنه هشتاد از هجرت، و در بقیع دفن شد<sup>۴</sup> و به قولی در ابواء واقع شد - که قریه‌ای است بین مکه و مدینه - در سنه تسعین<sup>۵</sup> در خلافت سلیمان بن عبدالملک و سلیمان بر آن جناب نماز خواند.<sup>۶</sup> و در عمدة الطالب فرمود که شیخ ما ابوالحسن عمری گفته که: عبدالله در زمان عبدالملک بن مروان وفات یافت و نود سال داشت و به قولی بیست و چهار پسر داشت؛ یکی را به خواهش معاویه، اسم معاویه گذاشت و معاویه هزار هزار درهم به او داد،<sup>۷</sup> و عون بن عبدالله و محمد در کربلا شهید شدند به روایت مناقب و بحار و روضة الشهداء، و در زیارت شهدا که در اقبال ابن طاووس و بحار روایت شده تصریح به آن است.<sup>۸</sup> و در عمدة الطالب آن دو را از اولاد جعفر بن ابی طالب دانسته<sup>۹</sup>، و در استیعاب محمد بن جعفر و برادر [ش] عون را شهید شوستر دانسته<sup>۱۰</sup>، و در اصابه فی معرفة

۱. همان.

۲. ابن اثیر در اسد الغابه، ج ۷، ص ۱۴۶ نام دختر ایشان را ام کلثوم و نام پسرش را علی نقل کرده است. ر.ک: محدثات شیعه، ص ۱۹۳؛ التنکرة فی الانساب المطهرة، ص ۲۹۱؛ وی تمام فرزندان و اعقاب علی زینبی را برشمرده است. علی زینبی سه پسر به نام‌های محمد، حمزه و قاسم داشته که اعقاب وی از این سه نفر است.

۳. عمدة الطالب، ص ۲۰.

۴. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۷۴؛ الاصابه، ج ۴، ص ۳۷؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۰۱؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۷.

۵. الاصابه، ج ۴، ص ۳۷؛ در اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۰۱؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۷؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۷۴، سال ۸۴ یا ۸۵ را نیز در مورد فوت وی ذکر کرده‌اند.

۶. مؤلف، اخبار مربوط به وفات عبدالله بن جعفر را از عمدة الطالب، ص ۱۵ نقل کرده است.

۷. عمدة الطالب، ص ۱۶.

۸. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۱۲؛ علامه مجلسی نیز آن را در بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۲ از مناقب و از محمد بن ابی طالب حائری نقل کرده است؛ سید بن طاووس، اقبال الاعمال ص ۵۰ و به نقل از او در بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۸.

۹. عمدة الطالب، ص ۱۴.

۱۰. الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۱۵، رقم ۲۰۷۳.

الصحابه، عون بن جعفر را در قضیه شوشتر شهید گفته و قاضی در مجالس گوید: مزار محمد بن جعفر در دزفول توابع شوشتر [است].<sup>۱</sup>

### [سخاوت عبدالله بن جعفر]

و سخاوت‌های عبدالله جواد مثل اسم او معروف است و محتاج به ذکر نیست، و در بعض کتب معتبره دیدم که عبدالله جعفر را کنیز جمیله فاضله‌ای بود، قیمت او بیست هزار تومان. یزید لعین وصف آن را شنیده؛ تعشق تمام به آن پیدا کرده و چون می‌دانست که به ثمن نمی‌تواند او را از عبدالله بگیرد، ناچار کسی را به عنوان تجارت به مدینه فرستاد و او را گفت که: با عبدالله اظهار اخلاص و ارادت نماید و قدری عطریات برای او با اشیاء نفیسه دیگر تعارف دهد، چون اینها اهل بیتی می‌باشند که هدیه و عطریات را دوست می‌دارند و در وقت مرخص شدن هر گاه عبدالله از او سؤال کند که حاجت خود را ذکر کن؛ همان کنیز را استدعا کند، و چون چنین کرد، عبدالله کنیز را با چندین هزار تومان البسه فاخره و زینت به او بخشید و او کنیز را برای یزید برد و بسیار مسرور شد، و از سخاء عبدالله نیست تعجب، چه در مجالس قاضی شهید حکایت است که: عالمی در مدینه، کنیز مغنیه خوش صورت خوش صوتی را دید و عاشق او شد که گویند:

خوبی روی و خوبی آواز هر یکی می‌برد به تنها دل

چون شود جمع هر دو در یک جا کار صاحب‌دلان شود مشکل

چون عبدالله شنید، کنیز را به چهل هزار درهم خرید و به آن عالم بخشید و چهل هزار درهم دیگر برای مخارج، به ایشان بخشید.<sup>۲</sup>

و سبب زیادتی مال عبدالله دعای حضرت رسول ﷺ بود، و در طراز‌المذهب روایت کرده که: در اول هر ماه صد بنده آزاد می‌کرد، و معاویه به هر یک از حسنین و عبدالله هزار هزار درهم می‌داد و بعد یزید آن را برای عبدالله مضاعف کرد و عبدالملک به او جفا کرد و عبدالله فقیر شد و دعا کرد که بمیرد و مستجاب شد، و الله العالم.



### [وفات حضرت زینب علیها السلام و خاک جای ایشان]

وفات زینب خاتون در مدینه بود به اتفاق مورخین، و عمارت زینبیه در شام مأخذی ندارد و مثل بقعه زینبیه در مصر<sup>۱</sup> و شاه مردان در بخارا، و زید بن علی و شهربانو در ری، و عمران پسر امیرالمؤمنین در نزدیک حله در قریه جمجمه که نزدیک به مسجد معروف به مسجد جمجمه است که حال در باغی واقع است و خراب است؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مراجعت از نهران، آن جا با کله پوسیده ای تکلم فرمودند و اعراب می گویند که: عمران در نهران زخم برداشت و آن جا وفات نمود.

### [انتقاد مؤلف از توجه عوام به بعضی مزارهای بدون اساس]

و از این قسم مزارات در بلاد بسیار است و عوام بدون تحقیق از علما، مبلغ ها خرجی شد<sup>۲</sup> رحال<sup>۲</sup> به آنها و نذورات برای آنها می کنند و حقوق واجبه فقراى شیعه و ذریه علویه را نمی دهند؛ «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» می شوند.

زیدالنار<sup>۳</sup> برادر امام رضا علیه السلام را مدفون در قاین در موضع معروف به افریز می دانند با آن که صدوق با آن قرب عهد، در کتاب عیون اخبار الرضا - که برای کتاب خانه صاحب بن عباد نوشته که مشتمل بر بار هفتصد شتر بود - وفات زید را در سامرا

۱. در مورد محل دفن و قبر حضرت زینب علیها السلام اختلافات بسیاری وجود دارد و کتاب های مستقلی در این زمینه نوشته شده است. آنچه مشهور است و امروز محل زیارت دوستداران اهل بیت علیهم السلام است، زیارتگاه ایشان در دمشق است؛ اما مامقانی در تنقیح المقال، ج ۳، ص ۸۰، فصل النساء، قبر ایشان را در مدینه می داند و می گوید: ۸۰ روز پس از ورود به مدینه ایشان فوت کرد و در شام و مصر نیز قبری برای وی مشهور شده است. علامه سید محسن امین نیز در اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۴۰ قبر ایشان را در مدینه می داند و دو قول دیگر را رد می کند؛ اما سید محمد حسین جلالی در مزارات اهل بیت علیهم السلام و تاریخ ها، ص ۲۵۸ به بعد، با تکیه بر کتاب «زینبات» عبیدلی نسابه، قبر ایشان را در قاهره مصر می داند و نظر سید محسن امین را رد می کند و در ص ۲۶۲ می گوید: وی رساله عبیدلی را در دست نداشته و گرنه به کتابی که اسم آن و اسم مؤلف آن را ذکر نکرده، بسنده نمی کرد. در اعلام النساء المؤمنات، ص ۴۵۲ می گوید: مشهور و معروف نزد مردم این است که قبر وی در شام است، سپس نظر عبیدلی و سید محسن امین را نقل می کند. در مستدرک عوالم، ج ۲/۱۱، ص ۹۷۶ نیز مطالب اعلام النساء المؤمنات ذکر شده است.

۲. مسافرت و کوچ کردن.

۳. زیدالنار فرزند امام موسی بن جعفر علیه السلام است که بنا بر نقل صدوق در عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۵۸ در سال ۱۹۹ ق. در بصره خروج کرد و منازل بنی عباس را به آتش کشید. ابوالفرج نیز در مقاتل الطالبیین ص ۴۳۶ آن را نقل کرده است. مامقانی در تنقیح المقال ابتدا می گوید: در مدینه خروج کرد و آن جا را به آتش کشید؛ ولی بعد قول ابوالفرج را نقل می کند. مرحوم آیت الله العظمی خویی در معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۳۷۲، رقم ۴۸۹۶ پس از نقل چند قول درباره او می نویسد: آنچه می توان گفت این است که توثیق و مدحی در مورد زید نیامده است.

نوشته<sup>۱</sup> و قاضی نور الله رحمه الله در مرو جلوه داده، و برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ولدی از زن جنیه قائل شده؛ به این اسم مزاری و بارگاهی ترتیب داده و قطب‌الدین حیدر صوفی ترکمان را - که حیدریان منسوب به او می‌باشند - از ابدال و متولد بر مجذوبیه دانسته‌اند، و در زاوه برای او بارگاه و بقعه قرار داده‌اند و تربت مشهور، منسوب به او است و او از شیوخ شیخ عطار کدکنی و حیدری معروف است و در سنه پانصد و هفت وفات یافت، چنانچه در تذکره دولت شاه مسطور است.

#### فصل: [فرزندان حضرت ابوالفضل علیه السلام]

و اما اولاد سیدنا ابی‌الفضل العباس ارواحنا فداه: پس عقب آن سرور از ولد بزرگوارش عبیدالله بن عباس است و عقب عبیدالله از حسن بن عبیدالله بن العباس است و حسن پنج پسر آورد و نسل ابی‌الفضل علیه السلام از آنها زیاد شد. یکی عبیدالله بن الحسن بود که امیر بود در مکه و مدینه، و قاضی الحرمین نیز بود؛ و ابراهیم و حمزه و فضل و عباس معروف به خطیب فصیح، و فضل بن حسن نیز فصیح و شدیدالدین و عظیم الشجاعه، و فضل بن محمد بن الفضل شاعر و حید فصیحی بود، و ابراهیم بن الحسن بن عبیدالله بن العباس فقیه ادیب زاهد مشهوری بود، و پسر او علی بن ابراهیم از اسخیا مشهور بود و نهایت جلالت و نبالت را در نزد خلق نیز داشت و در سنه دو بیست و چهار وفات یافت و اولاد او در بغداد و مصر بودند.<sup>۲</sup>

#### [شباهت بسیار زیاد یکی از نوادگان حضرت عباس علیه السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام]

و حمزه بن الحسن بن عبیدالله بن العباس کنیه او ابوالقاسم بود و شباهت تمامی به امیرالمؤمنین علیه السلام داشت و بسیار معظّم بود. یک وقتی مأمون به خط خود نوشته بود که: به حمزه بن الحسن شبیه به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام صد هزار درهم بدهید.<sup>۳</sup>

۱. عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲. عمدة الطالب، ص ۲۳۹ - ۲۴۰؛ مؤلف از اول پاراگراف تا این جا را از عمدة الطالب نقل کرده است. در این زمینه همچنین سبط ابن جوزی در تلکرة الخواص، ص ۵۸ از عبیدالله بن علی بن ابراهیم بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی نام می‌برد که فرد دانشمند و بخشنده‌ای بوده و کتاب‌هایی معروف به جعفریه داشته که در فقه اهل بیت علیهم السلام بوده و در سال ۳۱۲ ق. در مصر فوت کرده است.

۳. عمدة الطالب، ص ۳۵۸.

[نواده حضرت ابوالفضل علیه السلام در بین اصحاب ائمه]

و محمد بن علی بن حمزه در بصره ساکن شد و از علمای مشهور و شعرای مشکور شمرده می شد و از حضرت امام رضا علیه السلام و پدران آن حضرت احادیث بسیار فرا گرفته بود و به مردم می رسانید<sup>۱</sup> و شیخ نجاشی در رجال می فرماید: او ثقة و عین است در حدیث، و صحیح الاعتقاد، و از راویان امام علی النقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام است و مادر صاحب الامر علیه السلام بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام در خانه او بود و کتاب مقاتل الطالبیین را دو پسر برادر او از او روایت می کنند<sup>۲</sup> و اولاد او به سمرقند و طبرستان افتادند و عظیم القدر و قاضی بودند.<sup>۳</sup>

و عبدالله بن عباس بن الحسن، عالم و شاعر بود و در نزد مأمون بسیار مقرب و عظیم بود<sup>۴</sup> و مأمون او را الشیخ بن الشیخ می نامید و در جنازه او پیاده رفت و گفت: بعد از تو ای پسر عباس، موت و حیات مردم یکسان است<sup>۵</sup> و محمد بن حمزه - که از اسخیای معروف است<sup>۶</sup> و در صله رحم مثل بود و او را در بستان او در طبریه شهید کردند در سنه دویست و نود و یک، و فرزندان او را بنوالشهید می نامند - از فرزندان و ذریه ابوالفضل است<sup>۷</sup> و داوود اکبر به قاین افتاد و لکن عقب او معلوم نیست، نیز از اعقاب ابی الفضل است از جانب عبیدالله بن الحسن

۱. همان، ص ۲۴۰.

۲. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۴۲، رقم ۹۳۹. ر.ک: مجمع الرجال، ج ۵، ص ۲۷۴؛ المجدی، ص ۲۳۵؛ عمدة الطالب، ص ۳۵۸.

۳. ر.ک: عمدة الطالب، ص ۲۴۰؛ المجدی، ص ۲۳۴ و اصول الفخریه، ص ۲۰۱-۲۰۲.

۴. عمدة الطالب، ص ۳۵۹؛ العباس، ص ۳۵۶-۳۵۸.

۵. عمدة الطالب، ص ۲۴۱؛ المجدی، ص ۲۲۷، البته در المجدی فقط آمده است: فكان سیداً شاعراً فصيحاً، له تقدم عند المأمون خطیباً.

۶. المجدی، ص ۲۳۸؛ شعراء القدير، ج ۲، ص ۳.

۷. نام کامل این شهید مظلوم ابوالطیب محمد بن حمزه بن عبدالله بن عباس بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و مادرش زینب دختر ابراهیم بن محمد بن ابی الکرام الجعفری است. وی را در اردن که به آن طبریه نیز می گفته اند، به شهادت رسانده اند. علت آن نیز اموال زیادی بوده که به دست آورده بود و طغی بن جف بن الفرغانی به همین علت به او حسد می برد و او را در سال ۲۷۱ ق. در طبریه به شهادت می رساند. بعد از او فرزندانش به بنوالشهید مشهور می شوند. ر.ک: عمدة الطالب، ص ۲۴۱؛ المجدی، ص ۲۳۸؛ اصول الفخریه، ص ۲۰۲. مؤلف سال وفات او را ۲۹۱ ق. آورده است؛ ولی در عمدة، و المجدی سال ۲۷۱ را ذکر کرده اند. ظاهراً در نسخ، بین سبعین و تسعین تصحیف روی داده است.

قاضی الحرمین<sup>۱</sup> و نیز از این سلسله است قاسم بن عبدالله از اصحاب امام حسن عسکری<sup>۲</sup>.

### [برکت حضرت ابوالفضل و نوادگان ایشان]

پس معلوم شد که از برکت ابی الفضل، اولاد و احفاد آن جناب، همه صاحبان مقامات عالیه و عالم و زاهد و شاعر و مروج اخبار ائمه طاهرين<sup>علیهم السلام</sup> بوده‌اند و مردمان از علم و جود و معروف ایشان استفاضه می نمودند؛ چنانچه از برکات جدّ امجد ایشان به فیوضات دنیویّه و آخرویّه فایض می باشند، و ابن شهر آشوب در مناقب، محمد بن عباس بن امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> را نیز از شهدای کربلا شمرده<sup>۳</sup> و بیاید که بعضی قاسم بن العباس را نیز شهید به کربلا دانسته‌اند<sup>۴</sup> و العلم عندالله.

### [فرزندان حضرت ابوالفضل<sup>علیه السلام</sup> در بین اصحاب ائمه<sup>علیهم السلام</sup>]

و از اجلای علمای شیعه محسوب است علی بن الحسین العلوی العباسی که صدوق<sup>علیه السلام</sup> در مجالس<sup>۵</sup> و غیره به یک واسطه از او روایت می کند و از اصحاب حضرت هادی<sup>علیه السلام</sup> و عسکری<sup>علیه السلام</sup> است. دیگر علی بن حمزه بن الحسن بن عبیدالله بن العباس بن امیرالمؤمنین، ابو محمد؛ علامه در خلاصه فرموده: ثقه است<sup>۶</sup>. و نجاشی فرموده: ثقه و راوی حدیث است و روایت بسیار دارد و نسخه‌ای دارد که آن را تمام از موسی بن جعفر<sup>علیه السلام</sup> روایت می کند، و محمد پسر او آن را از او روایت می کند.<sup>۷</sup>

۱. ظاهراً این جا اشتباهی روی داده است. در *عمدة الطالب*، ص ۲۴۱ هنگام برشمردن نسل عبیدالله الامیر قاضی الحرمین بن الحسن بن عبیدالله بن عباس بن امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> یکی از فرزندان او را علی بن عبیدالله می داند که نوادگان او به بنی زهرون مشهور بوده و در میاط بوده‌اند. بنو زهرون نسبشان این گونه بوده: زهرون بن داود بن حسن بن داود بن حسن بن علی. البته در *اصول الفخریه*، ص ۲۰۲ آورده داوود بن حسین بن علی؛ اما در *عمدة الطالب*، ص ۲۴۱ و *اصول الفخریه*، ص ۲۰۲ عبارت پس از آن چنین است: «و اخو داود الاکبر محمد الوارد بفسا بن الحسین بن علی المذكور یلقب بالهدهد و یقال لعقبه بنی الهدهد» به نظر می رسد در نسخ خطی تصحیفی روی داده و «الوارد بفسا بن الحسین» را «الوارد بقاین» خوانده‌اند و در نسخه عکسی *عمدة الطالب*، ص ۲۴۱ این اشتباه اگر دقت نشود، روی می دهد. البته دندانه‌های «سین» به راحتی دیده می شود. به هر حال مرحوم محدث ارموی نیز در *اصول فخریه* آن را الوارد بفسا خوانده است و وی برادر داوود بوده نه خود داوود اکبر، نامش نیز همان طور که ذکر شد محمد بن حسین بن علی بوده که ملقب به هدده بوده و برعکس گفته مؤلف، چهار فرزند به نام‌های عباس و احمد و حسن و علی داشته و نقیب مناطق فارس بوده است. ر.ک: *المجدی*، ص ۲۳۴.

۳. مناقب، ج ۴، ص ۱۱۲.

۲. *عمدة الطالب*، ص ۲۴۲.

۵. ر.ک: *امالی*، ص ۹۴.

۴. *نورالعین فی مشهد الحسین*، ص ۵۲.

۷. *رجال نجاشی*، ج ۲، ص ۱۰۷، رقم ۷۱۲.

۶. *رجال علامه حلی*، ص ۱۰۲.

[مقام عالی یکی از نوادگان حضرت ابوالفضل علیه السلام]

دیگر حمزه بن القاسم بن علی بن حمزه، ابویعلی ثقه و جلیل القدر و کثیر الحدیث است<sup>۱</sup> او از سعد بن عبدالله روایت می کند.

شیخ تلعبیری به اجازه او روایت می کند؛ چنانچه در رجال شیخ نجاشی فرموده که علی بن محمد قلانسی جمیع کتب او را روایت کرده<sup>۲</sup>.

و از حکایات دالّه جلالت این حمزه بن القاسم آن چیز است که جماعتی از سید جلیل صاحب کرامات و تصنیفات بسیار آقا سید مهدی قزوینی حلی نقل کردند که: زیارت او را در قرب حله معروف به مزار حمزه بن امام موسی نکرده بودند به جهت آن که معلوم است، حمزه بن موسی علیه السلام در ری، پهلوی مرقد عبدالعظیم حسنی واقع است و آن جناب در حقیقت خود او را زیارت می کرد و می فرمود: از فرزندان امام موسی علیه السلام است و بعد حضرت قائم علیه السلام را ملاقات کرد و فرمودند: چرا او را زیارت نکردید؟

«رُبَّ مَشْهُورٍ لَا أَصْلَ لَهُ»<sup>۳</sup>؛ این ابن موسی علیه السلام نیست، بلکه ابی یعلی حمزه بن القاسم علوی عباسی است، یکی از علمای اجازة و اهل حدیث؛ و او را [علمای] رجال ذکر کرده اند در کتب خود و وصف نموده اند به علم و ورع، و از این جا صحت کتب رجال و اعتماد بر آن نیز مستفاد می شود.

چنانچه این عاصی بعد از توسل به حضرت معصومه در قم و مسألت از حضرت حق - عز و جل - به شرح واضحی این مطلب را در عالم رؤیا دیدم، و الله العالم. و تفصیل آن حکایت سید در *نجم الثاقب و تحفة الزائر* مرحوم حاجی نوری - نور الله مضجعه - مسطور است.<sup>۴</sup>

و از عجایب دهر، آن است که در *بحار الانوار* روایت کرده که یکی از اولاد ابی الفضل برای حاجتی به در خانه والی مدینه رفت و بعض حجّاب او را دیده، دست بر او زد و گفت: دور شو از این جا که برای امثال تو اذن دخول نیست. آن سید خواند:

فَلَا عَنْ رِضَى كَانِ الْجَمَارُ مَطِيئِي      وَ لَكِنَّ مَنْ يَمْشِي فَسَيَرَضِي بِمَا رَكِبَ<sup>۵</sup>

۱. رجال علامه حلی، ص ۵۳، باب سوم، رقم ۳.

۲. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۳۳۴، رقم ۳۶۲.

۳. چه بسیار مشهوری که اصلی ندارد.

۴. *نجم الثاقب*، ص ۶۴۵؛ *بحار الانوار*، ج ۵۳، ص ۲۸۶.

۵. من راضی به آمدن نبودم، الاغ مرکبم بود و مرا به این سو آورد و کسی که به راهی می رود به آنچه بر آن سوار است راضی می شود.

و چون تزویج کرد حجاج لعین، ام کلثوم دختر عبدالله جعفر را، عمر بن علی حاضر نشد و لیمه عروس را، و عذر آورد که حیا می‌کنم. حجاج قبول نکرد و گفت: باید حاضر شود و گفت به او: **مَا بَقِيَتْ هَذِهِ الْجِسْمَةُ لِأَهْلِكَ**.<sup>۱</sup>

#### فصل: [نسب حضرت ابو الفضل علیه السلام]

و از اموری که دلالت دارد که اولاد ابی الفضل بعد از او منحصر بود به عبیدالله العباس [آن است] که وارد شد بر امام زین العابدین علیه السلام، چنانچه در اخبار فضایل آن حضرت بیاید ان شاء الله تعالی؛ و منازعه عمر بن علی است با عبیدالله در میراث ابی الفضل علیه السلام؛ زیرا که آن حضرت برادران مادری خود را که عقب نداشتند تحریر نمود بر جهاد تا آن که شهید شدند و میراث ایشان به آن جناب رسید؛<sup>۲</sup> چنان که در بحار و مقاتل الطالبیین است.

#### [دفاع مؤلف از علامه مجلسی]

و از ایرادات و اهیه است ایراد **ناسخ التواریخ** بر علامه مجلسی علیه السلام که نقل کرده از جمعی غیر ابی الفرج که ایشان عمر بن علی را از شهدا و مبارزین کربلا شمرده، و بعد از ابی الفرج نقل فرموده منازعه او را در میراث به غیر حق با عبیدالله بن العباس<sup>۳</sup>، و فساد این ایراد بر خبیر به اسلوب تألیف معلوم است، چه نقل اقوال به جز ترجیح است و عذر مورد به کثرت تألیفات مجلسی علیه السلام و آن که اشتباه از چنین مکثری تعجب نیست، اعجب از اصل ایراد است؛ چه متانت تألیفات و تصنیفات آن مرحوم با آن کثرت تألیف و مشاغل دیگر از قضا و جمعه و جماعت و دروس و حوایج مسلمین از دیگران قطعاً بیشتر است. بلی، این اعتذار از محقق شیخ حسن در مقدمات منتفی از جمله‌ای از افاحم مصنفین در فقه، صحیح است و نیست این منع از این گونه اشتباهات به این کثرت در هر باب، مگر از برکات فن حدیث و در آیه **كَمَا قَالَ اللَّهُ: أَنْظِرُوا إِلَيَّ رَجُلًا مِنْكُمْ رَوَى حَدِيثَنَا**<sup>۴</sup> الخ.

→ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۳۳؛ به نقل از: **تاریخ بغداد**، ج ۱۲، ص ۱۲۶، رقم ۶۵۸۱. در بحار الانوار و تاریخ بغداد نام او را عباس بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام آورده‌اند. در ماجرای نقل شد، وی نزد مأمون عباسی می‌رود، نه به خانه والی مدینه.

۱. حشمتی برای خاندان تو باقی نمانده است.

۲. **مقاتل الطالبیین**، ص ۵۵؛ **بحار الانوار**، ج ۴۵، ص ۳۹؛ **ناسخ التواریخ**، جزء دوم از ج ۶، ص ۳۴۲.

۳. همان، ص ۳۴۲. ۴. ببینید چه کسی حدیث ما را برای شما روایت می‌کند.

[سفارش امام باقر به امام صادق علیه السلام]

و فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ لِلصَّدُوقِ عليه السلام عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: يَا بُنَيَّ اعْرِفْ مَسَازِلَ الشَّيْئَةِ عَلَى قَدْرِ رِوَايَتِهِمْ وَمَعْرِفَتِهِمْ، فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدَّرَائِبَةُ لِلرَّوَايَةِ وَبِالدَّرَائِبَاتِ لِلرَّوَايَاتِ يَغْلُو الْمُؤْمِنُ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ لِعَلِيِّ عليه السلام فَوَجَدْتُ فِي الْكِتَابِ أَنَّ قِيمَةَ كُلِّ امْرِيٍّ وَ قَدْرَهُ مَعْرِفَتُهُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُحَاسِبُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي دَارِ الدُّنْيَا»<sup>۱</sup>، وَ نِعَمَ مَا أَنْشَدَهُ السَّعْرَانِيُّ فِي مِيزَانِهِ:

دِينَ السَّبِيِّ مُحَمَّدٍ مُخْتَارُ      نِعَمَ الْمَطِيَّةِ لِقَتَى الْأَثَارِ  
لَا تَرْغَبَنَّ عَنِ الْحَدِيثِ وَ أَهْلِهِ      فَالرَّأْيُ لَيْلٌ وَ الْحَدِيثُ نَهَارٌ<sup>۲</sup>

[بررسی زندگی عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام]

و اظهر آن است که عمر بن علی به کربلا نرفت و می گفت: من مرد با حزمی بودم، و با آن که امام حسین علیه السلام او را به بیعت خود دعوت نمود، قبول نکرد و با ابن زبیر بیعت کرد و بعد با حجاج برای عبدالملک بیعت کرد، كما فی عمدة الطالب<sup>۳</sup>. [سبط] ابن جوزی در تذكرة الخواص گوید: از اولاد مولانا امیرالمؤمنین، نسل آن سرور در پنج نفر بود: حسن و حسین، و محمد بن الحنفیه، و عباس، و عمر اکبر - رضی الله عنهم - و اما عمر اکبر؛ پس زندگانی کرد هشتاد و پنج سال تا آن که جمع کرد نصف میراث امیرالمؤمنین علیه السلام را، و روایت می کرد حدیث را و فاضل بود، و تزویج کرد اسماء بنت عقیل بن ابی طالب<sup>۴</sup> و امّ موسی و امّ حبیب را از او آورد، و شیخ مفید رحمته الله در ارشاد و ابن

۱. معانی الاخبار، ص ۱، ح ۲.

امام باقر به امام صادق علیه السلام گفت: پسر! مقام و منزلت شیعیان را از اندازه نقل احادیث و شناختی که [درباره مفاهیم و معارف حدیثی] دارند بشناس؛ زیرا شناخت و معرفت، در حقیقت، همان درک آگاهانه [علوم و مفاهیم] حدیث است و با همین درک آگاهانه محتوای احادیث است که مؤمن به بالاترین پایه های ایمان (شناخت اعتقادی و عملی) می رسد. من در نامه ای از علی علیه السلام به این نوشته برخوردم: ارزش و ارج هر کس معرفت او است. خدای متعال مردمان را به میزان خردی که در دار دنیا به ایشان ارزانی داشته است حسابرسی می کند.

۲. دین رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین مرکب برای جوانمردی است که می خواهد به دنبال آن برود.

از حدیث او و اهل آن روی گردان مباش که عمل به رای و عقیده خود مانند تاریکی شب و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند روز است.

شعر را محمد بن جعفر کتانی در نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، چاپ دوم، ص ۷ از احمد بن حنبل نقل کرده و ابن عساکر در تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۲۱ آن را از محمد بن زبرقان نقل نموده است.

۳. عمدة الطالب، نسخه عکسی، ص ۲۴۳.

۴. تذكرة الخواص، ص ۵۷، البته محقق کتاب در پاورقی تذکر می دهد که این نقل اشتباه آشکار است.

شهر آشوب در مناقب روایت نموده‌اند که: عمر بن علی مخاصمه کرد با علی بن الحسین علیه السلام در نزد عبدالملک در صدقات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - و گفت: یا امیرالمؤمنین! من پسر صاحب موقوفات می‌باشم، و این مرد علی بن الحسین، ابن است؛ پس من اولی می‌باشم به صدقات! عبدالملک مثل زد به قول ابی‌الحقیق:

لَا نَجْعَلُ الْبَاطِلَ حَقًّا وَلَا نُلْظُ دُونَ الْحَقِّ بِالْبَاطِلِ  
نَخَافُ أَنْ تَسْفَهَ أَحْلَامُنَا فَتَخْمَلَ الدَّهْرَ مَعَ الْخَامِلِ<sup>۱</sup>

پس گفت: برخیز یا علی بن الحسین! موقوفات را به تو دادیم و تو را متولی آن قرار دادیم. پس چون از نزد عبدالملک بیرون رفتند: عمر اذیت کرد علی بن الحسین علیه السلام را، و سب کرد. آن حضرت به سکوت و صبر گذرانید و بعد از آن محمد بن عمر وارد بر آن جناب [شد] و سلام کرد و بوسید دست آن جناب را.

پس فرمود آن حضرت به او: یا ابن عم! باز نمی‌دارد مگر قطیعه پدر تو و فعل شنیع او از این که وصل رحم کنم، و دختر خود خدیجه را به تو تزویج کردم.<sup>۲</sup> و در ناسخ التواریخ است که جهاد کرد عمر بن علی در روز عاشورا به اتفاق اهل سیر، و لکن ظاهر آن است که به سلامت بیرون رفت او بعد از جراحاتی، مثل حسن مثنی و رد کرده بر آنان که گفته‌اند: عمر، شب عاشورا از کربلا بیرون رفت و در جوالق ساکن شد و از این جهت اولاد او را به جوالق می‌نامند.<sup>۳</sup>

و این دعوی اتفاق، عجیب است. با آن که خود ناسخ در مجلد احوال امیرالمؤمنین دارد از جماعتی که: عمر با مولانا الحسین علیه السلام به عراق نرفت و می‌گفت: «أَنَا رَجُلٌ ذُو حَزْمٍ لَوْ خَرَجْتُ لَقَتَلْتُ»<sup>۴</sup> و با عبدالله زبیر در مکه بود و اول کسی بود که با ابن زبیر بیعت کرد و پس از آن با حجاج.<sup>۵</sup>

۱. ما باطل را حق و همین‌گونه حق را باطل قرار نمی‌دهیم.

۲. از آن می‌ترسیم که ما را به نادانی منسوب کنند و روزگار نام ما را مانند گمنامان، از بین ببرد و گمنام بمانیم.

۳. ارشاد، ج ۲، ص ۲۱۷: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷۲، این دو روایت با هم کمی اختلاف دارد.

۴. ناسخ التواریخ، جزء دوم از جلد ششم، ص ۲۳۶.

۵. من مردی اندیشناک بودم، اگر خارج می‌شدم کشته می‌شدم.

۵. ر. ک. عمده الطالب، ص ۲۴۳.



## [فصاحت و بخشندگی عمر بن علی]

و عمر فصیح و ذلق<sup>۱</sup> و صاحب جود بود، در سال قحطی در بنی عدی وارد شد و مال بسیاری بر ایشان تقسیم کرد، و بعد از یک شبانه روز که در میان ایشان توقف کرد بیرون رفت و باران شدیدی آمد؛ پس گفتند:

«هَذَا أَيْرُكَ النَّاسِ حَلًّا وَ مُزْتَحَلًّا»<sup>۲</sup> و سالم بن قناء که عمر بن علی او را دلالت کرده بود

به محبت اهل بیت و در هر سال مال زیادی به او می داد، در مرثیه او گفت:

صَلَّى إِلَهُ عَلَى قَبْرِ تَضَمَّنَ مِنْ نَسْلِ الْوَصِيِّ عَلِيِّ خَيْرٍ مَنْ سُئِلَا  
قَدْ كُنْتُ أَكْرَمَهُمْ كَفًّا وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْمًا وَ أَيْرُكُهُمْ حَلًّا وَ مُزْتَحَلًّا<sup>۳</sup>

و اما آن که بعض قراء مرثی می خوانند که ابوالفضل را دختری بود نامزد حضرت علی اکبر، پس آن علی الظاهر از جعلیات [است] و در هیچ کتابی از کتب انساب و سیر به نظر نیامده، و وضع و جعل در این امور بسیار است.

## [انتقاد مؤلف از بعضی جعلیات موجود در کتب معتبر اهل سنت]

و عامه کتبی را صحاح اسم گذاشتند و چه دروغ های واضحه در آن جعل کردند، مثل آن که ترمذی - و آن به کسر تا از بلاد ماوراء النهر است - در جامع او که یکی از صحاح است و در وصف او و جامع او نثراً و نظماً چیزها بر هم بافته اند؛ روایت کرده که بحیراء راهب به ابی طالب گفت که: محمد را برگردان که دشمنان او این جا بسیارند از اهل کتاب، و او آن حضرت را برگردانید و ابوبکر، بلال را با او همراه کرد،<sup>۴</sup> و بطلان و وضع این حدیث ظاهر است؛ چنانچه در عبقات الانوار است، چه آن حضرت در آن وقت نه ساله بود و ابوبکر دو سال از آن حضرت کمتر بود سن او، و بلال را به اتفاق فریقین بعد از بعثت خرید و از شدت در آورد و تولد بلال آن وقت معلوم نیست. و همچنین در صحاح از بخاری و غیره روایت دارد که: حضرت رسول ﷺ گوشتی که

۱. ذلق: بلیغ و فصیح.

۲. این مرد در فرود شدن و کوچ دادن از همه مردمان مبارک تر است. ناسخ التواریخ، ج ۲ از ج ۶، ص ۳۳۵.

۳. درود خدا بر قبری که فردی از نسل امیر المؤمنین علی علیه السلام را در خود جای داده. او بهترین کسی بود که از او درخواست می شد.

تو بخشنده ترین و دانشمندترین و مبارک ترین مردم در فرود آمدن و رفتن بودی.

عمدة الطالب، ص ۲۴۲؛ ناسخ التواریخ، ج ۲، از ج ۶، ص ۳۳۵.

۴. الجامع الصحیح (سنن ترمذی)، ج ۵، ص ۵۹۰؛ کتاب المناقب، باب ۳، ح ۳۶۲۰.

برای بتان قربانی شده بود برای میهمان خود آورد و خود نخورد<sup>۱</sup> و اُمّ المؤمنین عایشه را بر روی دست خود بلند فرموده بود که تماشای غلامان حبشی کند که در مسجد به حراب و نیزه بازی می‌کردند،<sup>۲</sup> و مقرر میان خود دارند که روز موت بزرگان خود را عید بگیرند.

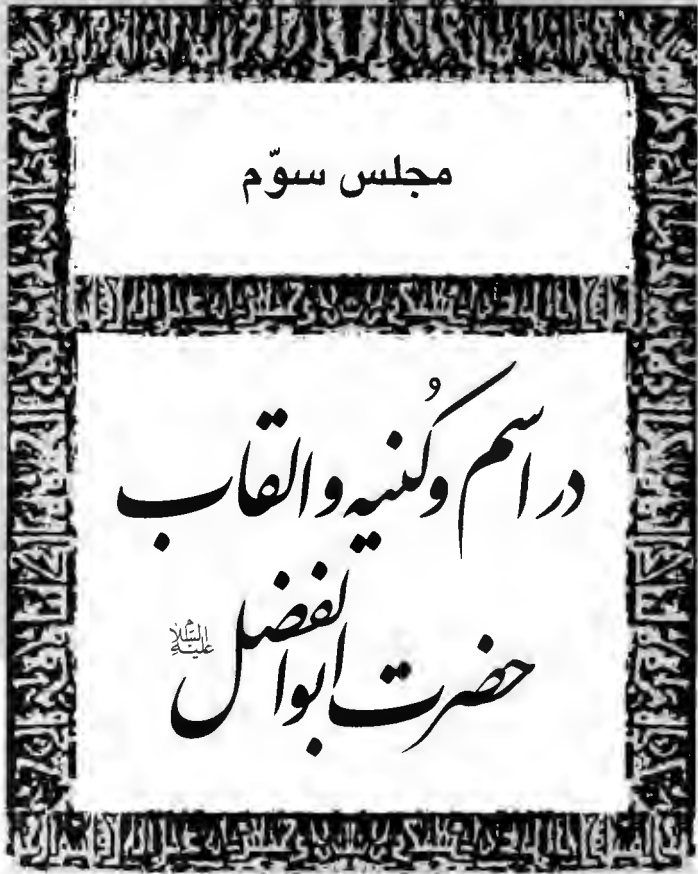
### [ردّ کردن بعضی امور تاریخی]

و مثل وضع و جعل دختری است برای ابی الفضل [و] وضع دامادی از برای قاسم، و عذب بودن علی اکبر؛ بلکه آن جناب را اُمّ ولد<sup>۳</sup> بود و از او پسری داشتند و بعد از واقعه کربلا امام زین العابدین آن اُمّ ولد را تزویج کردند، كما فی الکافی و البحار، و اگر چه اسم آن پسر در روایات نیست و لیکن از باب آن که کنیه علی اکبر، ابو الحسن در زیارات وارد است، می‌توان استظهار نمود که آن پسر مسمی به اسم عمّ ایشان، حضرت امام ممتحن علیه السلام بوده است؛ و العلم عند الله.

و بودن اُمّ لیلی در کربلا و گفتگوهایی که در جمله‌ای از کتب نامعتبره مرآئی دارد، همه جعل و کذب محض است؛ وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخِذْلَانِ وَ إِغْوَاءِ الشَّيْطَانِ وَ غَضَبِ الرَّحْمَنِ.

۱. آنچه بخاری در دو جا از صحیح خود یعنی در ج ۵، ص ۲۰۹۵، کتاب الذبائح و الصيد، باب عما مَذْبُوحٌ عَلَى النَّسَبِ و الاصنام، ح ۵۱۸۰ و در ج ۳، کتاب فضائل الصحابه، باب ۵۴، ص ۱۳۹۱، ح ۳۶۱۴ نقل کرده، با نقل مؤلف تفاوت دارد. در این حدیث آمده است که سفره‌ای نزد پیامبر گسترده بود که در آن گوشت بود؛ ولی زید بن عمرو بن نفیل از آن نخورد و گفت آنچه را برای بتان قربانی شده و نام خدا بر آن برده نشده، نمی‌خورم. همین حدیث باعث انتقاد به بخاری شده؛ زیرا در این صورت باید گفت: - نعوذ بالله - زید بن عمرو از حضرت رسول در توحید عالم‌تر بوده است. ر.ک: *اضواء علی الصحیحین*، ص ۲۳۴. ۲. ر.ک: همان ص ۲۷۶، به خصوص ص ۲۷۸ به بعد. ۳. نام شریف او فاطمه است.





مجلس سوّم

در اسم و کنیه و القاب  
حضرت ابوالفضل علیه السلام



## الْمَجْلِسُ الثَّلَاثُ

در اسم و کنیه و القاب و مناقب آن جناب است

ابوالفرج در مقاتل الطالبیین گوید: «كَانَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ يُكْنَى أَبَا الْفَضْلِ وَكَانَتْ أُمُّهُ أُمَّ الْبَنِينِ وَ هُوَ أَكْبَرُ وَلَدِهَا، وَ هُوَ آخِرُ مَنْ قُتِلَ مِنْ إِخْوَتِهِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ كَانَ الْعَبَّاسُ رَجُلًا وَسِيمًا جَمِيلًا، يَرْكَبُ الْفَرَسَ الْمُطَهَّمَّ وَ رِجْلَاهُ يَخْطَانِ فِي الْأَرْضِ؛ وَ كَانَ يُقَالُ لَهُ: قَمَرُ بَنِي هَاشِمٍ، وَ كَانَ لِسِوَاءِ الْحُسَيْنِ مَعَهُ»<sup>۱</sup>. و در عمدة الطالب می فرماید که کنیه آن حضرت، ابوالفضل بود<sup>۲</sup> و به روایت انوار نعمانی ابوالقربة بود<sup>۳</sup> و خوانده می شد به سقا.

### [لقب عباس برای حضرت ابوالفضل (ع)]

احقر گوید: از حدیث ذخیره خواستن امیرالمؤمنین (ع) ابوالفضل را برای واقعه طف در تزویج ام البنین مستفاد می شود که نامیدن ابوالفضل را به عباس، برای شدت و شجاعت او است. در منتهی الارب گوید:

عباس: کشداد، شیر بیشه. و در آیه شریفه يوماً عبوساً گفته اند: ای کریهاً تعبس الوجوه، و از صولت و شجاعت و عبوست او در قبال خصم و قتال

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۸۹-۹۰. عباس بن علی (ع) مکنی به ابوالفضل و مادرش ام البنین بود و او بزرگترین پسران ام البنین بود. او آخرین نفر پس از برادران تنی خود بود که به شهادت رسید.

و عباس مردی بسیار خوش چهره و زیبا بود؛ وقتی بر اسبان بزرگ سوار می شد پاهایش به زمین می رسید. به او قمر بنی هاشم می گفتند و پرچم امام حسین (ع) در روز عاشورا با او بود. البته مؤلف در کبریت احمر، ص ۲۰۵ مناقشه ای کرده و می گوید:

این ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و غیر او، طوال عرب را شمرده اند و کسی حضرت ابوالفضل را از ایشان نشمرده و در حدیث خصال گذشت که: طول قامت از اندازه زیاد، در عصر آن شخص نقص است. آن گاه چنین طولی که بر اسبان قوی و چاق سوار شود و پای او به زمین کشیده می شده باشد؛ لامحاله همین قدر، در هوا باید ارتفاع از متعارف ناس داشته باشد؛ لذا در بحار هم «قالوا كان العباس» فرموده و آن را نقل از غیر معصوم قرار داده.

۲. عمدة الطالب، ص ۲۳۹.

۳. انوار نعمانیه، ج ۱، ص ۳۷۰. ر.ک: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۱۳.

قوم، کراهت و عبوست خوف و بیم در وجوه کریهه خبیثه آن جمع لثیم ظاهر می‌شود.

### [شریکت حضرت ابوالفضل علیه السلام در میادین جنگ]

بدان که از بعض کتب مثل منتخب طریحی و روضة الشهداء ظاهر می‌شود که آن جناب در حروب و غزوات با شجاعان عرب محاربه و مبارزه نموده و داد مردانگی داده. در منتخب فرموده و مزار بحار و اکسیر العبادة از بعض تألیفات اصحابنا نیز مثل تألیف بعض المعاصرین در بحار همین کتاب است: «بَرَزَ كَالْجَبَلِ الْعَظِيمِ، وَقَلْبُهُ كَالطُّودِ الْجَسِيمِ، لِأَنَّهُ كَانَ فَارِسًا هَمَامًا وَ بَطْلًا صَرَّغَامًا، وَ كَانَ جَسُورًا عَلَى الطُّغْنِ وَ الضَّرْبِ فِي مَيْدَانِ الْكُفَّارِ وَ الْحَزْبِ.»<sup>۱</sup>

### [وصف شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام در روضة الشهداء]

و در روضه گوید - با آن تبخر در علوم و مغازی و سیر که برای صاحب آن است، اگرچه بر بسیاری پوشیده است :-

عباس مبارزی نامدار و شجاعی به غایت عالی مقدار بود. جرئت و قوت از حیدر کرار میراث داشت و پیوسته در معارک مقاتله، رایت نصرت بر می‌افراشت. در این محل بر مرکبی تیز پای، آهن خای، رعد صدای، برق نمای، سوار شده با تیغ مصری و سپر مکی و خود رومی روی به میدان نهاد.

شعر

برقی گرفته در کف و ابری به پیش روی ماهی نهاده بر سر و چرخ می‌چرخان <sup>۲</sup>

### [اشتباه بعضی از اهل تاریخ]

و لیکن در هیچ کتابی در حروب امیرالمؤمنین علیه السلام ذکری از غزا و جنگ نمودن آن سرور مثل سایر ابطال لشکر ظفر اثر، به نظر احقر نرسیده، چنانچه شهادت داده به آن

۱. مانند کوهی بزرگ آشکار شد، در حالی که قلبش در استواری مانند کوهی بزرگ بود؛ زیرا او جنگجویی شجاع و سخت‌کوش بود و جوانمرد پهلوان و جنگنده‌ای بود.

او در نیزه انداختن و شمشیر زدن در میدان نبرد با کفار جسارت و شجاعت داشت.

اکسیر العبادات، ج ۲، ص ۴۹۷؛ منتخب، ج ۱، ص ۳۰۶.

۲. روضة الشهداء، ص ۴۱۵. در روضة الشهداء مصراع اول بیت به شکل «برقی گرفته در گفت و ...» آمده و در نسخه چاپی مؤلف «برقی گرفته از کف ...» آمده بود که به این صورت تصحیح شد.

محدث متبحر، سندالمحدثین و خاتم المحدثین المتأخرین، علم العلماء العالمین، شیخنا و مجیزنا الشیخ الحاج المیرزا محمد حسین النوری المدفون بصحن الغری فی حجره من حجرات السمیت القبلی - اعلی الله مقامه - مگر آنچه دیده در بعض کتب که فقره ای عباس بن ربیع را در صفین که بعض شجاعان لشکر معاویه را به قتل رسانید و بعد دو نفر شجاع از قبیله بنی لخم او را طلب کردند و امیر المؤمنین علیه السلام لباس او را پوشیده و به میدان تشریف برده، آن دو نفر را به جهنم فرستاد.<sup>۱</sup>

و عمرو عاص گفت: عباس نیست بلکه علی می باشد، و لشکر معاویه برای امتحان حرکت کردند و آن حضرت فرار نمود و دانستند که امیر المؤمنین علی علیه السلام است، اشتباه نموده اند به عباس بن امیر المؤمنین.

#### [انتقاد مؤلف از جعل دروغ در رابطه با حضرت ابوالفضل علیه السلام]

و برخی از بی دینان دروغ ها جعل کرده اند که آن حضرت یعنی ابوالفضل در صفین می گرفت شجاعی را از اصحاب معاویه و به هوا بلند می کرد و تا وقتی که پایین می آمد شمشیر بر کمر او می زد و او را دو نیم می کرد، جمعی را غیر او می کشت.<sup>۲</sup>

#### [شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام در جنگ صفین]

بلی، در بعض کتب که اعتبار و تتبع صاحب او از آن ظاهر است نوشته که: عباس علیه السلام عضد و عون برادرش امام حسین علیه السلام بود در روزی که لشکر معاویه را از کنار فرات دور کردند و شریعه را به تصرف اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام دادند،<sup>۳</sup> و روایت کرده که یومی از ایام صفین جوان نقاب داری در سن پانزده سالگی یا هفده از لشکر امیر المؤمنین علیه السلام به مبارزت بیرون آمد که از او هیبت و سطوت ظاهر بود و اصحاب معاویه از رفتن به مبارزت او ترسیدند، پس معاویه گفت به مرد شجاعی از اصحابش که او را ابن شعنا می گفتند که: تو بیرون رو به مبارزت این جوان، و او گفت: اهل شام

۱. علامه مجلسی مبارزه عباس بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب را در بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۵۸۳ و ص ۵۹۳ نقل کرده است.

۲. این داستان جعلی ظاهراً در عصر مؤلف و کمی پیش تر از آن بین عامه رایج بود؛ زیرا حاجی نوری نیز در لؤلؤ و مرجان، ص ۳۰۰ آن را رد کرده است.

۳. تصرف شریعه فرات توسط امام حسین علیه السلام در جنگ صفین، در بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۶، ح ۲۳ نقل شده است. در ریاض الشهداء، ج ۲، ص ۳۲ و ۳۳ این جریان را از لوط بن یحیی نقل کرده و در ص ۳۴ آورده است که حضرت ابوالفضل علیه السلام در این روز در رکاب امام حسین علیه السلام بوده است.



مرا با ده هزار سوار برابر می‌کردند، و هفت پسر دارم یکی را می‌فرستم تا او را به قتل رسانند، و آن هفت پسر را واحداً بعد واحد فرستاد و آن جوان نقاب دار همه را به جهنم فرستاد. پس ابن شعثاء خود به مبارزت قدم جرئت برداشت، آن جوان بر او حمله نمود و آن مرد را نیز به هفت پسر او در درک جحیم ملحق نمود و دیگر کسی جرئت مبارزت او ننمود.

پس مولای متقیان او را ندا فرمود و به نزد خود طلبید، چون مراجعت فرمود و نقاب از صورت مبارک برداشت، دیدند که قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس است، اروحانفاده.

و صحّت این خبر دور نیست، چه امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه و علیه السلام - در سنه اربعین از هجرت شهید شد و واقعه کربلا در شصت و یک از هجرت بود و ابوالفضل به روایت خوارزمی در مناقب، در صفین مرد تام کاملی بود،<sup>۱</sup> و بعضی عمر آن حضرت را در آن روز بیست و پنج سال گفته‌اند به نقل مولانا النوری - نور الله مرقده - در دارالسلام، و در ناسخ نیز گفته‌اند،<sup>۲</sup> و اگر چه شیخناسی و پنج سال از آن بعض نقل فرموده، ولیکن مراد در واقعه طف است نه صفین، و الا باید التفات می‌نمود با آن که آن ممکن نیست و بعضی بیست و چهار گفته‌اند، و در واقعه کربلا باید سی و چهار یا سی و پنج ساله باشند؛<sup>۳</sup> و آنچه مشهور است که سی ساله بودند، از اعتبار دور است، چه تا فاطمه زهرا علیها السلام در حیات بود امیرالمؤمنین زن دیگر نگرفت و بقای آن حضرت در دنیا بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سی سال بود تقریباً، و بعد از فاطمه علیها السلام به قدر عمر آن مخدّره بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله کمتر از آن.

۱. یکی از منابعی که به وقایع جنگ صفین پرداخته، مناقب خوارزمی است. وی در جریان جنگ صفین، دو بار از دو نفر به نام عباس نام می‌برد. در ص ۲۲۷ در جریان جنگ کربب بن ابرهه از آل ابن ذی یزن، پس از آن که وی تعدادی از یاران امام را به شهادت می‌رساند، امیرالمؤمنین علیه السلام لباس حضرت عباس علیه السلام را می‌گیرد و به طور ناشناس به جنگ او می‌رود؛ در این مورد اصلاً حرفی از جنگیدن حضرت عباس به میان نیامده، بلکه فقط امیرالمؤمنین علیه السلام لباس‌های او را می‌گیرند و به جنگ کربب می‌روند. خوارزمی در همین جا در مورد حضرت عباس می‌گوید: «و کان تاماً کاملان الرجال». در ص ۲۳۰ نیز از فردی به نام عباس نام می‌برد که او عباس بن حارث بن عبدالمطلب است که به جنگ عثمان بن اثلث می‌رود و او را می‌کشد. بعد برادرش حمزه به میدان می‌آید که امیرالمؤمنین او را از جنگ با حمزه نهی می‌کنند و لباس‌های عباس بن حارث را می‌پوشند و به جنگ حمزه می‌روند و او را می‌کشند و بعد عمرو بن عبس لخمی به میدان می‌آید که امیرالمؤمنین علیه السلام او را نیز می‌کشند و پس از آن لشکر شام به دستور عمرو عاص برای آزمایش فرد جنگجو به حرکت در می‌آید. ظاهراً این دو روایت بعد هادر هم ادغام شده است.

۲. در ناسخ التواریخ، ج ۲ از ج ۶، ص ۳۴۸ حضرت ابوالفضل را هنگام شهادت ۳۴ ساله می‌داند.

۳. المجدی، ص ۱۵؛ سراج الانساب، ص ۱۷۴.

### [شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام در روز عاشورا]

و اما شجاعت ابی الفضل علیه السلام، پس احدی را انکار آن میسور نشده؛ بلکه دوست و دشمن او را به شجاعت ستوده‌اند، و کفایت می‌کند آنچه واقع شد از شیر بیشه شجاعت در میدان مقاتله با کفره طغات و مانعین آب فرات، از آنچه متمکن نشد از آن، کسی به غیر برادر رشیدش حضرت امام حسین علیه السلام از متفرق نمودن چهار هزار سوار و پیاده، و مالک شدن شریعه؛ و به روایت روضة الشهداء سه دفعه حمله آوردند و هر دفعه مثل شیر در گله روباه افتاده، ایشان را متفرق نموده و هشتاد نفر یا زیاده از آن اشرا را به دار البوار فرستاد تا مشک را پر از آب نمود.<sup>۱</sup>

### [بیرون آمدن اصحاب امام حسین علیه السلام از حلقه محاصره توسط حضرت عباس علیه السلام]

و به روایت کامل التواریخ، در اول روز عاشورا دید که اطراف خیمه از انصار خالی شد، چون نظر نمود، دید که بیست نفر از ایشان در محاصره اصحاب عمر سعد گرفتار می‌باشند، بر آن قوم دون چون شیر ژیان حمله افکند و آن بیست نفر را از حصار به کنار آورد<sup>۲</sup> و چگونه چنین نباشد و حال آن که در روایت است، کما قال فی اکسیر العبادة<sup>۳</sup> و فی نقل آخر، که زهیر آمد به نزد عبدالله بن جعفر بن عقیل قبل از شهادت او و گفت: «یا اخی! ناوِئنی الرّایة»،<sup>۴</sup> عبدالله گفت: مگر در من ضعفی و عجزی از حمل رایت مشاهده می‌کنی؟ زهیر گفت: ولیکن مرا به آن احتیاج است. پس رایت را گرفت و آمد به نزد عباس بن امیرالمؤمنین و عرض کرد: «یا ابن امیرالمؤمنین! اُریدُ انْ أُحَدِّثَکَ بِحَدِيثٍ وَعَیْتُهُ».<sup>۵</sup> عباس فرمود: حدیث خود را بگویی که وقت آن فوت می‌شود:

حَدَّثَ وَلَا حَرَجَ عَلَیْکَ فَإِنَّمَا تَرَوِی لَنَا مُتَوَاتِرَ الْأَسْنَادِ<sup>۶</sup>

۱. روضة الشهداء، ص ۴۱۷.

۲. در کامل التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۹ ذیل نام عمرو بن خالد صیداوی و جبار بن الحارث السُلَمانی و سعد مولی عمرو بن خالد و مجمع بن عبدالله العاندی می‌گوید: آنها در اولین حمله، به جنگ پرداختند و چون آنها را از لشکر جدا کردند عباس بن علی آنها را نجات داد؛ البته بعد دوباره به آنها حمله می‌کنند و آنها را به شهادت می‌رسانند.

۳. مؤلف در کبریت احمر از اکسیر العبادة خیلی کم نقل می‌کند و به آن انتقاد هم می‌کند؛ اما در این جا عشق سقای ادب عنان از کف او ربوده و ماجرای زهیر و مارد بن صدیف را از آن نقل می‌کند.

حال اکسیر العبادة نیز نزد محققان و اهل فضل آشکار است و نیاز به مناقشه در قصه مارد بن صدیف نیست.

۴. ای برادر! پرچم را به من بده.

۵. ای فرزند امیرالمؤمنین علی علیه السلام! می‌خواهم حدیثی را که در سینه دارم برایت بازگو کنم.

۶. حدیث بگو که بر تو حرجی نیست؛ زیرا وقتی تو برای ما حدیث روایت می‌کنی ما به گونه‌ای به تو اعتماد داریم که آن را متواتر الاستناد می‌دانیم.

زهیر عرض کرد: یا اباالفضل! پدر تو چون اراده کرد تزویج به مادر تو ام‌البنین را، فرستاد به نزد برادر خود عقیل که عارف بود به انساب عرب و گفت: می‌خواهم که خواستگاری کنی برای من زنی از صاحبان بیوت و حسب و نسب و شجاعت را؛ زیرا که خداوند از او ولد شجاعی به من عطا کند که بازو و ناصر باشد ولد من حسین علیه السلام را، و مواسات کند او را به نفس خود در طف کربلا. و پدر تو، تو را برای امروز خواست، پس کوتاهی نکنی در حفظ حرم برادران و خواهران خود! از شنیدن این کلام لرزه بر اندام ابی‌الفضل افتاد و چنان پای در رکاب به تمطی آمد<sup>۱</sup> که تسمه رکاب از قوت آن جناب قطع شد و فرمود: «یا زهیر! تَشْجَعُنِي فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ؟ وَاللَّهِ لَأُرِيَنَّكَ شَيْئاً مَا رَأَيْتَهُ قَطُّ».<sup>۲</sup> این را گفت و اسب را به جانب قوم حرکت داد تا وسط میدان، و به روایت بعضی مقاتل می‌زد به شمشیر خود قومی را که ده هزار بودند و گویا شمشیر او آتش است که در نیزار افتاده و این رجز انشاد می‌کرد:

أَنَا الَّذِي أَعْرِفُ عِنْدَ الزَّمَجَرَةِ      إِبْنُ عَلِيٍّ الْمُسَمَّى حَيْدَرَةَ  
فَأَثْبِتُوا الْيَوْمَ لَنَا يَا كَفْرَةَ      لِعِتْرَةِ الْحَمْدِ وَ سُوْرَةِ الْبَقْرَةَ<sup>۳</sup>

تا آن که از ابطال و بزرگان ایشان، صد نفر را کشت، یعنی زیاده بر غیر معاریف ایشان.

راوی گفت: پس مارد بن صدیف تغلبی دو زره تنگ حلقه پوشید و خود قدیمه عادیه بر سر نهاد و اسب نجیب اشقری<sup>۴</sup> را سوار شد و نیزه بلندی به دست گرفت و به مبارزه عباس بیرون آمد، نعره زنان و غرش کنان؛ تا آن که نزدیک شد به آن سرور عالمیان، پس زبان نحس خود را گشود و گفت: «یا غلام! إِزْحَمْ نَفْسَكَ وَأَعْمِدْ جِسْمَكَ وَ أَظْهِرْ لِلنَّاسِ إِسْتِسْلَامَكَ فَالْسَّلَامَةُ أَوْلَىٰ لَكَ مِنَ النَّدَامَةِ».<sup>۵</sup> پس گفت:

إِنِّي نَصَحْتُكَ إِنْ قَبِلْتَ نَصِيحَتِي      حَذَرًا عَلَيْكَ مِنَ الْجِسَامِ الْقَاطِعِ  
وَ لَقَدْ رَجَحْتُكَ إِذْ رَأَيْتُكَ يَا فِعَا      وَ لَعَلَّ مِثْلِي لَا يُقَاسُ بِيَافِعِي

۱. به تمطی آمد: به کشش آمد، با فشار کشیده شد.

۲. ای زهیر! آیا در چنین روزی می‌خواهی مرا تشجیع کنی؟ به خدا قسم! امری را به تو نشان دهم که تاکنون ندیده‌ای.

۳. من کسی هستم که در هیاهوی جنگ شناخته می‌شوم. من فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام مشهور به حیدر هستم.

امروز ای کافران مرا به انتساب به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بشناسید.

۴. اشقر: سرخ پر رنگ.

۵. ای جوان! به خودت رحم کن و شمشیرت را در غلاف کن و در مقابل مردم اظهار فرمانبرداری از من نکن؛ زیرا اگر

از دست من جان سالم به دربری برایت بهتر از ندامت است.

أَعْطِ الْقِيَادَ تَعِيْشُ بِخَيْرٍ مَّعِيْشَةٍ أَوْلَى لَكَ مِنْ عَذَابٍ وَاقِحٍ<sup>۱</sup>  
 چون حضرت عباس کلام شقی خناس را شنید فرمود: «إِنِّي أَرَى حَيْلَكَ فِي مَنَاخٍ  
 تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ، أَوْ فِي الصَّخْرَةِ الْأَطْمَسِ لَا تَقْبَلُهُ إِلَّا نَفْسٌ، وَ أَنَا يَا عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّ رَسُوْلِهِ فَمَعُوْدٌ لِّلْقَاءِ  
 الْأَبْطَالِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الْبَلَاءِ فِي النَّزَالِ وَ مُكَافَحَةُ الْفُرْسَانِ وَ بِاللَّهِ الْمُسْتَعَانُ، أَلَيْسَ لِي إِتْصَالٌ  
 بِرَسُوْلِ اللَّهِ؟ وَ أَنَا غَضْنٌ مُتَّصِلٌ بِشَجَرَتِهِ وَ تُحْفَةٌ مِنْ نُورِ جَوْهَرِهِ، وَ مَنْ كَانَ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ فَلَا يَدْخُلُ  
 تَحْتَ الزَّمَامِ وَ لَا يَخَافُ مِنْ ضَرْبِ الْجِسَامِ، فَأَنَا ابْنُ عَلِيٍّ، لَا أَعْجَزُ عَنْ مُبَارَاةِ الْأَقْرَانِ، وَ مَا أَشْرَكَتُ  
 بِاللَّهِ لَمَنْحَةِ بَصَرٍ، وَ لَا خَالَفْتُ رَسُوْلَ اللَّهِ فِيمَا أَمَرَ وَ أَنَا مِنْهُ كَالْوَرَقَةِ مِنَ الشَّجَرِ وَ عَلَى الْأَصُوْلِ تَثَبَّتُ  
 الْفُرُوْعُ، فَخُذْ فِي الْجِدِّ وَ اصْرِفْ عَنْكَ الْهَزْلَ، فَكَمْ مِنْ صَبِيٍّ صَغِيرٍ خَيْرٌ مِنْ شَيْخٍ كَبِيْرٍ عِنْدَ اللَّهِ  
 تَعَالَى.»<sup>۲</sup>

پس انشاد فرمود به همان قافیه آن مردود:

صَبْرًا عَلَى جَوْرِ الزَّمَانِ الْقَاطِعِ وَ مَنِيئُهُ مَا إِنْ لَهَا مِنْ دَافِعِ  
 لَا تَجْزَعَنَّ فَكُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ حَاشَا لِمِثْلِي أَنْ يَكُونَ بِجَاوِزِ<sup>۳</sup>  
 چون وارد این کلام را از ابوالفضل شنید در غضب شد و نیزه حواله ابی الفضل  
 نمود. آن حضرت نیزه او را گرفت و به سمت خود کشید که نزدیک شد که از اسب

۱. تو را نصیحتی می‌کنم شاید قبول کنی و از شمشیر برنده من حذر کنی.

من وقتی تو را جوان یافتم بر تو دلسوزی کردم؛ زیرا فردی مثل من با جوانی مثل تو مقایسه نمی‌شود.

افسار است را به من بده و تسلیم شو تا به خوبی زندگی کنی؛ زیرا این راه برای تو از عذاب مرگ بهتر است.

۲. یکی از موارد مناقشه در این داستان همین گفتگو است. چگونه حضرت عباس علیه السلام با آن همه ادب و مواسات خود  
 را به رسول خدا صلی الله علیه و آله متصل می‌داند؟

بنا بر عقیده شیعه، تنها فرزندان حضرت زهرا و نسل ایشان به پیامبر متصل اند. فرزندان امیرالمؤمنین علی علیه السلام از زنان  
 دیگر سادات هستند اما به رسول خدا متصل نیستند.

به هر حال، ترجمه مضمونی آن چنین است:

اندیشه‌ات می‌بینم در جایی قرار گرفته که بادهای شدید آن را از بین می‌برد یا در صخره‌ای نابود شونده قرار گرفته  
 است. هیچ کس این بلندپرواز تو را قبول نمی‌کند.

اما من ای دشمن خدا و رسولش! پیوسته به دنبال رویارویی با شجاعان و استقامت در میدان جنگ با جنگجویان  
 بوده‌ام و در این راه از خدا کمک می‌جویم.

آیا من متصل به رسول خدا نیستم؟ در حالی که تو می‌دانی من شاخه‌ای متصل به شجره نبوت هستم و از نور جوهر او  
 بهره می‌برم و کسی که از این شجره باشد تحت فرمانبری کسی نمی‌آید و از ضرب شمشیر نمی‌ترسد.

من فرزند علی علیه السلام هستم و از جنگ با همالان خود نمی‌ترسم. لحظه‌ای به خدا شرک نورزیدم و با امر رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 مخالفت نکردم. من مانند برگ‌های شجره او هستم و می‌دانی که فروع بر اصول تثبیت می‌شود.

شوخی و هزل را کنار بگذار و جدی باش. چه بسیار جوانی نوپا که از پیرمردی کهنسال نزد خدا برتر است.

۳. برستم روزگار و فنای آن صبر کن که چیزی نمی‌تواند آن را دفع کند.

جزع و فریاد نکن که هر چیزی از بین رفتنی است و دور است از کسی مانند من که جزع کند.

در غلته؛ پس مارد مردود نیزه را وا گذاشت و دست به شمشیر کرد. حضرت عباس نیزه آن ملعون را به سوی او تکانید و فرمود: یا عدو الله! امید دارم از خداوند که تو را به نیزه تو به درک واصل سازم، و نیزه را به خاصره اسب او فرو برد. اسب مضطرب شد و مارد بر زمین آمد و از این امر خجالت شدید بر آن پلید روی داد «فَأَضْطَرَبَتِ الصُّفُوفُ وَ تَصَايَحَتِ الْأُلُوفُ»<sup>۱</sup> شمر لعین چون دید که از مغلوب شدن مارد اضطراب و ولوله در صفوف اهل ضلال افتاد به اصحاب خود گفت: «وَيْلَكُمْ! أَدْرِكُوا صَاحِبَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ»<sup>۲</sup> پس غلامی، اسبی را - که طاویه می نامند - خواست به مارد رساند و آن لعین فریاد زد: «يَا غَلَامُ! عَجَلْ بِالطَّوِيَةِ قَبْلَ حُلُولِ الْهَائِيَةِ»<sup>۳</sup> ابوالفضل جلو بر آن غلام گرفت و نیزه بر سینه او زد و او را به جهنم فرستاد و بر طاویه سوار شد و روی به مارد نهاد.

پس پانصد نفر برای خلاص کردن مارد ابتر، از چنگ آن سید غضنفر من نهاییه الاستعجال روی به میدان قتال و جدال نهادند. حضرت عباس یک ذره از آن گروه خناس اندیشه به خاطر راه نداد؛ خود را به مارد مردود رسانیده، نیزه را به حنجر او فرو برد که افتاد، پس سر او را گوش تا گوش برید و بر قوم حمله نمود؛ هشتاد نفر از ایشان را کشت و باقی روی به هزیمت گزاردند.

در خبر است که طاویه از حضرت امام حسن علیه السلام بود که در روز سباط مدائن که اصحاب آن جناب اموال او را غارت کردند، حتی خلخال از پای امهات اولاد او ربودند؛ طاویه را به غارت بردند<sup>۴</sup> وَالْعَلَمُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى، و حدیث مارد و طاویه را در کتاب *قره العین فی مشهد الحسین* علیه السلام نیز آورده.<sup>۵</sup>

### [وصف شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام در روایات]

و در روایات ماثوره که ابو حمزه ثمالی از امام به حق ناطق، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده؛ در وصف شجاعت آن بزرگوار است: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَالَفْتَ فِي النَّصِيحَةِ وَ

۱. صف های لشکر به هم ریخت و صدای هزاران نفر از آنان بلند شد.

۲. ای بر شما! رفیقان را دریابید قبل از آن که کشته شود.

۳. ای غلام! در آوردن طاویه عجله کن پیش از آن که مرگم برسد.

۴. *اکسیر العبادات*، ج ۲، ص ۴۹۷-۵۰۳.

۵. *مقتل اسفرائینی نورالعین فی مشهد الحسین* نام دارد و در چاپ سنگی به این اسم آمده است. اما *قره العین فی اخذ ثار الحسین* از عبدالله بن محمد است؛ این کتاب همان گونه که از اسم آن برمی آید در مورد انتقام از قاتلان امام حسین علیه السلام است. داستان مارد و طاویه در *نورالعین*، ص ۴۶ به بعد آمده است؛ البته وی مارد بن صدیق آورده است.

أَعْطَيْتَ غَايَةَ الْمَجْهُودِ» تا آن که می فرماید: «أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَهِنْ وَلَمْ تَنْكَلْ»؛<sup>۱</sup> یعنی: شهادت می دهم که تو ای اباالفضل مبالغت فرمودی در موعظه و نصیحت دشمنان دین، و به منتهای طاقت بشری مجاهده نمودی با گروه اشرار، و شهادت می دهم به یقین که وهن و ضعفی از تو نبود و جبن و ترسی از کثرت اعدا در تو روی ننمود.

در قاموس گوید: کسی را گویند وهن ندارد که بطش او شدید باشد، و آن از باب وعد و ورت است،<sup>۲</sup> و نکل از باب نصر، و هرگاه تأمل کنی که [در] زیارت شهدا عموماً وارد شده است: «أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ» کَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِيثُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا»<sup>۳</sup> «فَمَا ضَعُفْتُمْ وَمَا اسْتَكُنْتُمْ حَتَّى لَقَيْتُمُ اللَّهَ عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ»<sup>۴</sup> و وارد شده در حق ایشان که لیوٹ غابه و شیران بیشه شجاعت بودند، و وصف کرد ایشان را به مثل این وصف، آن کافری که گفتند به او که: خوبان خود را به چه جهت کشتید؟

و آن که وصف فرمود ایشان را معصوم به آن که: در روی زمین شبیه و نظیر نداشتند.

### [غبطه شهدا بر مقام حضرت اباالفضل (ع)]

و تو می دانی که اباالفضل در میان ایشان اختصاص و امتیازی داشت؛ چنانچه حضرت امام زین العابدین (ع) فرمود در حدیثی که: وقت شهادت او شدیدتر اوقات بود بر امام حسین (ع) و مواسات کرد، دو دست او را قطع کردند و درجه ای در بهشت دارد که شهدا بر او غبطه می خورند.<sup>۵</sup> و امام معصوم در شهادت آن مظلوم فرمود: «الآن انكسر

۱. کامل الزیارات، ص ۴۴۱-۴۴۲، باب ۸۵، زیارة قبر العباس بن علی (ع) و به نقل از او در بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۷۷، ح ۱، ر.ک: مصباح المنتهجد، ص ۷۲۵؛ مزار کبیر، ص ۳۹۰ و به نقل از او در بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۲۷؛ ج ۱۰۱، ص ۲۱۸.

شهادت می دهم که در نصیحت و خیرخواهی مبالغه کردی و نهایت تلاش و کوشش خود را انجام دادی و شهادت می دهم که از خود سستی نشان ندادی و عقب گرد نکردی.

۲. قاموس المحيط، ج ۴، ص ۲۷۶.

۳. سورة آل عمران، آیه ۱۴۶.

و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده های انبوه، کارزار کردند و در برابر آنچه در راه خدا به ایشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند و تسلیم [دشمن] نگردیدند و خداوند، شکیبایان را دوست دارد.

۴. شما سست و ناتوان نشدید و تسلیم دشمنان نشدید تا خدا را در راه حقی که داشتید ملاقات کردید.

۵. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸ و ج ۲۲، ص ۲۷۴؛ خصال، ج ۱، ص ۶۸؛ عوالم، ج ۱۷، ص ۳۴۹؛ سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۵۵.

ظَهْرِي وَ قَلَّتْ جَيْلِي وَ اضْيَعَتْهُ بَعْدَكَ يَا اَخِي<sup>۱</sup> چنانچه ناظم اشاره به آن کرده در نظم خود:  
 الْيَوْمَ نَامَتْ اَعْيُنُ بِكَ لَمْ تَنَمْ      وَ تَسَهَّدَتْ اُخْرَى فَعَزَّ مَنَاْمَهَا<sup>۲</sup>

### [شباهت حضرت ابو الفضل علیه السلام به امیر المؤمنین علیه السلام در شجاعت و مواسات]

خواهی فهمید که شجاعت و مواسات آن جناب نسبت به سایر اصحاب مثل شجاعت و مواسات پدرش امیر المؤمنین علیه السلام بود نسبت به شجاعان و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، و چنانچه در روز احد، جبرئیل از جانب ملک جلیل در هوا بر روی کرسی از ذهب ندا کرد: «لَا سَيْفَ اِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا قَتَى اِلَّا عَلِيٌّ» [و] عرض کرد: «اِنَّ هَذِهِ لِهَيِّ الْمُوَاسَاةِ يَا مُحَمَّدُ!» یا رسول الله! این است مواسات و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «هُوَ مِنِّي وَ اَنَا مِنْهُ». جبرئیل عرض کرد: «وَ اَنَا مِنْكُمْ»<sup>۳</sup> بعد از آن که ثبات ورزید امیر المؤمنین و جمع کثیری را از صنادید قریش مثل طلحه بن ابی طلحه<sup>۴</sup> عبدی که شجاعی معروف [بود] و نظایر او را مسافر گردانید<sup>۵</sup> و هر مرد شجاعی از بنی عبدالدار رایت کفار را گرفت، به ضرب ذوالفقار راه دار البوار پیش گرفت و لشکر کفار منهزم شدند؛ در عالم باطن در روز عاشورا، چون دیدند ملائکه اهتمام آن سرور را در حفظ خیمه گاه و تحصیل آب برای اطفال بی گناه و وفای او را ترک شرب از فرات با تمکن، برای تاسی به برادر و سایر اهل حرم محترم، کانه تمام ایشان می گفتند: «اِنَّ هَذِهِ لِهَيِّ الْمُوَاسَاةِ» و از عظمت این مواسات و خروج آن از طاقت بشر است که در نصوص و زیارات ذکر مواسات آن حضرت، مکرر و بسیار است؛ مثل خارج ناحیه مقدسه در زیارت شهدا: «السَّلَامُ عَلَيَّ الْعَبَّاسِ بْنِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُوَاسِي اَخَاهُ بِنَفْسِهِ الْاَخِذِ لِعَدُوِّهِ مِنْ اَمْسِهِ الْقَادِي لَهُ الْوَاقي السَّاعِي اِلَيْهِ بِمَانِيهِ الْمُقْطُوْعَةِ يَدَاهُ- لَعَنَ اللّٰهُ قَاتِلَهُ يَزِيْدُ بْنُ الرُّقَادِ الْجُهَنِيِّ وَ حَكِيْمُ بْنُ الطُّفَيْلِ الطَّائِي»<sup>۵</sup>

۱. در اکسیر العبادات، ج ۲، ص ۵۲۹. به جای یا اخی «یا عباس» آمده است و در همان ص ۵۴۴ مانند نقل مؤلف است. اکنون پشتم شکست و چاره و تدبیرم کم شد؛ وای از مصیبت جانسوز شهادت تو.
۲. از امروز آن چشمانی که از شجاعت تو در ترس بودند به خواب راحت می روند و چشمان دیگری که به پشتوانه شجاعت تو به خواب راحت می رفت و در آرامش بود، از ترس دشمنان بیدار خواهد ماند.
۳. کافی، ج ۸، ص ۱۱۰-۳۲۱؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۱؛ مناقب امیر المؤمنین، ج ۱، ص ۴۹۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۱۶؛ الممده، ص ۲۰۰؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۲۹ (با اندکی تفاوت)؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۱۴؛ معجم کبیر، ج ۱، ص ۳۱۸؛ نظم در السمطین، ص ۱۲۰؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۳.
۴. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۵۰؛ ج ۴۱، ص ۸۲.
۵. اقبال الاعمال، ص ۴۹.

سلام بر عباس، فرزند امیر المؤمنین علیه السلام، که جانش را در راه مواسات با برادر داد و دنیایش را برای به دست آوردن

### [شهادت ابوالفضل علیه السلام به روایت ابی مخنف و مناقشه مؤلف در آن]

و در مقتل منسوب به ابی مخنف لوط بن یحیی است - و [او] از مورّخین و محدّثین شیعه است، از اصحاب امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، و پدر او از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ و تعجب است از شیخ اجل اکمل حرّ عاملی که او را در کتاب اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات از عامّه شمرده، و شاید به ملاحظه اعتماد عامّه است بر او، مثل خاصّه - که: حمله کرد عباس بر قوم، بعد از آن که فرا گرفت او را تیرها از هر جانب مثل قطرات باران، و زره او از کثرت سهام<sup>۱</sup> مثل جلد قنفذ<sup>۲</sup> گردید و با آن که مشک بر پشت او بود و به دست چپ دعوی می کرد؛ زیرا که دست راست او را قطع کرده بودند، مردان شجاع بسیار کشت و ابطال بسیار به دارالبوار فرستاد؛ پسر سعد فریاد زد: «یسا وینکم! إرشقوا القریة بالنبل، فوالله إن شرب الحسین الماء أفناکم عن آخرکم أما هو الفارس ابن الفارس و البطل المداعس».<sup>۳</sup>

پس هجوم آوردند بر عباس به یک دفعه، و عباس بر ایشان حمله فرمود و صد و هشتاد نفر از ایشان را کشت. پس عبدالله بن یزید شیبانی - لعنة الله - شمشیر بر دست چپ او زد که دست با شمشیر در هوا پرید و آن حضرت به دندان و لب، به چابکی شمشیر را در هوا گرفت و بر قوم حمله نمود و با آن که از دو دست او خون می ریخت، «قاتلهم قتالاً شديداً، فصرّ به رجلٌ منهم بعمودٍ حديدٍ فقلق هامته و انصرع على الأرض عفيراً يخورٌ يدميه و هو ينادي: يا أبا عبد الله! عليك مني السلام. فلما سمع الإمام نداءه قال: والأخاه! وابعثناه! واهجّة قلباه! ثم حمل على القوم فكشفهم منه و نزل إليه و حمل على ظهر جواده و أقبل به إلى الخيمة و طرّحه فيها و بكى بكاءً شديداً حتى بكى جميع من كان حاضراً و قال: جزاك الله خيراً من أخ، لقد جاهدت في الله حقّ جهاده».<sup>۴</sup>

→ آخرت صرف کرد و برای دفاع از برادرش خود را فدا کرد. او نگهبان خانواده برادر و تلاشگر برای رساندن آب به آنها بود که در این راه دو دستش را قطع کردند. خداوند، یزید بن رقاد و حکیم بن طفیل طائی را لعنت کند که او را کشتند.

۱. تیرها.

۲. جلد قنفذ: پوست خارپشت.

۳. وای بر شما! مشک را تیرباران کنید که به خدا قسم اگر حسین علیه السلام از آن آب بنوشد همه شما را می کشد. بدانید که او سوارکاری شجاع، فرزند فردی شجاع و جوانمردی حمله کننده است.

۴. اکسیر العیادات، ج ۲، ص ۵۰۸-۵۰۹.

جنگ شدیدی با آنها کرد، پس مردی از آنها با عمود آهنین بر سرش زد که فرقش را شکافت و به رو بر زمین افتاد در حالی که در خون خود می غلتید و ندا می کرد: یا ابا عبد الله! سلام بر تو.



مخفی مباد که این روایت اگر صحیح باشد جهاد به این کیفیت محمول است بر اعجاز و خرق عادت، ولیکن شیخ ما مرحوم حاجی نوری رفع - الله مقامه - که نظیر علامه مجلسی رحمه الله بود در زمان خود - می فرمود که: حیف مقتل ابی مخنف را کم و زیاد کرده اند و الا اصح مقاتل بود،<sup>۱</sup> و حمل نعلش آن حضرت نیز ضعیف است. اگر چه طریحی رحمه الله نیز در منتخب آن را روایت کرده،<sup>۲</sup> چنانچه بیاید؛ ان شاء الله تعالی.

### [انتقاد مؤلف از بعضی روایات اکسیر العبادات]

و اما آنچه روایت شده در کتاب اکسیر العبادة فی اسرار الشهادة به توسط بعض ثقات از کتب مقتل محدث حاذق، ابن عصفور بحرانی از آن که ابو الفضل رحمه الله از اشرار بیست و پنج هزار کشت غیر از مجروحین، و سایر شهدا از بنی هاشم جمیعاً بیست و پنج هزار کشتند و امام رحمه الله به نفس نفیس سیصد و سی هزار کشت، و تمام لشکر عمر سعد چهار صد و شصت هزار بودند و باقی نماند از ایشان مگر هشتاد هزار، و از این باب بود که چون ملعونی در مجلس یزید مردود گفت: حسین رحمه الله آمد با جمع قلیلی از اصحاب و اهل بیت خود، پس بر آنها حمله آوردیم و ایشان بعضی پناه به بعضی می بردند؛ پس در یک ساعت همه را کشتیم، فرمود زینب خاتون در جواب آن ملعون دون: «تکلتک التواکل أئیها الکذاب، إن سیف أخی الحسین لم یتوک فی الکوفة بیتاً الا فیہ باک و باکیه و نائج و نائجه».<sup>۳</sup> و تأیید فرمود آن را به روایت مرسل مقطوعی که در شش روز برای ابن سعد لعین ششصد هزار سوار و هزار هزار پیاده وارد شد، پس یقیناً کذب است و نقل این گونه امور مفاسد بسیار دارد.<sup>۴</sup>

→ وقتی امام صدای برادرش را شنید که خداحافظی می کند، گفت: وای برادرم! وای عباسم! وای ثمره حیاتم! سپس بر آن گروه حمله کرد و آنها را از او دور کرد و نزد برادرش فرود آمد و او را بر اسب خود سوار کرد و به سمت خیمه ها آمد و او را در آن جا گذاشت و سپس گریه شدیدی کرد به گونه ای که همه کسانی که حاضر بودند گریه کردند. سپس امام رحمه الله گفت: خدا بهترین پاداش را به تو بدهد، به درستی که تو در راه خدا به گونه ای جهاد کردی که حق آن را به جا آوردی.

۱. لؤلؤ و مرجان، ص ۲۲۷.

۲. منتخب، ص ۳۰۷ و ۴۳۱.

۳. ای دروغگو! کاش عزاداران بر تو عزاداری می کردند. به درستی که شمشیر برادرم حسین رحمه الله در کوفه خانه ای را باقی نگذاشته، مگر آن که در آن گریه کنندگان و نوحه گران زیادی هستند.

۴. قسمت اول این چند سطر یعنی کشته شدن ۲۵ هزار نفر به دست حضرت ابوالفضل رحمه الله در اکسیر العبادات، ج ۳، ص ۴۰ آمده؛ ولی بقیه آن پیدا نشد. تعداد کشته شدگان از لشکر عمر سعد در واقعه عاشورا معلوم نیست و فاضل دربندی نیز نظر قاطع و یگانه ای ندارد. وی چندین نوبت در این مورد سخن گفته و در هر مورد به گونه ای متفاوت آن

### [انتقاد محدث نوری از دو کتاب اکسیر العباده و محرق القلوب]

و شیخ ما علامه نوری - نور الله مرقدہ - در کتاب **لؤلؤ مرجان** طعن زده است بر آن کتاب و کتاب **محرق القلوب** مخصوصاً، از بین کتبی که به تسامح نوشته شده،<sup>۱</sup> اگر چه صاحبان آن از افاحم و جهابذہ فقہای محققین راشدین - شکرالله مساعیہم الجمیلہ - می باشند، و فرمود که: جزوہ های منسوب بہ شہاب الدین عاملی را کہ صاحب آن کتاب در آن مندرج نموده، آوردند بہ نزد استاد ما مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی، و

---

→ را بیان کرده است. او در ج ۲، ص ۷۱۶، مجلس یازدهم، در مورد فرق بین دلاوری های حضرت ابوالفضل و علی اکبر با امام حسین علیه السلام از قصیدہ رانیہ عبدالحسین اعثم نقل می کند کہ امام حسین علیه السلام سه پنجم از لشکر ابن سعد را در روز عاشورا کشت و یک پنجم از بیشتر باقی نماند؛ بنابراین می توان از سخن او نتیجہ گرفت کہ یک پنجم باقی ماندہ را اصحاب و بنی ہاشم کشته اند، در همانجا عدد لشکریان را ۳۰ هزار یا ۷۰ هزار نفری می داند؛ اما در جلد ۳، ص ۱۳، از بعض اہل تالیف نقل می کند کہ امام علیه السلام پس از اتمام حجت با لشکریان عمر سعد و سخن آنها کہ گفتند تو را بہ دلیل دشمنی با پدرت می کشیم، ۷۸۰ نفر از آنها را کشت.

از ابی مخنف نیز نقل می کند کہ در همین حملہ، امام علیه السلام ۵۰۰ نفر سوارہ و پیادہ را کشتند. از ابن شہر آشوب و محمد بن ابی طالب نیز نقل می کند کہ امام غیر از مجروحین ۱۹۵۰ نفر را کشت. در همان جلد، ص ۱۶، از کتاب **شہاب الدین** نقل می کند کہ امام ۴ هزار سوار و ۱۸۰ نفر پیادہ از آنها را کشت، سپس از او نقل می کند کہ امام علیه السلام پی در پی بر حملہ می کرد تا اینکه ۲۴ هزار سوارہ نظام را از آنها کشت. وی در سطر بعدی می گوید: ۲۰ هزار از سوارہ نظام لشکریان عمر سعد کشته شدہ بودند و امام حسین علیه السلام با حالت گریان بہ سوی خیمہ ہا روان شد. در همان صفحہ پس از برخورد ملک با امام حسین علیه السلام و نقل از ابی مخنف دوبارہ بہ روایت اول (نقل از کتاب **شہاب الدین**) برمی گردد و می گوید:

امام حسین علیه السلام گاهی بہ میمنہ و گاهی بہ میسرہ حملہ می کرد تا این کہ گفتہ اند ۲۰ هزار نفر را در این حملہ کشت. وی در ص ۱۷ می گوید: در بعض نسخ آورده اند کہ امام علیه السلام در این حملہ ۵۰ هزار نفر را کشت و لشکریان غیر از افراد اضافی ۷۰ هزار نفر بودند. وی در همین جلد، ص ۳۷ بہ بعد، بخشی را بہ نام «تذییل نورانی فی عددالدین قتلہم الحسین علیه السلام» می آورد و بہ طور مفصل در این زمینہ بحث می کند. او در ص ۳۹: قدر متیقن و عدد مورد اتفاق را نزدیک بہ دو ہزار نفر می داند؛ یعنی همان ۱۹۵۰ نفر کہ ابن شہر آشوب گفتہ است، سپس می گوید: بلہ، قول نادری هست کہ کشتہ شدگان را از ۵۰ ہزار نفر نیز بیشتر می داند و از کتاب ابن عصفور بحرانی نقل می کند کہ تعداد کشتہ شدگان چہار ہزار نفر بود و تعداد کل لشکریان ابن سعد ۵۰۰ ہزار نفر بود. وی سپس بہ توجیہ آن می پردازد و برای توجیہ آن در ص ۴۰، روز عاشورا را بالغ بر ۷۲ ساعت می داند. وی در ص ۴۳، هنگام بیان نظر خود تعداد کشتہ شدگان لشکر عمر سعد را بالغ بر ۵۰ ہزار نفر و بلکہ بالغ بر ۱۰۰ ہزار نفر می داند و طی حدیثی از سید نعمت الله جزائری از عبدالله اسدی نقل می کند کہ تعداد آنها ۱۵۰ ہزار نفر بود.

وی در پایان صفحہ نقل می کند کہ بہ روایت شگفت انگیزی دست یافته و آن این است کہ در مدت شش روز، ششصد ہزار سوارہ و یک میلیون نفر پیادہ در کربلا حاضر شدند. وی آن را از مصنفات شہاب الدین بحرانی نقل می کند. بہ ہر حال این بود سخن فاضل دربندی در این مورد. اکثر این موارد نقل قول از دیگران است و می توان گفت: نظر او همان است کہ قدر متیقن را دو ہزار نفر می داند و در جایی دیگر آنها را تا ۵۰ ہزار نفر یا ۱۰۰ ہزار نفر نیز می داند.

۱. در مورد طعن حاجی نوری بر **محرق القلوب** ر.ک: **لؤلؤ و مرجان**، چشم اندازی بہ تحریفات عاشورا، ص ۲۴۴ و در مورد طعن بر **اکسیر العبادات**، ر.ک: همان، ص ۲۵۰.

چون دید که همه جعل و کذب است فرمود به صاحب آن جزوه‌ها که اینها را به کسی نباید بدهی که این دروغ‌ها را نخوانند، و مع ذلک صاحب اکسیر آنها را گرفته، جزء کتاب خود گردانیده.<sup>۱</sup>

حقیر گوید: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ<sup>۲</sup>»، و شیخ شهاب‌الدین عاملی، شیخ جلیلی از فقهای مشایخ شیعه است و در شرح واقیه و حواشی آن، از او نقل می‌شود ولیکن انتساب آن جزوه‌ها به او معلوم نیست، مثل انتساب کتب ثلاثه در مقاتل به شیخ ابن عصفور، و اما فوادح الحسینیه تألیف شیخ حسین نجفی من آل عصفور که آن را متمم منتخب طریحی نوشته؛ بسیار معتبر است و صحیح‌تر است از منتخب، و مثل منتخب ندارد که حضرت عبدالعظیم حسنی را زنده در ری دفن کردند.<sup>۳</sup>

### [شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام به روایت ناسخ التواریخ]

و عبارت لسان‌الملک در ناسخ التواریخ در شجاعت و حماسه حضرت عباس این است: پس عباس، مشکی برداشت و برنشست و تصمیم عزم داد که از بهر کودکان آبی به دست کند و این ارجوزه تذکره کرد:

لَا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذَا الْمَوْتُ رَقَا      حَتَّى أُوَارِيَ فِي الْمَصَالِيهِ لَقَى  
نَفْسِي لِنَفْسِ الْمُصْطَفَى الطُّهْرِ وَقَا      وَلَا أَخَافُ طَارِقًا أَنْ طَرَقَا  
بَلْ أَضْرِبُ الْهَامَ وَأَفْرِى الْمَفْرَقَا      إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أَعْدُو بِالسَّقَا  
وَلَا أَخَافُ الشَّرَّ يَوْمَ الْمُلتَقَى<sup>۴</sup>

این را بگفت و اسب را به مهمیز، انگیز داد و آهنگ ستیز و آویز کرد و با خشم عقاب و سرعت شهاب، مانند صاعقه آتش بار، جانب آب فرات گرفت و چهار هزار مرد کماندار که به فرمان پسر سعد، نگاهبان فرات بودند و طریق شریعه را ودیعه سدّ اسکندر می‌نمودند، به یک بار جنبش کردند و فوج از پس فوج چون موج از پس موج فرآ رسیدند و عباس را در پرده افکندند.

۱. همان، ص ۲۵۱.

۲. منتخب، ص ۱۰.

۳. هنگامی که مرگ روبه‌روی من بیاید من ترسی ندارم؛ زیرا می‌خواهم بین جنگجویان شمشیرزن وارد شوم.

جان من حافظ جان آن برگزیده پاک است و از روبه رو شدن با کسی ترسی ندارم.

۴. بلکه سر و فرق آنها را می‌شکافم؛ زیرا من عباس آب برنده برای فرزندان برادرم هستم و در این راه از شر دشمن در روز رویارویی با او ترسی ندارم.

عباس که بیچّه شیر و ناف بریده شمشیر بود از جای نرفت، تیغ بکشید و مانند برق خاطف<sup>۱</sup> و صرصر عاصف<sup>۲</sup>، خویشان را بر زمین و شمال زد. میمنه را به میسره در برد و میسره را به میمنه در سپرد؛ هوا را از غبار قیرگون ساخت و زمین را از خون، رنگ طبرخون<sup>۳</sup> داد. در این حمله، هشتاد تن از ابطال رجال را پایمال آجال ساخت و این رجز بگفت:

أَقَاتِلُ الْقَوْمَ بِقَلْبٍ مُّهْتَدِي      أَدْبُ عَنْ سَبْطِ النَّبِيِّ أَحْمَدِ  
أَضْرِبُكُمْ بِالصَّارِمِ الْمُهَنْدِ      حَتَّى تَحِيدُوا عَنْ قِتَالِ سَيِّدِي  
إِنْسِي أَنَا الْعَبَّاسُ ذُو التَّوَدُّدِ      نَجُلُ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى الْمُؤَيَّدِ<sup>۴</sup>

لشکریان چون این بدیدند، پشت با جنگ دادند و روی به هزیمت نهادند؛ عباس چون شیر خشم آلود شریعه را پیمود و اسب به فرات در انداخت، از زحمت گیر و دار و شدت عطش با تنی تافته و جگری تفته بود، خواست تا زحمت ماندگی و سورت<sup>۵</sup> تشنگی را به شربتی آب بشکند، دست فرا برد و کفی آب برگرفت تا بیاشامد؛ تشنگی [سید] شهدا<sup>۶</sup> را در خاطرش صورت بست. آب را از کف برافشاند و مشک را پر آب نمود و از شریعه بیرون شتافت، مگر خویشان به لشکرگاه برادر رساند و کودکان را از زحمت تشنگی برهاند و این رجز بگفت:

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي      فَبَعْدَهُ لَا كُنْتَ أَنْ تَكُونِي  
هَذَا حُسَيْنٌ شَارِبُ الْمَنُونِ      وَ تَشْرِبِينَ بَارِدَ الْمَعِينِ  
هِيَاهُ مَا هَذَا فِعَالٌ دِينِي      وَلَا فِعَالٌ صَادِقِ الْيَقِينِ<sup>۶</sup>

کمانداران راه بر او بستند و لشکر ابن سعد نیز از جای جنبش کردند و عباس را دایره کردار در میان آوردند و آن حضرت چون شیر شری<sup>۷</sup> و شمشیر قضا می زد و

۱. برق خاطف: برقی که چشم را خیره کند. ۲. صرصر عاصف: طوفان سخت.

۳. طبرخون: عتاب را گویند.

۴. با دلی هدایت شده، با لشکر دشمن می جنگم و آنها را از نواده پیامبر دور می کنم.

شما را آن قدر با شمشیر محکم خود می زنم تا از جنگ با اقایم دست بردارید.

بدانید که من عباس، فرزند امیر مؤمنان علی مرتضی، هستم.

۵. تیزی و شدت را گویند.

۶. ای نفس! آیا تمایل داری که پس از حسین علیه السلام زنده بمانی؟

حسین علیه السلام با مرگ روبه رو باشد و تو آب گوار می نوشی؟

دور باد که چنین کاری انجام دهم؛ زیرا چنین کاری از افراد دیندار و استوار در عقیده راست، سر نمی زند.

۷. بروزن «رسا» کوهی است در تهامه که درندگان بسیار دارد.

می‌کشت. ناگاه نوفل الازرق از کمین بیرون تاخت و به روایتی، زید بن ورقا کمین نهاده، از پشت نخلی بیرون آمد و حکیم بن طفیل سنبسی طائی او را معین گشت و تشجیع کرد، پس زید تیغ براند و دست راست آن حضرت از تن باز شد. عباس که قلب پلنگ و جگر نهنگ داشت، جلدی کرد و مشک را به دوش چپ افکند و تیغ را به دست گرفت و دشمنان را همی دفع داد؛ با دست چپ می‌زد و می‌کشت و می‌انداخت و این شعر تذکره می‌کرد:

وَاللّٰهُ اِنْ قَطَعْتُمَا يَمِينِي  
وَ عَن اِمَامٍ صَادِقِ الْيَقِينِ  
اِنِّي اُحَامِي اَبْدًا عَن دِينِي  
نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْاَمِينِ  
نَبِيٍّ صِدْقٍ جَانِنَا بِالسَّادِقِ  
مُصَدِّقًا بِالْوَاحِدِ الْاَمِينِ<sup>۱</sup>

این همی گفت و رزم همی داد،<sup>۲</sup> تا از کثرت زخم و سیلان خون سستی گرفت. دیگر باره حکیم بن طفیل و اگر نه نوفل الازرق از ورای نخله‌ای بیرون تاخت و دست چپش را از پایان ساعد بینداخت. عباس مشک را به دندان گرفت و این شعر بگفت:

يَا نَفْسُ لَا تَخْشَى مِنَ الْكُفَّارِ  
وَأُبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ  
مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ  
مَعَ جُمَلَةِ السَّادَاتِ وَالْأَطْهَارِ  
قَدْ قَطَعُوا بِبَغْيِهِمْ يَسَارِي  
فَأُضْلِهِمْ يَا رَبِّ حَرَّ النَّارِ<sup>۳</sup>

و با رکاب همی مهمیز زد، باشد که خود را به لشکرگاه برادرکشاند، ناگاه تیری بر مشک آن حضرت آمد و آب آن بریخت، و پیکان دیگر بر سینه مبارکش رسید و حکیم بن طفیل عمودی از آهن بر فرق شریفش فرود آورد. در این وقت، عباس از اسب در افتاد و فریاد برداشت که: ای برادر! مرا دریاب.

حسین علیه السلام چون شهاب ثاقب بر سر او حاضر شد و عباس را در کنار فرات تشنه و مجروح و مطروح دید.

آن دست‌های مقطوع و آن تن پاره پاره را نظاره کرد و سخت گریست و فرمود:

۱. به خدا قسم! اگر دست راستم را قطع کنید باز هم از دینم حمایت می‌کنم و از امامی حمایت می‌کنم که یقین راستین دارد، او نواده پیامبر پاک و راستگو است.

پیامبر راستی که دین را برای ما آورد و خداوند را تصدیق کرد.

۲. عبارت ناسخ «همی زده» بود و چون با رزم معنای درستی نمی‌داد همین فعل ضبط شد.

۳. ای نفس و جان! از کفار نترس و بشارت باد تو را به جوار رحمت الهی؛ به همراه پیامبر برگزیده و سروران پاک و طاهر.

خداوند! آنان را که با ظلم دست چپم را جدا کردند به آتش دوزخ واصل کن.

«الآن انكسر ظهري وقلت حيلتي!» اکنون پشت من شکسته و رشته تدبیر و چاره گسسته گشت، و این اشعار قرائت کرد:

تَعَدَّيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بِبَغْيِكُمْ      وَ خَالَفْتُمْ دِينَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ  
أَمَا كَانَ خَيْرَ الرُّسُلِ أَوْ صَاكُمُ بِنَا؟      أَمَا نَحْنُ مِنْ نَجْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدِّدِ؟  
أَمَا كَانَتْ الزَّهْرَاءُ أُمِّي دُونَكُمْ؟      أَمَا كَانَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدِ؟  
لِعِنْتُمْ وَأُخْرِيْتُمْ بِمَا قَدْ جَنَيْتُمْ      فَسَوْفَ تَلْأَقُوا حَرَّ نَارٍ تَوْقُدُ<sup>۱</sup>

[مرثیه امام حسین علیه السلام بر بالین حضرت ابوالفضل علیه السلام]

و به روایت عبدالله بن محمد رضا الحسینی در کتاب جلاء، حسین علیه السلام بدین شعر او را مرثیه گفت:

أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبْكِيَ عَلَيْهِ      فَتَىٰ أَبْنَىٰ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءِ  
أَخُوهُ وَ ابْنُ وَ الْبَدِهِ عَلِيٍّ      أَبُو الْفَضْلِ الْمُضْرَجُ بِالْذَمَاءِ  
وَ مَنْ وَ اسَاهُ لَا يَسْتَبِيهِ شَيْءٌ      وَ جَادَ لَهُ عَلَىٰ عَطَشٍ بِمَاءٍ<sup>۲</sup>

[شرح حالی کوتاه از سید عبدالله شیری]

حقیر گوید:

این سید عبدالله، از آل شبر و کاظمی است و عالم بسیار کامل است از معاصرین محقق، شیخ اسدالله تستری کاظمی و بحرالعلوم او را برای کثرت تصنیف و جودت

۱. مناقب، ج ۴، ص ۱۰۸؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۰ - ۴۱؛ مشیرالاحزان، ص ۸۲  
ای بدترین گروه! شما با ظلم و ستم‌تان تجاوز و دشمنی کردید و با دین رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله مخالفت نمودید.

آیا بهترین پیامبران به شما درباره ما سفارش نکرد؟ آیا ما از نسل پیامبر راست‌کردار و درست‌کردار نیستیم؟  
آیا مادر من فاطمه زهرا علیها السلام نیست؟! آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین خلائق نیست؟  
شما به واسطه این جنایتی که مرتکب شدید ملعون و رسوا شدید و به زودی آتش جهنم را - که زیانه می‌کشد - ملاقات خواهید کرد.

۲. ناسخ‌التواریخ، جزء دوم از ج ۶، ص ۳۴۳ - ۳۴۷. علامه امینی در القمدر، ج ۳، ص ۳ این سه بیت را از یکی از نوادگان حضرت ابوالفضل علیه السلام یعنی فضل بن محمد بن المفضل بن الحسن بن عبید الله بن عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام می‌داند.

سزاوارترین شخص برای گریه کردن آن جوانمردی است که مصیبتش، امام حسین علیه السلام را در کربلا به گریه انداخت.  
او برادرش و فرزند پدرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام یعنی حضرت عباس علیه السلام بود که بدنش خون آلود شده بود.  
او کسی است که نسبت به برادرش در همه جا مواسات و ایثار کرد و در این راه از هیچ چیز ترسید و در تشنگی نیز به یاد برادرش بود.

آن، مجلسی ثانی می‌گفتند و می‌فرمود: کثرت تألیفات من از توجّه امام همام موسی بن جعفر است. دیدم در عالم رؤیا که قلمی به من عطا نمود، فرمود: اکتب. و جلاء‌العیون او معرب جلاء‌العیون علامه مجلسی است و بیست و دو هزار بیت است، مثل *حقّ‌الیقین* او که معرب *حقّ‌الیقین* مجلسی است به زیادتى اندکی در این دو، و شرح کتب او در ضمن مجلّات کثیره و غیره در اواخر مجلّد اول *دارالسلام* مذکور است و جدّ او شبر بن محمّد نیز از اجلای علمای ابرار است، رحمة الله علی جمیع علمائنا.

### [شهادت حضرت ابو‌الفضل علیه السلام به روایت ابواسحاق اسفراینی و تردید در آن]

بدان که استاد ابواسحاق اسفراینی - که از فقهای متکلمین شافعیه است - و ابو‌عبدالله حاکم نیشابوری در وصف او گفته که: عامّه شیوخ نیشابور از او اخذ علم نمودند و اهل عراق و خراسان اتفاق کردند بر وفور علم او، و ابوبکر بیهقی روایات بسیار از او اخذ نموده، و ابوالقاسم قشیری به درس او حاضر می‌شد و وفات او به قول ابن خلکان در مجلد دوم تاریخ او در سنه چهار صد و هیجده بود در نیشابور، و از آن جا نقل شد به اسفراین<sup>۱</sup> بعد از آن که در کتاب *قرة‌العین فی مشهد‌الحسین*<sup>۲</sup> شجاعت ابی‌الفضل را به نحو مستوفی آورده و حکایت مارد و طاویه را قریب به آنچه گذشت مفصلاً روایت کرده،<sup>۳</sup> شجاعت دو پسر شجاع عباس که محمّد بن العباس و قاسم بن عباس باشند از اولاد آن حضرت، ذکر کرده،<sup>۴</sup> و ذکر قاسم را در کتاب دیگر ندیدم و روایت کرده شهادت عباس را قبل از عاشورا؛ مثل ابی مخنف: «<sup>۵</sup> زیرا که اتفاق مقاتله را در ظرف سه یوم

۱. *وفیات الأعیان و انباء ابناء الزمان*، ج ۱، ص ۲۸، شرح حال ابواسحاق از ابتدا تا فوت او از *وفیات‌الاعیان* نقل شده است.

۲. همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، نام این کتاب *نورالعین فی مشهد‌الحسین* است. در مورد نسبت این کتاب به اسفراینی، ر.ک: *کتابشناسی تاریخی امام حسین علیه السلام*، ص ۶۴. او از اسماعیل پاشا نقل می‌کند که این کتاب منسوب به اسفراینی است، همچنین از مرحوم سید عبدالعزیز طباطبائی علیه السلام نقل می‌کند که این کتاب منحول و منسوب است و اسلوب آن به مصنفات قرن چهارم نمی‌خورد. همچنین از محقق شهید قاضی طباطبائی علیه السلام نقل کرده‌اند که از کتب بسیار ضعیف و غیر قابل اعتماد و «پرز جعلیات و نقلیات قضه سرایان است»، خود مؤلف نیز کمی بعد در مورد این کتاب می‌گوید: «این کتاب اعتبار تمامی ندارد. نکته قابل ذکر آن که در فهرست نسخه‌های عکسی کتابخانه مرحوم سید عبد‌العزیز دو نسخه با شماره‌های ۱۵ و ۱۸۰ معرفی شده که «*نورالعین فی ذکر مشهد سید‌الحسین*» نام دارد و مؤلف آن عبد‌الفتاح بن ابوبکر بن احمد رسام شافعی خلوتی ذکر شده است. تاریخ تالیف و کتابت یکی از این نسخه‌ها که به دست خود مؤلف بوده ۱۰۰۴ ق است و کتابت دیگری نیز مربوط به قرن یازدهم می‌شود. شاید آنچه به اسفراینی نسبت داده‌اند، همین کتاب باشد که نیاز به بررسی بیشتر دارد.

۳. همان، ص ۵۲.

۴. *نورالعین*، ص ۴۶ - ۵۰.

۵. فاضل دربندی در *اکسیر‌العبادات*، ج ۲، ص ۱۵۱۰ این مطلب را از ابی‌مخنف نقل می‌کند.

روایت کرده و آن که حضرت سیدالشهدا - ارواحنا فداه - در هر یوم بلکه در هر حمله هزار یا پانصد و نحو آن می‌کشتند؛<sup>۱</sup> گفته است بعد از ذکر شهادت عباس: «قَالَ الرَّأْوِيُّ: فَلَمَّا أَصْبَحَ اللَّهُ بِالصَّبَاحِ رَكِبَ الْقَوْمُ وَرَجَعُوا عَلَى الْحُسَيْنِ فَتَدَكَّرَ أَخَاهُ الْعَبَّاسُ وَشَفَقَتْهُ عَلَيْهِ وَجَعَلَ يُنَادِي وَاعْوِثِي بِكَ يَا اللَّهُ وَاعِيَاثَاهُ».<sup>۲</sup> پس هر فارسی بعد از فارسی بیرون می‌رفت به جهاد، و جمع کثیری را از دویست یا سیصد و کم و زیاد می‌کشت تا جمیع انصار شهید شدند و آن حضرت حمله می‌برد و جمع کثیری می‌کشت تا آن که نعش آن شهید را به نزدیک آن خيام می‌آورد. پس چون دید که باقی نماند کسی غیر از بنی عم و بنی اخوه و اولادش، نظر نمود به یمین و یسار، و معین ندید غیر آنها، پس فریاد برآورد: «وَاعْوِثَاهُ بِكَ يَا اللَّهُ! وَقِلَّةَ ناصِرَاهُ! أَمَا مِنْ مُعِينٍ يُعِينُنَا؟! أَمَا مِنْ مُسَاعِدٍ يُسَاعِدُنَا؟! أَمَا مِنْ طَالِبٍ جَنَّةٍ يَطْلُبُ نَصْرَنَا?!».<sup>۳</sup> پس دو جوان از خیمه بیرون آمدند مثل دو ماه، یکی محمد عباس و دیگری برادر او قاسم بن العباس و می‌گفتند: «لَيْتِكَ يَا مَوْلَانَا! هَا نَحْنُ بَيْنَ يَدَيْكَ».<sup>۴</sup> آن حضرت فرمود: «كَفَا كَمَا قَتَلُ وَالِدَكُمَا».<sup>۵</sup> شما را کفایت می‌کند شهادت پدر شما عباس. آن دو گفتند: «لَا وَاللَّهِ يَا عَمَّنَا! بَلْ أَنْفُسُنَا لَكَ الْفِدَاءُ إِذْ ذُنُ لَنَا بِالْبِرَّازِ».<sup>۶</sup> بعد، جلادت و شهادت آن دو را آورده و آن که یکی، دویست و پنجاه نفر از آن ملاعین و دیگری هشتصد و بیست نفر از آن ملاعین را به جهنم فرستاد.<sup>۷</sup> شهادت دو قاسم دیگر [را] نیز روایت کرده، یکی قاسم بن الحسن و دیگری قاسم بن الحسين<sup>۸</sup> وَاللَّهِ الْعَالِمُ. و ممکن است نظر به این روایت، اگر چه این کتاب اعتبار تمامی ندارد؛ و نظر به روایت ابی مخنف و بعضی از کتب و وقایع که از روز عاشورا معروف است، پیش از

۱. نورالعین، ص ۴۴ به بعد. البته خود اسفراینی به سه روز بودن تصریح نکرده؛ ولی شهادت حر بن یزید ریاحی و حضرت ابوالفضل (ع) را در یک روز و شهادت جمعی از اصحاب را در روز دیگر و شهادت فرزندان حضرت ابوالفضل (ع) و علی بن الحسین و جوانان بنی هاشم و خود امام حسین (ع) را در روز سوم نقل می‌کند.

۲. راوی گفت: وقتی صبح شد، لشکر بر اسبانشان سوار شدند و دوباره رو به حسین (ع) آوردند. پس یاد از برادرش عباس و دلسوزی او کرد و ندا داد: خدایا! به تو پناه می‌بریم.

۳. خدایا! به تو پناه می‌برم. آه از کمی یاور!

۴. آیا کسی نیست ما را یاری کند؟ آیا یاری نیست که ما را همراهی کند؟ آیا کسی جوینده بهشت نیست تا با یاری ما به بهشت برسد.

۵. شهادت پدرتان برای شما کافی است.

۶. به خدا قسم، چنین نیست ای عموی ما! بلکه باید جان‌های ما فدای تو شود، پس اجازه رفتن به میدان به ما بده.

۷. همان، ص ۵۱-۵۳ (با کمی اختلاف). در نورالعین، اسم فرزند اول حضرت ابوالفضل (ع) نیامده و فقط گفته: ولد العباس. دیگر اینکه تعداد کشته شدگان به دست قاسم بن عباس را هشتصد نفر ذکر کرده است.

۸. همان، ص ۵۴-۵۵.



عاشورا در ایام ورود اصحاب عمر سعد بوده باشد، چنانچه صریح روایت کتاب اول است که آن حضرت در بعض ایام جمع شدن لشکر، بر شمشیرش تکیه داد و خطبه خواند.

### [خطبه خواندن امام حسین علیه السلام در کربلا]

و محتمل است که از این امور باشد آنچه روایت کرده شیخ جلیل بزرگوار حسن بن علی بن شعبه در *تحف العقول*، و علامه مجلسی در کتاب امر به معروف و نهی از منکر از بحارالانوار که حضرت سیدالشهدا علیه السلام فرمودند به اهل کوفه، در خطبه و موعظه طویله که ملامت می فرماید در آن علمای ایشان را به آن که با ظلمه به مسامحه می گذرانید و اعانت می کنید ظلمه را در غصب حقوق و استخفاف به حق ائمه هدی، و تزییع می نمایید حقوق فقرا را و ترک می کنید امر به معروف و نهی از منکر را با آن که خداوند - عز و جل - فرمود: «لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَنْبِيَاءُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ»<sup>۱</sup> و فرمود: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ» تا قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لَيْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»<sup>۲</sup> و این برای آن بود که می دیدند از ظالمین منکر و فساد را و منع نمی کردند آنان را، و حال آن که خداوند فرمود: «فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنَا»<sup>۳</sup>.

و فرموده: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»<sup>۴</sup> و شما ای علمای سوء، نه مالی در راه خدای تعالی انفاق کردید و نه نفس خود را برای خدای در خطر انداختید و نه با عشیره و با طایفه خود که عاصی بودند؛ معادات در راه خدا ورزیدید، و مع ذلک امید بهشت و مجاورت پیغمبران و نجات از

۱. سورة مائده، آیه ۶۳.

چرا الهیون و دانشمندان، آنان را از گفتار گناه [آلود] و حرامخوارگی باز نمی دارند؟

۲. سورة مائده، آیه ۷۸-۷۹. استناد مؤلف به این دو آیه است:

«لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ \* كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ».

از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این [کیفر] به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و [از فرمان خدا] تجاوز می کردند.

[و] از کار زشتی که آن را مرتکب می شدند، یکدیگر را باز نمی داشتند. راستی، چه بد بود آنچه می کردند.

۳. سورة مائده، آیه ۴۴.

پس، از مردم نترسید و از من بترسید.

۴. سورة توبه، آیه ۷۱.

و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده و از کارهای ناپسند باز می دارند.

عذاب دارید، و اگر این به سبب غرور شما است با آن که مجاری امور احکام بر دست علما است که امین او بر حلال و حرام باشند، پس شما صاحب این منزلت نمی باشید؛ زیرا که شما از حق متفرق شدید و بعد از وضوح حق و سنت، در آن اختلاف کردید و اگر صبر می کردید بر اذیت اعدای دین، و متحمل می شدید مؤونه و صرف جان و مال را در راه خدا، آن وقت شایسته آن مقام و منزلت بودید، تا آن که فرمود: «فَاللَّهُ الْحَاكِمُ فِيمَا فِيهِ تَنَازَعْنَا وَالْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَنَا. اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا اتِّمَاسًا مِنْ فَضُولِ الْخَطَامِ وَلَكِنْ لِنُرِي الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَيُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكَامِكَ فَإِنْ لَمْ تَنْصُرُونَا وَتَنْصِفُونَا قَوِي الظَّلْمَةِ عَلَيْنَا وَعَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْهِ أَنُوبْنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ.»<sup>۱</sup>

### فصل: [القاب حضرت ابو الفضل عليه السلام]

و اما ابو القربه نامیدن آن حضرت،<sup>۲</sup> یعنی ملازم بود قربه را؛ به جهت آن چیزی است که ظاهر شد از آنچه گذشت که آن سرور اهتمام تمام در حفظ مشک آب فرمود تا حدی که دست‌ها، بلکه جان خود را و قایه<sup>۳</sup> و فدای آن گردانید و حق سعی را در محافظت آن به جای آورد، اگر چه مقدور نشده بود که بتواند آب را به تشنگان برساند.

### [لقب سقا]

و اما سقا<sup>۴</sup> گفتن آن جناب؛ پس در عمدة الطالب - که نفیس تر و صحیح تر کتب انساب است - و مؤلف او جمال الملة والدين سيد احمد بن علي بن الحسين داوود حسنی است و وفات او

۱. تحف العقول عن آل الرسول، ص ۱۷۱-۱۷۲ و به نقل از او در بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۷۹-۸۰.

خدایا! تو می دانی که قصد ما رقابت برای دست یافتن به قدرت یا زیادتخواهی مال دنیا نبود، بلکه برای آن بود که نشانه‌های دین تو را به دیگران بنمایانیم و با قدرت دست به اصلاح سرزمین‌ها زینم تا بسندگان ستم‌پرده‌ات ایمن شوند و به واجبات و مستحبات و احکام دین تو عمل شود.

پس ای مردم! اگر شما به یاری ما برنخیزید و داد ما را ندهید، این ستمگران بر شما چیره خواهند گشت و در خاموش کردن نور پیامبر [و از میان بردن احکام قرآن] خواهند کوشید، البته خدا ما را بس است، ما بر او توکل کردیم و به آستان او روی آوردیم که بازگشت همه به سوی او است.

۲. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۱۳؛ تاریخ الخميس، ج ۲، ص ۳۱۷؛ سرائر، ج ۱، ص ۶۵۶.

۳. حافظ، نگهدارنده.

۴. سراج الانساب، ص ۱۷۴؛ لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۳۷؛ الشجرة المباركة، ص ۱۸۴؛ المجدی، ص ۱۵؛

الاختصاص، ص ۷۸.

در هشتصد و بیست و هشت بود؛<sup>۱</sup> فرموده که: برای آن است که آن حضرت به طلب آب رفت اگر چه نتوانست که آب به خیمه برساند و در کنار شریعه به فیض شهادت فایز گردید،<sup>۲</sup> و لکن ممکن است که برای آن باشد که در بعض شب‌های عاشورا آب آورد و تشنگان را سقایت کرد و از آن آب جامه خود را شستند و تنویر نمودند.

### [آب آوردن حضرت ابوالفضل علیه السلام در شب عاشورا]

در بحارالانوار و غیر آن روایت است که:

چون پسر سعد بسیار سخت گرفت که نتواند آب بردارند، حضرت سیدالشهدا طلبید برادرش ابوالفضل را، و سی نفر سواره و بیست پیاده با او گردانید و ایشان را در جوف لیل و تاریکی شب به طلب آب فرستاد، و آنان با بیست مشک روانه شریعه شدند. چون نزدیک به شریعه شدند، عمرو بن حجاج زبیدی - که سرکرده موکلین آب بود - گفت: «مَنْ أَنْتُمْ؟» مردی از اصحاب حسین علیه السلام که او را نافع بن هلال می‌گفتند، گفت: پسر عمّ تو می‌باشم، آمده‌ام آب بیاشامم.

عمرو بن حجاج گفت: «إِشْرَبْ هُنِيئاً»<sup>۳</sup>.

نافع گفت: وای بر تو! امر می‌کنی که آب بیاشامم و حال آن که پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسان او از تشنگی نزدیک به هلاکت رسیده‌اند!؟

عمرو گفت: راست می‌گویی، ولیکن امر امیر است و ناچاریم که اطاعت کنیم.

پس نافع بانگ زد بر اصحاب خود که: آب بردارید، و عمرو نیز بانگ زد بر

اصحاب خود که: مانع شوید.

پس قتال شدیدی واقع شد و بعضی مشغول مقاتله بودند و بعضی مشک‌ها را

آب می‌کردند و آن آب را به خيام با احتشام رسانیدند و کسی از اصحاب حسین علیه السلام در

آن شب کشته نشد، و لِذَلِكَ سُمِّيَ الْعَبَّاسُ، السَّقَاءُ.<sup>۴</sup>

۱. شرح حال مفصل وی را در *اصول الفخریه*، مقدمه، صفحه یازده به بعد، بنگرید. همچنین نام و سال وفات او را در صفحه یک بنگرید. نام کامل او جمال الدین احمد بن علی بن حسین بن علی بن مهتأبن عنبه حسنی داوودی است. وی با امیر تیمور گورکانی و پسرش شاهرخ معاصر بوده و در هفدهم ماه صفر ۷۲۸ ق. فوت کرده و از سادات حسنی بوده است. ابن عنبه با ۲۲ واسطه از طریق عبدالله محض به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رسد.

۲. *عمدة الطالب*، ص ۲۳۹؛ *تاریخ الخمیس*، ج ۲، ص ۳۱۷؛ *نورالابصار*، ص ۹۳.

۳. *بحارالانوار*، ج ۴۴، ص ۳۸۸.

۴. بیاشام، گوارایت باشد.

## [سقاییت در شب و روز عاشورا توسط حضرت عباس و امام حسین و

### حضرت علی اکبر علیه السلام]

مخفی مباد، در شب و روز عاشورا سه نفر سقاییت نمودند: یکی عباس، چنانچه گذشت؛ و دیگری حضرت ابو عبدالله الحسین علیه السلام چنانچه در بحار و عوالم است که: چون در بعض آن ایام که منع از آب نموده بودند، تشنگی شدید شد بر حسین - ارواحنا فداءه - و اهل بیتش، آن حضرت کلنگی برگرفت و به عقب خیمه زنان آمد و روی به قبله، پانزده قدم برداشت و کلنگ را بر زمین زد و مقداری حفر نمود؛ چشمه آب شیرینی ظاهر شد و آن حضرت و اهل حرم محترم و اصحاب، جمیعاً آشامیدند و مشک‌های خود را پر کردند، بعد آن چشمه فرو رفت.<sup>۱</sup>

مرتبه دیگر سقاییت نمود و آن به روایت سید جلیل نبیل و عدل علامه مجلسی، سید هاشم - رحمة الله علیه و علی جمیع علمائنا الغاملین - در معالم الزلفی از محمد بن سنان - و ظاهر آن است از کتب او اخذ کرده - گفته است که: فرمود حضرت امام رضا علیه السلام که فرود آمد ملکی از آسمان بر حسین بن علی علیه السلام در وقتی که اصحاب شکایت از تشنگی کردند و عرض کردند به آن حضرت: «إِنَّ اللَّهَ يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ؟»<sup>۲</sup> آن حضرت فرمود: «هُوَ السَّلَامُ وَمِنْ رَبِّي السَّلَامُ، وَقَالَ: قَدْ شَكَى إِلَيَّ أَصْحَابِي مَا هُوَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي مِنَ الْعَطَشِ».<sup>۳</sup>

پس خداوند وحی فرمود به آن ملک که عرض کن به حسین که: خطی بکش در رای خود از ارض کربلا، تا سیراب شوند. پس آن حضرت به انگشت سبابه، نهر آبی سفیدتر از شیر، شیرین تر از عسل، ظاهر کرد و آن حضرت و اصحاب او از آن آشامیدند. پس آن ملک عرض کرد به حسین علیه السلام که: آیا مرخص می فرماید یا این رسول الله که من نیز از آن بیاشامم؛ زیرا که این از آن شما اهل بیت است و خاصه شما می باشد و این رحیق مختوم است که ختام آن مشک است؟  
آن حضرت فرمود: اگر می خواهی بیاشامی بیاشام.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۳۸۷ (با اندکی تفاوت). علامه مجلسی می گوید: «فَقَطَا فِي الْأَرْضِ تِسْعَ عَشْرَ حُطُوءَةً؛ حال آن که مؤلف می گوید ۱۵ قدم.

۲. خداوند تو را سلام می رساند و می گوید: آیا حاجتی داری؟

۳. او سلام است و بر او سلام باد. خداوند بهتر از من می داند که اصحابم از تشنگی به رنج آمده اند.

۴. ر.ک: القاب فی المناقب، ص ۳۲۷، ح ۲۷۰ که او نیز از کتاب پستان محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن شاذان نقل می کند. در معالم الزلفی، ص ۹۲ و مدینه المعاجز، ج ۲، ص ۲۸۶ نیز نقل شده است.

سوم که سقایتم نمود، علی اکبر بود به روایت منتخب طریحی که چون حضرت امام حسین علیه السلام استغاثه و طلب آب نمود برای علی اصغر، حضرت علی اکبر علیه السلام رکوه<sup>۱</sup> برداشت و به شریعه داخل شد و آن ظرف را پر از آب نمود و خدمت پدر آورده، عرض کرد: اول، این طفل را آب دهید که *أَلْمَاءُ لِمَنْ طَلَّبَ* و اگر چیزی زیاد آمد به من عطا فرما که بسیار تشنه‌ام، و مرزوق نشد که آن طفل از آب بیاشامد و حضرت رکوه را به هوا افکندند.<sup>۲</sup>

ابن نما در *مثیر الاحزان* - که زیاده از بیست سال بعد از لهوف سید آن را نوشته - در حدیث طولانی روایت کرده که بُزیر نیز با اصحاب آبی آورد و آن نیز در آخر ریخت و نصیب اطفال نشد؛ چون آثار عدم صحّت در آن بود به تحریر آن نپرداخت.

#### [مناقشه مؤلف درباره آب آوردن حضرت علی اکبر علیه السلام]

و اما حکایت آب آوردن علی اکبر در شب و مقاتله شجاعانه نمودن او چنان که حبیب بن مظاهر که حاضر خدمت بود در آن شب، به امام حسین علیه السلام عرض کرد، در کتاب معتبری دیده نشد و آن در بعض کتب غیر معتبره است.<sup>۳</sup>

#### [سیراب شدن امام حسین علیه السلام توسط ملائکه]

و به روایت *معالم الزلفی* از محمد بن سنان - که از ثقات و خاصه حضرت صادق است - به قول شیخ مفید رحمته الله در ارشاد و امیر محمد باقر الداماد در *رواشح سماویّه* که شرحی بر کافی کلینی است،<sup>۴</sup> و آن را در وثیقه *الفقه* تحقیق نمودم، خداوند - عزّ و جلّ - نیز در آخر کار امام حسین علیه السلام را آب داد. محمد بن سنان گوید که: مذکور شد در نزد حضرت امام رضا علیه السلام که امام حسین علیه السلام را تشنه شهید کردند؛ آن حضرت فرمود: «مَه، مِنْ أَيْنَ لَكَ ذَلِكَ؟! وَ قَدْ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ أَرْبَعَةَ أَمْلَاحٍ مِنْ عُظْمَاءِ الْمَلَائِكَةِ فَهَبَطُوا إِلَيْهِ وَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ يَقْرَأَانِ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ يَقُولَانِ إِنْ شِئْتَ أَنْ تَخْتَارَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا بِأَسْرَهَا وَ مَكَتُكَ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ أَوْ الرَّفْعُ إِلَيْنَا فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام: وَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ. بَلِ الرَّفْعُ إِلَيْهِ، وَ دَفَعُوا إِلَيْهِ شَرِبَةَ مَاءٍ فَشَرِبَهُ،

۱. رکوه: مشک کوچک و خرد، کوزه چرمین. ۲. منتخب، ج ۲، ص ۴۳۲.

۳. آب آوردن حضرت علی اکبر علیه السلام را شیخ صدوق در *امالی*، ص ۲۲۱، مجلس ۳۰، ح ۱، آورده است؛ اما منظور مؤلف کدام است، نیاز به بررسی بیشتری دارد.

۴. میرداماد در *رواشح*، ص ۸۸ به بعد راجع به وجود دو ابن سنان مفضلاً بحث کرده است.

فَقَالُوا: إِنَّكَ لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا»،<sup>۱</sup> و مؤید این روایت است آن که از روایات مشهور است و در کتب معتبره مسطور است که: علی اکبر به پدرش عرض کرد که: جَدَّ مِنْ مِرَاسِيرَابٍ كَرَّدَ بِه شَرِبْتِي كِه بَعْدَ از آن هِرگَز تَشْنَه نَخَوَاهِم شَد و كَأَسِ دِيگَر رَا بَرَاي تُو ذَخِيْرَه دَارِد، و آب بَر صَوْرَت زِيْنَب خَاتُوْن زَدَن دَر شَب عَاشُوْرَا و رَوَايَت نَوَادِر عَلِيِّ بْنِ اَسْبَاطِ كِه حَضْرَت سَيِّدِ الشَّهِيْدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَمَلَه مِي فَرْمُوْد و اَصْحَابِ او بَا او آب مِي بَرْدَنَد، مَوْيِد صَحَّتِ اَخْبَارِ گِذْشْتَه اَسْت و مَعَ ذَلِكِ گَلَه تَشْنَكِي اَن حَضْرَت رَا نَتَوَان اِنْكَار نَمُوْد كِه رَوَايَاتِ صَحِيْحَه بَر اَن بَسِيَار اَسْت، بَلَكِه گَر سَنَكِي او رَا، چنانچه امام بيما ر مِي فَرْمُوْد: قُتِلَ ابْنُ رَسُوْلِ اللهِ جَائِعاً، و گَرِيَه مِي كَرْد بِه حَدِّي كِه آب و ضُو و غِذَا مَخْلُوْط مِي شَد بَا آبِ چَشْمِ اَن حَضْرَت.<sup>۲</sup>

#### فصل: [اخبار در ثواب سقايت نمودن و آب دادن و نفع رسانيدن به مسلمين]

در كتاب شريف كافي و ثواب الاعمال صدوق از اميرالمؤمنين - صلوات الله عليه - رَوَايَتِ اَسْت: «أَوَّلُ مَا يُبْدَأُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَدَقَةُ الْمَاءِ». <sup>۳</sup> و از حضرت صادق عليه السلام كه: «أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ إِبْرَادُ كَيْدِ حَرَى» <sup>۴</sup> يعنى بهترين آنچه در راه خدا بدهي خنك نمودن جگر تفتيده است، و فرمود: كسي كه آب بدهد در موضعي كه آب پيدا مي شود، چنان است كه بنده آزاد كند، و كسي كه آب دهد در موضعي كه آب نباشد چنان است كه نفسي را زنده كند و احيای يك نفس مثل احيای جميع ناس است.<sup>۵</sup>

۱. الثاقب في المناقب، ص ۳۲۷، ح ۲۶۹ و معالم الزلفی، ص ۹۲.

چنين حرفي نزن، از كجا آن را مي گويي؟ در حالي كه خداوند چهار هزار فرشته از بزرگان فرشته ها را به سوي امام حسين عليه السلام فرستاد. آنها نزد او فرود آمدند و گفتند: خداوند و رسولش به تو سلام مي رسانند و مي گویند اگر مي خواهی دنيا را انتخاب کن كه ما تو را از دشمن در امان مي داريم و دنيا و هرچه در آن هست به تو مي دهيم و اگر هم مي خواهی قرب و رفعت نزد ما را انتخاب کن.

پس حسين عليه السلام گفت: بر رسول خدا درود باد، رفعت نزد خدا را بر مي گزينم.

پس آن فرشتگان جرعه اي آب به او نوشاندند و گفتند: ديگر هيچ وقت تشنه نخواهي شد.

۲. لهوف، ص ۱۲۱.

۳. در ثواب الاعمال، ص ۱۳۹، ح ۲ از امام باقر عليه السلام نقل شده: اما در كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۴، باب فضل سقي الماء، ح ۱۷۲۲ از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل گرديده و در كافي (فروع)، ج ۴، ص ۵۷، ج ۱، باب سقي الماء نيز حديث از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شده است.

اولين عملي كه روز قيامت حساب رسي مي شود و پاداش آن را مي دهند، صدقه دادن آب است.

۴. همان، ص ۵۷، ح ۲.

بزرگ ترين صدقه ها خنك كردن جگر يك فرد تشنه با آب است.

۵. همان، ص ۵۷، ح ۳.

صدوق در *ثواب الاعمال* و شیخ محمد بن الحسن الحرّ در کتاب *وسائل الشیعه* از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده‌اند: کسی که طعام بدهد مؤمن گرسنه را خداوند او را از میوه‌های بهشت اطعام فرماید، و کسی که آب بدهد مؤمن تشنه را خداوند او را از ریحیق مختوم<sup>۱</sup> بیاشاماند، و کسی که بیوشد مؤمنی را خداوند او را از جامه‌های سبزه بهشت بیوشاند، و آن در *اختصاص* شیخ مفید نیز روایت شده است.<sup>۲</sup>

در *بحار الانوار* و *اعلام الدین* و غیر آن روایت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که پنج چیز است که هر که آنها را یا یکی از آنها را به جای آورد، بهشت بر او واجب می‌شود: آب دادن تشنه، و سوار کردن پیاده، و طعام دادن گرسنه، و پوشیدن برهنه، و آزاد نمودن بنده.<sup>۳</sup>

در کتاب *جعفریات*، و آن هزار روایت است به سند صحیح از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام *کما فی الاقبال* و ایضاً آن حضرت از پدران خود روایت کرده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون داخل بهشت شدم - یعنی در لیلۀ معراج<sup>۴</sup> - دیدم صاحب کلب را که او را آب داده بود.

و عامّه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که: زنی در بیابان سگی را دید که تشنه است، و داخل چاه شده و موزه<sup>۵</sup> خود را پر آب کرده، در دهان خود گرفته و از چاه بالا آمد و آن کلب را به آن آب داد، پس خداوند آن زن را به آن عمل آمرزید. در *نفقات ریاض نظیر* آن روایت است.

در کتاب *کافی* و *عقاب الاعمال* صدوق از حضرت صادق وارد است که: هر مؤمنی که منع کند مؤمنی را چیزی از آن چه محتاج باشد به آن، و حال آن که قادر باشد بر آن از خود و یا غیر خود، خداوند او را وادارد در قیامت با صورت سیاه و چشم کبود و دست‌های او غلّ باشد به گردن او، و منادی ندا کند که: این است خیانت کاری که خیانت کرده با خدا و رسول، و امر شود که او را در آتش جهنّم اندازند.<sup>۶</sup> ایضاً در *کافی* روایت است از آن حضرت: «مَنْ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»<sup>۷</sup> و آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که صبح کند و اهتمام او به امور مسلمانان نباشد، پس

۱. ریحیق مختوم: شراب سر به مهر بهشتی که با مشک مهر شده است.

۲. *ثواب الاعمال*، ص ۱۳۶، ج ۲، *ثواب من اطعم مؤمناً؛ وسائل الشیعه*، ج ۵، ص ۱۱۴؛ *اختصاص*، ص ۲۸.

۳. *بحار الانوار*، ج ۱۰۱، ص ۱۹۵.

۴. لیلۀ معراج: شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به معراج رفتند.

۵. موزه: کفش.

۶. *کافی* (اصول)، ج ۲، ص ۱۶۴، ح ۴.

نیست از ایشان و کسی که بشنود مردی را که فریاد می‌کند یا اَلْمُسْلِمِینَ و از مسلمانان یاری می‌خواهد و او را یاری نکنند و جواب ندهند؛ پس نیست به مُسْلِم<sup>۱</sup>.  
در ثواب الاعمال صدوق، مسنداً از رسول خدا ﷺ روایت است که: هر که در راه مسلمانان برای مسافرین خانه بنا کند، خداوند او را بر ناقه‌ای از درّ و جواهر سوار کند در حالی که نور صورت او تمام محشر را روشن کند و او را همسایه حضرت خلیل، و رفیق او گرداند و چهل هزار هزار به شفاعت او داخل بهشت شوند، و کسی که شفاعت کند برای مؤمنی که طلب شفاعت کند از او، خداوند او را هرگز عذاب نکند و اگر بی طلب شفاعت کند ثواب هفتاد شهید دارد، و کسی که چاه بکند تا آب آن را بیرون آورد و آن را برای مسلمین بذل کند، ثواب هر که وضو گیرد از آن آب و نماز کند برای او نیز باشد و به عدد هر مویی که برای انسان یا بهیمة<sup>۲</sup> یا سبع<sup>۳</sup> یا طیر<sup>۴</sup> باشد که از آن بخورد، ثواب هزار بنده که آزاد کند به او عطا فرماید، و به شفاعت او به عدد ستارگان داخل شوند بر حوض قدس. گفتند: چیست حوض قدس؟ سه مرتبه فرمود: حوض من.<sup>۵</sup>

به روایت ابی مخنف، حسین رضی الله عنه امر کرد برادر خود عباس را که جمع کند اصحاب را و چاه بکند و چون چاه کنندند در او آب نبود و آن را پر کردند و عباس به طلب آب رفت و شهید شد.

### فصل: [علت کنیه ابوالفضل برای حضرت عباس رضی الله عنه]

و اما مکنی بودن آن جناب - ارواحنا فداه - به ابی‌الفضل؛ یعنی ملازم و مصاحب بودن فضل، پس برای آن است که در ظاهر از لبابه، دختر عباس بن عبدالمطلب، دو پسر داشتند: یکی مسمی به فضل و به آن مکنی گردید<sup>۶</sup> و دیگری عبیدالله که عقب آن سرور از او است. و در باطن، جمیع فضایل حسنه به نحو اتم و اکمل در وجود آن سرور و مهتر عالم، مجتمع بود.

۱. همان، ح ۵.

۲. بهیمة: چهارپایان.

۳. سبع: درندگان.

۴. طیر: پرندگان.

۵. ثواب الاعمال، ص ۲۹۱.

۶. المسجدي، ص ۲۳۰؛ سراج الانساب، ص ۱۷۴؛ تهذیب الانساب، ص ۲۷۵؛ عمدة الطالب، ص ۳۵۶؛

مقاتل الطالبین، ص ۸۴



بیان این مطلب بر وجه اجمال آن که: هیکل انسان که اعظم آیتی است از آیات الله -عزّ و جلّ- مرکب است از نفس که عبارت است از جوهر لطیف ملکوتی، و جسم که عبارت است از لحم و عظم<sup>۱</sup> و اعصاب و اوتار<sup>۲</sup> و امعاء<sup>۳</sup> و شحوم<sup>۴</sup> و نحو آن، و جزء ثانی خادم و مرکب جزء اول است که برای استکمال آن مسخّر او است؛ به کار او می‌دارد روح، بدن را، چنانچه مولی خدم خود را امر و نهی می‌نماید و به کار او می‌دارد، و مقصد اصلی اولی از انسان، روح است که اسمی از اسامی نفس است. چون حیات بدن موقوف است بر او. چنانچه قلب نیز می‌نامند به جهت تقلب او در خواطر وارده بر او، و عقل می‌نامند برای فهم و ادراک او، و او مجمع چهار نوع از صفات است، و از هر کدام شائبه دارد: صفت ملکوتیه ربّانیه، و شیطانیّه، و سَبْعِیّه، و بهیمیّه. پس کأنّه در وجود انسان، خنزیری<sup>۵</sup> است، و کلبی و ملکی و شیطانی؛ زیرا که قوت تمیز و ادراکی در او است که در مخلوق نیست، و صاحبه شهوت و غضب است.

پس اگر تابع شهوات نفسانیّه شد و وقاحت و بخل و خباثت و حسد و حرص و امثال اینها را شعار خود گردانید و از مبدأ و معاد خود غافل گردید، داخل می‌گردد در سلک خنازیر؛ زیرا که مذمومیت و پستی خنزیر، برای لون و شکل او نیست بلکه برای شره<sup>۶</sup> و شهوت او است، و ترک او طیب را و اختیار خبیث بر آن تا آن که شکار تازه را می‌گذارد که مدور و متعفن گردد و شکار کهنه نتن<sup>۷</sup> عفن را می‌خورد، و از این جهت کسانی که حرام را بر حلال اختیار می‌کنند به صورت خنزیر محشور می‌شوند، و زنان زانیه پر شهوت به صورت ماده حمار و حیوانات پر شهوت سمین<sup>۸</sup> در عالم رؤیا دیده می‌شوند؛ و اگر متابعت غضب می‌کند و ایذاء<sup>۹</sup> مسلمین و ظلم و عجب و کفر و فخر و تحقیر و استهزاء و استخفاف به متدینین و امثال آن طبیعت گرفته؛ پس کلب است در لباس، و اگر تمییز و دراکت خود را در تحصیل زخارف دنیویّه و اصنام دنیّه<sup>۱۰</sup> استعمال می‌کند و استنباط حیل و وسایل اغراض فاسده قبیحه از فراهم آوردن جاه و مال از راه غیر حلال، به مکر و خدعه و ریا و راه نمودن شر به صورت خیر و

- |                  |                     |
|------------------|---------------------|
| ۱. عظم: استخوان. | ۲. اوتار: رگ‌ها.    |
| ۳. امعاء: معده.  | ۴. شحوم: پرها.      |
| ۵. خنزیر: خوک.   | ۶. شهوت زیاد.       |
| ۷. بد بو.        | ۸. جاق.             |
| ۹. ایذاء: اذیت.  | ۱۰. دتیه: پست، دون. |

امثال آن، به آن می‌کند و به شمشیر خدا با خدا، نمرود صفت دعوی دارد، پس شیطان است در صورت انسان؛ بلکه در بعض افراد به حکم «بَلْ هُمْ أَضَلُّ»<sup>۱</sup> و «وَيَقُولُ الْكَافِرُونَ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا»<sup>۲</sup> احسن مخلوقات می‌گردد، مثل اضداد و اعداء نبی و وصی. چه واضح است که از انواع موجودات هر نوع که شریف‌تر است تفاوت میان افراد آن نوع بشر است. چنانچه فرمود: «خِيَارُ النَّاسِ خِيَارُ الْعُلَمَاءِ وَ شِرَارُ النَّاسِ شِرَارُ الْعُلَمَاءِ»<sup>۳</sup>. پس انسان که اشرف انواع است باید که تفاوت میان افراد او بیشتر باشد از انواع دیگر، بلکه چنانچه اشرف موجودات از این نوع است؛ باید که احسّ و ارذل موجودات نیز از این نوع باشد؛ چرا که هیچ موجودی در مظهریت اسماء متقابله الهیه اتم از انسان نیست.

پس همچنان که اتمّ مظاهر اسم هادی، اشرف و اکمل افراد انسان است، کَمَا قَالَ عَزَمَنْ قَائِلٍ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»<sup>۴</sup> اتمّ مظاهر اسم مضل، احسّ و ارذل افراد تواند بود، پس هر خلیفه از خلفای حق که به جهت هدایت خلق مبعوث می‌شود از انبیا و اوصیاء، شخصی به ازاء او می‌باشد که اضلال خلق کند از فراعنه و دجاجله و هر چند آن هادی اشرف باشد، این مضلّ مقابل او احسّ و ارذل باشد، و هر چند حقیقت و بطلان طرفین بر عامّه پوشیده‌تر و با یکدیگر در نظر ایشان شبیه‌تر باشد؛ اذیت ولیّ الله از قبل عدوّ الله بیشتر باشد و لهذا اذیت و مفسده که از منافقین بر اسلام و نبی و اهل اسلام وارد می‌آمد و می‌آید به مراتب اعظم است از آنچه از کفار دیگر وارد آید، و همچنین علمای مضلّین به ازاء علمای هادین هستند، و اذیت و فساد ایشان اعظم از سایر اشرار و فجّار است؛ چنان‌که در روایت امام حسن عسکری علیه السلام است که ضرر این گونه از علما بر ضعفای شیعه، بیشتر است از ضرر لشکر یزید بن معاویه بر امام حسین علیه السلام و اصحاب او.<sup>۵</sup>

در این چمن گل بی‌خار کس ندید، آری چراغ مصطفوی را شرار بولهبی است

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۲. سوره مرسلات، آیه ۴۰. و کافر گوید: «کاش من خاک بودم».

۳. برترین مردم، برترین دانشمندان و بدترین آنها، بدترین دانشمندان هستند.

۴. سوره رعد، آیه ۷. [ای پیامبر!] تو فقط هشدار دهنده‌ای و برای هر قومی رهبری است.

۵. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ص ۳۰۱.

[زیان دانشمندان بدسیرت از دیدگاه امام حسن عسکری علیه السلام]

و ما برای شرافت این حدیث شریف که مضمون آن قطع نظر از سند آن که در اعلا درجه صحت است «کَمَا قُرِّرَ وَ حَقَّقَ فِي مَحَلِّهِ»، بلکه صاحب احتجاج شیخ جلیل بزرگوار احمد بن ابی طالب طبرسی آن را از انفاقیات شمرده، شهادت می دهد به شهادت مرحوم شیخ اجل اکمل موفقی، استاد الكل شیخ مشایخنا المرتضی - رحمه الله تعالی - فی فرائد الاصول به آن که صادر از مشکات رسالت است<sup>۱</sup> و از باب تیمن به آن تمام محل حاجت به آن را از اصل تفسیر امام علیه السلام روایت می کنیم: «قال علیه السلام: إِنَّ عَوَامَّ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصَّارِحِ وَ بِأَكْلِ الْحَرَامِ وَ الرَّشَاءِ وَ بِتَغْيِيرِ الْأَحْكَامِ عَنْ وَاجِبِهَا بِالسَّفَاعَاتِ وَ الْعِنَايَاتِ وَ الْمُصَانَعَاتِ وَ عَرَفُوهُمْ بِالتَّعَصُّبِ الشَّدِيدِ الَّذِي يُفَارِقُونَ بِهِ أَدْيَانَهُمْ وَ أَنَّهُمْ إِذَا تَعَصَّبُوا أَرَأَوْا حُقُوقَ مَنْ تَعَصَّبُوا عَلَيْهِ وَ أَعْطَوْا مَا لَا يَسْتَحِقُّهُ مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ مِنْ أَمْوَالٍ غَيْرِهِمْ وَ ظَلَمُواهُمْ مِنْ أَجْلِهِمْ وَ عَرَفُوهُمْ يُفَارِقُونَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ اضْطَرُّوا بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ إِلَى أَنْ مَنْ فَعَلَ مَا يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَ بَيْنَ اللَّهِ فَلِذَلِكَ دَمَّهُمْ لِمَا قَلَدُوا مِنْ قَدْ عَرَفُوا وَ مَنْ قَدْ عَلِمُوا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ قَبُولُ خَبْرِهِ وَ لَا تَصْدِيقُهُ فِي حِكَايَتِهِ وَ لَا الْعَمَلُ بِمَا يُؤَدِّبُهُ إِلَيْهِمْ عَمَّنْ لَمْ يُشَاهِدُوهُ وَ وَجِبَ عَلَيْهِمُ النَّظَرُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذْ كَانَتْ دَلَالَتُهُ أَوْضَحَ مِنْ أَنْ تَخْفَى وَ أَشْهَرَ مِنْ أَنْ لَا تَظْهَرُ لَهُمْ وَ كَذَلِكَ عَوَامُّ أُمَّتِنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ فُقَهَائِهِمُ الْفِسْقَ الظَّاهِرَ وَ الْعَصْبِيَّةَ الشَّدِيدَةَ وَ التَّكَالِبَ عَلَى حُطَامِ الدُّنْيَا وَ حَرَامِهَا وَ إِهْلَاكِ مَنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ لِإِصْلَاحِ أَمْرِهِ مُسْتَحَقًّا وَ بِالْتَّرُقِيِّ بِالْإِبْرِ وَ الْإِحْسَانِ عَلَى مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ وَ إِنْ كَانَ لِلدَّلَالِ وَ الْإِهَانَةِ مُسْتَحَقًّا فَمَنْ قَلَدَ مِنْ عَوَامِّنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ دَمَّهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالتَّقْلِيدِ لِفَسَقَةِ فُقَهَائِهِمْ. فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يَقْلُدُوهُ. وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعُهُمْ، فَأَمَّا مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَ الْفَوَاحِشِ مَرَكَبَ فَسَقَةِ فُقَهَاءِ الْعَامَّةِ فَلَا تَقْبَلُوا مِنْهُمْ عَنَّا شَيْئًا وَ لَا كَرَامَةَ لَهُمْ»<sup>۲</sup>.

۱. فرائد الاصول، ج ۱، ص ۳۱۴.

۲. عوام یهود می دانستند که علمایشان دروغگو هستند، مال حرام می خوردند و رشوه می گیرند و احکام خدا را با راه های گوناگون تغییر داده، تعصب زیادی دارند و هرگاه عصبیت به خرج می دهند حکم به ناحق داده، ستم می کنند و اموال و ثروت ها را ناحق از کسانی می گرفتند و به کسانی دیگر که شایسته نبودند می بخشیدند و این گونه ظلم می کردند.

همچنین عوام یهود می دانستند که آنها مرتکب فعل حرام می شوند و هر کس چنین کارهایی انجام دهد فاسق است. بنابراین شایسته نیست چنین اشخاصی واسطه بین خدا و خلق او باشند. از این جهت خداوند آنها را سرزنش نموده ←

بعد بیان فرمود اقسام دروغگویان را بر ایشان، و فرموده: «وَهُمْ أَضْرُّ عَلَى ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا مِنْ جَيْشِ يَزِيدَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام وَأَصْحَابِهِ فَإِنَّهُمْ يَسْلُبُونَ نَفْسَهُمُ الْأَرْوَاحَ وَالْأَمْوَالَ وَ لِلْمَسْلُوبِينَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلَ الْأَحْوَالِ - لِمَا لِحِفَّتِهِمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ. وَ هُوَ لَا يَسْتَوِي السَّوَاءُ النَّاصِبُونَ الْمُشْبِهُونَ بِأَنَّهُمْ لَنَا مَوْلُونَ وَ لِأَعْدَائِنَا مُعَادُونَ، يُدْخِلُونَ الشُّكَّ وَ الشُّبُهَةَ عَلَى ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا فَيُضِلُّوهُمْ وَ يَنْتَعِمُونَ بِهِمْ عَنْ فَضْلِ الْحَقِّ الْمُصِيبِ لَا جَرَمَ أَنَّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ مِنْ هَوْلَاءِ الْعَوَامِّ أَنَّهُ لَا يُرِيدُ إِلَّا صِيَانَةَ دِينِهِ وَ تَعْظِيمَ وَلِيِّهِ لَمْ يَثْرُكْ فِي يَدِهِ هَذَا الْمُتَلَبِّسِ الْكَافِرِ، وَ لَكِنَّهُ يَقِيضُ لَهُ مَوْمِنًا يَقِفُ بِهِ عَلَى الصَّوَابِ، ثُمَّ يُوقِفُهُ اللَّهُ لِلْقَبُولِ مِنْهُ فَيَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ بِذَلِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ يَجْمَعُ عَلَى مَنْ أَضَلَّهُ لَعْنُ الدُّنْيَا وَ عَذَابُ الْآخِرَةِ.»<sup>۱</sup>

پس فرموده که: خیر خلق بعد از ائمه هدا علما می باشند هر گاه صالح باشند و شرار خلق بعد از ابلیس و فرعون و نمرود و غاصبین اسما ائمه، علما می باشند هر گاه فاسد باشند، و این نفس را اماره بالسوء می گویند که رفیق شیطان رجیم [است] و صاحب خود را و می دارد بلکه دیگران را به آن که مرتکب شود هر گونه محرمی را،

→ که وقتی دانستند و شناختند عالمی فاسق است، جایز نیست گفتار او را تصدیق و دستورها و حکم او را قبول نمایند و عمل کنند، بلکه واجب است در امر رسالت خودشان نظر کنند؛ زیرا دلیل و حجت آن هویداست.

همین طوری عوام ما مسلمانان هرگاه فقیهی را بشناسند که فسق و فجور می کند و عصبیت به خرج داده، مال حرام می گیرد و به مال دنیا و جمع آوری آن علاقه مند است و کسانی را که از او انتقاد می کنند از بین می برد - در حالی که سزاوار است کارهایش اصلاح کند - و بر عکس دل اطرافیان را با نیکی و بخشش به دست می آورد اگر شیعیان ما از چنین فقیه و عالمی تقلید نمایند مانند یهودی ها هستند که خداوند را مذمت کرده که از عالمان فاسق تقلید می کردند. و اما هر کدام از علما و فقهای ما که حافظ دین باشد و نفس خود را از حرام و چیزهای مذموم دیگر باز دارد و مطیع و فرمانبردار امر مولای خود ائمه طاهرين عليهم السلام باشد، بر عوام است که از چنین عالمی تقلید کنند و این ویژگی ها فقط در بعضی از علمای شیعه وجود دارد نه همه آنها.

پس کسانی که مانند علمای یهود مرتکب بعضی از اعمال ناروا می شوند یا فاسق و دارای کردارهای قبیح هستند نباید مورد تقلید واقع شوند و سخنانشان را قبول ننمایند که مقام و مرتبه ای ندارند.

۱. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ص ۲۹۹ - ۳۰۱.

و ضرر این قبیل از علما برای شیعیان بدتر است از لشکر یزید که به جنگ حضرت سیدالشهدا عليه السلام رفته، به قتل آن جناب اقدام نمودند، چه آنها اموال و ارواح شهدا را سلب نموده اند، در عوض برای اصحاب آن حضرت نزد خداوند بالاترین اجر است؛ ولی این علمای سودپرست برای جلب نفع خود به دوستی و ولایت آل محمد عليهم السلام تظاهر نموده و می گویند ما دشمن دشمنان آل محمدیم و به این وسیله برای مردم ضعیف و شیعیان عوام شک و شبهه ایجاد می کنند و شیعیان را گمراه کرده، آنها را از راه حق و درستی باز می دارند. اگر این مردم عوام دارای قصد خالص بوده و نظری جز حفظ دین خود نداشته باشند و ائمه طاهرين را تکریم و تعظیم بنمایند خداوند آنها را از کید و تدلیس این عالم نمایان کافر حفظ خواهد فرمود و خداوند ایشان را توفیق رهنمایی عنایت می فرماید که احکام را از راه صحیح و حق به دست آورند و عمل کنند و خیر دنیا و آخرت به آنها عطا شود.

مثل آن که به قلب کافر گردد و منکر عقاید حقّه گردد و به چشم خیانت کند و نظر به نامحرم کند، مطالعه کتب ضلالت کند از غیر قصد به ردّ بر اهل آن، مثل کتب سماویّه محرفه، و اخبار مجعوله در مدائح اصنام و رؤسای کفر و ضلالت و کلاب نار، مثل آنچه وضع کرده اند صوفیه در کرامات مضلّین خود، کما اشار الیه خاتم المجتهدین زین الدّین فی شرح الدّرایه، و کتب مجعوله در احکام، مثل آنچه نوشته اند فتوا از مسلمین به قیاس و رأی و استحسانات خود، و حال آن که دین را از کتاب خدا و اقوال ائمه هدی<sup>علیهم السلام</sup> فرا می گرفتند و به دلالت ولی الله می بود؛ چنانچه در اخبار بسیار مرویه در کفای و قضای وسائل الشیعه است.

### [معرفت امام از دیدگاه امام صادق<sup>علیه السلام</sup>]

و صفار در بصائر الدرجات در حدیث طولانی روایت کرده که: حضرت صادق<sup>علیه السلام</sup> به او نوشتند که: تمام دین، معرفت امام است؛ زیرا که احکام حلال و حرام را اگر از او اخذ نکند راه ندارد به آنها از غیر او، و اگر عمل به آنها نکند مشرک خواهد بود، «فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثُمَّ إِنِّي أَخْبِرُكَ أَنَّ الدِّينَ وَأَصْلَ الدِّينِ هُوَ رَجُلٌ وَ ذَلِكَ الرَّجُلُ هُوَ التَّيَقِينُ وَ هُوَ الْإِيمَانُ وَ هُوَ إِمَامٌ أُمَّتِهِ وَ أَهْلُ زَمَانِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ أَنْكَرَ اللَّهَ دِينَهُ وَ مَنْ جَهِلَهُ جَهِلَ اللَّهَ دِينَهُ وَ كَمَا أَنَّهُ أُجْرَى الْأَمْرِ بِأَنْ لَا يَعْرِفَ دِينَ اللَّهِ وَ دِينَهُ وَ حُدُودَهُ وَ شَرَائِعَهُ بِغَيْرِ ذَلِكَ الْإِمَامِ كَذَلِكَ جَرَى بِأَنَّ مَعْرِفَةَ الرَّجَالِ دِينَ اللَّهِ»،<sup>۱</sup> و آن حدیث شریفی است؛ از هر سطری از آن ابوابی گشوده می شود.

### [شباهت بین بعضی احکام اسلام و احکام یهود از دیدگاه مؤلف]

و چه بسیار شبیه است حال این احکام، به احکام مسنا و کمرا و طالموت که بعضی علمای یهود که یهودای حق دوش باشد، وضع کرد بعد از سال های بسیار؛ چون دید که تورات و کتب محرفه دیگر ندارد مگر قلیلی از احکام که ششصد و سیزده حکم باشد، و چون از او سؤال کردند که احکام را از کجا آوردی که تا حال حتی بعد از

۱. بصائر الدرجات، ص ۵۲۹، الجزء العاشر و به نقل از او در بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۸۶ به بعد.

بنابراین تو را آگاه می سازم که دین و اصل دین خود یک مرد است (حاکم حق) و این مرد، خود یقین و ایمان است و او امام امت زمان خویش است. پس هر کس او را بشناسد خدا و دین او را شناخته و هر کس منکر او شود منکر خدا و دین او شده است و هر کس نسبت به او نادان باشد، نسبت به خدا و دینش نادان است و خدا و دین و شرایع او جز به آن امام دانسته نمی شود و چنین مقرر شده است که شناخت رجال (رهبران دین خدا)، دین خدا است.

حضرت عیسیٰ علیه السلام نبود؟ گفت: اینها در صدور و سینه‌های علما بوده و اینها را به جهت شرافت آنها در کتب ننوشته‌اند، و از این راه آنها پیش یهود معتبرتر است و با عظم‌تر از احکام تورات، چنانچه تفسیر آن را صاحب *اظهار الحق* در ردّ یهود ذکر کرده، و او ملأ رحمة الله هندی است که در اوائل عصر ما بود. چند مجلس باکشیش فندر، صاحب *میزان الحق* مباحثه کرد و هر دفعه بر آن کشیش فائق و غالب آمد و شیخ ما آن را در کتاب *لؤلؤ و مرجان* در ردّ مجعولات مرآئی نیز آورده.<sup>۱</sup>

### [نفس اماره]

بلکه صاحب این نفس خبیثه گاهی در مقامی است که خود، اصل فواحش و شرور می‌گردد به حدّی که شیطان اهتمام به خواندن مردمان به این حرام، زیاده از دعوت به محرّمات و قبیح و فواحش دیگر دارد، به خلاف نهی خداوند - عزّ و جلّ - از آن فحشا و منکر و بغی، چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود در حدیث مفضل: «وَأَخْبِرَكَ أَنِّي لَوْ قُلْتُ لَكَ إِنَّ الْفَاحِشَةَ وَالْخَمْرَ وَالْمَيْسِرَ وَالزُّنَا وَالْمَيْتَةَ وَالِدَّمَ وَاللَّحْمَ الْخِنْزِيرِ هُوَ رَجُلٌ وَأَنَا أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ هَذَا الْأَصْلَ وَحَرَّمَ فَرْعَهُ وَنَهَى عَنْهُ وَجَعَلَ وَلَايَتَهُ كَمَنْ عَبْدَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَتَنَا وَشِرْكَأَ وَمَنْ دَعَا إِلَى عِبَادَةِ نَفْسِهِ فَهُوَ كَفِرْ عَوْنٌ إِذْ قَالَ: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» فَهَذَا كُلُّهُ عَلَيَّ وَجِهٍ إِنْ شِئْتُ قُلْتُ هُوَ رَجُلٌ وَهُوَ إِلَى جَهَنَّمَ وَمَنْ شَايَعَهُ عَلَى ذَلِكَ فَأِنَّهُمْ مِثْلُ قَوْلِ اللَّهِ «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَالِدَّمَ وَاللَّحْمَ الْخِنْزِيرِ» لَصَدَقْتُ ثُمَّ لَو أَنِّي قُلْتُ إِنَّهُ فُلَانٌ ذَلِكَ كُلُّهُ لَصَدَقْتُ إِنْ فُلَانًا هُوَ الْمَعْبُودُ الْمُتَعَدِّي حُدُودَ اللَّهِ الَّتِي نَهَى عَنْهَا أَنْ يَتَعَدَّى»<sup>۲</sup>

۱. *لؤلؤ و مرجان*، ص ۲۵۵ به بعد؛ البته در این زمینه باید توجه داشت که این گفته حاجی نوری و به دنبال او شاگردش یعنی مؤلف این کتاب را با دقت و ظرافت خاصی باید پذیرفت؛ زیرا ظاهراً این دیدگاه کلی وجود داشته که به ملاحظه اخبار متواتره میان مسلمین که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه در امت‌های سابقه گذشته، نظیر آن در این امت واقع خواهد شد و در اخبار اهل بیت علیهم السلام به بعضی از آن وقایع و نظیر آن اشاره شده و علمای اعلام نیز به فکر ثاقب بعضی وقایع و قصص این امت را منطبق کردند بر وقایع امم سابقه خصوص بنی اسرائیل، بایست برای این قصه مذکوره نظیری در این امت باشد و تا قریب به عصر ما نبود و احدی را ندیدیم به آن اشاره نماید. *لؤلؤ و مرجان*، ص ۲۵۸. حاجی نوری این استدلال را برای مرآئی می‌آورد؛ ولی باید توجه داشت که این یک دیدگاه کلی بوده و در فصل الخطاب نیز مورد استفاده قرار گرفته است. به این روی همان‌گونه که این دیدگاه در فصل الخطاب مورد نقد است در این مورد نیز خالی از اشکال نیست؛ زیرا یک دیدگاه کلی اگر هم درست باشد، نمی‌توان آن را به موارد مختلف تعمیم داد.

۲. *بصائر الدرجات*، ص ۵۲۹؛ *بحار الانوار*، ج ۲۴، ص ۲۸۶ به بعد.

و من به تو خیر می‌دهم که اگر به تو گفتم: کار زشت و شراب و قمار و زنا و خون و مردار و گوشت خوک، خود یک مرد است (یعنی تجسم یافتن آنها در یک مرد است) درست است و خدا پیروی او را و هر چه مربوط به او می‌شود

و صاحب این نفس را صاحب نفس اماره گویند چون همیشه امر کننده به سوء است.

### [علت کلام حضرت یوسف درباره نفس اماره]

و اما کلام حضرت یوسف صدیق که خداوند عز و جل حکایت فرمود: «وَمَا أَبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»<sup>۱</sup> بر وجه انکسار و خضوع است، و اظهار احتیاج به عصمت از حق؛ شُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى.

### [نفس لَوَّامِه]

و اگر خباثت و شرارت نفس نه چنین باشد، بلکه به مقام مدافعه شهوت و غضب و اعتراض بر او برآید، آن را نفس لَوَّامِه گویند؛ زیرا که صاحب خود را بر تقصیر ملامت کند، کَمَا قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: «وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»<sup>۲</sup>.

### [نفس مطمئنه]

و هر آن گاه نفس ترقی کرد و از این بدن عنصری و لوازم او منخلع<sup>۳</sup> شد به قدر طاعت بشریه، و امتثال امر «كُنْ فِيهِمْ وَلَا تَكُنْ مَعَهُمْ»<sup>۴</sup> نمود و ساکن شد در تحت اوامر و نواهی، و اضطراب معارضة شهوات از او زایل شد و ممدوح امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - شد در فرمایش او که: «إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ فَاسْتَشَعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مِضْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ»<sup>۵</sup>، تا آن که فرمود: «قَدْ خَلَعَ سَرَائِيلَ

→ حرام و نهی کرده و پذیرفتن حاکمیت او را همچون کسی شمرده است که به جای خدا بت و شریکی برای خدا بپرستد و همچون کسی که مردمان را به پرستش خود دعوت می‌کند، پس او همچون فرعون است که گفت: من پروردگار بلند پایه شمایم، پس (جریان) این امور (در اجتماع) بر وجهی است که اگر می‌گفتم: منشأ همه اینها یک مرد (حاکم باطل) است و او و همه کسانی که در این خصوص از او پیروی می‌کنند به جهنم روان‌اند و آنان مصداق این سخن خدایند: هر آینه مردار و خون و گوشت خوک را حرام کرده است، درست گفته بودم. سپس اگر می‌گفتم: این همه فلائی است، راست گفته بودم، یعنی فلائی فردی است مورد پیروی و اطاعت قرار گرفته و از حدود خدا تجاوز کرده در حالی که خدا از تجاوز آن نهی کرده است.

۱. سوره یوسف، آیه ۵۳.

و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم؛ چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند، مگر کسی را که خدا رحم کند.

۲. سوره قیامت، آیه ۲.

۳. منخلع: جدا شدن نفس از بدن.

و [باز] نه! سوگند به وجدان سرزنشگر!

۴. از ایشان باش؛ ولی با ایشان مباش.

۵. نهج البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، ص ۶۹.

الشَّهَوَاتِ وَ تَخَلَّى مِنَ الْهَمُومِ إِلَّا هَمًّا وَاحِدًا أَنْفَرَدَ بِهِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى، وَ مُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَى وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى، وَ مَعَالِيْقِ أَبْوَابِ الرَّدَى قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ وَ سَلَكَ سَبِيلَهُ وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ عِمَارَةَ وَ اسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرَى بِأَوْثِقِهَا وَ مِنَ الْجِبَالِ بِأَمْتِهَا فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ»<sup>۱</sup>

و در کلام دیگر فرمود: «قَدْ أَخْبَا عَقْلُهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَأَمِعٌ كَثِيرٌ الْبُرْقِ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ تَدَافَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَ دَارَ الْإِقَامَةِ وَ ثَبَّتَ رِجْلَاهُ بِطَمَائِنَةِ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَ الرَّاحَةِ بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبُهُ وَ أَرْضَى رَبَّهُ»<sup>۲</sup>

مراد این امام جمیل از لفظ جلیل، روح است؛ و به غلیظ، بدن یا شهوات غالبه، و ابن ابی الحدید در شرح کلام اول گوید: اصحاب علم طریقت و حقیقت از این کلام [علمشان را] فراگرفته‌اند و در آن قصر محبت به حال عارف و مکانت او در نزد خداوند عز و جل [است]. و عرفان درجه‌ای است رفیع، جداً؛ مناسب با مرتبه نبوت، تخصیص می‌دهد به آن، خداوند کسی را که مقرب در نزد او باشد و اولیا را سه طبقه می‌باشد:

اول: حال عابد و او صاحب نماز و روزه دائم و حج و صدقه است.

دوم: حال زاهد و او معرض<sup>۳</sup> از لذایذ و طیبیات دنیا و قانع به کسره نان<sup>۴</sup> و کهنه از لباس است.

→ بندگان خدا! همانا محبوب‌ترین بنده نزد خدا، بنده‌ای است که خدا او را در پیکار نفس یار است، بنده‌ای که از درون، اندویش شعار است و از برون ترسان و بیقرار. چراغ هدایت در دلش روشن است.

۱. نهج البلاغه، ص ۱۱۸، خطبه ۸۷

جامه آرزوهای دنیوی برون کرده، دل از همه چیز پرداخته و به یک چیز روی آورده. از کوردلان به شمار نه و پیروان هوا را شریک و یار نه. کلید درهای هدایت گردید و قفل درهای هلاکت. راه خود را به چشم دل دید و آن را که خاص اوست، رفت - و به چپ و راست ننگرید... نشانه راهش را شناخت و خود را در گرداب‌های گمراهی غرقه نساخت و در استوارترین دستاویز و سخت‌ترین ریسمان‌ها چنگ انداخت؛ به حقیقت چنان رسید که گویی پرتو خورشید بر او دمید.

۲. همان، ص ۳۳۷، خطبه ۲۲۰.

همانا خرد خود را زنده گرداند و نفس خویش را میراند چندان که [اندام] درشت او نزار شد و ستبری‌اش زار. نوری سخت رخشان برای او بدرخشید و راه را برای وی روشن گردانید و او را در راه راست راند و از دری به دری برد تا به در سلامت کشاند و خانه اقامت و دو پای او در قرارگاه ایمنی و آسایش استوار گردید به آرامشی که در بدنش پدیدار گردید، بدانچه دل خود را در آن به کار برد و پروردگار خویش را راضی گرداند.

۳. دوری کننده.

۴. نان شکسته و خرد.



سیم: عارف، و او واصل به خدا است به نفس خود، نه به بدن، و باری تعالی متمثل است در نفس او مثل تمثیل معشوق، و عارف کامل کسی است که بیندازد دنیا را به تمام‌ها و فارغ شود از آن، و لازمه آن عبادت است و قیام به فریاض و قدری از نوافل، و لازم نیست در آن، این که بوده باشد بر قدم عظیمه در عبادت.<sup>۱</sup>

حقیر گوید: بلکه لازمه کمال آن کمال، بلوغ درجه کمال عبادت است و اقرار به آن که: «مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ»<sup>۲</sup> چنانچه مشاهده است در حق انبیا و اولیاء، خصوصاً سرور انبیا و مهتر اصفیا، و هر گاه توفیق حضرت وَاهِبُ الْعَطَايَا مساعدت نمود او را، و به این مقام وارد شد آن را صاحب نفس مطمئنه گویند، کَمَا قَالَ تَعَالَى: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي».<sup>۳</sup>

### [اهمیت سوره الفجر]

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: سوره وَالْفَجْرِ را در فریاض و نوافل بخوانید که آن سوره حسین علیه السلام است.

عرض کردند: چگونه سوره آن حضرت است؟

فرمود: آیا نمی‌بینی که می‌فرماید در آن سوره: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» تا آخر؟<sup>۴</sup>

### [آسایش خاطر امام حسین علیه السلام در روز عاشورا]

و در روایت امالی و عقاید صدوق است که در روز عاشورا هر چند تنورِ قتال گرم‌تر و لقای حضرت حق بر آن سرور نزدیک‌تر می‌شد چهره مقدسش برافروخته‌تر و حواس بی‌حراسش ساکن‌تر می‌گردید.<sup>۵</sup>

### [سر نزدیک بودن حضرت ابو الفضل علیه السلام به امام حسین علیه السلام]

و از اخبار مأثوره در حق ابی الفضل العباس مثل حدیث درجه و غیر آن که بیاید، ظاهر و روشن است که نزدیک‌تر به آن امام حق شناس، زبده ناس حضرت عباس - سلام الله

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۶۵-۳۶۶.

۲. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲ و ج ۶۸، ص ۲۳.

۳. سوره فجر، آیه ۲۸.

۴. ای نفس مطمئنه! خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد و میان بندگان من درآی و در بهشت من داخل شو.

۵. ر. ک: تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۴۵۲؛ برهان، ج ۵، ص ۶۴۹.

۵. معانی الاخبار، ص ۲۸۸؛ اعتقادات، ص ۵۲.

علیه - بود، و سرّ آن، آن است که وقتی که به حکم عنایت الهیه نور نبی با ولیّ که از نور خداوند - عزّ و جلّ - است، عالم تاب شد، هر یک از مخلوق من الذرة الى الذرة از آن نور پاک به اندازه مستوره در تحت قضا و قدر، کسب نور و جلوه ظهور می‌گیرد، مثل شمس ظاهری که بر اشیاء بتابد. پس هر چه مانع ندارد، به اندازه مواجهه او به شمس، استضاءه<sup>۱</sup> می‌جوید. طایفه‌ای مثل وجه الارض و برخی مثل غرفات، «وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ»<sup>۲</sup> و آن شیعیان خاص و امت عادلّه می‌باشند.

و فی [مصباح] الشریعة عن الصادق علیه السلام: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: فِي الْقُلُوبِ نُورٌ لَا يُضِيءُ إِلَّا مِنْ اتِّبَاعِ الْحَقِّ وَ قَصْدِ السَّبِيلِ وَ هُوَ مِنْ نُورِ الْأَنْبِيَاءِ مُودَعٌ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۳</sup> و از ا کمل و افضل متوجّهین به شمس ولایت که در مقام وسیله و شفاعت، یک درجه پایین تر از صاحب مقام محمود و شمس رسالت است که: «وَالشَّمْسُ وَضَحَاها \* وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا»<sup>۴</sup> و به اعتباری نفس او است که «أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»<sup>۵</sup>، «خُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ»<sup>۶</sup> و آخذ به حُجْرٌ<sup>۷</sup> ولی که او آخذ است به حُجْرَه نَبِيٍّ «وَهُوَ آخِذٌ بِحُجْرَةِ اللَّهِ»<sup>۸</sup> بالضرورة مولانا و سیدنا و شفیعنا ابو الفضل می‌باشد.

### [درخت پابرجا]

در بصائر الدّرجات از ابی حمزه ثمالی روایت است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از تفسیر آیه شریفه «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ \* تُوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ

۱. طلب کردن نور.

۲. سوره سباء، آیه ۳۷.

و آنها در غرفه‌ها [ی بهشتی] آسوده خاطر خواهند بود.

۳. مصباح الشریعه، ص ۱۵۷.

در قلوب مؤمنان نوری است پنهان و روشن و آشکار نمی‌شود مگر از پیروی حق و از سلوک در صراط مستقیم و آن شعاعی است از نور انبیا که در دل‌های مؤمنان جا داده شده است.

۴. سوره شمس، آیه ۱-۲.

سوکند به خورشید و تابندگی اش، سوکند به مه چون بی [خورشید] زودا

۵. سوره آل عمران، آیه ۶۱

و ما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانید.

۶. من و علی از یک نور آفریده شدیم. ۷. اخذ بحجز: تمسک و اعتصام را گویند.

۸. بخشی از حدیث زیر است که شیخ صدوق در توحید، ص ۱۶۵ نقل کرده است:

سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ يَقُولُ حَدَّثَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمَ الْقِيَامَةِ آخِذٌ بِحُجْرَةِ اللَّهِ وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْرَةِ نَبِيِّنَا وَ شِيعَتِنَا آخِذُونَ بِحُجْرَتِنَا قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا الْحُجْرَةُ؟ قَالَ: اللَّهُ أَكْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ بِالْحُجْرَةِ وَ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ وَ لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله آخِذٌ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَحْنُ آلُ مُحَمَّدٍ آخِذُونَ بِأَمْرِ نَبِيِّنَا وَ شِيعَتُنَا آخِذُونَ بِأَمْرِنَا.

يَا ذُنَّ رَبِّهَا. ۱ آن حضرت فرمود که رسول خدا ﷺ فرمود: «أَنَا أَضْلُهَا وَعَلِيٌّ فَرَعُهَا وَالْأَيْمَةُ أَغْصَانُهَا وَعِلْمُنَا نَمْرُهَا وَشِيعَتُنَا وَرَقَّتْهَا». پس فرمود: «يَا أَبَا حَمْرَةَ هَلْ تَرَى فِيهَا فَضْلًا قَالَ قُلْتُ لَا وَاللَّهِ مَا أَرَى فِيهَا فَضْلًا قَالَ فَقَالَ يَا أَبَا حَمْرَةَ وَاللَّهِ إِنَّ الْمَوْلُودَ يُوَلَّدُ مِنْ شِيعَتِنَا فَتَوَرَّقُ وَرَقَّةٌ مِنْهَا وَ يَمُوتُ فَتَسْقُطُ وَرَقَّةٌ مِنْهَا.» ۲

### [نگاه نورانی مؤمن]

و از معاویه بن عمار روایت کرده که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: چیست تفسیر حدیثی که شنیدم از جناب شما: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ؟ فرمود: «يَا مُعَاوِيَةَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ نُورِهِ وَصَبَّغَهُمْ فِي رَحْمَتِهِ وَأَخَذَ مِيثَاقَهُمْ [لَنَا] بِالْوَلَايَةِ عَلَيَّ مَعْرِفَتِهِ يَوْمَ عَرَفَتِهِمْ نَفْسُهُ فَالْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ، أَبُو النُّورِ وَأُمُّهُ الرَّحْمَةُ فَإِنَّمَا يَنْظُرُ بِذَلِكَ النُّورِ الَّذِي خَلَقَ مِنْهُ.» ۳ و در کافی روایت است که: مؤمن وصف کرده نمی شود؛ ۴ یعنی کسی از رعایا قدرت بر وصف مؤمن کامل ندارد.

### [گفتار حکما در زمینه تأثیر پاکی نفس]

و قدمای حکما به صفای ریاضات این مطالب را درست فهمیده اند که گفته اند که: چون کسی مهاجرت کند دنیا را و [از] انس به اشیای محسوسه و خیالات ردئی و افکار غیر مرضیه فرار کند، و متفرد شود به بحث از حقایق امور، و هم او هم واحد گردد، منکشف شود برای او علم غیب؛ بداند آنچه مخفی دارند مردم در نفوس خود،

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲۴-۲۵.

آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده: سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه اش استوار و شاخه اش در آسمان است؟ میوه اش را هر دم به اذن پروردگارش می دهد.

۲. بصائر الدرجات، ص ۵۸، الجزء الثاني و به نقل از او در بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۳۷، ح ۱.

من اصل آن هستم و علی فرع آن و ائمه اطهار شاخه های آن و دانش، میوه های آن و شیعیان، برگ های آن هستند. ای ابو حمزه! آیا در این جا فضیلتی مشاهده می کنی؟ گفتم: به خداوند سوگند! همه آن فضیلت هستند، بعد فرمود: ای ابو حمزه! هر گاه برای یکی از شیعیان ما فرزندی متولد گردد برگی در آن درخت می روید و هر گاه یکی فوت کند برگی از آن می ریزد.

۳. بصائر الدرجات، ص ۸۰، ح ۲، الجزء الثاني؛ به نقل از: بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۴، ح ۲.

ای معاویه! خداوند مؤمنان را از نور خود آفرید و از رحمتش ایشان را ساخت و روزی که خودش را به آنان شناساند، برای ما از آنها عهد و پیمان گرفت. پس مؤمن، برادر مؤمن است و از یک پدر و مادر هستند. پدرش نور و مادرش رحمت است و مؤمن، به وسیله این نوری که از آن خلق شده می بیند.

۴. کافی (اصول)، ج ۲، ص ۱۸۲، ح ۱۶.

و مطلع شود بر اسرار و سرایر خلائق، و جای گیرد در ورای فلک، «وَكَانَ إِنْسَانًا فَاضِلًا قَرِيبَ الشُّبْهِ مِنَ الْبَارِي وَفِي نُورِ الْبَارِي وَصَارَتْ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا بَارِزَةً لَهُ»<sup>۱</sup>.

افلاطون گوید: این حال کسی است که نزدیک به آن گردد که مفارقت کند بدن را، و ذکر کرده حال مرتاضی را که خبر داد اهل بیت خود را به مدت عمر هر یک، و به خسف‌های<sup>۲</sup> که در بلاد روسیه واقع شد بعد از یک سال، و سیلی که روی دهد در فلان موضع بعد از دو سال؛ گفته: پس چگونه خواهد بود حال کسی که مفارقت کند بدن را عَلَى الْحَقِيقَةِ و بمیرد به موت ارادی نه طبیعی، و تفویض کند به او حضرت باری - جل جلاله - اشیایی را از سیاست عالم؟ پس لذت می‌برد به آن سیاست و تدبیر به اذن خداوند علیم قدیر.

#### [وصف ائمه علیهم السلام در دعای ماه رجب]

حقیر گوید: و آن در خصوص عباد الله الْمُصْطَفَيْن است که در وصف ایشان در دعای ماه رجب که در مصباح شیخ طوسی و غیره است وارد است، و آن از ناحیه مقدسه برید ابی جعفر محمد بن عثمان - رضی الله عنه - بیرون آمد: «أَسْأَلُكَ بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَشِيئِكَ فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَأَزْكَانًا لَتَوْجِيدِكَ وَآيَاتِكَ وَمَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ رَتْقُهَا وَفَتْقُهَا بِيَدِكَ بَدْوُهَا مِنْكَ وَعَوْدُهَا إِلَيْكَ»<sup>۳</sup>، و شرط صحت متابعت و اقتباس از مشکوة «فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ فِي رُجَابِةٍ»<sup>۴</sup> تشیع و ورع و تقوا است.

نیست جز تقوا در این ره توشه‌ای نان و حلوا را بنه در گوشه‌ای

۱. این سخن منسوب به افلاطون است و کندی در رسائل خود، در رساله «فی القول فی النفس» آن را نقل کرده و در برابر آن به بیان نظریه خود پرداخته است.

۲. انسان شایسته‌ای می‌شود که نزدیک است مانند خداوند شود و در نور او قرار گیرد و در این حالت همه اشیاء بر او آشکار می‌شود.

۳. نقصان و کمی. خشکسالی و ماه گرفتگی از همین کلمه می‌آید.

۴. مصباح‌المتجهّد، ص ۷۴۰. محمدتقی شوشتری، در اخبارالدخيلة، ص ۲۶۳ به بعد در صحت متن و سند این دعا مناقشه کرده است.

از تو درخواست می‌کنم به واسطه آنچه مشیت تو درباره آنان حکم کرده است و آنان را معادن کلمات خود و پایه‌های توحید و نشانه‌ها و مقامات خود قرار دادی که در هیچ مکانی تعطیل بردار نیست و به واسطه آن هر کسی که باید تو را بشناسد، می‌شناسد. آنان جز در اینکه بندگان تو و آفریده‌های تو هستند، با تو فرقی ندارند. انجام امور به دست تو است و آغاز و بازگشت آن نیز به دست تو است.

۴. در آن چراغی و آن چراغ در شیشه‌ای است.

خلیل آسا در ملک یقین زن ندادی لا اِحْبُ الْأَقْلین زن  
 «مَا لِعَلِيٍّ وَنَعِيمٍ يَفْنَىٰ وَكَذَّبَةٌ لَا يَتَّقِي»<sup>۱</sup> و شواهد آن از آیات و اخبار بسیار است. قَالَ  
 اللَّهُ تَعَالَى: «اتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ»<sup>۲</sup> «اتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا»<sup>۳</sup> «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»<sup>۴</sup> «وَمَنْ  
 يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»<sup>۵</sup> «الْمَعْدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ وَالْحِمِيَّةُ  
 رَيْسُ كُلِّ دَوَاءٍ»<sup>۶</sup> و فی مصباح الشریعة: «الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعَاءٍ وَاحِدٍ وَالْمُنَافِقُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ  
 أَمْعَاءٍ»<sup>۷</sup> وَ رَوَاهُ فِي السَّمَاءِ وَالْعَالَمِ مِنَ الْبِحَارِ فَافْتَهُمْ ظَاهِرُهُ وَ بَاطِنُهُ فَهُوَ مِنَ الْجَوَاهِرِ  
 الثَّمِينَةِ جَدًّا.

### [حالات قلب]

و هرگاه قلب را زنگ و رین<sup>۸</sup> به توجه به قاذورات<sup>۹</sup> دنیویه طاری شد،<sup>۱۰</sup> و دخان<sup>۱۱</sup>  
 مظلّم از ارتکاب معصیت بلکه ترک اولی متصاعد به قلب شد؛ چنانچه فرمود:  
 «كَلَّابٌ زَانٌ عَلَيَّ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»<sup>۱۲</sup> و أيضاً فرمود: «أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْنَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ  
 وَنَطْبَعُ عَلَيَّ قُلُوبِهِمْ فَهَمْ لَا يَسْمَعُونَ»<sup>۱۳</sup>، و امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود: «إِنَّ  
 الْأَيْمَانَ لَيَبْدُو الْمُنْعَةَ بَيَاضًا فَإِذَا عَمِلَ الْعَبْدُ الصَّالِحَاتِ نَمَى وَ زَادَ حَتَّى يَبْيَضَّ الْقَلْبُ كُلُّهُ وَإِنَّ التَّفَاقُ  
 لَيَبْدُو نُكْتَةً سَوْدَاءً فَإِذَا انْتَهَكَ الْحُرُمَاتِ زَادَتْ حَتَّى يَسْوَدَّ الْقَلْبُ كُلُّهُ فَيُطْبَعُ عَلَيَّ قَلْبِهِ فَذَلِكَ

۱. نهج البلاغه، خطبة ۲۲۴.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

و از خدا پروا کنید و خدا [این گونه] به شما آموزش می دهد.

۳. سوره مانده، آیه ۱۰۸.

از خدا پروا دارید و [این پندها را] بشنوید.

۴. سوره شعرا، آیه ۱۰۸.

۵. سوره طلاق، آیه ۲-۳.

و هرکس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون شدن قرار می دهد و از جایی که حسابش را نمی کند به او روزی  
 می رساند.

۶. دعوات، ص ۷۷؛ خصال، ص ۵۱۲.

۷. مصباح الشریعة، ص ۷۸؛ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۳۷، ح ۳۳.

مؤمن کم خور و منافق بسیار پرخور است (به اندازه هفت روده طعام می خورد).

۸. تیره و سیاه شدن دل از تکرار گناه.

۹. کثافات.

۱۰. بر طرف شد.

۱۱. سوره مطفین، آیه ۱۴.

نه چنین است، بلکه آنچه مرتکب می شدند زنگار بر دل هایشان بسته است.

۱۳. سوره اعراف، آیه ۱۰۰.

اگر می خواستیم آنان را به [کیفر] گناهانشان می رساندیم و بر دل های شان مهر می نهادیم تا دیگر نشوند.

الْخُتْمِ»،<sup>۱</sup> پس آیه شریفه «كَلَّابٌ رَّانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»<sup>۲</sup> را تلاوت فرمود. و حضرت صادق علیه السلام فرمود: قلب در بعض ساعات مثل جامه کهنه است، نه ایمان است در آن و نه کفر، پس تصفیه و جلای او به توجه به کعبه حقیقی و استغفار و انابه و اعمال حسنه است، «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»<sup>۳</sup> «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»<sup>۴</sup> و صوم<sup>۵</sup> و جوع<sup>۶</sup> و قوت حلال، و قلت نوم<sup>۷</sup>، و دوام طهارت، و کثرت تلاوت کلام الله با تدبیر، و ذکر الله - عز و جل - را تأثیر عجیبی است در آن، و آن آسان است بر کسی که خدا بر او آسان فرماید.

قال مولانا امیر المؤمنین: «هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَ بَاشَرُوا رُوحَ السَّيِّقِينَ وَ اسْتَأْتُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَفُّونَ وَ أَنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَ صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى»<sup>۸</sup> و به حکم «كُنْ فِيهِمْ وَ لَا تَكُنْ مَعَهُمْ»، به ظاهر در میان عامه ناس می باشند و در حقیقت و اخلاق با ایشان نیستند، كما قال علیه السلام: «وَ خَالَطُوهُمْ بِالْبُرْآنِيَّةِ - وَ خَالَطُوهُمْ بِالْجَوَانِيَّةِ». آن وقت تویی مراد حضرت رسول صلی الله علیه و آله به قولش: «إِنَّ مِنَ الْعِلْمِ كَهَيْئَةِ الْمَكُونِ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا أَهْلُ الْمَعْرِفَةِ بِاللَّهِ، فَإِذَا نَطَقُوا بِهِ لَمْ يَجْهَلْهُ إِلَّا أَهْلُ الْإِعْتِرَافِ بِاللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ لَمْ يَتَحَمَّلْهُ إِلَّا أَهْلُ الْإِعْتِرَافِ بِاللَّهِ فَلَا تُحَقِّقُوا عَالِمًا آتَاهُ اللَّهُ عِلْمًا فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - لَمْ يَحْفَرْهُ إِذَا آتَاهُ إِيَّاهُ»<sup>۹</sup> رَوَاهُ فِي الْحَقَائِقِ.

۱. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۲۱۱؛ تفسیر تعلیمی، ج ۳، ص ۲۱۲ (با اندکی تفاوت).

۲. اولین ظهور ایمان در قلب آدمی روشنایی کوچک و محدودی است؛ ولی در پرتو اعمال شایسته و بر اثر تکرار کارهای پسندیده رفته رفته آن فروغ کوچک، بزرگ می شود و سرانجام، شعاع نورانی اش آن قدر وسیع می گردد که همه قلب را فرا می گیرد و تمام ضمیر باطن را روشن می کند.

۳. سوره مطفین، آیه ۱۴.

۴. نه چنین است، بلکه آنچه مرتکب می شدند زنگار بر دل های شان بسته است.

۵. سوره رعد، آیه ۲۸.

۶. آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد.

۷. سوره هود، آیه ۱۱۴.

۸. زیرا خوبی ها بدی ها را از میان می برد.

۹. جوع: گرسنگی.

۱۰. نهج البلاغه، قصار الحکم، رقم ۱۴۷.

دانش، نور حقیقت بینی را بر آنان تافته و آنان روح یقین را دریافته و آنچه را ناز پروردگان دشوار دیده اند آسان پذیرفته اند و به آنچه نادانان از آن رمیده اند خو گرفته و هم نشین دنیابند با تن ها و جان هاشان آویزان است در ملا علی.

۱۱. کافی، ج ۲، ص ۲۲۰.

با مردم در ظاهر آمیزش کنید و در باطن مخالف آنها باشید.

۱۲. حدیث فوق در کتب روایی به صورت مختصر آمده، ولی در کتب عرفانی مفصل تر ذکر شده است.

## [سخن خواجه نصیر درباره عارف پیوسته به حق]

و نصیر المله والذین در شرح اشارت می فرماید: «العارف إذا انقطع عن نفسه و اتصل بالحق رأى كل قدرة مستغرقة في قدرته المعلقة بجميع المقدرات وكل علم مستغرقاً في علمه الذي لا يغرب عنه شيء من الموجودات وكل إرادة مستغرقة في إرادته التي لا يأسى عنه شيء من الممكنات بل كل وجود وكل كمال وجود فائض من لدنه، فصار الحق حينئذ بصره الذي يبصر به، وسمعه الذي يسمع، وقدرته التي بها يفعل، وعلمه الذي به يعلم، ووجوده الذي به يوجد، فصار العارف حينئذ متخلفاً بأخلاق الله بالحقيقة»<sup>۱</sup>. قال الفيض في رسالة علم اليقين بعد نقله: «و هذه المرتبة هي نهاية السیر الى الله على صراط النفس و بعد هذه المراتب أربع منازل، الى آخر ما افاد الله»<sup>۲</sup>. و در بعض مطالب او اشکال است. شاید غرض، نقل کلام غیر است کما یشیر الیه ما فی رسالته الانصافیة و اول قرة العین فلا تغفل.

→ ر.ک: قوت القلوب، احیاء علوم الدین و فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۱۱۴؛ ج ۳، ص ۴۸ و ۲۴۴.

علم مانند شیء تکوین یافته‌ای است که غیر از اهل معرفت کسی دیگر آن را نمی‌شناسد، پس وقتی از آن حرفی زدند به آن جهل نمی‌ورزند مگر زیانکاران و کسی آن را تحمل نمی‌کند مگر اهل اعتراف به خداوند متعال، پس دانشمندان واقعی را حقیر بشمارید.

۱. شرح اشارات، ج ۳، ص ۳۸۹.

عارف وقتی از خود برید و به حق متصل شد، تمام قدرت‌ها را مستغرق در قدرت حضرت حق می‌بیند و تمام علوم را مستغرق در علم خداوند می‌بیند که هیچ چیز از او مخفی نمی‌ماند و همه اراده‌ها را در اراده او مستغرق می‌بیند و تمام وجود را فیض گیرنده از او می‌بیند. پس در این زمان، حضرت حق چشم او می‌شود که با آن می‌بیند و گوش او می‌شود که با آن می‌شنود و قدرت او می‌شود که با آن کار انجام می‌دهد و علم او می‌شود که با آن می‌شناسد و وجود او می‌شود که با آن به وجود می‌آورد و در این هنگام است که عارف متخلق به اخلاق الهی شده است.

۲. و این مرتبه، آخرین مرتبه سیر در صراط نفس است و پس از آن چهار منزل می‌ماند.

مجلس چہارم

در ذکر اخبار فضل  
حضرت ابوالفضل  
علیہ السلام





## الْمَجْلِسُ الرَّابِعُ

در ذکر اخبار مأثوره در فضل ابی الفضل  
سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَبَعْضُ كَرَامَاتِ بَرَزَخِيهِ أَنْ سُرُورُ اسْتِ

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ الزُّمَرِ: «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِي\* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ»<sup>۱</sup> وَ قَالَ «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً»<sup>۲</sup>.

بدان که فضیلت مأخوذ است از فضل، و آن اگر چه به معنی زیادتی است، قال تعالی: «وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ»<sup>۳</sup> یعنی فراموش نکنید تفضل بر یکدیگر را، و ابتداء فقرا را از زیادتی های ملبوس و مأکول خود، و اگر چه استقصا نکنید که از برای خود و عیال واجب النفقه خود چیزی نگذارید. در حدیث است که: «الْعُمَّاءُ تَرَكَوْا فُضُولَ الدُّنْيَا»<sup>۴</sup> و مراد، زیاد از واجبات و مستحبات است؛ یعنی: «تَرَكَوْا الْمُبَاحَاتِ فَضْلًا عَنِ الدُّنُوبِ»، و در حدیث مسافر است: «إِنْ خَرَجَ لِطَلَبِ الْفُضُولِ فَلَا وَ لَا كَرَامَةَ»<sup>۵</sup>، و از این باب

۱. سوره زمر، آیه ۱۷-۱۸.

و آنان که خود را از طاغوت به دور می دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوی خدا بازگشته اند آنان را مرزده باد، پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی می کنند اینانند که خدای شان راه نموده و اینانند همان خردمندان.

۲. سوره نساء، آیه ۹۵.

خدایانند، کسانی را که با مال و جان خود جهاد می کنند به درجه ای بر خانه نشینان مرتبت بخشیده.

۳. سوره بقره، آیه ۲۳۷.

و میان یکدیگر بزرگواری را فراموش مکنید.

۴. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۳۹؛ ج ۷۸، ص ۳۰۱.

دانا یان زیادی دنیا را ترک کرده اند.

۵. کافی، ج ۳، ص ۴۳۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۵۲.

اگر برای به دست آوردن زیادی دنیا می رود، پس کرامتی در آن نیست.

دِرْع رسول الله را ذات الفُضول می‌گفتند؛ چون در آن زیادتی بود که سه حلقه از نقره داشت،<sup>۱</sup> و نیز در آن سعه زاید بود؛ اگر چه مصالحتی در آن ملحوظ بود؛ ولیکن مراد به فضل در مقام تفضیل و مدح، زیادتی در چیزی است که کمال باشد. مثل علم که شیء نفیس مرغوب فیه است و آقا و اشرف همه فضایل، چه بالاتر از چیزی که مطلوب و مرغوب فیه لذاته و لغیره باشد متصور نیست، علی الخُصوص هر گاه غایت و لغیره او نفیس‌ترین امور باشد، و علم «مُضَافاً إِلَى أَنَّهُ كَمَالٌ وَ مَرغُوبٌ فِيهِ لِكُلِّ أَحَدٍ مِنَ الْخَوَاصِّ وَ الْعَوَامِ بَلْ هُوَ فَضْلٌ لِلْبَهَائِمِ كَمَا فِي الْكَلْبِ الْمُعَلَّمِ وَ يَعْسُوبُ النَّخْلَ»،<sup>۲</sup> غایت او و مایتوصل به آیه، معرفت باری - عزوجل - و قرب به حضرت او و سعادت دارین<sup>۳</sup> است.

### [لذت دانش اندوزی]

در محجة البیضاء مرحوم فیض از بعض علما حکایت است که گفت: «لَوْ عَلِمَ الْمُلُوكُ مَا نَحْنُ فِيهِ مِنْ لَذَّةِ الْعِلْمِ لَحَارَبُونَا بِالسُّيُوفِ وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا»،<sup>۴</sup> و در آداب المتعلمین خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله از علما آورده<sup>۵</sup> که: چون شب را بیدار بود در مطالعه علم، و مشکلی را می‌فهمید؛ می‌گفت: «أَيْنَ أَبْنَاءُ الْمُلُوكِ مِنْ هَذِهِ اللَّذَّةِ!»<sup>۶</sup>

### [اهمیت شناخت خداوند از دیدگاه امام صادق علیه السلام]

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ نَعِيمِهَا وَ كَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقْلَ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطْوُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ وَ لَتَعْمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ تَلَذُّوْا بِهَا تَلَذُّدًا مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّةِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ إِنْ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْسَ مِنْ كُلِّ وَخْشَةٍ وَ صَاحِبٌ مِنْ كُلِّ وَحْدَةٍ وَ نُورٌ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ وَ قُوَّةٌ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ وَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سُقْمٍ». <sup>۷</sup> پس فرمود: بودند پیش از شما قومی که کشته می‌شدند و سوخته می‌شدند و

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۹۹.

۲. اضافه بر آنکه کمال و ارزش است برای هر خواص و عوام؛ حتی بین حیوانات نیز علم ارزش دارد همان گونه که سگ آموزش دیده و زنبور عسل بر دیگران برتری دارند.

۳. دارین: دنیا و آخرت.

۴. اگر پادشاهان می‌دانستند که ما از علم آموزی چه لذتی می‌بریم با شمشیر به جنگ ما می‌آمدند و در حالی که آخرت ارزش و درجه بیشتری دارد.

۵. از محمد بن حسن شیبانی است. ر.ک: آداب المتعلمین، ص ۱۱۰.

۶. کجا بیدار پادشاهان که لذت علم را بچشند!

۷. اگر مردم می‌دانستند آنچه را در فضل معرفت خدا است چشم نمی‌داشتند به آنچه خدا به دشمنان خود داده است از

به منشار پاره می‌شدند و زمین وسیع بر ایشان تنگ می‌شد و از دین بر نمی‌گشتند.<sup>۱</sup> پس سؤال کنید از خدا درجات ایشان را و صبر کنید بر واردات روزگار تا برسید به درجهٔ ایشان.

### [حدیث اول: در فضیلت حضرت عباس علیه السلام]

هر گاه این را دانستی، بدان که ابی‌الفضل - سلام الله علیه - از اکابر و افاضل فقها و علمای اهل بیت بود، بلکه عالم غیر متعلم بود و منافات ندارد با آنچه گذشت که از پدر بزرگوار و والد عالی‌مقدار، روایت کند و شاهد بر آن از اخبار مأثوره، روایتی است که شیخنا در مستدرک الوسائل روایت کرده از یکی از سه سفینه، یعنی کشکول شهید اول علیه السلام که: در طفلی آن حضرت، پدر بزرگوار او، او را بر زانوی خود و زینب عالمه غیر معلمه را بر زانوی دیگر داشت و ابوالفضل تازه به تکلم آمده بود. به او گفت: بگو واحد؛ او گفت. پس علی علیه السلام فرمود: بگو اثنین.

عرض کرد: ای پدر! به زبانی که واحد گفته‌ام، اثنین نمی‌گویم.

حضرت امیر - صلوات الله علیه - او را بوسید.

زینب عرض کرد: ای پدر! آیا ما را دوست می‌داری؟

فرمود: بلی ای فرزند!

عرض کرد: محبت خالص از برای خدا است و لا محاله نسبت به ما شفقت است،

پس حضرت او را تقبل فرمود.<sup>۲</sup>

---

→ شکوفایی زندگانی دنیا و نعمت آن و دنیایشان در نظرشان فروتر باشد از آنچه زیر گام خود بمالند و پایمال کنند و هر آینه به شناختن خدا متنعم باشند و از آن کامجو گردند به مانند کسی که در گلستان‌های بهشت با دوستان خدا به سر برد.

راستی معرفت خدا عزوجل از هر هراس آرامش باشد و در هر گونه تنهایی یار و همدم است و در هر تاریکی چراغ فروزان است و از هر ناتوانی نیروبخش است و برای هر دردی درمان است.

۱. کافی (روضه)، ج ۸، ص ۲۴۷، ح ۳۴۷؛ محجة البیضاء، ج ۱، ص ۴۲-۴۳.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۱۵، ح ۱۸۰۴۰، ابواب احکام اولاد، باب ۷۹، نوادر مایعلق بأبواب احکام الاولاد؛ به نقل از: مجموعه شهید (با اندکی تفاوت). این روایت از لحاظ تاریخی قابل مناقشه است و مؤلف جای دیگر آن را یادآور شده است؛ زیرا اگر منظور صدیقهٔ صغری زینب کبری علیها السلام باشد بدون شک اشتباه است؛ زیرا تولد حضرت ابوالفضل علیه السلام پس از سال ۲۵ ق. بوده است و اگر طفولیت آن حضرت را در سال‌های ۲۸ یا ۲۹ ق. بگیریم، حضرت زینب علیها السلام در آن موقع حدود ۲۳ یا ۲۴ سال داشته‌اند؛ البته به گونه‌ای دیگر می‌توان آن را توجیه نمود و آن، این‌که در بعضی منابع بین فرزندان امیرالمؤمنین زینب صغری نیز وجود دارد که ممکن است او باشد. شهید اول و حاجی نوری نیز فقط زینب آورده‌اند، بدون لقب کبری یا صغری.

جوهر جام جم از معدن و کان دگر است تو تَمَنَّا ز گل کوزه گران می داری

### [حدیث دوم: وصف علم و معرفت حضرت ابو الفضل علیه السلام]

و آن را بعض اصحاب، در کتاب *مجالس المتقین* روایت کرده<sup>۱</sup> بدون آن که مأخوذ منه را ذکر نماید، و آیا بالاتر از وصف حضرت صادق - صلوات الله علیه - آن جناب را در مقام علم و معرفت می شود، به کلامی که *عمدة الطالب* از ابی نصر بخاری از مفضل بن عمر - که به قول ارشاد مفید از خاصه و ثقات و اهل سر آن حضرت بود، وَ هُوَ الْحَقُّ كَمَا حَقَّقَ فِي مَحَلِّهِ - روایت کرده که فرمود: «كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ، صَلْبُ الْإِيمَانِ جَاهِدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَأُتْبِيَ بِلَاءَ حَسَنًا وَمَضَى شَهِيدًا».<sup>۲</sup> لَا وَاللَّهِ، كُلُّ صَيْدٍ فِي جَوْفِ الْفَرَاءِ.

### [فصل: حدیث سوم در فضیلت حضرت ابو الفضل علیه السلام]

حدیث سوم در فضیلت مولانا ابی الفضل علیه السلام، روایت شیخ صدوق است در *خصال و امالی*، و در *بحار و عوالم العلوم* شیخ عبدالله بن نورالله بحرینی نیز مسطور است. ابو حمزه ثمالی روایت کند که: نظر کرد علی بن الحسین زین العابدین به سوی عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام، پس اشک آن حضرت جاری شد. پس فرمود: روزی نگذشت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله مثل احد که کشته شد در آن حمزه بن عبدالمطلب عم آن حضرت، شیر خدا و شیر رسول او، و بعد از آن روزی نگذشت بر آن حضرت مثل روز موته شام که کشته شد در آن پسر عمش جعفر بن ابی طالب علیه السلام.

پس فرمود: «وَلَا يَوْمَ كَيْوَمِ الْحُسَيْنِ»<sup>۳</sup> و نبود روزی مثل روز عاشورای حسین علیه السلام که سی هزار مرد که خود را از این امت می دانستند او را محاصره کردند و تقرب می جستند هر یک به سوی خدا، به ریختن خون آن حضرت و او خدای را به خاطر ایشان می داد و قبول نمی کردند موعظه او را، تا آن که از راه ظلم و عدوان آن حضرت را شهید کردند. بعد فرمود: رحمت کند خدای، عباس را که اختیار کرد حیات آن

۱. منظور مؤلف، محمدتقی برغانی قزوینی است که توسط بابیه در سال ۱۲۶۴ ق. شهید شده و کتاب خود را در سال ۱۲۵۸ ق. تألیف کرده است.

۲. *عمدة الطالب*، ص ۲۳۹.

عموی گرانقدرم عباس، انسانی ژرفنگر و با بصیرت و دارای ایمانی سخت و استوار بود: به همراه برادرش حضرت اباعبدالله حسین علیه السلام در راه خدا جهاد کرد و در این راه به آزمایشی سخت دچار شد و به زیبایی از آن بیرون آمد تا این که شهید شد.

۳. هیچ روزی مانند روز عاشورا نمی شود.

حضرت را بر حیات خود، و متحمل بلا شد و خود را فدای برادر خود نمود تا آن که دو دست او را قطع کردند، پس خداوند - عزّوجلّ - عوض آن، دو بال به او عطا فرمود. به درستی که برای عباس در نزد خداوند - عزّوجلّ - درجه‌ای است که غبطه و رشک می‌برند بر او شهدا روز قیامت.<sup>۱</sup>

شیخ صدوق رحمته‌الله در *خصال* بعد از ذکر این خبر شریف می‌فرماید: آن را با سایر اخبار مأثوره در فضیلت ابی‌الفضل العباس در کتاب *مقتل الحسین* رحمته‌الله نوشتم.<sup>۲</sup> حقیر گوید: از این کلام صدوق معلوم شد که اخبار در فضیلت آن حضرت زیاد بوده و از میان رفته، به رفتن بسیاری از کتب شیعه؛ چه *مقتل صدوق* غیر از *امالی* ایشان است که معروف است به مجالس قطعاً؛ چنانکه از *فهرست شیخ طوسی* و سایر *فهارس* و کتب رجالیه واضح است، و از سیصد کتاب تألیف ایشان، عدد قلیلی در زمان ما باقی است.

### [برتری حضرت ابوالفضل رحمته‌الله بر جعفر بن ابی‌طالب رحمته‌الله و دلیل آن]

بعد می‌گویم: ظاهر این حدیث شریف، تفضیل ابی‌الفضل است بر جعفر بن ابی‌طالب رحمته‌الله، و استبعاد ندارد؛ چنانچه در حدیث طولانی ابن عباس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که در مجلس بیست و چهارم *امالی صدوق* است، روایت است: «تَنْصُرُهُ عِصَابَةُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَوْلَيْكَ مِنْ سَادَةِ شُهَدَاءِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ».<sup>۳</sup> و در زیارت مطلقه که در مزار شیخ مفید است و در بحار از مزار کبیر قدیم نیز روایت شده؛ وارد است: «الْسَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبَّانِيُّونَ أَنْتُمْ لَنَا فُرْطُونَ نَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ وَأَنْصَارُ أَشْهَدُ أَنْكُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ وَسَادَةُ الشُّهَدَاءِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»<sup>۴</sup> و به همین عبارت در *کامل الزیارات* و *کافی* نیز وارد است.<sup>۵</sup>

۱. *خصال*، باب الاثنین، ج ۹۰، ص ۱۰۳؛ *امالی*، ص ۵۴۷، المجلس السبعون، ج ۷۳۱؛ *بحار الانوار*، ج ۴۴، ص ۲۹۸،

ج ۴؛ *عوامل*، ج ۱۷، ص ۳۴۸، باب فضل العباس...؛ *اکسیر العبادات*، ج ۲، ص ۵۰۷.  
۲. *خصال*، ص ۱۰۳.

۳. *امالی*، ص ۱۷۷؛ *بحار الانوار*، ج ۲۸، ص ۳۷.

گروهی از مسلمانان او را یاری می‌کنند که آنها از بزرگان شهدای امت من در روز قیامت هستند.

۴. *بحار الانوار*، ج ۱۰۱، ص ۲۱۷؛ *مزار مفید*، ص ۱۲۰.

سلام خدا بر شما انسان‌های الهی باد! شما بر ما سبقت گرفتید و ما به دنبال‌تان شما را یاری می‌کنیم و به راه شما می‌رویم. شهادت می‌دهم که خدا را یاری کردید و بزرگان شهدا در دنیا و آخرت هستید.

۵. *کامل الزیارات*، ص ۲۰۴ و ۲۱۹؛ *کافی*، ج ۴، ص ۵۷۴.

و در اقبال سید ابن طاووس از زیارت ناحیه مقدسه روایت است: «أَشْهَدُ لَقَدْ كَشَفَ اللَّهُ لَكُمْ الْغِطَاءَ وَ مَهَّدَ لَكُمْ الْوِطَاءَ - وَ أَجْزَلَ لَكُمْ الْعَطَاءَ وَ كُنْتُمْ عَنِ الْحَقِّ غَيْرَ بَطَاءٍ - وَ أَنْتُمْ لَنَا فُرْطَاءٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ خُلَطَاءٌ فِي دَارِ الْبَقَاءِ»<sup>۱</sup> و در فقرة دیگر ماثور است: «لَمْ يَسْبِقَهُمْ سَابِقٌ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ لَاحِقٌ»<sup>۲</sup>.

و ایضاً وارده شده که: با آن حضرت شهید شدند هیجده نفر از اهل بیت که در زمین مثل خود ندارند، و آن حضرت فرمود در لیلۀ عاشورا: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي وَ لَا أَهْلَ بَيْتِ آبُرِّ وَ أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا»، کَمَا فِي الْأَرْشَادِ<sup>۳</sup> «وَ لَا أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي»، کَمَا فِي الْلُهِوفِ<sup>۴</sup>، و در خرائج قطب راوندی روایت است که رسول خدا ﷺ فرمود به حسین علیه السلام که: شهید می شوی در زمینی که می نامند آن را عمورا، و شهید می شوند با تو جماعتی از اصحاب تو که نیابند آلم مسّ حدید<sup>۵</sup> را، و تلاوت فرمود: «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيَّ إِنِّي بِرَاهِمِمْ»<sup>۶</sup> را، خواهد بود حرب بر تو و ایشان سلام»،<sup>۷</sup> و در این کلام است از اجلال ایشان آنچه نمی رسد به آن عقول، و آن که رسیدند ولو در آن یوم به یک مرتبه به مقام فنا و وصول، چنانچه در کشف غطاء و اجزال عطا اخبار از آن بود.

### [مقام شهدای کربلا از زبان امام سجاد علیه السلام]

در حدیث قدامة بن زائده از پدرش از امام زین العابدین علیه السلام وارد است: «فَإِذَا بَرَزْتَ تِلْكَ الْعِصَابَةَ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ تَوَلَّى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَبْضَ أَرْوَاحِهِمْ بِيَدِهِ وَ هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ مِنَ السَّمَاءِ السَّابِغَةِ مَعَهُمْ آيَةٌ مِنَ الْيَقُوتِ وَ الزُّمُرُودِ مَمْلُوءَةٌ مِنْ مَاءِ الْحَيَاةِ وَ حُلُّلٌ مِنْ حُلُلِ الْجَنَّةِ وَ طِيبٌ مِنْ طِيبِ الْجَنَّةِ فَغَسَلُوا جَسَدَهُمْ بِذَلِكَ الْمَاءِ وَ أَلْبَسُوهُمَا الْحُلُلَ وَ حَنَطُوا بِذَلِكَ الطِّيبِ وَ صَلَّى الْمَلَائِكَةُ صَفًّا صَفًّا عَلَيْهِمْ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ قَوْمًا مِنْ أُمَّتِكَ لَا يَعْرِفُهُمُ الْكُفَّارُ وَ لَا يَشْرَكُونَ فِي تِلْكَ

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۷۴؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۸۰

شهادت می دهم که خداوند پرده را برای شما کنار زد و جایگاهی آسوده برای شما آماده کرد و بخشش فراوانی به شما عطا کرد و شما در دفاع از حق سستی نکردید. شما بر ما سبقت گرفتید و ما نیز در آن دنیا با شما هم‌نشین خواهیم بود.

۲. کسی بر آنان پیشی نگرفت و کسی نیز به آنان نخواهد رسید.

۳. ارشاد، ج ۲، ص ۹۱.

همانا من یارانی را بهتر از شما و خاندانی را بهتر و نیکوتر از خاندانم نمی شناسم، خداوند از ناحیه من به همه شما پاداش نیک عنایت فرماید.

۴. لهوف، ص ۵۵.

۵. درد شمشیر را حس نمی کنند. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۰؛ هوالمعلوم، ج ۱۷، ص ۳۴۴.

۶. ای آتش! برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش. ۷. خروایج، ج ۲، ص ۸۲۸، ح ۶۳، فصل فی الرجعة.

الدَّمَاءِ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ وَنَبِيَّةٍ فَيُؤَارُونَ أَجْسَامَهُمْ وَ يُقِيمُونَ رَسْمًا لِقَبْرِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ بِتِلْكَ الْبَطْحَاءِ يَكُونُ عِلْمًا لِأَهْلِ الْحَقِّ وَ سَبَبًا لِلْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْفَوْزِ»<sup>۱</sup> و در این حدیث است که جبرئیل عرض کرد که: یا رسول الله! خداوند - عزوجل - مقام اهل بیت تو و ذریات و دوستان شیعیان ایشان را با تو در بهشت قرار داده، جدایی نمی افکند بین تو و ایشان، زنده می شوند چنانکه تو زنده می شوی، و عطا می شوند چنانچه تو عطا می شوی تا آن که تو راضی شوی و فوق رضای تو و آنچه تو طلب کنی به ایشان عطا فرماید برای مصائب و بلاها و مکاره بسیار که به ایشان می رسد.<sup>۲</sup>

و اما آنچه قراء مراثنی می گویند که معصوم علیه السلام خطاب به ایشان می فرماید: «بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي طِبْتُمْ وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ وَ فُزْتُمْ فَوْزًا عَظِيمًا»<sup>۳</sup> و پدر و مادر خود را فدای ایشان می فرماید، این صحیح نیست؛ زیرا که معصوم به راوی می فرماید که: روی به قبر شهدا کن و چنین بگو، نه آن که خود بفرماید.

### فصل: [مقام شهدای کربلا از زبان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله]

از جمله اخبار خارجه از حدّ حصر که دلالت دارد بر رفعت مقام شهدا و حواریین حضرت سیدالشهدا - ارواحنا له و لهم الفداء - روایت صدوق است که آن را شیخنا در معالم العبر و بعض دیگر از اصحاب در اکسیر العباده و بعض دیگر در لؤلؤة الغالية فی اسرار الشهادة روایت کرده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود به اصحاب خود که: می دانید غم و اندوه من از چیست و تفکر من در حال کیست و قلب من مشتاق دیدار کیست؟

گفتند: بفرمایید یا رسول الله!

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۲؛ ج ۲۸، ص ۵۹.

و هنگامی که آن گروه فوت می کنند، حق تعالی خودش قبض ارواح آنها را بر عهده می گیرد و فرشتگان از آسمان هفتم به زمین فرود می آیند در حالی که با ایشان ظروفی از یاقوت و زمرد است که پراز آب حیات است و حله هایی از حله های بهشتی و عطره هایی از عطره های بهشتی دارند.

پس آن فرشتگان بدن های ایشان را با آن آب ها شستشو می دهند و حله ها را بر تن آنها کرده، با آن عطرها حنوطشان نموده، دسته دسته بر ایشان نماز می خوانند و پس از اتمام نماز، حق تعالی گروهی از امتت را که کفار ایشان را نمی شناسند و در خون شهدا نه باگفتار و نه با کردار و نه با قصد شرکت کرده اند می فرستد تا اجسام و بدن آنها را دفن کنند و برای قبر سیدالشهدا در آن سرزمین اثری نصب می کنند تا برای اهل حق نشانه و برای اهل ایمان سببی برای رستگاری باشد.

۲. همان، ج ۴۵، ص ۱۸۱.

۳. پدر و مادرم به فدای شما باد! پاک شدید و پاک شد زمینی که شما در آن دفن شدید و به رستگاری عظیمی دست یافتید.



آن حضرت آه کشید و فرمود: «هاه! شوقی الی اِخوانی من بَعَدِی.»<sup>۱</sup>

ابوذر عرض کرد: آیا ما برادران تو نیستیم؟

فرمود: شما اصحاب من می باشید و اما برادران من بعد از من می آیند؛ شأن ایشان، شأن انبیاء است و آنان قومی می باشند که فرار می کنند از پدران و مادران و برادران و خواهران و جمیع اقارب خود برای رضای خدا و ترک می کنند مال را به جهت رضای خدا، و ذلیل می کنند نفوس خود را در تواضع برای خدا، و رغبت نمی کنند در شهوات و فضول دنیا، جمع می شوند در بیته از بیوت خدا. مثل غربا می بینی ایشان را، محزون از خوف جهنم و شوق بهشت، «فَمَنْ يَعْلَمُ قَدْرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ؟» تا آن که فرمود: برای هر کدام ثواب هفتاد شهید از شهدای بدر است.

یا اباذر! هر یک از ایشان گرامی تر است در نزد خدا از جمیع مخلوق خدا. هرگاه یکی بمیرد گویا جمیع من فی الارض مرده است به جهت زیادتی فضل او عندالله؛ داخل می شود در شفاعت هر یک از ایشان دوازده هزار، و نوشته می شود برای او به هر نفسی که می کشد دو هزار هزار حسنه، و محو می شود از او دو هزار هزار سیئه، و بلند می شود دو هزار هزار درجه. یا اباذر! من مشتاقم به دیدن ایشان.

پس حضرت رسول ﷺ چشم مبارک را به هم گذاشت و گریه شوق کرد و دعا فرمود در حق ایشان به قولش: «اللَّهُمَّ احْفَظْهُمْ وَاَنْصُرْهُمْ عَلٰی مَنْ خَالَفَ عَلَيْهِمْ وَلَا تَخْذُلْهُمْ وَ اَقْرِ عَيْنِي بِهَمِّ يَوْمِ الْقِيَمَةِ»<sup>۲</sup> «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۳</sup> وَ فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ: «يَا مَلَائِكِي! إِنَّ مَثَلَ وَلِيِّي عِنْدِي كَمَثَلِ نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيَائِي وَ لَوْ دَعَانِي وَ اسْتَشْفَعُ فِي خَلْقِي شَفَعْتُهُ فِي أَكْثَرِ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفًا»<sup>۴</sup>.

و امثال آن از احادیث بسیار است، و دانستی به صریح احادیث صحیحه و زیارات که فتیان بنی هاشم که در کربلا شهید شدند، در روی زمین شبیه

۱. مشتاق دیدار برادرانم هستم که پس از من می آیند.

۲. التحصین، ص ۲۳ به بعد.

خداوند! آنها را حفظ کن و در برابر دشمنانشان یاری کن و آنها را فرو مگذار و روز قیامت چشمان مرا به دیدن آنها روشن کن.

۳. سوره یونس، آیه ۶۲.

آگاه باشید! بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند.

۴. همان، ص ۲۵.

ای فرشتگان من! این ولی من مانند یکی از پیامبران است و به مرتبه ای رسیده که اگر مرا بخواند و از برای بسندگانم طلب شفاعت کند، شفاعت او را در مورد هفتاد هزار نفر قبول می کنم.

نداشتند و درجه ابی الفضل بلند است به حدی که «يَغِيظُهُ بِهَا الشُّهَدَاءُ»<sup>۱</sup>.

### خبر چهارم: [در فضیلت حضرت عباس علیه السلام]

جمعی از اصحاب ما - رضوان الله علیهم - که از ایشان است صاحب *اکسیر العبادة* روایت کرده اند از بعضی از معصومین که فرمود: «إِنَّ الْعَبَّاسَ قَدْ زُقِيَ الْعِلْمَ زَقًا»<sup>۲</sup> و اگرچه این ضعیف بر مأخذ آن در کتب اخبار مطلع نشد، و لکن مؤید آن در *خصال* شیخ صدوق علیه السلام روایت است که عثمان گفت در حق حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و عبدالله جعفر: «وَمَنْ لَكَ بِمِثْلِ هَوْلَاءِ الْفِتْيَةِ أُولَئِكَ فَطَمُوا الْعِلْمَ فَطْمًا وَ حَازُوا الْخَيْرَ وَ الْحِكْمَةَ. قَلَّ الصَّدُوقُ: مَعْنَى قَوْلِهِ: فَطَمُوا الْعِلْمَ فَطْمًا أَيْ قَطَعُوهُ عَنِ غَيْرِهِمْ قَطْعًا وَ جَمَعُوهُ لِأَنْفُسِهِمْ جَمْعًا»<sup>۳</sup> و اعتراف یزید ملعون به آن در محضر اهل شام نیز مشهور است.

### فصل: [کرامات حضرت ابوالفضل علیه السلام]

و اما آنچه مشاهد است از مقام نورانیت آن حضرت، و ظاهر می شود از برکات توجه به آن و جهة الله، و توسل به مرقد منور او در هر عصر و زمان، پس البته از حیث تحریر و بیان خارج است و مجاورین کربلای معلی، هر وقت مکرر می شنوند صدای منادی را که بر گلدسته صحن مقدس آن ولی الله، شبلی ولی الله اعظم بر می آید و ندا می کند: «رَفَعَ اللهُ رَايَةَ الْعَبَّاسِ وَ بَيَّضَ اللهُ وَجْهَهُ فَإِنَّهُ قَضَى حَاجَتَنَا»<sup>۴</sup> و آنچه در این وقت حاضر دارم از آنها، اموری است:

### اول: [سزای اهانت]

روایت کند عالم فاضل جلیل نبیل و محقق مدقق بی مثیل در کتاب *اکسیر العبادة* از سید اجل، سید احمد النجل سید افخم علامه سید نصرالله مدرس حائری - که جمع شده بود از کتب پیش او آنچه کمتر در کتابخانه های علما مجتمع گردید - که گفت: نشسته بودم با جمعی از خدام در صحن مقدس آن حضرت، دیدم که مردی بیرون آمد از حرم مطهر و به تعجیل می رود، در حالی که یک دست خود را گذاشته بر انگشت کوچک

۱. امالی، ص ۴۶۲ و *خصال*، ج ۱، ص ۶۸.

۲. *خصال*، باب الثلاثة، ص ۱۴۸، ح ۱۲۴؛ به نقل از: *بحار الانوار*، ج ۴۳، ص ۳۳۲ ح ۴؛ ج ۹۶، ص ۱۵۲، ح ۱۶. کجا چنین جوانمردانی خواهی یافت؟ اینان از دانش بهره کافی دارند و خیر و حکمت را در بر دارند.

صدوق گوید: معنی *فطموا العلم فطمًا* این است که از دیگران بریده اند و همه را برای خود جمع نموده اند.

۴. خداوند بر سرفرازی عباس بیفزاید و چهره اش را نورانی کند که حاجت ما را برآورده کرد.

دست دیگر. پس به تعجیل روانه شدیم در عقب او تا در بیرون صحن شریف او را ملاقات کردیم؛ دیدیم که انگشت او قطع شده و خون مثل آب از آن بیرون می‌ریزد. پس به حرم شریف برگشتیم، دیدیم که انگشت او در میان شبکه‌های ضریح مقدس [مانده]، و معلق بر آن است و هیچ خون از آن ظاهر نیست که گویا از آدم مرده جدا شده؛ پس آن مرد به فاصله یک شب وفات کرد. دانستیم که به جهت اهانتی بود که از او واقع شده.<sup>۱</sup>

### الثانی: [سزای جسارت به ناموس مردم]

حکایت کند آن عالم جلیل و مخلص نبیل در کتاب سعادت ناصریه<sup>۲</sup> که بعد از تألیف اکسیر العبادة به فارسی، تألیف کرده که در بعض سنوآت اقامت او در نجف و کربلا، واقع شد این قضیه که: مردی از اهل عجم از خدام حاجی میرزا محمد خان سفیر می‌خواست زنی را متهم کند و از آن پول بگیرد، و آن زن از آن مرد گریخته، به حرم حضرت ابی الفضل علیه السلام التجاء برده و دست به شبکه ضریح مقدس انداخته، گفت: یا ابا الفضل علیه السلام! دخیل تو هستم، و آن مرد بی حیا خواست او را از حرم بکشد، خدام مانع بودند ولیکن نتوانستند علاج کنند. آن مرد، آن زن بیچاره را بیرون برده، قدری زرو آنچه خواست از او گرفت. بعد از دو-سه یوم، حاجی میرزا محمد خان از راه طراده<sup>۳</sup> قصد نجف اشرف می‌کند برای زیارت غدیریه، و آن مرد ملعون در زمرة نوکران همراهی دارد. او را در طراده خواب گرفت و دست‌های او آویزان بود؛ ناگاه باد شدیدی وزید و دو طراده با یکدیگر به هم برخورد، دست آن مردود را از بالای مرفق تا نزدیک شانه خرد می‌کند و آن همان دستی بود که بازوی ضعیفه را با آن گرفته، و استخوان سوخته، و به رنگ خاکستر شده بود و در همان شبانه مرد و به سزای عمل خود رسید. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

### الثالث: [برآورده شدن حاجت شیخ عبدالرحیم شوشتری]

خبر داد مرا جماعتی از ثقات علما، و بعض سادات عظیم از مجاورین کربلای معلی - و آن را در پشت کتاب صلوات مرحوم شیخ المشایخ العظام الشیخ مرتضی الانصاری رحمته الله

۱. اکسیر العبادات، ج ۲، ص ۵۱۵؛ اسرار الشهادة، ص ۳۲۵.

۲. نام این کتاب سعادت ناصریه است.

۳. کرجی، بلم و قایق را گویند. لغت نامه دهخدا، ذیل مدخل طراده.

نیز به باسمه در آورده‌اند - از جناب شیخ عبدالرحیم تستری از تلامیذ مرحوم شیخ مرتضی علیه السلام که گفت: در حرم مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام بودم که مرد و زنی از اعراب بادیه وارد حرم مطهر شدند و با خود داشتند طفلی را که مفلوج بود؛ به آن حضرت توسل جستند و زیارت نموده، بیرون رفتند.

پس من بعد از زیارت و نماز مشرف شدم به حرم حضرت ابی الفضل علیه السلام، دیدم آن مرد و زن طفل علیل خود را آنجا دارند و می‌گویند: «ذخیلک یا ابن امیر المؤمنین» و پشت ضریح مقدس رفتند؛ ولیکن طفل را روبه روی حضرت عباس علیه السلام گذاشته بودند و قادر بر حرکت نبود؛ در این وقت در نماز بودم، دیدم شفا یافته، حرکت کرده و به اطراف نگاه کرد. پدر و مادر خود را ندید، از حرم بیرون رفت و بعد والدین او به او ملحق شدند، بدون این که این را امر عجیبی بشمارند. من چون حاجتی داشتم همیشه در مشاهد مشرفه عرض می‌کردم و اجابت نمی‌دیدم؛ این وقت، حوصله من تنگی کرد و به مقام جسارت برآمده، عرض کردم: یا ابی الفضل علیه السلام! هرگاه اعراب بادیه در نزد شما بیشتر از ما طلاب علوم دینیه حرمت دارند، دیگر من در خدمت شما نمی‌مانم و به اعراب ملحق می‌شوم، و باز به خود آمده، ملتفت شدم که اعراب برای ضعف ایمان ایشان است که زود اجابت می‌شود و عذرخواهی کردم. پس از مراجعت به نجف اشرف، به ورود من، ملاقات کرد مرا خادم شیخ<sup>۱</sup> و گفت: «أحبب أستاذک». چون به خدمت او رسیدم، فرمود: دو حاجت داری، یکی آن که در قرب صحن مطهر مقدس امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - منزلی ابتیاع نمایی، و ثانی آن که به مکه مشرف شوی. و مبلغ وجهی به من عطا فرمود که در آن صرف کنم، و فرمود: تا من هستم به کسی اظهار مکن. من ابتدا کردم به ادای قرض خود از آن پول. و بعد از آن وفا به منزل و مخارج راه مکه نمودم. این است آن چیزی که یکی از علمای کربلا فرمود که: مکرر این را خودم از شیخ عبدالرحیم شنیدم.<sup>۲</sup>

#### الرابع: [توسل مؤلف به حضرت ابوالفضل علیه السلام]

این بنده ضعیف عاصی، در زمان مجاورت نجف اشرف که در محضر درس مرحوم آخوند ملامحمد ایروانی - که در علم و زهد و تقوا، وحید عصر خود بودند - در مسجد شیخ طوسی که خانه آن شیخ موفق بوده، حاضر می‌شدم و فقه خارج می‌فرمود

۱. نامش ملا رحمت الله بوده است.

۲. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۹۲.

و اصول در مسجد هندی - واقع در قرب درب قبله صحن مقدس - بر مرحوم محقق کامل و اصولی بارع، مصباح‌المتجهدين الحاج ميرزا حبيب‌الله الرشتي صاحب بدایع الافکار قرائت می‌کردم، ناچار شدم که برای طاعون شدیدی که در نجف اشرف واقع شد، بیرون روم برای ضعف قلب، و نظر به اخباری که در آن رسیده و در مسکن الشجون فی حکم الفرار من الطاعون تألیف سید نعمت‌الله جزایری مسطور است، و در بحارالانوار در جلد سوم نیز قلیلی دارد،<sup>۱</sup> پس یک هفته در مسجد سهله با جمعی از علما و طلاب نجف به سر بردم. با مرحوم آقای سید محمد هندی الاصل، مجاور نجف که کرامات آن مرحوم و آباء او در اواخر دارالسلام شیخنا النوری الحاج میرزا حسین - رَفَعَ اللَّهُ مَقَامَهُ فِي الْجَنَّةِ - مسطور است، نمازها را به جماعت می‌گزاردیم. بعد از آن، شوق زیارت امام حسین علیه السلام و حضرت ابی‌الفضل علیه السلام چنان مرا بی‌اختیار کرد که قادر ندیدم کأنه خود را بر ترک آن، و حال آن که قرنطو<sup>۲</sup> بین راه بود، و بسیار سخت می‌گرفتند و عبور ممکن نبود. مَعَ ذَلِكَ پیاده بیرون رفتم، تا جمعی از اعراب که به خان شور - که در وسط راه واقع است - می‌رفتند.

شب را در خانه قرب به کاروانسرا خوابیدم. چون صبح شد، عازم کربلا شدم. دیدم مرد [ی] نورانی، عمامه کوچکی به سر دارد، به من ملاقات کرد و فرمود: به کربلا می‌روی؟

عرض کردم: بلی.

فرمود: تنها می‌باشی؟ من رفیق تو، با یکدیگر برویم.

من بسیار مسرور شدم و با یکدیگر روانه شدیم. در بین راه، او را بسیار لطیف المزاج و مزاح دیدم. صحبت‌های نیکو می‌داشت برای طیب خاطر من. پس مقداری با یکدیگر پیاده رفتیم و در خود راحتی مشاهده می‌کردم که به وصف نمی‌آمد و خستگی منزل پیش نیز از من برداشته شد و از آن تعجب می‌کردم.

از او سؤال کردم که: از کجا می‌آیی؟

فرمود: از این بیابان‌ها. پس در قلیلی از مدت خود را در نزدیک چادرها [بی] دیدم که زده بودند برای قرنطو و عسکر رومی آن‌جا بودند برای برگردانیدن مترددین، در قرب کربلا و من اظهار خوف کردم. فرمود - به این لفظ به عینه - : چون

۱. بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۲۰. ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۲۹.

۲. قرنطینه.

من با تو هستم خاطر جمع باش، به تو کاری ندارند. و چیزی طلا داشتم؛ خواستم آن را مخفی کنم، چون پول را می‌گرفتند. به سوی من خندیدند و فرمود: چون من با تو هستم احتیاج به این کارها نیست. من غافل از آن که چطور شد که به این زودی به کربلا رسیدیم.

ترس من باقی بود و گفتم: بیایید از سمت حرم ابی‌الفضل - سلام الله علیه - از باغات برویم.

باز همان کلام را اعاده فرمود. من گانۀ مجبور شدم به آن که کلام او را قبول کنم؛ ولیکن متوسّل شدم به حضرت ابی‌الفضل و توجه کردم به قبۀ مطهر آن حضرت که نزدیک به او بودیم و چون خیمه‌ها را در وسط راه زده بودند از همان در خیمه‌ها عبور کردیم. گویا کور و گنگ شدند و اصلاً با ما تکلم نکردند و گذشتیم. پس در کربلا، آن مرد از من جدا شد و نفهمیدم به کجا رفت. بعد ملتفت شدم و هر چند او را فحص کردم اثری از او نیافتم، وَاللّهُ الْعَالِمُ.

و مثل آن است حکایت دیگری که برای احقر اتفاق افتاد و او، آن است که در بیابانی منفرد می‌رفتم، ناگاه دیدم شخصی را به شمایل و لباسی که شباهت به لون و شکل و لباس ما مردم نداشت که توقف دارد و جلو اسبی را گرفته؛ روی به حقیر عاصی آورد و بی سابقه و لاحقۀ فرمود: شما ایشان را چنین کرده‌اید، و در خاطر من داخل شد که می‌فرماید: علمای ظلمه را با جرئت در این امور مشاهده از آنها نموده‌اند. و چنان حالت حیرت مرا روی داد و در نظرم عظیم نمود که مبهوت شدم و ابداً قادر بر تکلم نشدم، ولیکن به صورت و شمایل او نظر می‌کردم و او به من. پس از نظرم غایب شد و او را ندیدم و دیگر هم از او اثری نیافته و او را ندیده بودم. و یکی از علمای معتمد برای احقر حکایت کرد از ثقه<sup>۱</sup> دیگر که او نیز یکی را دیده بود و همین تعرض و شکایت را داشته بود، واللّٰه العالم.

### [دیدار با رجال الغیب]

مخفی مباد که دیدن رجال الغیب و انتفاع<sup>۱</sup> به وجود مبارک ایشان هیچ استغرابی ندارد<sup>۲</sup> و از فواید، یکی دارم که «كُنْ مَعَهُمْ وَلَا تَكُنْ مَعَهُمْ» و از دیگری، ارائه و ارشادی که طی آن بهتر است و کتاب و سنت کفایت است. و جناب فخر العلماء و المحققین الزّاهدین

۱. نفع بردن، سود بردن.

۲. دور نیست.

آقانا سید علی حایری یزدی - سَلَّمَهُ اللهُ تعالی - خبر داد مرا در مشهد مقدس رضوی - عَلَيَّ مُشْرِفَهَا السَّلَام - به حکایت ملاقات فرمودن ایشان با یکی از رجال الغیب، و آن که با ایشان غذا تناول نمود و شطب<sup>۱</sup> و قلیان را قبول نکرد و فرمود: نمی کشم، و مبلغ و جهی به او می دادیم پنجاه یا شصت قران، قبول نکرد.

و فرمود: در همان وقت که از نزد ما رفت، جماعتی او را در دو فرسخی دیده بودند و اثبات امکان آن و نقل کلمات علمای اعلام، احتیاج نیست؛ بلکه اتفاق ایشان را بر آن در کتاب صمصام مهدوی متعرض شده ام.

و در نجم الثاقب و کشف الاستار شیخنا<sup>۲</sup> از آن حکایتی است و هر فطن را کفایت است. این مقدار، از این خاکسار برای تشویق طلاب علوم دینی به مقام اظهار در آمد، «وَمَا أَبْرَأُ نَفْسِي إِنْ النَّفْسُ لَأَمَّازَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَجِمَ رَبِّي»<sup>۳</sup> شیخ حسین را در قصیده آل جعفر است:

نَعَمْ هُوَ مَوْجُودٌ وَلَكِنْ لِحِكْمَةٍ      بِهَا اللهُ أَدْرِي اخْتَبَرْنَا لَهُ السُّتْرُ  
وَالْإِلَّا فَكَمْ فَازَ الْخَوَاصُّ بِتُخْفَةٍ      كُنَّا لِلْعِرَاقِيِّ وَالْخَوَاصُّ مَضَى ذِكْرُ  
وَعَدَّ رِجَالُ الْغَيْبِ ذَا نَسْفِكُمْ      ثَلَاثَ مِائِينَ بَلْ يَزِيدُهُمُ الْحَصْرُ

و قال:

وَهُمْ كَيْلًا حُضُورٌ لَدَى الْوَرَى      وَ لَمْ يَرَهُمُ إِلَّا الْإِخْفَاءَ وَ النَّذْرُ<sup>۴</sup>

#### الخامس: [عذاب مردی از قبیله بنی دارم]

در مقاتل الطالبیین و بحار و عوالم به روایت مداینی روایت است از قاسم بن اصیغ بن نباته که گفت: دیدم مردی را از بنی دارم که صورت او سیاه شده بود، و پیش از آن او را جمیل و شدید البیاض می شناختم، پس گفتم به او که نزدیک بود تو را شناسم! گفت: سبب این سیاهی آن است که کشتم مرد جوانی را از کسانی که با حسین علیه السلام

۱. نوعی چپق کوتاه دسته و کوچک سر که در عراق و خاک عثمانی متداول بوده است. لغت نامه دهخدا، ذیل مدخل شطب.

۲. سوره یوسف، آیه ۵۳.

و من نفس خود را تیره نمی کنم؛ چرا که نفس قطعاً به بدی امر می کند، مگر کسی را که خدا رحم کند.  
۳. بله آنها موجودند؛ ولی حکمتی در آن هست که بر ما پوشیده است و الا چه بسیار خواصی بوده اند که آنها را دیده اند و قبلاً یادشان گذشت و شماره آنها سیصد و بلکه بیشتر است و هم اکنون حاضرند و کسی آنها را نمی بیند مگر در پنهانی.

بودند که اثر سجود در پیشانی او بود و از آن وقت هیچ شبی نمی‌خوابم مگر آن‌که می‌آید و می‌گیرد تلابیب، یعنی: گریبان مرا، و می‌برد مرا و در جهنم می‌اندازد و تا صبح صیحه می‌کشم، پس باقی نمی‌ماند کسی از قبیله مگر آن‌که می‌شنود فریاد مرا. گفت: آن مقتول عباس بود و در بسیاری از نسخ، شاب امر د<sup>۱</sup> دارد<sup>۲</sup> و آن مشکل می‌شود اگر بر ظاهر خود بماند؛ زیرا که ابی‌الفضل ملتحمی بود.<sup>۳</sup>

مگر آن‌که مراد آن باشد که صاحب لحيه سفید نبود، چه سن آن حضرت به روایت عمده الطالب و ناسخ‌التواریخ و دیگران سی و چهار بود، چنانچه گذشت و بی‌عیب بود اتفاقاً، و لهذا در بودن طول قامت آن حضرت به حدی که مقاتل‌الطالبیین و غیره نوشته‌اند اشکال کردیم، و ابن ابی‌الحدید و دیگران، طوال عرب را اسم برده‌اند و آن حضرت را نشمرده‌اند، و شمردن قمقام<sup>۴</sup> آن اسد ضرغام را، از زیادی خود او است و به جهت این اشکال بعضی گفته‌اند که آن زیادتی از واقدی یا مدائنی است، هر دو را عامه وصف کرده‌اند که در احادیث زیاد و کم می‌کردند بلکه وضاع بودند.

#### السنادس: [کرامتی دیگر از حضرت ابوالفضل علیه السلام]

در دارالسلام مسطور است از یکی از تلامیذ مرحوم آقا سید علی طباطبائی صاحب ریاض المسائل که در عالم رؤیا دیدم که والده او از عجم به کربلای معلی آمده و شکایت کرد به آن طالب علم از رفقای خود که در بین راه دماغ مرا شکستند. پس در آن ایام، والده او را از تهران آوردند که در کربلا دفن کنند، و وفات او در راه زیارت شده بود؛ دید که دماغ آن مرحومه شکسته است. چون از رفقای او سبب را سؤال کرد، گفتند: تابوت او از بالای اسب افتاد.

پس او را در حرم سیدالشهدا طواف داد و برد به حرم ابی‌الفضل علیه السلام، و آن‌جا به حضرت عباس عرض کرد که: نماز مادر من صحیح نبود، شفاعت بفرمایید که او را عذاب نکنند. من ضامن که پنجاه ساله عبادت او را بدهم که به نیابت او بگزارند. این را به ابی‌الفضل گفت و غفلت کرد از آن. پس وقتی، در خواب دید که مادر او را بر درختی آویخته، می‌زنند.

گفت: چرا مادر مرا می‌زنند؟

۱. جوان بی‌ریش.

۲. مقاتل‌الطالبیین، ص ۱۱۸.

۳. ریش داشت.

۴. قمقام زخار، ص ۴۴۳.



گفتند: ابوالفضل حکم کرده به زدن!

گفت: برای چه؟

گفتند: فلان مبلغ را بده تا او را نزنیم.

چون اعراب از خواب بیدار شد و حساب پنجاه سال عبادت را که به حضرت ابی الفضل عرض کرده بود نمود، به قرار مرسوم آن زمان، همان مبلغ بود که به او گفته بودند بدهد تا مادر او خلاصی یابد. پس آن وجه را برد به نزد صاحب ریاض برای عبادت واللّه‌اش.<sup>۱</sup>

**السَّابِعُ:** [جزای کسی که به سر حضرت عباس ع اهانت کرد]

عصامی در تاریخ خود روایت کرده که شخصی از عسکر ابن زیاد لعین سر مطهر حضرت عباس بن علی را برگردن اسب خود آویخت، بعد از چند روز صورت او را مثل قیر سیاه دیدند باسفید بود قبل از آن.

چون از او سؤال کردند، گفت:

دو مرد مرا می‌برند و در آتش می‌اندازند.<sup>۲</sup>

**الثَّامِنُ:** [عذاب قاتل حضرت ابوالفضل ع]

حکایت قاتل آن حضرت است به قول مدائنی که هر شب جناب ابوالفضل می‌گرفت آن ملعون را و می‌کشید و در آتش می‌افکند و تا صبح معذب بود و صدای سگ می‌کرد که همسایگان می‌شنیدند.

**فَضْلٌ:** [ثواب دفن در کربلا]

بدان که در فضل کربلا و ثواب دفن در آن و قبض روح به آن، اخبار و حکایات بسیار است؛ ما برای تیمن، اندکی این جا ذکر می‌کنیم.

شهید اول در قواعد، و شیخ بزرگوار ابی محمد هارون بن موسی التلعکبری به اسانید خود از حضرت صادق ع روایت کرده که زمین مکه گفت: «مَنْ مِثْلِي وَ قَدْ جُعِلَ بَيْنْتُ اللَّهِ عَلَى ظَهْرِي وَ يَأْتِينِي النَّاسُ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ وَ جُعِلْتُ حَرَمَ اللَّهِ وَ أَمْنَهُ»،<sup>۳</sup> پس خداوند

۱. دارالسلام نوری، ترجمه آیت الله کمره‌ای، ج ۲، ص ۳۴۱.

۲. فاضل دربندی، اکسیر العبادات، ج ۲، ص ۵۰۶.

۳. چه کسی شبیه من می‌شود؟ و در حالی که خانه خدا بر پشت من قرار گرفته است و مردم از هر سویی به طرف من می‌آیند و حرم خدا و مکان امن او شده‌ام.

-عَزَّ وَجَلَّ- به او وحی فرمود که: باز دار خود را از مفاخرت و قرار بگیر. پس قسم به عزت خودم که نیست آنچه فضیلت داده‌ام تو را به آن، نسبت به آنچه عطا کردم کربلا را، مگر به منزله آنچه سوزنی بردارد از آب دریا، و اگر نبود تربت کربلا، نبود فضیلتی برای تو و اگر نبود کسی که در بر گرفته او را کربلا، خلق نمی‌کردم تو را و خلق نمی‌کردم خانه‌ای را که بر روی تو است و به آن فخر می‌کنی. پس قرار بگیر و متواضع و ذلیل می‌باش و تکبر مکن [به] زمین کربلا و گرنه غضب می‌کنم بر تو و تو را در آتش جهنم می‌اندازم.<sup>۱</sup>

و اشاره به آن است شعر بحر العلوم علیه السلام در منظومه:

وَمِنْ حَدِيثِ كَرْبَلَا وَ الْكَعْبَةِ      لِكَرْبَلَاءَ بَانَ عُلُوُّ الرُّتْبَةِ  
وَ غَيْرُهَا مِنْ سَائِرِ الْمَشَاهِدِ      أَمْثَالُهَا بِالتَّقْلِ ذِي الشَّوَاهِدِ<sup>۲</sup>

### [فضیلت زمین کربلا]

و در مستدرک از بعضی اصول صحیحۀ قدما روایت است از امام محمد باقر که: خداوند خلق فرموده زمین کربلا را قبل از خلقت کعبه به بیست و چهار هزار سال، و او را مقدس قرار داده و چنین است، تا آن‌که آن را افضل منازل و مساکن و اراضی بهشت قرار دهد که اولیای او در آن ساکن شوند،<sup>۳</sup> و در روایت دیگر است از آن کتاب، از امام زین العابدین علیه السلام که: خداوند چون تبدیل بفرماید زمین را در قیامت به زمین ریگ، بردارد زمین کربلا را و تمام آنچه در آن مدفون است در حالتی که نورانی و صافی باشد، و او منزل انبیاء و مرسلین و یا فرمود: اولوالعزم از رسل باشد و نور آن چشم اهل بهشت را خیره کند و ندا می‌کرده باشد که: «أَنَا أَرْضُ اللَّهِ الْمُقَدَّسَةُ وَ الطَّيْنَةُ الْمُبَارَكَةُ الَّتِي تَضَمَّنْتُ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ وَ سَيِّدَ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»<sup>۴</sup> و آن را ابن قولویه

۱. کامل‌الزیارات، ص ۴۵۰، باب ۸۸ به نقل از: بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۶، ح ۳؛ مستدرک‌الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۲۲.

۲. الدرّة‌التجفیه، ص ۱۰۳.

و از حدیث کربلا و کعبه، برتری مقام و رتبه کربلا روشن شد.

و سایر مشاهد مشرفه نیز چنین است.

۳. مستدرک‌الوسائل، ص ۳۲۲ ح [۱۲۰۹۴] کتاب الحج، باب استحباب التبرک بکربلاء، ح ۲؛ کامل‌الزیارات، ص ۴۵۰؛ بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۷.

۴. همان، ص ۳۲۲ ح [۱۲۰۹۵].

من زمین مقدس خداوند و خاک با برکتی هستم که سید شهیدان و آقای جوانان بهشتی را در خود جای داده‌ام.

استاد شیخ مفید در کامل الزیارات و جمع کثیری از اصحاب به طرق کثیره روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

### [کربلا محل امن شیعیان]

حسین بن همدان حُضینی (به ضم حاء مهملة و فتح الضاد المعجمة كما ضبط فی الرواشح السماویة)<sup>۲</sup> از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند در حدیث آمدن جنیان به خدمت حضرت سیدالشهدا علیه السلام بعد از خروج از مدینه که حضرت به ایشان فرمود که: خداوند مقرر فرموده کربلا را محل امن شیعیان و محبین ما در دنیا و آخرت، و محل قبولی اعمال<sup>۳</sup> و نمازهای ایشان و شنیده می‌شود و مستجاب می‌شود دعای ایشان.

### [ثواب مجاورت نزد قبر امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام]

مرحوم آقا سید مهدی حلاوی قزوینی صاحب کرامات باهره و تألیفات و تصنیفات رائقه در کتاب ریاض المصائب روایت کرده از کتاب مدینه العلم صدوق - که شیخ بهائی در وجیزه درایه می‌فرماید: نسبت این کتاب به صدوق متواتر است مثل کتب اربعه - که: سؤال شد از حضرت صادق - صلوات الله علیه - از مجاورت نجف در نزد قبر علی علیه السلام و از مجاورت کربلا در نزد قبر حسین علیه السلام، آن حضرت فرمود:

«إِنَّ مُجَاوَرَةَ لَيْلَةٍ عِنْدَ قَبْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِمِائَةِ عَامٍ وَعِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ عَامًا.»<sup>۴</sup>

یعنی: اقامت در نجف، هر شبی افضل و بهتر است از هفتصد سال عبادت، و اقامه کربلا، افضل است از عبادت هفتاد سال،<sup>۵</sup> و سؤال شد باز از آن حضرت از نماز در نزد قبر امیرالمؤمنین - صلوات الله - فرمود: هر نمازی در نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام برابر است با دویست هزار نماز.

۱. کامل الزیارات، ص ۴۵۱؛ بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۸.

۲. رواشح سماویة، ص ۱۱۶.

۳. هدایة الکبری، ص ۲۰۷، در هدایه، حدیث تا همین جا بود.

۴. اجر یک شب اقامت نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام برابر است با هفتصد سال عبادت و یک شب اقامت نزد قبر امام

حسین علیه السلام برابر است با هفتاد سال عبادت. ۵. الفریعه، ج ۲۰، ص ۲۵۲.

### [جمع بین احادیث فضیلت مکه و کربلا]

بعض اصحاب در کتاب *لؤلؤة الغالية* جمع فرموده میان اخبار فضیلت مکه که شهید علیه السلام در قواعد، قول به آن را از اصحاب و اکثر جمهور نقل کرده، و اخبار فضل کربلا به نظر به عالم نورانیت و باطن، و عالم ملک و ظاهر، و باسی<sup>۱</sup> به آن نیست و اشاره به آن است قول عارف جامی که تحقیق تشیع او است؛ چنانچه در *روضات الجنات* از محقق ثانی حکایت کرده که گفت: در راه مکه به من اظهار کرد که او و اهل بیت و خواص او جمعاً شیعه می‌باشند ولیکن تقیه دارند از عامه.<sup>۲</sup>

کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین  
کعبه به گرد روضه او می‌کند طواف رکب الحججج این تروحون این این  
از قاف تا به قاف پر است از کرامتش آن به که حیلہ جو کند ترک شور و شین  
و این آبی یغفور ثقه جلیل، سوال کرد از حضرت صادق علیه السلام سبب آن را که طواف کعبه  
واجب است یا کربلا؟ آن حضرت فرمود: «وإن كان كذلك فإن هذا شيء جعله الله هكذا.»<sup>۳</sup>  
آیا نشنیده‌ای قول امیرالمؤمنین علیه السلام را که اگر خداوند مسح ظاهر قدم را واجب  
نمی‌کرد، در ظاهر، باطن اولی بود به مسح؟ و آیا نمی‌بینی که اگر احرام از حرم بود،  
افضل می‌نمود برای احترام حرم، ولیکن خداوند آن را در غیر حرم قرار داد؟<sup>۴</sup>  
حقیر گوید: و از این باب است حرمت مس کلام الله صامت بدون طهارت و  
جواز مس بدن امام علیه السلام، و حرمت قتال در اشهر حرام، نه در ماه مبارک رمضان، و اما  
حکم طواف پس در قبور ائمه علیهم السلام بیاید ان شاء الله تعالی.

### [بازخواست نشدن مجاور کربلا]

بعض تلامذ آقا محمد باقر بهبهانی در کتاب *تحفة المجاور*<sup>۵</sup> گفته: از استاد خود مولانا شنیدم که فرمود: در خواب دیدم که در خدمت حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌باشم و به

۱. باس: مشکل.

۲. اگرچه همین‌طور است (یعنی طواف کعبه واجب است)، ولی در عین حال خداوند متعال فضیلت زیارت آن حضرت را این‌گونه قرار داده است.

۳. *کامل الزیارات*، ص ۴۴۹؛ به نقل از: *بحار الانوار*، ص ۳۳، ح ۳۳، نقل مؤلف شبیه به *بحار الانوار* است؛ زیرا کمی با *کامل الزیارات* تفاوت دارد.

۴. در *الذریعه*، ج ۳، ص ۴۶۶ نام کتاب *تحفة المجاور*ین آمده است. کتاب از محمد کاظم بن محمد شفیع هزارجریبی حائری از شاگردان وحید بهبهانی است.

آن حضرت عرض کردم: «یا سیدی و مولای! هل یَسْتَلُّ مِنْ أَحَدٍ يُدْفَنُ فِي جَوَارِكُمْ؟»<sup>۱</sup> آن حضرت فرمود: «أَيُّ مَلِكٍ لَهُ جُزْئَةٌ أَنْ يُسْتَلَّ عَنْهُ؟». کدام ملک جرئت دارد که از او سؤال کند؟

در دارالسلام<sup>۲</sup> از آقا میرزا محمد مهدی شهرستانی حکایت است که حجت عصر - عجل الله فرجه - به او فرمود: «لَا يَذْهَبُ بِأَحَدٍ مِنْ كَرِبَلَاءِ إِلَى جَهَنَّمَ»<sup>۳</sup>

پس اشاره فرمود به ضریح امیرالمؤمنین - صلوات الله - و فرمود: «بِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَا يَقُودُونَ أَحَدًا مِنْ كَرِبَلَاءِ إِلَى جَهَنَّمَ»، و از این جهت، مجاورت کربلا را اختیار نمود.<sup>۴</sup>

و در باب حرم مکه وارد است که مدفون در آن آزاد است از عذاب و سؤال ندارد و او ولد او می باشد.

گر به ظاهر من ز آدم زاده‌ام      پس به باطن جد جد افتاده‌ام

\* \* \*

وَلَدْتُ أُمِّي أَبَاهَا إِنَّ ذَا مِنْ عَجَبَاتِ      وَأَبِي طِفْلٌ صَغِيرٌ فِي حُجُورِ الْمُزْضِعَاتِ<sup>۵</sup>

۱. آیا کسی که در جوار شما باشد بازخواست می شود؟!

۲. دارالسلام نوری، ج ۲، ص ۱۴۸؛ به نقل از: تحفة المجاور؛ کلمه طیبیه، ص ۱۳۴؛ فوائد الرضویه، ص ۲۶۰؛

منتخب التواریخ، ص ۲۹۹. ۳. هیچ کس را از کربلا به جهنم نمی برند.

۴. دارالسلام نوری، ج ۲، ص ۱۴۸؛ منتخب التواریخ، ص ۲۹۹.

۵. مادرم باعث به وجود آمدن پدرش شده و این از شگفتی ها است. از طرف دیگر، پدر پیرم مانند طفل صغیری بغل دایه اش قرار دارد و این نیز عجیب است.

مضمون شعر، همان بیت فارسی قبل از آن را می رساند.

مجلس پنجم

محل دفن  
حضرت ابوالفضل  
علیہ السلام



## الْمَجْلِسُ الْفَامِسُ

در موضع دفن ابی الفضل علیه السلام و امور متعلقه  
به زیارت او و حکم هدایای روضه منوره

بدان که خلافی نیست در آن که موضع قبر مطهر حضرت عباس - ارواحنا فداه - بیرون است از حایر. شیخ مفید در ارشاد می فرماید: بعد از آن که بیرون رفت پسر سعد لعین از کربلا، آمدند طایفه‌ای از بنی اسد که متوطن در غاضریه بودند، و نماز کردند و دفن کردند سیدالشهدا را و دفن کردند ولد او علی بن الحسین الاصغر را در پایین او و حفیره‌ای<sup>۱</sup> کردند برای جمیع شهدا از اهل بیت و اصحاب، «فَدَفَنُوهُمْ جَمِيعاً مَعاً».<sup>۲</sup> پس همه را با هم در آن حفیره دفن کردند غیر از عباس بن علی،<sup>۳</sup> و در بعضی نسخ ارشاد این قسم است: که شک نداریم که حایر احاطه دارد به جمیع شهدا، غیر از ابی الفضل العباس که آن بزرگوار را دفن کردند بنی اسد در همان موضعی که شهید شده است در طریق غاضریه که این وقت موضع قبر او است.<sup>۴</sup>

### [وجه تسمیه غاضره]

بدان که غاضره طایفه‌ای است از بنی اسد و چون در آن قریه ساکن بودند آن را غاضریه می‌گویند، یا به جهت طیب و خوشبوئی، آن زمین را غاضریه می‌گفتند و حسن حال آن طایفه از روایت کامل الزیارت ظاهر است.<sup>۵</sup>

۱. حفیره: آن مقدار از زمین که کنده شده باشد، قبر.

۲. همه آنها را دسته جمعی به خاک سپردند.

۳. ارشاد، ص ۱۷۱.

۴. همان، ص ۱۸۷-۱۸۸.

۵. کامل الزیارات، ص ۴۵۲.



## [حدّ حایر از دیدگاه علامه مجلسی]

و علامه مجلسی در مزار بحار می‌فرماید: اختلاف کرده‌اند اصحاب در حد حایر، بعضی گفته‌اند آن است که جدران<sup>۱</sup> صحن شریف به او احاطه دارد از چهار طرف، پس صحن و حجرات و مسجد عقب قبه مطهره همه حایر است، و بعضی گفته‌اند: همان قبه مطهره است، و بعضی گفته‌اند: قبه شریفه است با جمیع عمارات متصله به آن، از مسجد و مقتل و خزانه و غیر اینها، و اول ظاهرتر است؛ زیرا که آن مشهور است فی مابین اهل کربلا از قدیم الایام، و ظاهر کلمات اصحاب نیز همین است.

ابن ادریس در سرائر گوید: «الْمُرَادُ بِالْحَائِرِ مَا دَارَ سُورُ الْمَشْهَدِ وَالْمَسْجِدِ عَلَيْهِ، لِأَنَّ ذَلِكَ هُوَ الْحَائِرُ حَقِيقَةً لِأَنَّ الْحَائِرَ فِي لِسَانِ الْعَرَبِ الْمَوْضِعُ الْمُطْمَئِنُّ الَّذِي يُحَارُ فِيهِ الْمَاءُ،<sup>۲</sup> وَ ذَكَرَ الشَّهِيدُ<sup>۳</sup> فِي الذِّكْرِ أَنَّ فِي هَذِهِ الْمَوْضِعِ حَارَ الْمَاءِ لِمَا أَمَرَ الْمُتَوَكِّلُ بِاطْلَاقِهِ عَلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ لِيَعْفِيَهُ، فَكَانَ لَا يَبْتَلُغُهُ»،<sup>۳</sup> و بعد مجلسی<sup>۴</sup> نقل می‌فرماید از امیر شرف‌الدین که شیخ اجازه او است که: از پیر مردان آن مشهد شریف شنیدم که حایر از طرف قبله و یمن و یسار از قدیم الایام معین است که ما دَارَ عَلَيْهِ السُّور<sup>۴</sup> است از صحن مقدّس، و اما از طرف پشت معلوم نیست،<sup>۵</sup> و این قول را جمعی از معاصرین ما اختیار کرده‌اند مثل مرحوم شیخ جعفر در خصایص الحسینیة و شیخ زین العابدین کربلانی مازندرانی و غیرهم، قدّس الله أرواحهم.

## [دیدگاه چند تن از علما درباره حدّ حایر]

و در جواهر، کلام ابن ادریس را به عینه نقل کرده و پسندیده،<sup>۶</sup> و مرحوم سیّد محمّد جواد عاملی در مفتاح الکرامه آن را از جمع کثیری از فقها آورده، و ظاهر او اختیار این قول است،<sup>۷</sup> کَمَا يَقْرَبُ مِنْهُ إِخْتِيَارُ الْمُؤَلَّى الْمَجْلِسِيِّ وَالْمُقَدِّسِ الْأَرْدَبِيلِيِّ فِي

۱. جدران: دیوار.

۲. السرائر، ج ۱، ص ۳۴۲.

مراد از حایر جایی است که محل شهادت و مسجد را فرا گرفته؛ زیرا در حقیقت آنجا حایر است و حایر در زبان عرب جای مطمئنی است که آب در آن سرگردان می‌ماند.

۳. فذکری، ج ۴، ص ۲۹۱.

در این موضع، آب سرگردان شد؛ زیرا متوکل عباسی برای آن که اثر قبر امام حسین علیه السلام را از بین ببرد دستور داد آب بر آن بپاشند؛ ولی به مقصود خود نرسید.

۴. آنچه اطرافش را دیوار گرفته است.

۵. جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۳۹.

۶. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۱۷.

۷. مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۳۰۶.

مَجْمَعَهُ<sup>۱</sup> وَ كَيْفَ كَانَ از اخبار معتبره وسعت حایر ظاهر است، و اخبار زیارات شهادت می دهد که از باب حائر تا قبر مطهر مسافت زیادی بوده، و حرم الحسین علیه السلام که در بعض اخبار است، اوسع از حایر است؛ بلکه موضع قبر مطهر ابی الفضل نیز از حرم الحسین است، چنانچه از حدیث اشتراء آن حضرت ارض کربلا را بیاید.<sup>۲</sup>

### [حدود حرم مطهر امام حسین علیه السلام از دیدگاه اخبار]

و در جمله ای از اخبار معتبره، تحدید حرم، یعنی قبر مطهر شده است به پنج فرسخ از چهار جانب،<sup>۳</sup> و در حدیث معتبره مروی از حضرت صادق علیه السلام به ده میل که سه فرسخ و ثلث فرسخی باشد، و در بعض اخبار به یک فرسخ و یک میل و بیست و پنج ذراع و آن محمول بر اختلاف فضیلت است.<sup>۴</sup> پس اخذ تربت از حدود حرم ابی الفضل است بی اشکال.

### [محل دفن سایر شهدا]

بعد بدان که از کلام شیخ مفید علیه السلام ظاهر شد که سایر شهدا خارج از حائر نیستند، پس حکایت حرّ ریاحی و عون مأخذی ندارد؛ و ظاهر اخبار همین است و الا در زیارت شهدا، تنبیه بر آن از ائمه علیهم السلام می رسید و حال آن که خلاف آن رسیده است؛ زیرا که در زیارت مأثوره به روایت شیخ مفید و صاحب مزار قدیم است بعد از زیارت علی بن الحسین علیه السلام در پایین پای مبارک: «ثُمَّ أَوْمِ إِلَى نَاحِيَةِ الرَّجُلَيْنِ بِالسَّلَامِ عَلَى الشُّهَدَاءِ فَإِنَّهُمْ هُنَاكَ وَقُلْ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبَّائِيُونَ

(إِلَى): ثُمَّ امْشِ حَتَّى تَأْتِيَ مَشْهَدَ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام»<sup>۵</sup>

بعد وداع در انصراف را فرموده.<sup>۶</sup>

۱. مجمع الفائدة، ج ۳، ص ۴۲۶.

۲. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۹.

۳. کامل زیارات، ص ۴۵۶؛ به نقل از: بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۱۱، ح ۲۷.

۴. رک: طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۶ چاپ غفاری، ص ۸۲ ح ۱۳۵، باب حد حرم ابی عبدالله الحسین؛ به نقل از: بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۱۲، ح ۳۱.

۵. سپس به سمت پایین پا اشاره کن و به شهدا سلام بده؛ زیرا در آن جا دفن شده اند و چنین بگو: سلام بر شما انسان های الهی و سپس برو به سمت شهادتگاه عباس بن علی علیه السلام.

۶. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۱۷.

سید ابن طاووس نیز در مصباح الزائر در زیارت مأثوره دیگر مثل آن را روایت کرده و در زیارت مبسوطه شهدا نیز روایت کرده: «قَفَّ عِنْدَ رِجْلِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ قَبْرُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَقْبَلَ الْقَبْلَةَ بِوَجْهِكَ فَإِنَّ هُنَاكَ حَوْمَةَ الشَّهَدَاءِ»<sup>۱</sup> و عون بن عبدالله بن جعفر و حر ریاحی را نیز در شهدای مخصوص اسم برده، ولیکن حکایت نبش قبر حر را در زمان شاه اسماعیل صفوی و دیدن بدن مطهر او را تازه، و گرفتن دستمال از سر او و خون آمدن تا آن که همان دستمال را بستند بر سر او، در انوار نعمانی ذکر نموده،<sup>۲</sup> و بعضی سبب بردن او را از میان شهدا ذکر کرده اند که فرقه اشرا را نخواستند که نعش او پامال شود و بعضی گفته اند: مادر او همراه بود و نعش او را دور کرد از شهدا، و در لسان الواعظین نبش قبر حبیب را ذکر کرده و آن که سر او در بدن بود و شمشیر او در کمر او، بادر روایت معتبر است که سر حبیب را جدا کردند و از معرکه بیرون بردند، و این امور مأخذ درستی ندارد و به این حکایات خلاف ظاهر، بلکه صریح اخبار و کلمات اصحاب را - رضوان الله علیهم - که آن همه رنج می برده اند در تحقیق مطالب، نمی توان اعتقاد نمود، وَاللَّهُ الْعَالِمُ.

### [خریدن زمین کربلا توسط امام حسین علیه السلام]

و ایضاً اشکالی نیست در آن که داخل است موضع قبر حضرت عباس - سلام الله علیه - در آنچه خریدند آن را جناب سیدالشهدا علیه السلام از اهل نینوا و غاضریه،<sup>۳</sup> چنان که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام و حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - زمین نجف را خریدند،<sup>۴</sup> و از آن ظاهر می شود که وقف زمین برای دفع موتی در آن، از عبادات بسیار حسنه است و در آن شکی نیست.

شیخ بهائی در کشکول و در مزار بحار نیز از آن روایت کرده، از کتاب مزار شیخ جلیل نبیل محمد بن احمد بن مارد قمی که روایت شده است که حسین علیه السلام ایتباع نمود نواحی را که قبر مطهرش در او است، از اهل نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم و وقف کرد بر آنها و شرط نمود آن که دلالت کنند زوار را به قبر او، و ضیافت کنند زوار را سه روز، و روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

۱. سپس نزد پاهای مبارک امام حسین علیه السلام توقف کن که آنجا قبر علی اکبر علیه السلام است و رو به قبله شو که آنجا شهدا دفن شده اند.

۲. انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۲۶۶.

۳. فرحة الغری، ص ۵۸.

۴. رک: مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۹.

«حَرَمُ الْحُسَيْنِ الَّذِي اشْتَرَاهُ أَرْبَعَةٌ أَمْيَالٍ فِي أَرْبَعَةٍ فَهُوَ حَلَالٌ لَوْلَا ذَلِكَ وَ مَوَالِيهِ وَ حَرَامٌ عَلَيَّ غَيْرِهِمْ مِمَّنْ خَالَفَهُمْ وَ فِيهِ الْبِرْكَةُ»<sup>۱</sup> و سید ابن طاووس فرمود که حلال شد بعد از صدقه و وقف؛ زیرا که وفای به شرط نکردند و عدم وفای به شرط را نیز در آن کتاب مزار روایت کرده است.<sup>۲</sup>

### [و اما ثواب زیارت ابی‌الفضل علیه السلام]

پس، از امر به آن در زیارات مأثوره بعد از زیارت امام حسین و شهدای مقبور در نزد آن حضرت، ظاهر است و تقدیم آنها در زیارت، برای حضور ایشان و تسهیل امر است بر زائر، و ثواب زیارت به اندازه شأن مزور<sup>۳</sup> است، چنانچه در حدیث زیارت امیرالمومنین تصریح به آن شده است و یک ذره از جبال شوامخ و یک نم از یم بی کرانه فضائل آن قره العین علی مرتضی و سیده النساء گذشت. «قُلْ نُوَكِّنُ الْأَنْبِيَاءَ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي»،<sup>۴</sup> الآية.

### [ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم و مقایسه آن با زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام]

و در ثواب زیارت عبدالعظیم حسنی - که از اصحاب امام محمد تقی علیه السلام و علی هادی علیه السلام است - وارد شده؛ چنانکه در کامل الزیارات و بحار و تحفة الزائر است که مردی از ری به خدمت امام علی النقی علیه السلام رسید و از او سؤال فرمودند که: در کجا بودی؟  
عرض کرد: به زیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم.

آن جناب فرمود: اگر زیارت می‌کردی عبدالعظیم را که نزد شما است، مثل کسی بودی که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشد.<sup>۵</sup>

و میرداماد در رواضع سماویه فرموده: که اخبار بسیار است از ائمه در آن که هر که عبدالعظیم را در ری زیارت کند بهشت بر او واجب است،<sup>۶</sup> و آن را شهید ثانی در

۱. حرم امام حسین علیه السلام که ایشان هنگام ورود به کربلا آن را خریدند چهار میل در چهار میل است که بر فرزندان و دوستان ایشان حلال است و بر مخالفان اهل بیت حرام است و در آن سرزمین برکت است.

۲. ترجمه کشکول، به کوشش صادق برزگر بفرونی، ج ۱، ص ۳۲۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۲۱.

۳. مزور: کسی که زیارت شده است.

۴. سوره کهف، آیه ۱۰۹.

بگو: «اگر دریا برای کلمات پروردگار مرکب شود، پیش از آن که کلمات پروردگار پایان پذیرد، قطعاً دریا پایان می‌یابد، هر چند نظیرش را به مدد [آن] بیاوریم.»

۵. کامل الزیارات، ص ۵۳۷؛ بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۶۸، ح ۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۶۱۴؛ سفینة البحار،

ج ۲، ص ۱۲۱؛ معجم الرجال، ج ۱۰، ص ۴۷. ۶. الرواضع السماویه، ص ۸۶.

حواشی خلاصه الاقوال از کتب انساب روایت کرده است. پس چه گمان می‌بری به زیارت کسی که شهدا بر درجه او غبطه می‌برند و مقام معرفت و علم و زهد و عبادت او را از پیش فی‌الجمله دانستی! و عبدالعظیم اگر چه از علمای عابد زاهد و محدّثین کتاب است و صاحب کرامات - چنانکه احقر خودم مطلب عظیمی و اشکال بزرگی داشتم که به حسب عادت، اجابت آن قریب به محال بود و از آن جناب در سفر به عتبات عالیات حل آن را خواستار شدم و فوراً اجابت شد، و در سفر دیگر نیز مثل آن را از حضرت معصومه علیها السلام در قم خواستم و عرض کردم که: مولانا السید عبدالعظیم مرا اجابت فرمود و این را از تو می‌خواهم، آن نیز اجابت شد و به سبب آن دو بصیرت در دین و اصلاح امور عظیمه حاصل آمد، و در کتاب *جَنَاتُ النَّعِيمِ فِي أَحْزَالِ عَبْدِ الْعَظِيمِ* نقل کرده که: یکی مرض عظیمی داشت که اطبا از معالجه آن عاجز شده بودند. و متوسّل شد به آن حضرت، و از خاک روضه او بر موضع مرض مالید و فوراً معالجه شد، و نظیر آن را بعض ثقات عدول از حضرت معصومه علیها السلام برای احقر نقل کرده که خود مشاهده کرده بود. ولیکن از شهدا نبود در ظاهر، و چنانچه در کتاب نجاشی - که اصحّ کتب رجالیه است - مسطور است: از خلیفه ملعون گریخت و در سردابی، مخفی، در ری خدای را عبادت می‌کرد تا وفات یافت.<sup>۱</sup>

### [مأموریت حضرت عبدالعظیم علیه السلام]

و صاحب *جَنَاتُ النَّعِيمِ* روایتی آورده که امام علی النقی علیه السلام او را به ری فرستادند که شیعیان را مسائل دینیه تعلیم کند، و آنچه این ضعیف بر آن مطلع شدم از اخبار معتبره، آن است که آن حضرت به او رجوع دادند شیعیان را.

و در *منتخب طریحی* روایت است که آن جناب را زنده در ری دفن کردند<sup>۲</sup> و آن در جای معتبری نیست و از شیخنا النوری مصنف *مستدرک الوسائل و دار السلام و فصل الخطاب* و غیر ذلک از کتب حسنه نافع<sup>۳</sup> سؤال کردم، فرمودند: یقین کذب است و در جای معتبری نیست<sup>۴</sup> و حال مراسیل شیخ طریحی واضح است، و از این جهت

۱. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۶۶، رقم ۶۵۱. ۲. منتخب، ج ۱، ص ۱۰.

۳. با کمال احترامی که برای خاتم‌المحدّثین میرزا حسین نوری و شاگردش قانلیم، فصل الخطاب را نمی‌توان «از کتب حسنه نافع» دانست و ای کاش ژرف نگری و تیز بینی به کار رفته در خاتمه مستدرک و *لؤلؤ و مرجان* در فصل الخطاب و بررسی روایات آن نیز به کار رفته بود!

۴. ر.ک: *لؤلؤ و مرجان*، ص ۲۸۷.

معاصرین در حدیث کساء به تفصیل معروف که در مجلد دوم منتخب روایت است تأمل داشتند، تا آن که آن را بحمدالله - تعالی - در غرر الاخبار شیخ دیلمی یافتیم؛ در *روضات الجنان* و غیره مسطور است و شاید اشتباه شده است به سید عمید الدین بن علامه شارح *تهذیب الاصول*، شیخ اهل البیت فی زمانه که او را به نقل *عمدة الطالب* ظلماً حَقّاً کشتند در غری،<sup>۱</sup> و یا به مردی از نسل حضرت عباس، عبید الله نام؛ زیرا که در کتاب *عمدة الطالب* روایت کرده که آن سید جلیل را زنده در قبرستان قریش در جوار امامین همامین کاظمین علیهما السلام دفن کردند، والله العالم.

### [ثواب زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله و فرزندان ایشان]

و در بحار و سایر کتب روایت است به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که زیارت کند مرا یا یکی از ذریه و فرزندان مرا، زیارت کنم او را در روز قیامت و خلاص کنم از ترس های آن روز.<sup>۲</sup> و ایضاً از حضرت به حق رهبر، امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت است که: هر که زیارت کند اول ما را چنان است که زیارت کند آخر ما را، و هر که زیارت کند آخر ما را چنان است که زیارت کند اول ما را، و هر که ولایت و دوستی اول ما را داشته باشد مثل آن است که ولایت و دوستی آخر ما را داشته باشد، و هر که برآورد حاجت یکی از شیعیان ما را، مثل آن است که حاجت جمیع ما را برآورده باشد.<sup>۳</sup> پس تأمل کن آخر روایت را که از آن هزار باب از علم مفتوح می گردد و خواب دیدن بعضی صلحا حضرت صدیقه را و تعرض آن مخدّره در تفاوت فی ما بین زیارت امام حسین علیه السلام و ابوالفضل علیه السلام گذشت.

### فصل: [آداب زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام]

در آداب و کیفیت زیارت مولانا ابی الفضل - سلام الله علیه - به طریق مروی از ابی حمزه ثمالی عن مولانا الصادق علیه السلام در کتب اصحاب، مستوفی بیان شده و معمول زائرین است و آنچه تنبیه بر آن در این مختصر مفید است، دو امر است:

۱. *عمدة الطالب*، ص ۳۳۳.

۲. *کامل الزیارات*، ص ۴۱؛ *بحار الانوار*، ج ۱۰۰، ص ۲۳، ح ۳۱.

۳. *کامل الزیارات*، ص ۵۵۳؛ *بحار الانوار*، ج ۱۰۰، ص ۱۲۲.

## اول: [رو به قبله ایستادن]

آن‌که آیا در حال زیارت، استقبال را حجتی است یا مواجهه ایستادن و پشت به قبله؟ بلکه فرموده ظاهر بعضی روایات در زیارت حضرت عباس و غیر او نیست، و فرموده اصحاب فتوا عملاً بر آنند که روی به قبله باشد، چنانچه در زیارت مطلق مؤمنین و در زیارت علی اکبر و سایر شهدا به خصوص مأثور است؛ و آن جناب اگر چه در هر باب ابصر و اعرف می‌باشند و لیکن در زیارات مأثوره ابی‌الفضل که شیخ مفید و محمد بن مشهدی و شیخ در تهذیب روایت کرده، تصریح دارند به آن‌که روی به قبله زیارت کند آن حضرت را. پس در جمیع نسخ تهذیب، از چاپ و خط، حتی نسخه شریفه مصححی که بر مرحوم مجلسی قرائت شده و در چند محل به خط آن مرحوم اجازه روایت بر آن دارد و در نزد احقر است، «ثُمَّ ادْخُلْ وَانْكَبْ عَلَى الْقَبْرِ وَقُلْ وَانْتَ مُسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةِ»<sup>۱</sup>.

و در زیارت سلمان رضی الله عنه نیز در مصباح سید، استقبال قبله است<sup>۲</sup> و آن در زیارت حضرت معصومه نیز مأثور است از حضرت امام رضا رضی الله عنه<sup>۳</sup>، چنانچه در بحار و تحفة الزائر است ولیکن مجلسی رضی الله عنه فرموده: شاید زیارت از تألیف بعض علما باشد نه جزء روایت، و آن خلاف ظاهر است و روایتی که استظهار فرموده از آن استقبال قبر مطهر حضرت عباس را همین روایت ابی حمزه است بنا بر آن‌که نسخه آن مرحوم و استقبیل القبله را نداشته، و در حرم را مثل این وقت تصور فرموده‌اند که در آن وقت ورود روایت بوده.

باقی ماند کلام در آنچه تصور فرموده‌اند که به جهت اختصاص حضرت عباس مثلاً از سایر مؤمنین باشد و شیخنا در تحفة الزائر و مستدرک المزار آن را جواب داده به آن که مراد اختصاص ائمه معصومین به این فضیلت، چنان‌که مستفاد از اخبار شد، اولی است؛ پس راهی برای تخییر نیست.

## امر ثانی: [مستحب بودن نماز زیارت]

آیا نماز زیارت بَعْتُوَانِهَا مختص به معصومین است یا در زیارت ابی‌الفضل و امثال او از اولیاء الله و احبائهم مستحب است؟ علامه مجلسی رضی الله عنه وفاقاً لِبَعْضِ مُعَاَصِرِهِ، اشکال

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۷.

سپس داخل شو و خودت را روی قبر بینداز و در حالی که رو به قبله هستی بگو.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۶۶.

۳. مصباح الزائر، ص ۵۰۵.

فرموده؛ ولیکن اقوی استحباب آن است، به جهت آن که در روایت مزار شیخ مفید امر به آن وارد است، و آن را در تحیة الزائر از محمد بن المشهدی نیز آورده، با تصریح او به آن که جمیع زیارات و ادعیه که در کتاب مزار خود ذکر می کند از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده.

و در زیارات دیگر نیز امر به زیارت و نماز زیارت برای ابی الفضل علیه السلام از آن کتاب نقل شده و در روایت جابر نیز نماز دارد و عموماً در روایت شمالی از حضرت صادق علیه السلام رسیده که لابد است از دو رکعت نماز در زیارت هر قبری و در ثبوت حکم استحبابی، اکتفا به این قدر محذور ندارد عند المشهور، و هُوَ الْمَنْصُورُ كَمَا قُرِّرَ فِي الْأُصُولِ خِلَافاً لِلْمَدَارِكِ تَبَعاً لِشَيْخِهِ الْمُحَقِّقِ الْأَرْدَبِيلِيِّ، وَ مَوْضِعٍ مِنَ الْمُنتَهَى، وَمَعَ ذَلِكَ إِنْ نَمَّازَ رَأَى رَجَاءً بَخَوَانِدٍ بِأَنَّ قَصْدَ مَطْلُوقِ هَدِيَّةٍ لِغَايَةِ اسْتِحْبَابِهَا، هَمَّةٌ وَقْتُ نَفْعِهَا بِمَيْتٍ وَ مُهْدَى، بِه تَوَاتُرِ نِصُوصٍ وَ إِجْمَاعٍ ثَابِتٍ اسْتِثْنَاءً لِأُولَى خَوَاهِدِ بُوْد، وَ اشْكَالِ مَرْحُومِ مَلَا مَحْسَنِ فِي دَوِّ مَوْضِعِهَا مِنْ مَفَاتِيحِ، وَ مُحَقِّقِ سَمِيِّ سَبْزَوَارِيِّ مِی فَرَمَائِدِ وَ رِسَالَةِ عَمَلِيَّةِ، بَلْكَه مَنَعُ فِي رِسَالَةِ فِي نَمَازِ اسْتِیجَارِ لِغَايَةِ عَدَمِ تَأْتِي قِصْدِ قُرْبَتِهَا اسْتِثْنَاءً مِنْ عَمَلِ بَرِّيَّةِ تَبَرُّعِيَّةِ<sup>۱</sup>، وَ ابْنِ زَهْرَةَ رَأَى نِزَامِ كَلَامِي اسْتِثْنَاءً مِنْ غِنِيَةِ النَّزْوَعِ كِه ظَاهِرًا مَجْرَدِ جَوَابِهَا مِنْ عَامَّةِ اسْتِثْنَاءً.

#### فصل: [برتری حضرت عباس علیه السلام بر سلمان فارسی]

مستفاد از کلام غَوَاصِ بَحَارِ فِقْهِ وَ اِخْبَارِ اَهْلِ بَيْتِ فِي بَيَانِ اَمْرِ اَوَّلِ مِنْ دَوِّ اَمْرِ مَذْكَورِ، فَضِيلَتِ حَضْرَتِ عَبَّاسِ اسْتِثْنَاءً مِنْ سَلْمَانَ فَارِسِيِّ علیه السلام، چنانچه سابقاً از اخبار استظهار نمودیم؛ اگر چه سکوت در مقام، و رد آن به علم ملک علام و حجج او علیهم السلام فی نفسِه، انسب و اولی است؛ ولیکن به جهت دفع بعض اوهام، مختصراً چیزی از کلام را در این مقام ناچارم.

پس بدان که بعضی افاضل معاصرین - اَعْلَى اللّٰهِ فِي الْخُلْدِ مَقَامَه - در کتاب مترجم بِاللُّوْلُوَّةِ الْعَالِيَةِ فِي اَسْرَارِ الشَّهَادَةِ تصریح فرموده به آن که: جمیع حواریین ابی عبدالله الحسین علیه السلام - و ایشان شهدای در رکاب او می باشند، کَمَا فِي الرَّوَايَةِ الْمَعْتَبَرَةِ - افضل می باشند از جمیع حواریین حضرت رسول صلی الله علیه و آله، حتی سلمان و ابی ذر و مقداد و عمّار،



و حواریین سایر انمه علیهم السلام و متابعت فرموده در آن، ظاهر کلام بعض فضلای دیگر را فی کتاب اکسیر العبادة عملاً بظواهر ما قدمنا فی فضلیهم من النصوص المأثورة، و آن در مثل مولانا ابی الفضل علیه السلام صحیح است نه نسبت به جمیع شهدا، حتی وهب بن عبدالله بر مشهور یا عبدالله بر منصور، و جون و پسر و غلام حرّ، بلکه حرّ و کبار ایشان از غیر بنی هاشم مثل بریر بن خضیر و حبیب بن مظاهر و شوذب شاکری مظلوم که از عظاما و فقهای مرجع شیعه بود و او را غلام عابس شاکری گرفته اند.

و مثل آن است قول شیخنا در نفس الرحمان فی احوال سلمان علیه السلام که قائل شده اند صریحاً به تفضیل حضرت سلمان محمدی بر حمزه و جعفر رحمة الله علیهم.<sup>۱</sup> و این دو به نظر قاصر، طرف افراط و تفریط است، و خیر الامور اوسطها، و آن ظاهر می شود به تأمل و تتبع اخبار وارده در شأن حمزه و جعفر و سلمان و ذکر آنها مناسب این مختصر نیست، و لکن کتاب را موشح می گردانم به ذکر قلیلی از آن، به رجاء شفاعت و استمداد ارواح مقدسه ایشان.

#### [مقام حضرت حمزه و جعفر بن ابی طالب علیهم السلام از دیدگاه روایات]

ثقة الاسلام کلینی علیه السلام در کافی روایت فرموده از مولای متقین امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: آیا خبر ندهم شما را به بهترین خلق خدا در روزی که جمع کند خداوند مخلوق را؟ تا آن که فرمود: افضل خلق خدا در آن روز رسولان باشند، و افضل رسل محمد علیه السلام است و افضل هر امتی بعد از نبی آن، وصی او است و به درستی که افضل اوصیاء، وصی محمد علیه السلام است و افضل مخلوق بعد از اوصیاء، شهدا می باشند و به درستی که افضل شهدا حمزه بن عبدالمطلب و جعفر بن ابی طالب است.<sup>۲</sup>

#### [شهادت دادن حضرت حمزه و حضرت جعفر بر تبلیغ رسالت انبیا علیهم السلام]

ایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: در روز قیامت و جمع خلائق، اول کسی که خوانده می شود نوح است. پس گفته می شود که آیا رسانیدی رسالت پروردگار را؟ می گوید: بلی!

گفته می شود: که شهادت می دهد برای تو؟

می گوید: محمد بن عبدالله.

۱. نفس الرحمان فی فضائل سلمان، ص ۴۰۲-۴۰۵. ۲. کافی (اصول)، ج ۱، ص ۴۵۰؛ نفس الرحمان، ص ۴۰۳.

پس آن حضرت می فرماید: «يَا جَعْفَرُ وَ يَا حَمْرَةَ! اذْهَبَا وَ اشْهَدَا لَهُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَ»<sup>۱</sup>  
پس فرمود حضرت صادق علیه السلام که: پس جعفر و حمزه آن دو شاهدند برای انبیا بر  
تبلیغ رسالت.<sup>۲</sup>

### [لواى حمد و تسبیح در دست حضرت حمزه و حضرت جعفر علیه السلام]

و در تفسیر فرات بن ابراهیم ثقه روایت است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود: عطا کرده  
می شوم روز قیامت چهار لواء. پس لواء حمد در دست من است، و لواء تکبیر را  
می دهم به حمزه و می فرستم او را در فوج ثانی، و می دهم لواء تسبیح را به جعفر و  
می فرستم او را در فوج ثالث.<sup>۳</sup>

### [مقام حمزه و جعفر و اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله]

و در کتاب سلیم بن قیس و جزء ثانی از ارشاد دیلمی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است  
که فرمود: «يَا بُنَيَّةُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ أَعْطَانَا اللَّهُ سِتَّ خِصَالٍ لَمْ يُعْطِهَا أَحَدًا مِنَ الْأَوْلِيَيْنِ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ لَمْ  
يُعْطِهَا أَحَدًا مِنَ الْأَوْلِيَيْنِ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ لَنْ يُعْطِهَا أَحَدًا مِنَ الْآخِرِينَ غَيْرِنَا نَبِيْنَا خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ  
وَ هُوَ أَبُوكَ وَ وَصِيْنَا خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَ هُوَ بَعْلُكَ وَ شَهِدْنَا خَيْرَ الشَّهَدَاءِ وَ هُوَ حَمْرَةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ  
عَمُّ أَبِيكَ»<sup>۴</sup>

فاطمه علیها السلام عرض کرد: آیا حمزه سیدالشهدا نیست که با او شهید شدند؟  
فرمود: بلکه شهدای اولین و آخرین است غیر از انبیا و اوصیا، و جعفر بن  
ابی طالب ذوالجناحین که طیران می کند با ملائکه، و پسر من حسن علیه السلام و حسین علیه السلام دو  
سبط امت من و دو سید جوانان بهشت؛ و از ما می باشد قسم به آن کسی که جان من به  
دست قدرت اوست! مهدی این امت که پر می کند زمین را از قسط و عدل چنانچه پر  
شده باشد از ظلم و جور.

فاطمه علیها السلام [گفت]: کدام یک از آنان که اسم بردی افضل اند؟

۱. ابی جعفر و حمزه! بروید و برای او شهادت بدهید که رسالتش را انجام داد.

۲. کافی (روضه)، ج ۸، ص ۲۶۷، ح ۳۹۲؛ نفس الرحمان، ص ۴۰۴.

۳. تفسیر فرات بن ابراهیم، ص ۵۲۸؛ نفس الرحمان، ص ۴۰۴.

۴. دخترتم، ما اهل بیتی هستیم که خداوند شش ویژگی به ما عطا کرده که به احدی از اولین و آخرین به جز ما عطا نکرده  
است. من آقای پیامبران و مرسلین و بهترین آنان و پدر تو هستم و جانشین من بهترین جانشینان است که او شوهر تو  
است و شهید ما بهترین شهیدان است که آن شهید عمویم حمزه است.

فرمود: علی بعد از من، افضل اَمت من است، و حمزه و جعفر، افضل اهل بیت من است بعد از علی علیه السلام [و بعد از تو] و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و بعد از اوصیا از نسل پسر من حسین علیه السلام که از ایشان است مهدی، پس فرمود: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ إِبْرَاهِيمَ لَنَا الْآخِرَةُ عَلَى الدُّنْيَا»<sup>۱</sup> و نظر فرمود به فاطمه علیها السلام و شوهر او، و دو پسر او و فرمود: «يَا سَلْمَانَ اِشْهَدْ أَنِّي سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلْتَهُمْ وَ حَزْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ»<sup>۲</sup>.

و در تفسیر فرات بن ابراهیم است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود: «إِنَّ عَلِيًّا أَوْلُ مَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَ هُوَ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَخُ الرَّسُولِ وَ وَصِي رَسُولِ اللَّهِ وَ زَوْجُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنَاهُ سِبْطًا رَسُولِ اللَّهِ وَ عَمُّهُ حَمْرَةٌ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ وَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يُصَلِّي عَيْسَى خَلْفَهُ مِنْكَ وَ مِنْهُ فَهَذِهِ خِصَالٌ لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَا أَحَدٌ بَعْدَهُ»<sup>۳</sup> و از این اخبار و غیر اینها مما لاتعد و لاتحصی، ظاهر است که برای جعفر و حمزه فضیلتی است که بعد از انبیا و اوصیا، کسی درک آن نتواند کرد و در جمیع حالات در سلک پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و دو سید جوانان بهشت و مهدی و آباء کرام او - صلوات الله علیهم اجمعین - می باشند و سبب افتخار اشرف مکونات و شاهد بر انبیا می باشند؛ بالجمله، آقایی و نوکری فی ما بین ایشان و اصحاب است، و البته کسی که خاتم انبیا به وصی خود، و مهدی و به او و فخر کند؛ شهدای کربلا از اصحاب سیدالشهدا - ارواحنا لهم الفداء - به نوکری و خدمت او فخر می کنند، «وَ حَقُّ لَهُمْ وَ كَفَى بِهِ فَخْرًا إِذَا افْتَخَرُوا».

### [مقام سلمان و جعفر طیار از زبان امام صادق علیه السلام]

و در اختصاص شیخ مفید رحمته الله و مجلد ششم از بحار در باب فضل اصحاب روایت است که ذکر شدند سلمان و جعفر طیار در نزد حضرت صادق علیه السلام، و آن حضرت تکیه داشت. پس فضیلت دادند بعضی جعفر را بر سلمان، و ابو بصیر آن جا بود. پس بعضی

۱. ما خاندانی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا ترجیح داده است.

۲. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۵۶۶؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۱۸-۳۱۹.

ای سلمان! شهادت بده که من با کسانی که با خاندانم در صلح هستند، روی صلح دارم و با کسانی که با ایشان در جنگند، روی جنگ دارم. بدانید که اینان در بهشت همراه منند.

۳. تفسیر فرات بن ابراهیم، ص ۴۶۴ (با اندکی تفاوت).

ای فاطمه جان! به درستی که علی اولین کسی است که به خدا ایمان آورد و او پسر عمو و برادر و جانشین و شوهر دختر رسول خدا است، دو فرزندش نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و عموی حمزه سیدالشهدا عموی من نیز هست و امام مهدی علیه السلام که حضرت عیسی پشت سر او نماز می خواند فرزند تو و علی علیه السلام است. این ویژگی ها را خداوند به هیچ کس پیش از علی و پس از او نداده است.

گفتند: سلمان مجوسی بود، بعد اسلام آورد. حضرت صادق علیه السلام نشستند غضبناک، و فرمودند: «یا ابا بصیر جَعَلَهُ اللَّهُ عَلَوِيًّا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَجُوسِيًّا وَ قُرَشِيًّا بَعْدَ أَنْ كَانَ فَارِسِيًّا فَصَلَّوَاتُ اللَّهِ عَلَيَّ سَلْمَانَ وَإِنْ لِيَجْفِرَ شَأْنًا يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ.»<sup>۱</sup>

پس شیخ ما از این روایت استظهار فرمود که: غرض آن حضرت، تفضیل سلمان است بر جعفر، و فرمود: جعفر افضل است از حمزه، پس سلمان افضل است بعد از چهارده معصوم از جمیع امت<sup>۲</sup> و نظر قاصر، دلالت روایت بر خلاف مدعی، اظهر است؛ و مؤید این است آنچه در زیارت سلمان مؤثر است: «فَجَعَلَكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ قَرَابَتِهِ تَفْضِيلًا لَكَ عَلَيَّ صَحَابَتِهِ»<sup>۳</sup> و فضل جعفر بر حمزه نیز معلوم نیست، و به ظاهر عمومات و اطلاعات با کثرت تخصیصات و تقییدات نمی توان مشی نمود، و اخبار مثل قرآن مجید است که عمومات آن را می بینی.

#### [حاضر شدن امیرالمؤمنین علیه السلام بر جنازه سلمان فارسی]

و در مناقب ابن شهر آشوب و ششم بحار الانوار روایت کرده از جابر انصاری که با امیرالمؤمنین علیه السلام نماز صبح را خواندم، پس روی به ما آورد و فرمود: «مَعَايِرَ النَّاسِ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَكُمْ فِي أَحْيَاكُمْ سَلْمَانَ.»<sup>۴</sup> پس پوشید عمامه و دراعه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را، و شمشیر و عصای آن حضرت را برداشت و فرمود به قنبر: بشمار ده گام را.

قنبر گفت: بعد از آن خود را در درب منزل سلمان در مدائن دیدم.

زادان برای ما گفت که به سلمان گفتیم: که تو را غسل می دهد؟

گفت: آن که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را غسل داد.

گفتم: تو در مدائن، او در مدینه.

گفت: چون بستی دو فک مرا، خواهی شنید صدای ورود او را.

پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یا زادان! وفات نمود ابو عبدالله سلمان؟

۱. اختصاص، ص ۳۴۱.

ای ابا بصیر! خداوند، سلمان را پس از آن که زرتشتی بود، علوی کرد و پس از آن که فارسی بود قریشی ساخت. درود خداوند بر سلمان باد و اما برای جعفر مقامی است که همراه فرشتگان در بهشت پرواز می کند.

۲. نفس الرحمان، ص ۴۰۲.

۳. مصباح الزائر، ص ۵۰۹.

پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تو را برای برتری دادن بر صحابه، از اهل بیت و خویشان خود قرار داد.

۴. ای مردم! خداوند اجر شما را در مصیبت سلمان زیاد کند.

گفتم: بلی، ای سید من! پس آن حضرت داخل شد و برداشت ردا را از صورت سلمان. پس سلمان تبسم نمود. آن حضرت فرمود: مرحبا یا ابا عبد الله! هرگاه ملاقات نمودی پیغمبر را، بگو به او آنچه دید برادر او از امت. پس سلمان را تجهیز نمود و بر او نماز خواند، و دیدم با او دو مرد را. فرمود: یکی جعفر برادر من است و دیگری خضر، و با هر یک از این دو، هفتاد صف از ملائکه است و در هر صفی هزار هزار ملک.<sup>۱</sup> و در اخبار بسیار است که پیغمبر ﷺ فرمود: از رکنان و سواران یوم قیامت، عم من حمزه است اسد الله و اسد رسوله، که بر ناقهٔ عضباء سوار است.<sup>۲</sup> در امالی شیخ صدوق روایت است که رسول خدا ﷺ فرمود: «يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ! يَا مَعْشَرَ بَنِي هَاشِمِ! يَا مَعْشَرَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! أَنَا مُحَمَّدٌ أَنَا رَسُولُ اللَّهِ الْإِنِّي خَلَقْتُ مِنْ طِينَةِ مَرْحُومَةٍ فِي أَرْبَعَةٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَنَا وَعَلِيٌّ وَحَمْرَةُ وَجَعْفَرٌ»<sup>۳</sup> و اسبقیت اسلام جعفر که نماز می خواند با علی ﷺ و خدیجه در عقب حضرت رسول ﷺ و هنوز حمزه اسلام نیاورده بود، بودن سلمان - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - در درجهٔ دهم از درجات عشر ایمان، و جمع او علم اولین و آخرین را، منافات با افضلیت آن دو از سلمان و عدم تفضیل جعفر بر حمزه ندارد، کَمَا لَا يَخْفَى وَ الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى.

### فصل: [حکم هدیه و نذر برای مشاهد مشرفه]

اشکالی نیست در رجحان اهدای هدایا و نذر برای مشاهد مشرفه اممه و امام زادگان عظیم الشان و علمای راسخین مثل سلمان و نواب اربعه و کاملین دیگر از علما و سادات، مثل محمدین ثلاثهٔ متقدمه و محمدین اربعهٔ متأخره. چه آن، صلّه و احسان و اکرام و توسل به ایشان است و آن مثل اکرام و احسان است بلکه عین اکرام و احترام اممه معصومین ﷺ و توسل و احسان به آن بزرگواران است و در هر باب از آن، اخبار بسیار و حکایات صادقانه بی شمار است و در کتب مصنفه در این باب مثل سیاده الاشراف تألیف سید المحققین سید حسین مفتی کرکی دخترزادهٔ محقق ثانی و فضائل السادات منسوب به میرداماد ولیکن آن را فاضل متبحر سید محمد اشرف از اخلاف سید

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۰۱؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۷۲؛ به نقل از: مناقب.

۲. خصال، ص ۲۰۳.

۳. امالی، ص ۲۷۵، المجلس السابع والثلاثون، ح ۳۰۶؛ به نقل از: بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۴، ح ۲۰.

ای گروه انصار! ای گروه بنی هاشم! ای فرزندان عبدالمطلب! منم محمد، منم رسول خدا. بدانید که چهار نفر از کل رحمت شده آفریده شد: خودم، علی از اهل بیتم، حمزه و جعفر.

زین العابدین عاملی اصفهانی برای شاه سلطان حسین صفوی تألیف فرمود و تاریخ اتمام آن سنه ۱۱۰ است و کلمه طیبه تألیف شیخنا المتبحر الزاهد<sup>۱</sup> و سایر مسفورات از عامه و خاصه مسطور است و ما اکتفا می‌کنیم به چند فقره برای تنبیه غافلین.

### [حکم توسل به ارواح مقدّسه انمه<sup>۲</sup>]

اما توسل به ارواح مقدّسه انمه و نفع آن، پس محتاج به بیان نیست و جمیع فرق اسلام اتفاق دارند بر آن، و در عقبات الانوار نقل است از عالم معروفی از ستیان که ما قبول داریم امر باطن و قضای حوائج منوط به توجه به چهارده معصوم شماست، ولیکن سلطنت و امرت ظاهر امور نظمیه با خلفا می‌باشد، و یکی از اهل سنت می‌گفت: محبوس بودم. متوسل شدم به هر یک از سه خلیفه اول، چیزی نشد. چون متوسل به شاه مردان شدم بی‌گمان اسباب خلاصی من فراهم آمد و اظهار تشیع از این جهت می‌کرد.

### [عقیده فرقه وهابیه درباره توسل و حمله آنها به کربلا]

بلی، طائفه ضالّه وهابیه منکر شفاعت و توسل و زیارت می‌باشند و رئیس ایشان سعود بن عبد العزیز در ایام زیارت غدیریه در سال تاریخ غدیر هزار و دو بیست و چهارده، کربلا را قتل و غارت نمود و خداوند آقا سید علی طباطبائی صاحب ریاض را در زیر سبدی حفظ فرمود، و ملعون وهابی ضریح مقدّس را از جای کند و حطب<sup>۱</sup> قرار داد و هاون قهوه<sup>۲</sup> را بر روی قبر مطهر کوبید و در مراجعت به اسفل سافلین واصل گردید، و آن ملعون مفتی، قدری علوم ادبیه در بصره و بغداد، با قلیلی از اصول و فقه عامه خوانده، از کتاب و سنت بی‌خبر، او را شوق ریاست و فتوا گرفت و دین و دنیای خود را تباه کرد.

### حدیث اول: [توسل به رسول خدا<sup>۳</sup> و امیر مؤمنان<sup>۴</sup> جهت حاجات]

در دعوات فضل الله راوندی و پانزدهم بحار که کتاب قرآن و دعا باشد از سماعة بن مهران روایت است که حضرت ابوالحسن<sup>۵</sup> به او فرمودند: هرگاه تو را حاجتی باشد به خداوند بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ فَإِنَّ لَهُمَا عِنْدَكَ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ وَقَدْرًا مِنَ الْقَدْرِ فَبِحَقِّ ذَلِكَ الشَّأْنِ وَبِحَقِّ ذَلِكَ الْقَدْرِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ

۲. هاون قهوه: قهوه کوب.

۱. حطب: چوب.

کذا». <sup>۱</sup> پس چون قیامت شود، باقی نمی ماند ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه مؤمن ممتحن مگر آن که محتاج باشد به آن دو در آن روز. <sup>۲</sup>

### حدیث دوم: [در توسل به پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ و شفاعت ایشان]

ابن فهد در *عده الداعی* روایت کرده از سلمان فارسی که شنیدم از رسول خدا ﷺ که فرمود: خداوند - عزّ وجلّ - فرمود: یا عبادی! آیا نیست آن که می باشد شما را حوائج بزرگ، و روانی کند آن را مگر آن که شفیع گرداند دوست تر مخلوق را در نزد شما؟ آگاه باشید که اکرم خلق در نزد من و افضل ایشان، محمد ﷺ و برادر او علی ﷺ و بعد از آن ائمه - صلوات الله علیهم اجمعین - که ایشان وسائل می باشند.

پس باید بخواند مرا هر که حاجتی دارد، یا دفع مصیبتی خواهد که از او بکنم به محمد و آل طاهرین او، تا برآورم آن حاجت را بهتر از هر کسی که شفیع گردانند عزیزترین خلق را نزد او. پس مشرکین گفتند به سلمان بر وجه استهزاء که: چرا نمی خوانی خدا را به حق محمد ﷺ و علی ﷺ تا تو را غنی ترین اهل مدینه گرداند؟

سلمان گفت: خدای را خواندم به ایشان، و اجلّ و اعظم از آن و افضل از ملک دنیا به تمامها طلب کردم. سؤال کردم خدا را به حقّ محمد و آل طاهرین او - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ - آن که بدهد به من لسان ذکر به حمد و ثنای او، و قلب شاکر بر آلاء او و نعمت های او، و بدن صابر بر بلا و دواهی او. اجابت فرمود، و آن بهتر است از تمام دنیا و آنچه در او است از خیرات، صد هزار هزار مرتبه <sup>۳</sup>

و آن در تفسیر [منسوب به] امام حسن عسکری و بحار نیز مسطور است.

و از مناسبات مقام و کرامات مولانا ابی الفضل ﷺ آن است که در سفر عتبات عالیات در عالم رؤیا دیدم که کسی می گوید که: هرگاه کسی بگوید: «عَبْدُ اللَّهِ أَبَا الْفَضْلِ دَخِيلُكَ» حاجت او برآورده شود، و بعد احقر مکرّر به آن عمل کردم و حوائج مهمّه عظیمه مقضیه یافتم.

۱. خدایا! تو را به حق محمد و علی ﷺ قسم می دهم؛ زیرا این دو نزد تو قدر و مقامی دارند، پس به قدر و مقام این دو درود بفرست بر محمد و خاندانش و حاجات مرا برآور که چنین و چنان اند.

۲. *الدعوات*، ص ۵۱، ح ۱۲۷؛ *بحار الانوار*، ج ۸، ص ۵۹، ح ۸۱

۳. *عده الداعی*، ص ۱۵۱؛ *بحار الانوار*، ج ۲۲، ص ۳۶۹؛ تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ص ۶۸

### الْحَدِيثُ الثَّلَاثُ: [رعايت حق پدران دينی سبب شفاعت می شود]

در تفسیر [منسوب به] امام عسکری علیه السلام روایت است که: هر که مقدم دارد حوائج و حق قرابت ابوين دينی خود را که محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام باشند خداوند - عزوجل - می فرماید در روز قیامت: مقدم دارید او را به سوی بهشت، چنانچه مقدم داشت حق قرابت ابوين دينی خود را. پس زیاد می شود آنچه آماده شده بود برای او از درجات، هزار هزار برابر<sup>۱</sup> و حضرت امام موسی علیه السلام فرمود: زیادتى مراعات قرابت ابوين دينی بر قرابت ابوين ظاهری نسبی به اندازه فضل محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است بر ابوين نسبی.<sup>۲</sup>

### الْحَدِيثُ الرَّابِعُ: [در شفاعت و توسل]

در صحیفه الرضا علیه السلام مسطور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار نفرند که من شفیع ایشانم در روز قیامت، هر چند بیایند با گناهان اهل زمین: اکرام کننده ذریه من، و برآورنده حاجت ایشان، و سعی کننده در کارهای ایشان چون ناچار شوند به آن، و دوستدار ایشان به دل و زبان.<sup>۳</sup>

### الْحَدِيثُ الْخَامِسُ: [نیکی به فرزندان عبدالمطلب]

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت فرموده: که فرمود هر که نیکی کند به یکی از فرزندان عبدالمطلب و او مکافات نکند او را در دنیا، من مکافات می کنم او را در روز قیامت.<sup>۴</sup>

### الْحَدِيثُ السَّادِسُ وَ السَّابِعُ: [رابطه شفاعت و جفا بر پیامبر صلی الله علیه و آله]

در کلمه طیبیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که: هرگاه وارد شود یکی از ذریه من و برای تعظیم او کسی راست نشود بر من جفا کرده، و کسی که بر من جفا کند من نیز بر او جفا می کنم؛<sup>۵</sup> یعنی او را شفاعت نمی کنم، و در روایت دیگر، به دردی مبتلا شود که دوا نداشته باشد،<sup>۶</sup> پس باید ملامت نکند مگر خود را.

احقر گوید: بعض ناس که برای تعظیم اهل دنیا راست می شوند نه برای سادات؛ مغرورند که ما ابتلا نمی بینیم، و همین ایراد را بعض تلامیذ صاحب ریاض المسائل بر ایشان کرد در وقتی که این حدیث را در درس می فرمود که:

۱. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۵، ح ۲۰۷.

۲. همان، ص ۳۳۶.

۳. صحیفه الرضا، ص ۴۰، ح ۲.

۴. همان، ص ۸۶، ح ۲۰۰.

۵. ر. ک: سفینه البحار، ج ۸، ص ۶۳۱ (با اندکی تفاوت).

۶. همان.



هر که عمامه بر بندد و تحت الحنک قرار ندهد به بلائی مبتلا شود که دوا نداشته باشد، «فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ»،<sup>۱</sup> آن طالب علم جاهل گفت: من هرگز تحت الحنک نبسته‌ام و هرگز درد و ابتلا ندیده‌ام. آقا فرمود: کدام بلا از حُمق<sup>۲</sup> بالاتر است؟!

### [سزای جسارت به حدیث رسول خدا ﷺ]

و در بحار است که یکی از عامّه استخفاف کرد به حدیث نبی ﷺ که روح، فوق جنازه تکلم می‌کند با مشیعین، و حضرت زین العابدین علیه السلام در حق او نفرین فرمود و خداوند قبر آن مستهزء را پراز آتش گردانید.

و شهید ثانی در منیة المرید فی آداب المفید و المستفید روایت کرده که: ماجنی استهزاء کرد به حدیث حضرت رسول ﷺ که ملائکه بال‌های خود را فرش می‌کند برای طالب علم، فوراً دو چشم او از حدقه بیرون افتاد.<sup>۳</sup>

### [توسل به حضرت عباس علیه السلام و ثمره آن]

و عادل نبیل سید حسین تستری نقل کرده که: وقتی برای زیارت با حاج سید علی تستری صاحب کرامات باهره، و خاتم المجتهدین شیخ مرتضی [انصاری] - اعلی اللّه مقامهم - به کربلا مشرف شدیم و من رفتم به منزل میزبان سابق خود؛ دیدم هیچ ندارد و من هیچ نداشتم. پس مشرف شدم به حرم حضرت ابی الفضل، و پس از فراغ از نماز و زیارت به نزد شباک آمدم و حال خود را عرض کردم، هنوز کلام تمام نشده بود که از شباک چیزی حرکت کرد و به نزد من آمد، و آن یک عدد شامی بود که قیمت آن در آن وقت دو قران و نیم بود، آن را برداشتم و شکر حق تعالی به جای آوردم.<sup>۴</sup>

ایضاً از همان سید بزرگوار روایت کرده که گفت: شبی مرحوم سید و شیخ متقدمان به من اظهار نمودند که بیایند نزد من غذا تناول فرمایند، پس مسرور شدم و به خانه آمدم و در نزد اهل خانه چیزی ندیدم. پس ساعتی متحیر بودم که چه کنم. ناگاه نظر عیال در کنج خانه به چیزی افتاد. گفت: این چیست؟ پس از جای برخاستم و عصای خود را بر آن جای زدم، دراهم بسیاری ریخت. دانستیم که از جانب خداوند - عزّ و جلّ - است.<sup>۵</sup>

۱. ریاض المسائل، ج ۳، ص ۲۱۱.

۲. حُمق: حماقت و ابله‌ی.

پس کسی را غیر از خودش سرزنش نکند.

۴. کلمه طیبه، ص ۱۳۷.

۳. منیة المرید، ص ۱۰۷ (با اندکی تفاوت).

۵. همان، ص ۱۳۸.

حقیقیر گوید: از این نمره اجابت دعوات و نفع توسلات، همه وقت از برکات ارواح مقدسه و قبور مشرفه برای همه کسی ظاهر است و احتیاج به بیان ندارد، و اگر بعضی از آنچه این عاصی خود مشاهده کرده؛ بنویسد، کتابی ضخیم می شود و سید ابن طاووس رحمه الله حکایاتی از این نمره دارد، به آن کلام را طول نمی دهیم چون خفائی ندارد. و باید دو مسئله را در این جا متعرض شویم: یکی حکم هدایا و نذورات در این مشاهده مشرفه، و یکی توسل به ایشان در نقل موتی و دفن در جوار ایشان.

### اما اول: [حکم هدایا و نذورات مشاهده مشرفه]

پس اختلاف کرده اند اصحاب در آن به سه قول:

اول آنکه: صرف شود در مساکین آن محل، و مصالح مشهد شریف، و معاونت زوار. یعنی: هر کدام را که مصرف قرار دهد جایز است، و در مسالک<sup>۱</sup> و شرح نافع للسید السند،<sup>۲</sup> مصالح مشهد شریف را مقدم دانسته، و ظاهر ابن ادریس در سرائر، و رود روایتی است بر طبق عموم، کَمَا هُوَ الْمَشْهُور، قَالَ رحمه الله: «وَرَوَى أَنَّهُ مَنْ جَعَلَ جَارِيَتَهُ أَوْ عَبْدَهُ أَوْ دَابَّتَهُ هَدِيًّا لِبَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ، أَوْ لِمَشْهَدٍ مِنْ مَشَاهِدِ الْأَيْمَةِ عليها السلام فَلْيَبِيعِ الْعَبْدَ أَوْ الْجَارِيَةَ أَوْ الدَّابَّةَ، وَ يَصْرِفْ ثَمَنَهُ فِي مَصَالِحِ الْبَيْتِ أَوْ الْمَشْهَدِ، أَوْ فِي مَعُونَةِ الْحَاجِّ، أَوْ الزَّائِرِينَ الَّذِينَ خَرَجُوا إِلَى السَّفَرِ وَ تَنَاوَلَهُمْ إِسْمُ الْحَاجِّ وَ الزَّائِرِينَ، وَ لَا يَجُوزُ لِأَحَدٍ أَنْ يُعْطِيَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ، قَبْلَ خُرُوجِهِمْ إِلَى السَّفَرِ.»<sup>۳</sup> و ممکن است که آن مأخوذ باشد از مجموع اخبار وارده در هدای کعبه که در تهذیب<sup>۴</sup> و کافی<sup>۵</sup> و قرب الاسناد و علل الشرائع<sup>۶</sup> مسطور است به مقتضای تعلیلات آنها.

در فقیه<sup>۷</sup> فرمود: «وَرَوَى عَنِ الْأَيْمَةِ عليها السلام: الْكَفْبَةُ لَا تَأْكُلُ وَ لَا تَشْرَبُ وَ مَا جُعِلَ هَدِيًّا لَهَا فَهِيَ لِرُؤُوسِهَا»،<sup>۸</sup> و در بعض اخبار معلل به آن که به دست بنی شیبیه که سراق بیت الله می باشند<sup>۹</sup> و در آن مشاهده مشرفه نیز جاری است، و در محاسن برقی و غیره روایت

۱. مسالک الافهام، ج ۱۱، ص ۳۷۳. ۲. نهایه المرام، ج ۲، ص ۳۶۵.

۳. سرائر، ج ۳، ص ۶۲.

و طبق آنچه روایت شده هرکس کنیز یا غلام یا مرکبش را به بیت الله الحرام یا یکی از مرقد مطهر معصومان ببخشد، باید کنیز، غلام یا مرکب را بفروشد و پولش را در مصالح خانه خدا یا مرقد یا مخارج حاجیان و زائرانی که به این سفر می روند خرج کند و جایز نیست که کسی این پول را قبل از سفر خرج آنها کند.

۴. تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۴۰ و ۴۸۳. ۵. کافی، ج ۴، ص ۲۴۲ و ۵۴۰.

۶. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۰۹. ۷. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۴.

۸. از ائمه عليهم السلام روایت شده است که کعبه نمی خورد و نمی آشامد و آنچه به آن بخشیده می شود، باید صرف زوار شود.

۹. علل الشرائع، ج ۲، باب ۱۴۷، ص ۱۱۳، ح ۳.

است که زنی قدری غزل داده بود که به آن جامه کعبه را بدوزند و چون از حضرت امام محمد باقر علیه السلام استفتا کردند، آن حضرت فرمود که: به آن معجونی بسازد - که وصف فرمود آن را - و بر شیعه قسمت کند تا مرضای خود را به آن مداوا کنند،<sup>۱</sup> و از این روایت، عموم محتاجین شیعه استفاده می شود و اقوی همین است، و صاحب حدائق استظهار نموده از اخبار، انحصار مصرف را به حاج و زواری که محتاج باشند در برگشتن به وطن، و آن که جایز نیست دادن در ابتدای سفر بعد فرمود که قول ابن ادریس و اصحاب نیز قریب است و *الْأَظْهَرُ الْأَخْوَطُ مَا ذَكَرْنَا*،<sup>۲</sup> انتهی؛ و از ما ذکر، قول ثانی بلکه زیاده نیز ظاهر است.

قول ثالث: تفصیل است به آن که متعلق نذر و هدیه اگر مشهد شریف است، مصرف عموم فقرا و مجاورین و زواری می باشند، و اگر متعلق آن امام مدفون در آن مشهد است مثل «أَنْ يَنْذِرَ لِلْحُسَيْنِ أَوْ لِعَبَّاسٍ أَوْ يُهْدِي لَهُمَا»؛ مصرف آن، اولاد محتاجین ایشان است و اگر نباشند شیعه مضطربین؛ زیرا که در این صورت می گردد از قبیل اموال ایشان که حکم آن در زمان غیبت، اولاد واجب النفقۀ ایشان است اگر حیات می داشتند؛ *عَلَى الْأَخْوَطِ*، و اگر نه حلال است برای شیعه ایشان و دلیل بر آن که مال ایشان می شود آن است که در حیات ایشان وقف می کردند بر ایشان و وصیت می کردند برای ایشان، و آن را قبول می فرمودند. اختیار نموده آن را در *حَدَائِقِ النَّاضِرَةِ فِي فِتْنَةِ الْعِثْرَةِ الطَّاهِرَةِ* بعد از کلام سابق،<sup>۳</sup> و آن از غرائب کلام است؛ چه اجماع است بر اموات ایشان - سلام الله علیهم - در عدم تملک تفاوت ندارد با سایر اموات، و وقف بر ایشان مثل وقف بر مساجد و وقف بر مسلمین و مصلین و زائرین است، هر چند خرج تعمیر روضات مقدسه و تزیین آنها بشود؛ و غیر این معقول نیست و چنانچه روایت مبسوطه مرسله کافی دلالت دارد بر وجوب انفاق و ادای دین مطلق شیعه، و در جواهر ادعای یقین فرموده بر آن که در حیات خود، انفاق بر هر محتاج از ذریه را حتی اهل ولایت را مراعات نمی فرمودند و *بِالْجَمَلِ هُمْ أَغْرُقُونَ بِمُرَادِهِمْ وَ الشَّيْخُ أَغْرَفُ بِمَا قَالَ*،<sup>۴</sup> و *كَيْفَ كَانَ* با احتیاج مزار به تعمیر و خادم مثلاً، صرف هدایا و نذور در غیر آن مشکل است و اخبار اذن شامل این حال نمی شود؛ چه تعمیر مشاهد مشرفه راجح

۲. *الحدائق الناضرة*، ج ۱۷، ص ۳۶۹.

۱. محاسن، ج ۲، ص ۵۰۰.

۳. همان، ج ۱۷، ص ۳۷۱.

۴. آنها به آنچه مقصودشان هست آگاه ترند و شیخ نیز به آنچه می گوید آگاه تر است.

است به اجماع علما، حتی قبور علما و امام زادگان؛ کَمَا عَلَيهِ السَّيْرَةُ الْقَطْعِيَّةُ وَ صُرِّحَ بِاسْتِحْبَابِ الْبِنَاءِ عَلَى الْقُبُورِ لِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ هُنَاكَ وَ تَحْفَظِ الْقَارِي مِنَ الْمَضَارِّ مَثَلًا. فی مفتاح الکرامه و جواهر تامل نموده در بنای فوق قبور علما و صلحا و شهدا و اولاد ائمه به جهت اطلاق منع، بعد از آن که الحاق را فرموده به جهت سیره و کثیری از مصالِح اخرویّه،<sup>۱</sup> و در مستند استثنا نموده آن جایی را که به جهت غرض صحیحی باشد،<sup>۲</sup> و بعضی در قبور ائمه تأمل نموده و آن غلط است به جهت اخباری که در ثواب تعمیر قبور و مشاهد ایشان وارد شده که اولاد جسمانی و روحانی ایشان را نیز شامل است، و سیره قطعیه و اخبار آداب زیارت نیز صریح در آن است که عتبه را ببوس و هرگاه قبه را دیدی چنین کن و به درجه اول و دوم که رسیدی، و امثال این عبارات. و در تذکره فرموده: تظلیل به جهت حفظ از برد و حرّ قاری را نیست به مکروه، و در شرح نافع که بحر العلوم بنای بر قبر را در آنچه شعار اسلام باشد مثل کاملین از اولاد ائمه و علما، مکروه ندانسته، وَ هَذَا هُوَ الْأَقْوَى.

### المسألة الثانية<sup>۳</sup> [انتقال مردگان به مشاهد مشرفه]

تارة کلام در نقل قبل از دفن است و تارة بَعْدَ الدَّفْنِ، و هر دو راجح است؛ زیرا که إلتجاء و توسل است و اظهار تولی و امثال اینها از عناوین، و در زیارت جامعه کبیره که به حسب سند بسیار معتبر است و در من لایحضره الفقیه و عیون اخبار الرضا روایت است از مَوْلَانَا الْهَادِي، و آن مبسوط تر از آن دو کتاب در بلد الامین عَنْ مَوْلَانَا الْهَادِي نیز مروی، و فقرات خوبی زیاده دارد و شیخنا در مستدرک احتمال داده که صدوق علیه السلام آن را مختصر کرده، چنانچه دأب او بوده در فقراتی که در آن حرجی نباشد. و اما آنچه کشف القناع و معاد بحار و رساله سید سمی حجة الاسلام رشتی دارد؛ مجمل صحیح آن از این اکابر مجتهدین شیعه و حَفَظَةُ قَمِيْنِ که درباره ایشان در سماء و العالم بحار است که:

۱. جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۴۱.

۲. مستند الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۲.

۳. ر. ک: القدير، ج ۵، ص ۹۲ به بعد.

«لَوْ لَا الْقَمِيئُونَ لَصَاعَ الدِّينِ»<sup>۱</sup> وَ الْمَوْلُودُ بِدَعَاءِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْمُبَشِّرِ بِهِ،<sup>۲</sup> براهلش مخفی نیست. اَلْغَرَضُ؛ در آن زیارت وارد است «وَمَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ»<sup>۳</sup> «وَقَالَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَ أَمِنَ مِنْ لَجَأِ الْيُنُكُمِ وَ سَلِمَ مِنْ صَدَقَتِكُمْ وَ هُدِيَ مِنَ اعْتَصَمَ بِكُمْ»<sup>۴</sup> «مَنْ يَكُمُ عَلَيْنَا»<sup>۵</sup> «لَا يَنْدُبُ بَقُبُورِكُمْ»<sup>۶</sup> و در فقرات بلدالامین از قبیل «كُهُوفُ الْوَرَى»<sup>۷</sup> «وَ أَشْبَاباً إِلَيْهِ»<sup>۸</sup> نیز دارد. و اخبار در آن که قوله تعالى: «إِنْتَفُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»<sup>۹</sup> مراد توسل به ائمه است، بسیار است و این فقرات زیارت، حی و میت ما و ایشان را شامل است کَمَا لَا يَخْفَى، و نظر به اینها دارد فتوای مرحوم شیخ جعفر نجفی در کشف الغطاء که اگر ممکن نشود نقل میت به مشاهد شریفه، بگیر کاردی و قطع کن عضوی از او را و بفرست به مشهد شریف؛ اگر چه انطباق آن بر قواعد اشکال دارد کَمَا فِي جَوَاهِرِ تَلْمِيذِهِ.

#### [دیدگاه چند تن از علما درباره انتقال مردگان، قبل از دفن به مشاهد مشرفه]

در حدائق فرموده: ظاهر این است که خلافتی نیست در میان اصحاب، در کراهت نقل میت به غیر بلدش؛ مگر به مشاهد مشرفه، بلکه مستحب است و استثنا کرده اند از آن شهدا را که افضل دفن ایشان است در مصارع ایشان؛<sup>۱۰</sup> چنانچه شهید ثانی و غیره به آن تصریح نموده اند و محقق در معتبر فرموده: کراهت دارد نقل میت به غیر بلد موتش به اجماع جمیع علما، و فرموده اند علمای ما خاصه که: جایز است، بلکه مستحب است نقل به مشاهد مشرفه<sup>۱۱</sup> و مدارک و ذکری و غیر اینها از کتب اصحاب نیز چنین است.

۱. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۴۱۷، ح ۴۳.

اگر اهلی قم نبودند دین از بین می رفت.

۲. این قسمت اشاره است به جریان تولد شیخ صدوق که پدر ایشان به حضرت صاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَامُ متوسل می شود و این فرزند مبارک به دعای ایشان متولد می شود.

۳. بلد الامین، ص ۲۹۹؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.

هرکس به دامن شما چنگ زد، به ریسمان الهی چنگ زده است.

۴. بلد الامین، ص ۳۰۰؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.

هرکس به شما تمسک جست، پیروز شد و هرکس به شما پناه آورد، ایمن شد و هرکس شما را تصدیق کرد، سلامت یافت و هرکس به دامان شما چنگ زد، هدایت شد. ۵. همان.

۶. بلد الامین، ص ۳۰۱؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۴.

۷. بلد الامین، ص ۲۹۸. ۸. همان، ص ۲۹۹.

۹. سوره مانده، آیه ۳۵.

۱۰. و به او [توسل] و تقرب جوید.

۱۱. المعنبر، ج ۱، ص ۳۰۷.

۱. حدائق الناضرة، ج ۴، ص ۱۴۸ به بعد.

[محبوبیت بعضی از مکان‌ها نزد ائمه علیهم‌السلام]

و جماعتی تصریح کرده‌اند نقل به قبرستانی که اولاد ائمه یا عالمی یا صالحی در آن مدفون است، نیز مستحب است و دور نیست، چه محبوبیت بعضی امکان مقدسه و جوار صالحین نزد ائمه و ظهور آن از اخبار کالتار علی منار است؛ چنانچه موسی (ع) در وقت وفات سؤال کرد که خداوند او را نزدیک به ارض مقدسه گرداند، و چون حضرت امیرالمؤمنین نظر فرمود به ظهر کوفه، فرمود: «مَا أَحْسَنَ مَنْظَرَكَ وَأَطْيَبَ قَفْرَكَ! اللَّهُمَّ اجْعَلْ قَبْرِي بِهَا»<sup>۱</sup> و حضرت امام رضا علیه‌السلام اهتمام فرمودند در آن که یونس بن یعقوب را از شیعیان در بقیع دفن کنند، و چنین کردند. حنوط و کفن آن را نیز از مال خود قرار دادند، و حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: چون یعقوب وفات یافت، یوسف او را در تابوتی به شام نقل کرد و در بیت المقدس دفن نمود، اِلَى غَيْرِ ذَلِكَ. وَقَدْ أَجَادَ شَيْخُنَا الشَّهِيدُ فِي الذِّكْرِ<sup>۲</sup> حَيْثُ قَالَ: «وَلَوْ كَانَ هُنَاكَ مَقْبَرَةٌ بِهَا قَوْمٌ صَالِحُونَ أَوْ شُهَدَاءُ، أَسْتَحَبُّ النَّقْلُ إِلَيْهَا أَيْضًا لِتَنَالَهُ بَرَكَتُهُمْ»<sup>۳</sup>

[حکم انتقال مردگان به مشاهد مشرفه، بعد از دفن]

و اما کلام بعد از دفن، پس بدان اولاً که: دفن میّت مسلم، واجب است اجماعاً، و نمی شود که میّت را غیر مقبور بگذارند تا متلاشی شود بِلَاخْلَافٍ بَيْنَ الْعُلَمَاءِ فِي ذَلِكَ كَمَا هِيَ، و محقق در معتبر فرموده: عَلَيْهِ إِجْمَاعُ الْمُسْلِمِينَ<sup>۴</sup>، و چنین است کتب فقها و مراد به دفن، پنهان نمودن جسد میّت است در شکم زمین، به حیثیتی که بوی او ظاهر نشود و جثّه از سباع<sup>۵</sup> محفوظ باشد. پس کفایت نمی کند آن که میّت را در میان دیوار یا قبه‌ای بگذارند، هر چند بوی و جثّه او مأمون باشد؛ چنان که شیخ طوسی رحمته‌الله در نهایه و مبسوط و شیخ مفید رحمته‌الله در رساله عزیه و صدوق و والد صدوق و جماعت کثیره از قدما و متأخرین ذکر کرده‌اند و دعوی اجماع نموده‌اند، و شهید رحمته‌الله در ذکری<sup>۶</sup> بعد از قطع به آن فرموده که: غیر حفر، مخالف است، با آن که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امر به حفر کردن زمین

۱. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۱۶، ح ۱۸؛ ج ۱۰۰، ص ۲۳۶.

چقدر چهره تو نیکو است و چقدر زرقگاه تو خوش بو است! بارالها! قبر مرا در این جا قرار بده.

۲. ذکری، ج ۲، ص ۱۱.

۳. اگر در آن جا قبر گروهی از انسان‌های شایسته یا شهدا باشد، انتقال مرده به آن مکان مستحب است تا از برکت آنها

۴. المعتبر، ج ۱، ص ۲۹۱.

بهره‌مند شود.

۵. ذکری، ج ۲، ص ۷؛ جواهر الکلام، ج ۴، ص ۶۸.

۶. سباع: درندگان.

می نمود و چنین دفن می کرد و بعد اصحاب و تابعین نیز چنین دفن می کردند و سیره اسلام الی زمان النبی ﷺ این است، پس غیر آن کفایت نمی کند در اسقاط و جوب دفن. بلی، اگر ممکن نباشد حفر ارض به جهت صلابت یا ثلج<sup>۱</sup> و نحو آن، واجب است موارات<sup>۲</sup> و تحصیل امن جثه از بوی به هر نحو که ممکن باشد و در جواهر و مفتاح الکرامه نیز آن را پسندیده و فرموده: «فَلَا يُجْزَى الْبِنَاءُ عَلَيْهِ وَلَا وَضَعُهُ فِي تَابُوتٍ مِنْ صَخْرٍ أَوْ غَيْرِهِ مُغَطَّى أَوْ مَكْشُوفًا وَلَا غَيْرُ ذَلِكَ»<sup>۳</sup> و حدائق<sup>۴</sup> و مدارک نیز تصریح دارد به این که اصحاب معین می دانند حفیره را و خداوند می فرماید: «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا\* أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا»<sup>۵</sup> و مقصود آن است که آنچه شایع شده است در زمان ما که زمین را نمی کنند و میت را بر روی زمین در زیر قبه می گذارند صحیح نیست، و میت بی دفن می ماند و ندیدم کسی را که به خصوص منع از آن را متعرض باشد به جز علامه مجلسی<sup>۶</sup> در اجوبه مسائل ایشان که می فرمایند: این عمل در زمان ما مرسوم شده است و جایز نیست؛ زیرا که دفن واجب به عمل نمی آید و حقیر قبل از اطلاع بر آن، این را ملتفت بودم و منع از آن می کردم و عجب است از بعضی که در کتابش گفته: در این صورت که در سرداب روی زمین گذاشتند میت را، و ارض را حفر نکردند، هیچ اشکالی برای نقل به مشاهد نیست؛ زیرا که خلاف در نبش قبر است برای نقل، و این جانبش نشده، پس البته باید چنین کنند کسانی که می خواهند نقل نمایند، و اما در کلمات قداماء بلکه متأخرین، همه نزاع را در نبش قبر عنوان کرده اند؛ زیرا که هیچ احتمال نداده اند که کسی میت را بی دفن بگذارد برای آن که بعد نبش لازم نیاید.

#### [حکم نبش قبر برای انتقال به مشاهد مشرفه]

و اما نبش برای نقل به مشاهد مشرفه؛ پس اظهر در آن نیز جواز است لِغُمُومَاتِ التَّوَسُّلِ وَ الْإِلْتِجَاءِ وَ مَرْسَلَةِ الْمُفِيدِ وَ الشَّيْخِ فِي الرَّسَالَةِ الْعَرَبِيَّةِ - بتقدیم العین المهملة علی الزاء المعجمة كَتَبَهَا لِعِزِّ الدَّوْلَةِ - وَ الْمَضْبَاحِ وَ النَّهَائِيَّةِ وَ حَمَلِ مُوسَى، عِظَامِ يُوسُفَ مِنْ مِصْرَ إِلَى الشَّامِ<sup>۶</sup>، و بعد که رجحان و استحباب نقل ثابت شد به اجماع و روایت، مثل

۱. ثلج: یخ زدگی.

۲. موارات: پوشاندن.

۳. ذکری، ج ۱۲، ص ۱۵؛ جواهر الکلام، ج ۴، ص ۲۹۱.

۴. حدائق، ج ۴، ص ۶۸.

۵. سوره مرسلات، آیه ۲۵-۲۶.

۶. مگر زمین را محل اجتماع نگردانیدیم؟

۶. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۱۸.

چه برای مردگان چه زندگان.

روایت کافی و تهذیب از ابي الحسن علیه السلام که هرگاه میت در عرفات بمیرد نقل آن به حرم، افضل است،<sup>۱</sup> و جمله روایات گذشت و دلالت می‌کند بر رجحان دفن در نزد صالحین و قرب جنازه به ایشان، و آنچه در ارشاد مفید است که حضرت امام حسن علیه السلام وصیت نمود به امام حسین علیه السلام که سریر او را ببرد به روضه جدش و بعد در نزد قبر جدش فاطمه بنت اسد دفن کند.<sup>۲</sup> پس می‌گوییم تفاوت نیست فی مابین قَبْلِ الدَّفْنِ وَ بَعْدَ الدَّفْنِ؛ زیرا که دلیلی بر حرمت نبش غیر از اجماعات نیست و باحال آنها را در محلش معلوم کردیم، کَمَا فَعَلَ الْمُحَقِّقُ الْكَاطِمِيُّ التُّسْتَرِي فِي كَشْفِ الْقِنَاعِ عَنِ حَالِ الْأَجْمَاعِ وَالشَّهَادَةِ الثَّانِي فِي رِسَالَةِ الْجُمُعَةِ وَ غَيْرِهَا، در مورد کلام ما نیست؛ زیرا که جماعتی از اصحاب نبش را تجویز کرده‌اند برای نقل به مشاهد مشرفه، کَمَا فِي جَنَائِزِ الْبَحَارِ وَالْحَدَائِقِ<sup>۳</sup> و غَيْرِ هِمَا، بلکه بعضی مطلقاً حرام ندانسته‌اند مثل ابن حمزه در وسیله<sup>۴</sup> و بعضی به جهت مطلق مصلحت، تجویز کرده‌اند.

[دیدگاه تعدادی از علما درباره جواز نبش قبر برای انتقال به مشاهد مشرفه]

ابن جنید فرموده: «لَبَّاسٌ بِتَحْوِيلِ الْمَوْتَى مِنَ الْأَرْضِ الْمَغْضُوبَةِ وَ لِصَلَاحِ يُرَادُ بِالسَّمِيَّةِ»<sup>۵</sup> و می‌بینی که اصحاب به جهت جمله‌ای از امور جزئیّه مثل مالی که در قبر بماند و ادای شهادت تجویز کرده‌اند، و در بعض آنها روایت هم دارد و محقق اردبیلی رحمته الله در شرح ارشاد اجماع بر حرمت نبش را تمام ندانسته و در عباراتی جواز را مطلق فرموده، به خصوص به جهت قرب به ائمه علیهم السلام که سبب استحياء منکر و نکیر و ملائکه عذاب می‌شود یا ملائکه عذاب نمی‌باشند اصلاً،<sup>۶</sup> و در ریاض در مسئله نبش قبر میت برای میت دیگر میل به کراهت کرده، مثل نهاییه و مبسوط.<sup>۷</sup> و محقق سبزواری در ذخیره<sup>۸</sup> و محقق قمی رحمته الله در غنائم الایام نیز فتوا به جواز نبش برای نقل مشاهد داده و فرموده هرگاه در تابوتی عاریه در تحت ارض بگذارند به قصد نقل، جواز واضح‌تر است،<sup>۹</sup> و

۱. کافی، ج ۴، ص ۵۴۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۵۶۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۸۷.

۲. ارشاد، ج ۲، ص ۱۷. ۳. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۶۹؛ حدائق، ج ۴، ص ۱۴۶.

۴. الوسیله، ص ۶۹.

۵. فتاوی ابن جنید، ص ۷۲.

در انتقال مردگان از زمینی که غصبی است یا صلاحی برای مرده در آن انتقال هست مشکلی وجود ندارد.

۶. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۲، ص ۵۰۴-۵۰۵. ۷. ریاض المسائل، ج ۲، ص ۲۴۵.

۸. ذخیره المعاد، ج ۱، ق ۲، ص ۳۴۴. ۹. غنائم الایام، ج ۳، ص ۵۵۱.



در تحت ارض فرموده تا دفن حاصل شود. چنانکه گفتیم اینها در صورتی بود که میت رمیم نشود و الا اشکالی در جواز نیست، بلکه اجماع محقق و منقول و روایات بر جواز نبش قائم است.

### مسئله: [حکم طواف بر قبور ائمه علیهم السلام]

در وسائل الشیعة، طواف بر دور ضریح را حرام دانسته به جهت روایت منع از طواف بر قبور<sup>۱</sup> و آن درست نیست؛ چه در روایت شهادت است بر آن که مراد، غایب بر قبر است و این یک معنای آن است. در لغت، ابن اثیر در نهایت گفته: **الطَّوْفُ، الْاَحْدَثُ مِنَ الطَّعَامِ وَمِنْهُ الْاَحْدِيثُ نَهَى مِنَ الْمُتَّحَدِّثِينَ عَلَي طَوْفِهِمَا، أَي عِنْدَ الْغَايِطِ**<sup>۲</sup> و در تفسیر علی بن ابراهیم است و احتجاج طبرسی که فاطمه طواف کرد بر دور قبر پدر بزرگوارش و می گفت: **«إِنَّا قَدْنَاكَ قَدَّ الْأَرْضِ وَإِبْلَهَا»**<sup>۳</sup> و ابن طاووس در مصباح الزائر و محمد بن المشهدی روایت کرده اند: **«إِنَّا لَا نَمْلِكُ إِلَّا أَنْ نَطُوفَ حَوْلَ مَشَاهِدِكُمْ وَ نُعْزِي فِيهَا أَرْوَاحَكُمْ»**<sup>۴</sup> و در زیارت جوادیه - که از نسخ قدیمه زیارت نقل شده است - وارد است:

**أَطُوفُ بِبَابِكُمْ فِي كُلِّ حِينٍ كَأَنَّ بِيَابِكُمْ جُعِلَ الطَّوْفُ**<sup>۵</sup>

### فصل: ذکر قلبی از آنچه ظاهر شده

#### از برکات التجاء به مشاهد مشرفه و صاحبان آن

و آنها بسیار است و در آن کتاب علمای ثقات پرداخته اند به زیاده از آنچه بشود حصر کرد و ما به جهت نشر فضائل آل الله و استحکام قلوب محبتین کما قال عز من قائل: **«وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ»**<sup>۶</sup> نبد یسیری را به سلک تحریر می آوریم،

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۷۴، باب عدم جواز الطواف بالقبور.

۲. نهایت، ج ۳، ص ۱۴۳ (با اندکی تفاوت).

طوف، به معنی فضولات طعام است و حدیثی که نهی از طوف می کند اشاره به آن دارد؛ یعنی نهی از گشتن دور نجاست است.

۳. احتجاج، ج ۱، ص ۹۲؛ قمی، تفسیر، ج ۲، ص ۱۵۴.

ما تو را آن طور از دست دادیم که زمین، باران رحمت خود را از دست بدهد.

۴. مصباح الزائر، ص ۴۶۵؛ مزار کبیر، ص ۲۹۹.

۵. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۵۵.

به دور در مرقد شما به گونه ای طواف می کنم که گویا طواف را بر در شما قرار داده اند.

۶. سوره روم، آیه ۴۷.

و یاری کردن مؤمنان بر ما فرض است.

نظر به آن که عالمی که دل شیعیان را محکم می گرداند بهتر است از هزار عابد.

### اول: [شفای شخص کور به دست امیرالمؤمنین علیه السلام]

در کتاب روضه و فضائل که جمعی آن را از تألیفات شیخ جلیل شاذان بن جبرئیل قمی می دانند و از آثار اعتبار او کالتور علی الطور است، حکایت است از شخصی که چشم راست او رفته بود و ملتجی شد به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام. پس در بعض شب ها، آن حضرت به خواب او در آمد و شکایت کرد به آن حضرت و عرض کرد: «يَا مَوْلَايَ هَذِهِ عَيْنِي الَّتِي قَدْ ذَهَبَتْ»،<sup>۱</sup> آن حضرت فرمود: «يُرُدُّهَا اللَّهُ عَلَيْكَ» و دست مبارک به سوی او برد و فرمود: «يُخَيِّبُهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ»،<sup>۲</sup> پس به اذن خداوند - عز و جل - صحیح شد و هر کس در واسط بود او را دید و آن مرد در این وقت که سنه ششصد و پنجاه و دو می باشد حیات دارد.<sup>۳</sup>

### الثانی: [شفای کنیز کور به سبب دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام]

در بحار از اعمش کوفی روایت است که گفت: در مدینه، کنیز سیاهی دیدم که آب می دهد و می گوید: «اشْرَبُوا حَبَاءَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام» و کور بود، و بعد از آن او را در مکه دیدم که آب می دهد و می گوید: بیاشامید بر محبت آن که خداوند چشم مرا بینا گردانید به برکت او.

گفتم: ای جاریه! تو را در مدینه کور دیدم و حال بینایی! بگو حکایت خود را برای من.

گفت: دیدم مردی را که به من گفت: آیا دوست می داری علی بن ابی طالب علیه السلام را؟  
گفتم: بلی!

گفت: الهی! اگر راست می گوید ردّ فرما بر او چشم او را، والله که فوراً چشم من بینا شد.

از آن مرد سؤال کردم که: تو کیستی؟

گفت: من خضر می باشم و از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام می باشم.<sup>۴</sup>

۱. سرور من! چشم راستم از بین رفته است.

۲. سوره یس، آیه ۷۹.

همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد به آن زندگی می بخشد.

۴. همان، ص ۹، ح ۱۱.

۳. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۸، ح ۹.

**الثالث: [شفای دختر کور]**

نظیر این کرامت خبر داد مرا ثقه عدلی که خود دیده بود دختری را که چشم او نابینا بوده و بینا شده بود و آن ثقه گفت: سبب را از او سؤال کردم گفت: پنج من گندم خوشه جمع کردم و در مزار سیدِی الْحُسَینِ علیه السلام پسر امیرالمؤمنین علیه السلام خیرات کردم، چشم مرا شفا داد و مراد او مزار واقع در دهیک قائن است که عوام اعتقاد دارند که فرزند امیرالمؤمنین است و با آن اعتقاد تو سَل می جویند و قضاء حاجت می بینند، چنانکه گذشت.

و ثقه دیگری خبر داد مرا که جوان عربی از اعراب سکنه آن، به توهین و استخفاف داخل آن روضه شد، چون بیرون آمد بر درختی بالا رفت و از آن افتاد و کمر او شکست؛ که خود دیده بود آن را.

**الرابع: [بهبود یافتن دست کاتب مقتدر عباسی]**

شیخ جلیل هارون بن موسی التلعکبری و صهرشتی در قبس الصباح - چنانچه در بحار و دارالسلام است - روایت کرده اند که احمد بن ربیعہ کاتب در زمان مقتدر، دست او علتی پیدا کرد که سیاه و متعفن شد و طبیب امر به قطع آن کرد. پس امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید و ملتجی به آن جناب گردید.

فرمود: «أَنَا مَشْفُوعٌ عَنْكَ وَ لَكِنْ امْضِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ؛ من کار دارم برو به نزد موسی بن جعفر علیه السلام تا دست تو را از خدا بخواهد.

چون بیدار شد گفت تا او را در محمل نشانیدند و به مقابر قریش بردند. بعد از آن که غسل کرد و بوی خوش استعمال کرد، پس التجاء برد به آن حضرت و تضرع نمود و از خاک تربت آن حضرت بر دست خود مالید و آن را بست. چون صبح گشود صحیح بود و گوشت و پوست متعفن او همه زائل شده بود.<sup>۱</sup>

**الخامس: [شفای مؤلف در اثر تو سَل به امام رضا علیه السلام]**

نظیر این کرامت در سفری که مشرف شدم به زیارت فرزندش امام رضا علیه السلام پای احقر چند شبانه روز چنان به شدت درد کرد که خواب از من رفته بود. از شدت درد، بدن این ضعیف مرتعش می شد و آن را از کسان خود مخفی می داشتم که کدورت نکشند و بر آن صبر می کردم تا آن که طاقت صبر نداشتم.

روزی به حضرت ثامن الائمه عرض کردم و از خاک روی سنگ‌های روضه عرش درجه گرفتم و بر پای خود و مواضع درد مالیدم، فوراً درد زایل شد و از آن استراحت یافتم والحمدلله بعد هم عود نکرد و این معجزه باهره را احقر خود مشاهده کردم از برکت آن حرم مطهر.

و نظیر آن را سید جزائری دیده از حال روضه کاظمین و کربلا و از مشهد طوس نیز معجزه نقل کرده آن را و یک معجزه از برکات و کرامات آن را مرحومه مبروره والدهام - طاب ثراها و جعل الجنة مئواها - نقل نموده که خود مشاهده کرده بود. تفصیل آن مناسب این مختصر نیست و برکات آن روضه عرش درجه که مصداق این شعر شده است:

بگو به خازن جنت که خاک این مجلس به تحفه بر سوی فردوس و عود مجمر کن بسیار است و در هر زمانی زیاده از حد مشاهده است، مثل آنچه در فضیلت آن ارض طیبه وارد شده است.

#### [قصیده‌ای از محمد بن حسام در مدح امام رضا (ع)]

و محمد بن حسام - که قدری از مقام او که آن نیز از برکات حضرت ثامن الائمه است که مربی اولاد اعاجم می‌باشند، كما فی الفوائد المدنیة،<sup>۱</sup> و کفی به شاهداً نشر احادیث ائمه و حفظ آنها عمده به وجود اعاجم شد، خصوصاً شیخنا و شیخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسی و الخواجه نصیر المله و الدین المحقق الطوسی در آخر مجلد ثانی گذشت - در دیوان خود گوید:

|                                  |                                  |
|----------------------------------|----------------------------------|
| افراشت چون قضا علم ز رنگار طوس   | پر نور چون بهشت برین شد دیار طوس |
| کزویان قرار گرفتند برقرار        | در روضه مقرر دار القرار طوس      |
| ای باغ خلد ندیدی بیا ببین        | خوش تر ز گلستان ارم، مرغزار طوس  |
| این طاق نه رواق مقرنس نمونه‌ایست | از عکس بارگاه شه و شهریار طوس    |
| ای صاحب ولایت و عصمت ز روضه‌ات   | بر کائنات هست کنون اقتدار طوس    |
| یک طوف روضه تو به صد حج معتبر    | روز جزا قبول کند کردگار طوس      |
| چون حج اکبر است طواف مزار تو     | ای بر جهان ز روضه تو افتخار طوس  |
| مانند آفتاب جهان تاب روشن است    | از نور بارگاه تو شب‌های تار طوس  |

انگور کرده‌اند چو آب عنب حرام      بر کام خویش متقیان در دیار طوس  
 لعنت بر آن لعین که به درگاه حق بر او      دعوی خون خویش کند زهر خوار طوس  
 معمور باد روضه‌ات از نور ذی‌الجلال      در دست اهل بیت تو باد اختیار طوس

[قصیده مؤلف در مدح امام رضا (ع)]

و این احقر نیز به زبان لال در این مقال در وصف تو سل به آن ولی ذوالجلال گفته‌ام:  
 دست تو سلی چه برون ز آستین زنی  
 راسخ قدم به طوس، بر شاه دین زنی  
 خواهی تو گر بهشت، نباید که بوسه‌ای  
 بر خاک آستان امام مبین زنی  
 حاجت گشا و مخزّم اسرار کبریاست  
 بر آستان حضرت او چون جبین<sup>۱</sup> زنی  
 شاید به کوی او چه گذارت فتد به ناز  
 پا بر بساط قُرب چه روح الامین زنی  
 از جام حُبّ او چه کشی شربتی به دم  
 دم در شراب قُدس، دم واپسین زنی  
 گر چشم خود به خاک درش می‌کشی بکش  
 کز آن تو بر به عیسی گردون نشین زنی  
 از مشهد مقدّس سلطان اولیاء  
 بر خاتم رواق مقرنس نگین زنی  
 از عکس بارگاه شه شهریار طوس  
 چتر جلال بر سر عرش برین زنی  
 گر باغ خلد را تو ندیدی بیا بین  
 تا در بهشت خُلد، قدم نازنین زنی  
 از یک سلام مرقد او تاج افتخار  
 بر فرق فرقدان ز غبار زمین زنی

۱. جبین: پیشانی، سجده کردن.

ای نازنین به خاک درش بوسه گر زنی  
هر صبح و شام بوسه به صد حور عین زنی  
توحید نیست جز به ولای تو انتها  
ذکر خودت سزاست که با حق، قرین زنی  
از یک طواف مرقد آن شاه اولیاء  
کوس هزار حجّه به عرش مکین زنی  
اینجا زیسارنش بنما از ره صفا  
تا روز حشر خیمه به ری و سین زنی  
طوس است نور دیده سلطان مرسلین  
شایسته است آن که دم از ماء و طین زنی  
گر قدر روضه‌اش تو بدانی یقین بدان  
با موی دیدگان قدم از شهر چین زنی  
باری به کوی دوست اگر می‌کنی گذر  
توفیق هم از اوست که بر اسب زین زنی  
در سمت پشت چون که رسیدی به دشمنش  
خوش آن که نیک لعن بر آن لعین زنی  
از من نبوش آن که چه این جا گذر کنی  
پای خودت به فرق لعین مهین زنی  
دانی ثواب لعن چرا از ثواب بیش  
نیک برائت است که از خود یقین زنی  
دارائسی ولایت آن شاه هم در اوست  
رستی تو از عذاب قدم گر چنین زنی  
جمعی مثل دارالسلام از ابو عبدالله حافظ روایت کرده‌اند که شیعی جمعه در  
مشهد رضوی - عَلِيٌّ مُشْرِفُهُ السَّلَام - به سر برده، پس خواب به من غالب شد، دیدم دو  
ملک از آسمان به زمین آمدند و به خط سبز بر دیوار قبه مطهره این بیت را نوشتند:  
إِذَا كُنْتَ تَأْمَلُ أَوْ تَرْتَجِي مِّنَ اللَّهِ فِي حَالَتَيْكَ الرَّضَى

## فَلَا زِمَ مَوَدَّةَ آلِ الرَّسُولِ وَ جَاوَزَ عَلَيَّ بَنَ مُوسَى الرَّضَا<sup>۱</sup>

### [محمد نوقانی و مشاهده کرامت از امام رضا علیه السلام]

شیخ صدوق در آخر عیون اخبار الرضا می فرماید به آنچه ظاهر شد در وقت ما از برکت این مشهد و استجاب دعا در آن، پس جمله ای از کرامات آن روضه متبرکه ذکر کرده؛ از آن جمله از محمد نوقانی به یک واسطه روایت کرده که در شب تاری خوابیده بودم در غرفه خود در نوقان، دیدم نوری ساطع است از مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام که اطراف آن روشن شد، چنان که گویی روز است؛ و در امر رضا علیه السلام شک داشتم و یقین نداشتم به امامت او. پس قصد کردم آن مشهد شریف را و در را مقفل دیدم. گفتم: خدایا! اگر امامت رضا حق است پس بگشا این در را؛ ناگاه گشوده شد. با خود گفتم شاید از اول بسته نشده. پس آن را بستم به حدی که یقین کردم که بدون مفتاح گشوده نمی شود.

گفتم: خدای من! اگر امر رضا حق است بگشا این قفل را و دست زدم گشوده شد، پس داخل شدم و زیارت کردم و نماز خواندم و به امامت او اعتقاد کردم و هر جمعه از قریه نوقان زیارت می کنم و تا حال ترک آن نکرده ام.<sup>۲</sup>

### [چند کرامت دیگر از امام رضا علیه السلام]

و روایت کرده شخصی زیارت کرد و شب تنها در آن مشهد بود و مشغول نماز بود، چون خسته شد سر بر زانو گذاشت تا او را راحتی بشود. چون سر بلند کرد دید که مواجه او رقعهای است که تازه نوشته شده و مرکب آن هنوز تر است و بر آن دو بیت نوشته است:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَرَى قَبْرًا بِرُؤْيِيهِ      يُفْرَجُ اللَّهُ عَنْ زَاوَهُ كَرْبَهُ  
فَلْيَأْتِ ذَا الْقَبْرِ إِنَّ اللَّهَ أَشْكَنُهُ      سَأَلَتْهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مُتَّجِبَةً<sup>۳</sup>

و روایت کرده که کسی را ولد نمی شد، یکی به او گفت پناه ببر بر بارگاه علی بن

۱. هرگاه آرزومند یا امیدوار به خداوند هستی، پس در هر دو حالت خود رضا و خشنودی او را باید برای خود اختیار کنی و دو امر را که عبارتند از دوستی خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و مجاورت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، باید بر خود لازم بدانی.

۲. هیون اخبار الرضا، ج ۲، باب ۶۹، ص ۳۱۱، ح ۱.

۳. همان، ص ۳۱۳، مؤلف آن را خلاصه کرده است؛ همچنین اثبات الهداة، ج ۶، ص ۱۰۵.

هرکس خوشحال می شود از این که قبری را ببیند که با دیدن آن خداوند از زائرش اندوه را می زداید، پس باید نزد قبری بیاید که خداوند فرزندی برگزیده از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن ساکن کرده است.

موسی الرضا، که مرا حوائجی بود و به برکت آن برآورده شد. چون چنین کرد خداوند به او ولد ذکری عطا کرد.

و فرمود: شیخ صدوق می‌فرماید: چون از امیر سعید رکن الدوله اذن گرفتم در زیارت امام رضا علیه السلام، در ماه رجب سیصد و پنجاه و دو اذن داد. بعداً مرا ندا کرد؛ برگشتم. گفت: آن مشهد مبارکی است. من او را زیارت کردم و حوائجی خواستم برآورده شد. مرا از دعا فراموش مکن.<sup>۱</sup>

و در وسیله‌الرضوان<sup>۲</sup> محمد بن بدیع رضوی علیه السلام از این حکایات بسیار است و کتاب حبل‌المتین را در این امور که از قبر مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهر شد در حق احیاء و اموات مرقوم داشته:

إِذَا مِتُّ فَأَذْفِنِي إِلَى جَنْبِ حَيْدَرٍ      أَيْسَى شَيْبَرٍ أَكْرَمٍ بِهِ وَ شَيْبَرٍ  
فَلَسْتُ أَخَافُ النَّارَ عِنْدَ جَوَارِهِ      وَلَا أَتَّقِي مِنْ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ  
فَعَارًا عَلَى حَامِي الْجَمِي فَهُوَ فِي الْجَمِي      إِذَا ضَلَّ فِي الْمَرْعَى عِقَالُ بَعِيرٍ<sup>۳</sup>

### [برآورده شدن حاجت توسط امیرالمؤمنین علیه السلام]

از سید نصرالله مدرس حائری شهید روایت است که: بعضی از ثقات گفته‌اند در مکه معظمه، محتاج شدم به استقراض مال کثیری و ممکن نشد، پس از بعض صالحین علاج خواستم. گفت: در شب جمعه، دعای کمیل را بخوان و بعد از آن در مکانی تنها بخواب، خداوند حاجت تو را روا می‌کند.

چون به آنچه گفته بود عمل کردم، در آن شب امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم که فرمود بگو: به سید محمد صادق، سبط مولای فاضل مبجل محمد طاهر قمی، که در مکه معظمه توقف کن که قدر تو زیاده می‌شود، و بعد از ابلاغ این رسالت حاجت

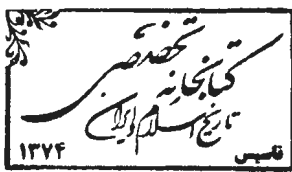
۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۲؛ البته مؤلف آن را خلاصه کرده است. شیخ صدوق در ادامه می‌گوید: وقتی از مشهد برگشتم و نزد او رفتم، به من گفت: آیا برای من دعا کردی و از جانب من زیارت کردی؟ گفتم: بله، گفت: خوب کاری کردی، برای من ثابت شد که دعا در آن مشهد مستجاب است.

۲. این کتاب در معجزات قبر مطهر و احوالات امام رضا علیه السلام تألیف شده است.

۳. هرگاه من مُردم مرا نزد امام علی علیه السلام یعنی پدر حسین علیه السلام دفن کنی که به واسطه انتساب به او بسیار گرامی شده‌اند.

من به سبب مجاورت او از آتش دوزخ نمی‌ترسم و از دو فرشته سؤال کننده یعنی نکیر و منکر نیز هراسی ندارم. ننگ است بر کسی که حمایت کننده دارد و پایبند شترش را در چراگاه گم کند (من حمایت کننده بزرگی مثل او دارم و از چیزی هراس ندارم).





تو برآورده خواهد شد. پس بیدار شدم و سید محمد صادق را بشارت دادم به پیغام امیرالمؤمنین علیه السلام. بعد از آن گفتگو کرد با بعضی از تجار و مقصد من به برکت امام و دعایی که به کمیل بن زیاد از خواص اصحابش تعلیم داده بود حاصل شد.

### [کرامتی دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام]

آخوند ملا علی زنجانی از فضیلتی معاصرین در کتاب معدن الاسرار از استادش شیخ محمد تقی اصفهانی رحمته الله روایت کرده که در نجف اشرف، طالب علمی گفتم: رفیق من در کربلا ناخوش شد و او را گذاشتم و رفتم به نجف. آنجا در خواب دیدم که رفیق من در صحرای نجف است، به او گفتم: چگونه آمدی؟

گفتم: وفات کردم و مرا در قبر گذاشتند، دیدم دو نفر وارد قبر من شدند و سؤال کردند از اعتقادات من. من از هیبت ایشان هراسان شدم، ناگاه شخصی نورانی پیدا شد و به آن دو نفر گفتم: من نگفتم به شما که به طالبین علم کار نگیرید! آن دو نفر غایب شدند.

پس فرمود که من علی بن ابی طالبم، با من به نجف می آیی یا در جوار فرزند من می مانی؟

من از خوف آن دو ملک عرض کردم با شما می آیم. چون معلوم شد، رفیق من در آن وقت در کربلا وفات یافته بود.

یکی از معاصرین که مدتی به حکومت عمر گذرانیده و بعد از آن توبه کرده، برای احقر حکایت کرد آنچه را که خلاصه آن، این است که خود را در عذاب زیاد و دریاهاى آتش دیدم و به من گفتند: برای خود شفیعی بجوی.

گفتم: از کجا شفیعی بجویم؟

گفتند: بگو: یا حسین! یا حسین! چون مکرر کردم کسی نورانی پیدا شد و دست مرا گرفته از آتش بیرون آورد، و از آن وقت نذر کرده ام که مجلس روضه داشته باشم و حال در اسبوعی یک روز مجلس روضه دارم، و گفتم: در وقت عذاب من معاصی مرا و ظلم های مرا در زمان حکومت من بر من می شمردند.

### [توسل عوامانه]

و ثقه ای خبر داد مرا که حاجت مهمه داشتم. از پیره زال جدّه خود شنیده بودم که هرگاه برای حاجتی هفت شب چهارشنبه متوسل به حضرت عباس شده، این ورد در

هر یک از آن صدمرتبه بخواند، حاجت او برآورده شود. چنین کردم و در شب چهارشنبه هفتم برآورده شد بر وجه خلاف عادت، این است.

ای ماه بنی هاشم، خورشید لقا عباس ای نور دل حیدر شمع شهدا عباس از درد و غم ایام، ما رو به تو آوردیم دست من مسکین گیر، از بهر خدا عباس و نظیر این توسل عوامانه را مرحوم حاج میرزا حسین و حاج میرزا خلیل از علمای زاهد عصر ما، عمل کرده بودند که پای ایشان درد می کرد، آن را به چاه صاحب الامر داخل کرده بودند فوراً درد آن ساکت شد و عود نکرد.

### فصل: [در زیارت امام زادگان معلوم و مجهول]

و بسیار از ایشان به فیض مظلومیت و شهادت رسیدند اگرچه موضع قبر ایشان بر ما مستور است.

بدان که علما اختلاف کرده اند در جواز زیارت مجهولین، بعد از اتفاق به رجحان زیارت آنان که موضع دفن ایشان و حسن حال ایشان معلوم است و آن اشکال ندارد، چه لااقل از داخل در عموم و اطلاعات مؤمنین باشند، که اخبار در زیارت ایشان متواتر است.

ابن قولویه - که علامه آن را در ایضاح مثل نراقی در عوائد به ضم قاف ضبط فرموده - در کامل الزیارة و دیگران روایت کرده اند از حضرت موسی علیه السلام که هر که قادر نباشد به زیارت ما، پس زیارت کند صالحین از موالیان ما را، تا نوشته شود برای او زیارت ما، و کسی که قادر نباشد بر صله و نیکی به ما، پس صله و نیکی کند با صالحین و موالیان ما تا نوشته شود برای او ثواب صله و نیکی به ما.<sup>۱</sup>

### [ثواب زیارت قبر برادر مؤمن]

و نیز روایت کرده از محمد بن یحیی، که گفت: من در فید - که منزلی است در طریق مکه - با علی بن بلال روانه شدیم به سر قبر محمد بن اسماعیل بن بزیع، پس علی بن بلال گفت که صاحب این قبر روایت کرد برای من از حضرت امام رضا علیه السلام که هر که بیاید به نزد قبر برادر مؤمن خود و دست بر قبر گذارد و هفت مرتبه بخواند سوره «اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ» را ایمن گردد از ترس بزرگ روز قیامت.<sup>۲</sup>

۱. کامل الزیارات، ص ۵۲۸، باب ۱۰۵، فضل زیارة المؤمنین و کیف یزارون، ح ۱؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۱۱.

۲. همان، ص ۵۲۸، ح ۳.

و در بعض روایات آن دارد که روی به قبله باشد؛<sup>۱</sup> مثل سایر اخبار زیارات اموات که دست بر قبر گذاشتن و روی به قبله دارد.

### [دعای امام حسین علیه السلام هنگام ورود به قبرستان]

و از حضرت امام حسین علیه السلام روایت است که: هر که داخل قبرستان شود و بگوید:  
«اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الْأَزْوَاجِ الْفَانِيَةِ وَالْأَجْسَادِ الْبَالِيَةِ وَالْعِظَامِ النَّخِرَةِ الَّتِي خَرَجَتْ مِنَ الدُّنْيَا وَهِيَ بِكَ مُؤَمَّنَةٌ أَدْخِلْ عَلَيْهِمْ رَوْحاً مِنْكَ وَسَلَاماً مِنِّي»،<sup>۲</sup> بنویسد حق تعالی برای او حسنات به عدد خلق از زمان آدم تا قیام [قیامت]<sup>۳</sup> و در روایتی از آن نگذرد تا این کلام را بگوید: «اللَّهُمَّ وَلِّهِمْ مَا تَوَلَّوْا وَاحْشُرْهُمْ مَعَ مَنْ أَحْيَا».<sup>۴</sup>

### [سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به مردگان]

و در جمله ای از کتب [از] امیرالمؤمنین روایت است که هر که داخل قبرستان شود و بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا أَهْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَيْفَ وَجَدْتُمْ قَوْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِنْغِفْ لِمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاحْشُرْنَا فِي زُمْرَةِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيَّ وَلِيِّ اللَّهِ»، حق تعالی ثواب پنجاه سال عبادت برای او بنویسد و گناه پنجاه سال از او محو کند و از پدر و مادر او نیز،<sup>۵</sup> و در مستدرک الوسائل روایت کرده که هاتفی در جواب امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: یافتیم آن را کلمه منجیه از هلاک،<sup>۶</sup> یعنی «لا إله إلا الله» از هلاکت نجات می دهد. در دعائم الاسلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله ما را رخصت داد در زیارت قبور و فرمود آخرت را به خاطر شما می دهد،<sup>۷</sup> و امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار به زیارت قبور تشریف می برد، به او گفتند: چرا همسایه مردگان شده ای؟

۱. همان، ص ۵۲۲، ح ۴، ح ۵.

۲. بارالها! ای خدای ارواح فانی و اجساد فرسوده شدنی و استخوان های از هم گسلنده که از این دنیا خارج می شوند و به تو ایمان دارند! بر اینان که در گورها خوابیده اند درود و سلام مرا برسان.

۳. بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۳۰۱.

۴. همان.

۵. همان، ص ۳۰۱.

۶. نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۶۹، کتاب الطهارة؛ ابواب الدفن و ما یناسبه. لازم به ذکر است که حاجی نوری این روایت را از لب اللباب راوندی نقل می کند و روایت پیش در بحار از بعض مؤلفات اصحاب از شیخ مفید نقل شده است.

۷. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۳۹.

فرمود: «إِنِّي أَجِدُهُمْ جِيرَانَ صِدْقِي يَكْفُونُ السَّيِّئَةَ وَيَدْكُرُونَ الْآخِرَةَ.»<sup>۱</sup>

### [حضرت زهرا علیها السلام و حضور بر سر قبر شهدای احد]

و حضرت فاطمه علیها السلام در هر روز شنبه زیارت می فرمود شهدای احد را با جماعتی از زنان، و دعا و استغفار می نمودند برای ایشان.<sup>۲</sup> و یوم دوشنبه و پنج شنبه و جمعه به خصوص زیارت قبور مؤمنین مستحب است و شهید ثانی در رساله<sup>۳</sup> و جوب صلوة جمعه روایت کرده از بعض صالحین که اهل قبور عالم می شوند به زائرین خود روز جمعه و یک روز پیش و یک روز بعد، و در مابین طلوعین روز جمعه مخصوصاً استحباب رسیده و آن که اهل معصیت نیز آن وقت در راحت می باشند و عالم می شوند به زائر خود.

و در لب اللباب قطب راوندی روایت است که کسی که بر قبری بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ» خداوند تا چهل سال عذاب را از این میت بر می دارد<sup>۴</sup> و در خواندن یازده مرتبه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ<sup>۵</sup> و تلاوت آیه الکرسی<sup>۵</sup> در قبرستان ثواب عظیم روایت شده.

### [حضور روح نزد جسد]

و در جمله از کتب روایت مرسله ای به نظر رسیده از آن جمله در مخزن الفوائد فی اصول العقاید روایت کرده که: روح بعد از سه روز از خداوند - عز و جل - اذن می گیرد که به دیدن جسدش بیاید به جهت علاقه و رفاقتی که فی مابین آن دو بوده، چون مرخص می شود می بیند که مغز سر او از راه بینی او بیرون آمده، چون روح این حالت را ببیند گریه شدیدی مناسب آن عالم کند و گوید: ای بیچاره! آیا به خاطر داری زندگانی دنیا را؟ این است منزل کهنگی و پوسیدگی و این است جای وحشت و اندوه و ندامت. پس برگردد به آسمان و چون روز پنجم شود باز اذن بگیرد و بیاید به دیدن جسد، بیند که چرک و زرد آب از دهن و دماغ و گوش های او جاری است.

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۹۶، ح ۷.

آنها را همسایگانی راستگو یافتند که از گناه دوری می کردند و آخرت را یادآوری می کردند.

۲. همان، ص ۳۰۰، ح ۲۷.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۷۳، ح ۲۲۲۵.

۴. همان، ح ۳۰.

۵. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۳۰۰، ح ۲۶.

پس می‌گوید: می‌بینی این امور را از برای خود! در دنیا توشه نگرفتی، پس بر می‌گردد به آسمان. چون روز هفتم شود باز اذن بگیرد و زیارت کند و بگوید: این منزل مار و کژدم است که بخورند گوشت تو را و بدرند اعضاء تو را، به خاطر داری که در دنیا به واسطه اندک مرضی که عارض تو می‌شد تو و کسان تو چه زحمت‌ها در معالجه می‌کشیدند و فکر امروز میت را نداشتی.

### [حضور روح میت در خانه خود]

ایضاً مرسلأ روایت کرده در غیر آن کتاب که هر شب و هر روز جمعه و اعیاد روح بیاید به سر خانه خود و خطاب کند کسان خود را و بگوید: ای پدر و برادر و خواهر و مادر و فرزندان ما، اینک ما غریبانیم که ما را در این گودال‌های موحشه انداخته‌اید؛ ترحم کنید بر ما به صدقه و دعا و نماز. پس اگر عمل خیری کردند برای ایشان، خوشحال می‌شوند و دعای خیر در حق آن کس می‌کنند و اگر نه غصه می‌خورند و نفرین می‌کنند.

### [سخن گفتن امیرالمؤمنین علیه السلام با مردگان]

در کتاب جنایز از بحار روایت است که هر گاه در قبرستان سوره یس بخواند و ثواب را به اهل قبور بخشد به عدد اموات حسنات یابد،<sup>۱</sup> و روایت کرده مثل سید در نهج البلاغه که امیرالمؤمنین بعد از رجوع از صفین در ظاهر کوفه خطاب فرمود به قبور و فرمود: «یا اهل الدیار الموحشیة، و المحال المفقرة و القبور المظلمة؛ یا اهل التربة؛ یا اهل الغریة، یا اهل الوخدة، یا اهل الوحشة انتم لنا فرط سابق، و نحن لکم تبع لاحق. اما الدور فقد سکنت، و اما الأزواج فقد نکحت و اما الأموال فقد قُسمت. هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندکم».<sup>۲</sup> پس ملتفت اصحاب خود شد و فرمود: آگاه باشید! اگر اذن می‌دادند ایشان را در کلام می‌گفتند: «إِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»<sup>۳</sup> به درستی که بهترین توشه‌ها، پرهیزکاری است و اجتناب از محرّمات،<sup>۴</sup> و در روایت اختیار ابن الباقر از حضرت صادق - صلوات الله علیه -

۱. بحار الانوار، ص ۳۰۱، ح ۳۳.

۲. ای آرمیدگان خانه‌های هراستاک و محل‌های تهی و گورهای تاریک و ای غنودگان در خاک! ای بی‌کسان، ای تنها خفتگان! ای وحشت زدگان! شما پیش از ما رفتید و ما بی‌شماییم و به شما رسندگان؛ اما خانه‌ها، در آنها آرمیدند؛ اما زنان، ازدواج کردند؛ اما مال‌ها، قسمت گردیدند. خبر ما جز این نیست، خبری که نزد شماست چیست؟

۴. نهج البلاغه، قصارالحکم، رقم ۱۳۰.

۳. به درستی که بهترین توشه، تقوا است.

روایت است که هاتقی از مقابر آواز داد و گفت: «عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَمَا خَبِرَ مَا عِنْدَنَا فَقَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَاهُ وَرَبِحْنَا مَا قَدَّمْنَاهُ وَحَسِرْنَا مَا خَلَفْنَا».<sup>۱</sup> پس آن حضرت به اصحاب خود فرمود شنیدید؟  
گفتند: بلی یا امیرالمؤمنین! آن حضرت فرمود: پس بدانید که خیر زاد، تقوی است.<sup>۲</sup>

### [انتقاد از بعضی عوام]

اما امام زادگان و علمایی که معلوم باشد مدفن ایشان و معلوم باشد خوبی ایشان، بسیار کم است؛ و در هر کجا مزارات دارند الا آن که اکثر آنها، خلاف آن معلوم است؛ مثل آن که عمران نامی را پسر امیرالمؤمنین علیه السلام می دانند در حدود حلّه، نزدیک به مسجد جمجمه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با آن کَلُّهُ پوسیده تکلم فرمود و حال، آن مسجد خراب است و در وسط باغی واقع است و می گویند که: این عمران در جنگ نهر و ان زخمی شد و در آن جا وفات یافته، مقبور گردید و از برای زید شهید در میان شهر طهران، روضه و ضریح دارند و برای زینب خاتون در شام و در مصر برای سکینه نیز به نقل نورالابصار<sup>۳</sup> و برای زیدالنار در قائن ما، با آن که صدوق در عیون به اسانید معتبره، وفات او را در سامرا فرموده و قاضی شهید در مجالس المؤمنین در مرو دانسته.

و سید محمد بن امام موسی علیه السلام که بسیار عابد و زاهد بوده در کاخیک گناباد می دانند. یا بودن او و برادرش احمد بن موسی شاه چراغ در شیراز مشهور است و سید مصرح به جزائری است در انوار نعمانیه و شیخنا در تحیه الزائر، و مزارات بسیار در خصوص قائن عوام می گویند که کذب آنها و مخالفت آن با قطعیات واضح است، حتی آن که برای امیرالمؤمنین علیه السلام زن جنّیه و از او ولدی مدفون در قائن تصور کرده اند و ثقات کراماتی از بعضی ایشان حکایت می کنند به یقین از اجابت دعوات و شفاء مرضی و مجانین و در کارشک قائن نیز مزاری به اسم یکی از اولاد امام موسی علیه السلام

۱. درود و رحمت و برکات خدا بر تو ای امیرالمؤمنین! خبری که ما داریم این است که آنچه را به ما وعده داده بودند، یافتیم و سود آنچه را از قبل فرستاده بودیم، بردیم و آنچه را که از کارهای خیر باقی گذاشتیم و انجام ندادیم زیانتش را دیدیم.  
۲. رک: بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۱۵۸، ح ۳۱.

۳. نورالابصار، ص ۲۷۰. وی چند قول را نقل می کند. عده ای مکه و عده ای مدینه و عده ای نیز مصر را محل وفات حضرت سکینه دانسته اند. او اولین شوهر حضرت سکینه را عبدالله بن حسن می داند که در جریان کربلا شهید شد. این موضوع بدون شک اشتباه است؛ زیرا عبدالله بن حسن در جریان کربلا نوجوانی یازده الی دوازده ساله بوده است.

دارند و کرامات بسیار از بعض ثقات آن محل شنیده؛ مثل آن که طاغی آن حدود را تاخته بود و غارت کرده و چون به قرب آن رسیده بود به خیال اسیری اهل آن قریه و غارت مال ایشان سواری از غیب پیدا شد، سر راه گرفته؛ جماعت طاغیه و یاغیه را برگردانید و در وقت تعمیر در این اوقات یکی از بناها از مقام بسیار بلندی افتاد که در عادت محال بود که جان سالم برخیزد و بی زحمت و صدمه برخاسته، مشغول بنائی شد و استبعادی ندارد که به سبب اعتقاد آن اشخاص باشد، چه در اخبار است که اگر اعتقاد خود را به سنگی نیکو گرداند، خداوند - عزّ و جلّ - خیری در آن سنگ برای او مقرر می‌فرماید و خواندن حمد و سوره به قصد آن که اگر آن مزور مسلم مؤمن باشد ثواب به او عاید شود ضرر ندارد و به خط صاحب جواهر رحمته دیدم که در جواب سؤال از مزارات قائن مرقوم داشته بودند: «لَا بَأْسَ بِقِرَاءَةِ الْفَاتِحَةِ لِقُبُورِ الْمُسْلِمِينَ»<sup>۱</sup> و اما این سبب نمی‌شود که جایز باشد بار بستن به سوی آنها برای زیارت، با منعی که از ائمه علیهم السلام رسیده به غیر قبور ایشان، مگر آن که ادله تسامح در سنن تا این حد بیاید و در آن اشکال است.

### [اهمیت زیارت علما و سادات]

و اگر واقعاً غرض، اکرام ائمه و اقامه شعایر است که در زیارت علما و بنی هاشم که زنده‌اند بهتر و خاطر جمع‌تر ممکن است و خمس واجب و زکات دادن به مراتب لایتنهائی واجب‌تر است و اعانت به طلاب علوم دینیه که شهید علیه السلام در جهاد مسالک و منیه المرید اصرار دارند بر فتوا به وجوب آن تا بتوانند به درجه اجتهاد به مقدار مَنْ بِه الْكِفَايَةِ برسند<sup>۲</sup> و شش هزار درهم محسوب می‌شود.

### [کمک سید مرتضی به علما]

و هرگاه کتاب در علوم شرعیه بر آنها وقف کنند، به هر کلمه، شهری در بهشت خداوند عطا می‌فرماید هفت مقابل دنیا، چنانچه از روایات *امالی صدوق*<sup>۳</sup> و *وسائل الشیعه*<sup>۴</sup> ظاهر است از اهمّ امور است در مال، و از این جهت سید مرتضی علم الهدی یک قریه را وقف قرار داده بودند بر کاغذ فقهاء که فقه بنویسند، چنانچه در

۱. قرانت فاتحه بر قبور مسلمانان اشکالی ندارد.

۲. مسالک، ج ۳، ص ۹؛ منیه المرید، ص ۳۳۹.

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۹۶.

۴. امالی، ص ۹۱.

کشکول شیخ بهائی و غیره نقل شده است؛<sup>۱</sup> و بر پشت کتاب معانی الاخبار خوش خط مصححی که در نزد احقر است به خط و مهر علامه مجلسی رحمته ثبت است که: آن را از نماء حمّامی که اعلیٰ حضرت شاه سلیمان وقف کرده‌اند بر استکتاب کتب، استکتاب کردیم ولیکن خیری در مردمان نیست.

قرآن کنند حفظ و به طه کشند تیغ یاسین کنند حرز و امام مبین کشند

### [دعا در مزارهای مشکوک]

و در بعضی کتب معتبره دعوات روایت است که در مزارهای مشکوک بگوید: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا صَاحِبَ الْقَبْرِ إِنْ كَانَ لَكَ قُرْبٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ أُلْفَةٌ مَعَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكَ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِي لِلدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»<sup>۲</sup> و آن ضرر ندارد که در بحار روایت است که هرگاه به زیارت میت رفت چه بگوید، فرمود: چیز موظفی ندارد، صلوات فرستند بر حضرت رسول و بر صاحب قبر و سلام بر اهل قبور از مسلمین، مثل احیاء ایشان در اخبار بسیار است و یک وقتی به مزار مشکوکی رسیدم و چنین سلام کردم و عقب حاجتی رفتم و برآورده شده.

### [فصل: مظلومیت بسیاری از امام زادگان]

اجمالاً معلوم است که بسیار از امام زادگان عظام مشرّدین و مظلومین و مقهورین در اطراف بلاد بوده‌اند، چنانچه از مقاتل الطالبیین ابی الفرج و عمدة الطالب سید نسابه ابوالعباس و الطالبین و سایر کتب انساب ظاهر است و حال آن‌که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان‌که از طرق عامه و خاصه روایت است: «الْوَيْلُ لِمَنْ أَهْلَ بَيْتِي عَذَابُهُمْ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»<sup>۳</sup>.

دعبل:

لَا أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّ الدَّهْرِ إِنْ ضَحِكْتَ  
وَ آلُ أَخْمَدَ مَظْلُومُونَ قَدْ قُهِرُوا

۱. ترجمه کشکول، ج ۱، ص ۳۹۵.

۲. سلام بر تو ای صاحب قبر! اگر نزد خدا مقرب هستی و با فرشتگان نیز هم‌نشین هستی، پس نزد خدا برای من شفاعت کن و برآمدن حاجاتم را در دنیا و آخرت از خدا بخواه.

۳. مستند زید بن علی، ص ۴۶۴ (با اندکی تفاوت)؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۱، ح ۱۷۷.  
وای بر کسانی که به خاندانم ستم می‌کنند که در بدترین جای جهنم عذاب می‌شوند!



مُشَرَّدُونَ نُفُؤًا عَنِّ غُفْرِ دَارِهِمْ كَأَنَّهُمْ قَدْ جَنَوْا مَا لَيْسَ يُغْتَفَرُ<sup>۱</sup>

### [دعبل در عالم برزخ]

در عیون اخبار الرضا علیه السلام مسطور است که دعبل خزاعی در وقت مرگ، صورت او سیاه و زبان او بسته گردید و بعد پسر او علی، او را در خواب دید با صورت سفید و لباس سفید، چون از او سؤال کرد، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در قبر زیارت کرد و گفت: بخوان در مصیبت فرزندم از اشعار خود. چون این اشعار را خواندم جامه‌های خود را کند و به من پوشید و ملائکه عذاب را گفت که: متعرض من نشوند و اما سیاهی صورت من و بسته شدن زبان من از برای آن بود که شرب می‌کردم.<sup>۲</sup>

### [روش برخورد با امام زادگانی مانند جعفر کذاب]

ولیکن همه ایشان هم خوب نبودند و اخبار و حکایات وارده در آن که حائل مشوید بین ما و آن رابه خود ما و اگذارید ما خود دانیم، و حقوق خود ایشان در غیر آنان است که بدی از ایشان محقق باشد، مثل جعفر کذاب و عبدالله بن امیرالمؤمنین که گذشت که کشته شد به نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام و در مزار نزدیک بصره مزار دارد.

### [پیش گویی امیرالمؤمنین علیه السلام درباره فرزند خود عبدالله]

قطب راوندی در خرائج و مجلسی در تاسع بحار روایت کرده اند از ابی جعفر الباقر علیه السلام که جمع فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام پسران خود را و ایشان دوازده نفر بودند، پس فرمودند که خداوند دوست دارد قرار دهد در من سنت یعقوب علیه السلام را زمانی که جمع کرد پسران خود را، و ایشان دوازده نفر بودند؛ و فرمود: من وصی گردانیدم یوسف علیه السلام را پس بشنوید از او و اطاعت کنید او را [و من حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را وصی خود گردانیدم از آن دو بشنوید و از ایشان اطاعت کنید] پس گفت عبدالله پسر حضرت که می‌خواهی غیر از محمد بن علی یعنی محمد بن حنفیه را وصی خود گردانی؟

۱. خداوند روزگار را اگر بخواهد بختاند، خندان نکند در حالی که خاندان رسول خدا مورد ستم واقع شده و مقهور دشمنان گشته‌اند.

و از خانه اصلی خود آواره شدند، گویی کارناپسندی کرده‌اند که قابل بخشش نیست!

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۹۷، ح ۶. مؤلف بقیه روایت را نیآورده، دعبل شعر بالا را برای امام رضا علیه السلام می‌خواند و ایشان لباس خود را به دعبل می‌دهند.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «أَجْرَاءُ عَلَيَّ فِي حَيَاتِي؟! كَأَنِّي بِكَ قَدْ وُجِدْتُ مَذْبُوحًا فِي فُسْطَاطِكَ لَا يُدْرِي مَنْ قَتَلَكَ».<sup>۱</sup>

پس در زمان خروج مختار، به نزد مختار رفت و گفت: مرا امام دان و با من بیعت کن. مختار گفت: «لَسْتُ هُنَاكَ»، تو لایق امامت نیستی. پس عبدالله غضب کرد و به نزد مصعب بن زبیر رفت در بصره و گفت: «وَلِيَّي قِتَالِ أَهْلِ الْكُوفَةِ».<sup>۲</sup> پس او را بر مقدمه لشکر خود قرار داد و در حرور را تلافی کردند با لشکر مختار و چون صبح شد عبدالله را مذبح یافتند در خیمه او و قاتل او معلوم نشد.<sup>۳</sup>

### [قضاوت درباره سادات حسینی]

و اما سادات حسینی که خروج نمودند، پس سید ابن طاووس در کتاب اقبال مصرّ بر خوبی و حسن حال ایشان می باشد و اخباری و شواهدی بر آن آورده و بعید نیست و در یازدهم بحار بسیاری مسطور است.

### [حسن سیرت زید شهید]

و اما زید شهید علیه السلام پس جلالت شأن او و عبادات او و اعتراف او به امامت ائمه طاهرين علیهم السلام اظهر من الشمس و ابین من الامس است و شطری از عبادات او را که شبیه است به عبادات موسی بن جعفر علیه السلام مجلسی در فواید الطریقه فی شرح الصحیفه نوشته اند. مادر او کنیزی بود که مختار بن ابی عبیده او را به سی هزار درهم خرید. پس گفت: برو. او روانه شد. بعد گفت: بیا؛ آمد.

پس گفت: نمی بینم کسی را سزاوارتر به این کنیز از علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام. و او را به خدمت آن جناب فرستاد. پس، از او زید و عمر و خدیجه تولّد یافت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود به حسین که: از صلب تو فرزندی به وجود آید اسم او زید، می گذرد او و اصحاب او از رقاب مردمان در قیامت و داخل بهشت می شوند بی حساب.<sup>۴</sup>

۱. آیا در زمان حیاتم در برابر من چنین جرتی می کنی؟

گویا می بینم که در خیمهات کشته شده ای و قاتلت مشخص نیست.

۲. مرا بر جنگ با مردم کوفه ولایت بده. ۳. خرائج، ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۱۷.

۴. مقاتل الطالبیین، ص ۸۸؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۰۹. در این دو منبع حدیث را امام باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند.

و در روایتی از امیرالمؤمنین است که فرمود ملائکه ملاقات می‌کنند ایشان را و می‌گویند: هُوَ لَا يَخْلَفُ الْخَلْفَ وَ دُعَاةُ الْحَقِّ<sup>۱</sup> و رسول خدا ﷺ استقبال می‌کند ایشان را و می‌فرماید: «يَا بُنَيَّ قَدْ عَمَلْتُمْ مَا أَمَرْتُمْ فَأَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ»<sup>۲</sup>

### [زیدبن علی همنشین قرآن]

و در *مقاتل الطالبیین* از ابی الجارود روایت کرده که وارد مدینه شدم. پس از هر که سؤال کردم احوال زید بن علی را گفتند: «ذَاكَ خَلِيفَةُ الْقُرْآنِ». یعنی: زید از تلاوت قرآن مجید و عمل به آن جدا نمی‌شود.<sup>۳</sup>

و از عاصم بن عبدالله روایت کرده که ذکر شد زید بن علی در نزد او، پس او گفت: من اکبرم از او، دیدم او را در اول جوانی که هرگاه ذکر می‌شد خداوند عز و جل در نزد او غشوه بر او غالب می‌شد به حدی که گوینده می‌گفت وفات یافت و به دنیا بر نمی‌گردد.<sup>۴</sup>

### [زیدبن علی و زیارت قبر امیرالمؤمنین ﷺ]

و از ابی قره روایت کرده که بیرون رفتم با زید بن علی در شبی به بیابان پشت کوفه و او دو دست خود را انداخته بود و چیزی در آن نداشت. پس فرمود: یا ابا قره! آیا گرسنه‌ای؟

عرض کردم: بلی! پس دو دست خود را پر از کُمثری<sup>۵</sup> به من مرحمت فرمود که بسیار خوشبو و خوش طعم بود. پس فرمود: «يَا أَبَا قُرَّةَ! أَتَدْرِي أَيْنَ نَحْنُ؟ نَحْنُ فِي رَوْضَةٍ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، نَحْنُ عِنْدَ قَبْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»؛ یعنی: می‌دانی که در کجایی؟ در روضه بهشتیم، یعنی نزد قبر امیرالمؤمنین ﷺ.

پس فرمود: یا ابا قره! کسی که اطاعت کند خدا را، اطاعت کنند او را تمام مخلوق.<sup>۶</sup>

۱. تنبيه الغافلين عن فضائل الطالبين، ص ۱۳۵.

اینان بازماندگان رسول خدا و دعوت‌کنندگان به سوی حق هستند.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۸۸

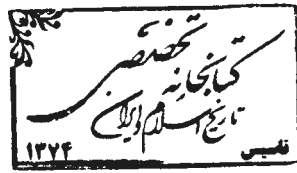
ای فرزند عزیز! آنچه را به شما دستور داده بودند انجام دادید، پس بدون حساب وارد بهشت شوید.

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۸۷

۴. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۸۶.

۵. مقاتل الطالبیین، ص ۸۶

۶. کلابی.



### [بیعت مردم با زید بن علی]

و از محمد بن فرات روایت کرده که دیدم زید بن علی را در روز سبّخه و بر او ابر زردی بود که او را [از] آفتاب سایه می انداخت و به هر طرف که زید می رفت. آن سحابه می رفت<sup>۱</sup> اهل کوفه با زید بیعت کردند.

پس سوای اهل مداین و بصره و واسط و موصل و جرجان و خراسان، پانزده هزار از اهل کوفه بودند،<sup>۲</sup> و در روضة الصفا از اکثر مورّخین نقل است که چهل هزار با زید بیعت کردند و با جدّش امام حسین علیه السلام هشتاد هزار بیعت کردند و چون زید خروج نمود، آنان که با زید شدند پانصد نفر بودند و لشکر شام دوازده هزار بودند.

### [واکنش زید در برابر اهانت به حضرت زهرا علیها السلام]

پس ملعونی از بنی کلب شتم می کرد حضرت زهرا علیها السلام را، چون زید این را شنید شروع نمود به گریه نمودن تا آن که محاسن مبارک او تر شد و فرمود: «أَمَا أَحَدٌ يَغْضِبُ لِفَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ؟ أَمَا أَحَدٌ يَغْضِبُ لِرَسُولِ اللَّهِ؟ أَمَا أَحَدٌ يَغْضِبُ لِلَّهِ؟»<sup>۳</sup> پس سعید بن خنیتم در کمین آن ملعون شد تا گردن آن سگ را زد و سوار شد؛ قاطر او را به نزد زید آورد. زید بوسید پیشانی او را و فرمود: «أَذْرَكَ وَاللَّهِ شَرَفَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَذُخْرَهُمَا»<sup>۴</sup> و بغله را به او بخشید.

### [شهادت زید بن علی]

و در نزدیک غروب، تیری بر طرف چپ جبهه زید آمد و به مغز سر او رسید<sup>۵</sup> و چون آن تیر را کشیدند روح مقدّس او از تن به جانب آباء طاهرین او پرواز نمود.<sup>۶</sup> پس اصحاب او، او را در حفره ای دفن کردند و آب را بر آن جاری کردند و آن جا ملعون نبطی بود زارع. دید که زید را دفن کردند. وقت صبح رفت به نزد حکم بن صلت که شحنة یوسف بن عمر والی کوفه از جانب عبدالملک بود و خبر داد او را به موضع دفن زید. آن ملعون فرستاد که زید را بیرون آورند و بر شتری به ریسمان بستند و

۲. همان، ص ۹۸.

۱. همان، ص ۸۹.

۳. آیا کسی نیست که برای فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله غضب کند؟ آیا کسی نیست که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله غضب کند؟ آیا کسی نیست که برای خدا غضب کند؟

۴. همان، ص ۹۵-۹۶.

۵. به خدا سوگند! شرافت و اندوخته دنیا و آخرت را با این کار به دست آوردی.

۶. همان، ص ۹۶.

۵. مقاتل الطالبيين، ص ۹۶.

پیراهن زرد هروی بر بدن مقدّس او بود و او را از باب قصر از شتر انداختند و با جمعی از اصحاب او در کناسه که موضعی است از کوفه آویختند.<sup>۱</sup>  
 سر او را به شام برای هشام بن عبد الملک فرستاد، پس آن ملعونی که با سر بود که او را زهره بن سلیم می‌گفتند فالج در بین راه او را گرفت و برگردید و هشام جایزه او را از شام فرستاد<sup>۲</sup> و خداوند جلده او را از مقدم شکم زید قرار داد که پایین آمد و پوشید عورت زید را، و همچنین از طرف پشت<sup>۳</sup>.

### [خاکستر جسد زید در فرات]

و چون سلطنت به ولید بن عبد الملک رسید و یحیی بن زید خروج کرد، نوشت ولید به سوی یوسف بن عمر والی که زید را از دار فرود آورد و سوخت و خاکستر آن را در سبد کرده، بردند و در فرات ریختند،<sup>۴</sup> و در بحار روایت کرده که بردند آن را در هاون‌ها کوبیدند و در بیابان عریض از سمت عاقول به باد دادند.<sup>۵</sup>

بِمُحَمَّدٍ سَلُّوا سُبُوفَ مُحَمَّدٍ رَضُّوا بِهَا هَامَاتِ آلِ مُحَمَّدٍ  
 فَكَانَ عِترَةَ أَحْمَدٍ أَعْدَاءُهُ وَكَانَتَا الْأَعْدَاءُ عِترَةَ أَحْمَدٍ<sup>۶</sup>

### [مرثیه ابن جوزی برای امام حسین علیه السلام]

و خوب انشاد کرد ابن جوزی که روزی در مسجد جامع دمشق موعظه می‌کرد، چون فارغ شد یکی از مستمعین گفت: «أَذْكَرُ لَنَا شَيْئاً مِنْ رِثَاءِ الْحُسَيْنِ علیه السلام» این را خواند و گریه کرد و گریانید:

لأبْدٍ أَنْ تَرِدَ الْقِيَامَةَ فَاطِمٌ وَ قَمِيصُهَا بِدَمِ الْحُسَيْنِ مُلَطَّحٌ  
 وَيَلُ لِمَنْ شَفَعَاؤُهُ خُصَاؤُهُ وَالصُّورُ فِي حَشْرِ الْخَلَائِقِ يُنْفَعُ<sup>۷</sup>

۱. همان، ص ۹۷.

۲. همان، ص ۹۸.

۳. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۸۴.

۴. همان، ج ۴۵، ص ۲۹۱.

۵. شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به روی خاندانش کشیدند و بر سرشان زدند.

۶. گویی که خاندان پیامبر دشمنان او هستند و دشمنان، جزو خاندان پیامبر شده‌اند!

۷. سبط ابن جوزی در *تفکرة الخواص*، ص ۲۶۴ آن را با اندکی تفاوت آورده است.

ناگزیر در روز قیامت، حضرت زهرا علیها السلام در حالی وارد صحرای محشر می‌شود که پیراهن خود را به خون امام حسین علیه السلام آغشته کرده است.

وای بر کسانی که هنگام دمیده شدن در نفع صور، شفیعانش دشمن او باشند!

و در منتخب نیز روایت است که چهار سال زید آویخته بود<sup>۱</sup> و کسی قادر نبود که بر او ندبه کند و زوجه زید را آن قدر زدند که وفات یافت و در موضعی انداختند بی دفن.

#### [یحیی بن زید در زندان]

و اما یحیی بن زید که مادر او ریطة دختر ابی هاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه بود، بعد از دفن پدرش زید شهید و متفرق شدن اصحاب او غیر از ده نفر که با او ماندند<sup>۲</sup>، در شب بیرون رفت به سوی نهرین یعنی در کربلا و از آن جا به ری آمد و یوسف در عقب او فرستاد، او را ندیدند و از آن جا به بلخ رفت و او را عامل نصر بن یسار<sup>۳</sup> حاکم خراسان گرفت و فرستاد به کوفه نزد یوسف و آن ملعون او را حبس کرد و به ولید نوشت و او امر کرد که یحیی را رها کنند.

#### [مقام و مرتبه یحیی بن زید نزد شیعه]

ابوالفرج در *مقاتل الطالبین* روایت کند که شیعه ده هزار درهم جمع کردند و به حدّاد دادند و قید یحیی را خریدند از او، قطعه قطعه نموده، قسمت نمودند و آن را فصوص خواتیم نمودند<sup>۴</sup> که به آنها تبرک می‌جستند و بخشید نصر به یحیی دو هزار درهم با نعلینی.

و در روایت *روضه الصفا* دو هزار دینار است و در آخر، در زمین جوزجان که شهری بود به طالقان که آن نیز شهری است بین بلخ و مرو - نه آن طالقانی که بین قزوین و ابهر واقع است - شهید شد، بعد از آن که از هرات خروج نمود و آن جا او را به دار کشیدند و از زمان ولید بن عبد الملک بود تا آن که در زمان ظهور ابو مسلم او را دفن نمود.

#### [اشاره دعبل به یحیی بن زید در قصیده خود]

و به او اشاره می‌کند دعبل خزاعی در قصیده تائیه خود که آن را بر حضرت ثامن الائمه علیه السلام قرائت کرد و آن دویست بیت است و تمام آن در *مجالس المؤمنین* مسطور است.

۲. *مقاتل الطالبین*، ص ۱۰۴.

۴. همان، ص ۱۰۵.

۱. منتخب، ج ۲، ص ۳۸۸.

۳. سیار، خ ل.

وَأُخْرَى بِأَرْضِ الْجُوزْجَانِ مَحَلُّهَا وَ قَبْرٌ بِبَاخْمَرَى لَدَى الْعُرْبَاتِ<sup>۱</sup>  
 و باخمروی موضعی است در بادیه کوفه. و در قاموس، بلدی است قریب به کوفه  
 و قبر ابراهیم بن عبدالله بن الحسن المثنی آن جاست.

[واکنش امام صادق علیه السلام در برابر اهانت به امیرالمؤمنین علیه السلام]

و در کشف الغمه روایت است که چون به حضرت صادق علیه السلام رسید که حکیم بن عباس  
 الکلبی گفته:

صَلَبْنَا لَكُمْ زَيْدًا عَلَى جَذَعِ نَخْلَةٍ      وَ لَمْ نَرَمْهُدِيًّا عَلَى الْجَذَعِ يُضَلِّبُ  
 وَ قَسَيْتُمْ بِعُثْمَانَ عَلِيًّا سَفَاهَةً      وَ عُثْمَانُ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ وَ أَطْيَبُ<sup>۲</sup>

آن حضرت دست به آسمان برداشت در حالتی که دو دست آن حضرت  
 می لرزید و عرض کرد: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ عَبْدُكَ كَاذِبًا فَسَلِّطْ عَلَيْهِ كَلْبِكَ»،<sup>۳</sup> پس بنی امیه او را به  
 کوفه فرستادند برای مهمی. در بعض اوقاتی که می گردید در کوچه های کوفه، شیری  
 او را درید. این خبر به حضرت صادق علیه السلام رسید، آن حضرت سجده شکر به جای  
 آوردند و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْجَرَنَا مَا وَعَدَهُ». <sup>۴</sup> و خوب گفته شاعر به عربیه:

مَا لِي إِلَى مِثْلِكَ مِنْ شَافِعٍ      إِلَّا وَ لَاءُ الْعِثْرَةِ الطَّاهِرَةِ  
 حُبُّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ      دِلَالَةٌ بِاطْنَةَ ظَاهِرَةِ  
 تُخْبِرُ عَنْ مُبَغِّضِهِ أَنَّهُ      نُطْفَةٌ رَجِسٍ فِي حِشَا عَاهِرَةِ<sup>۵</sup>

و ابن قاسم در مواظف عدویه روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

۱. دیوان دعبل خزاعی، ص ۱۳۶.

۲. و قبر دیگری در سرزمین جوزجان (قبر یحیی بن زید) قرار دارد که محل آن و قبری در باخمروی نزد غریبان است.  
 ۳. زید شما را بر تنه درخت خرمابر دار کردیم و تاکنون ندیده ایم که مهدی را بر دار کنند.  
 و شما عثمان را با علی علیه السلام از روی نادانی مقایسه کردید، در حالی که عثمان از علی علیه السلام برتر و پاکیزه تر است  
 (نعوذ بالله).

۴. خداوند! اگر بنده تو (حکیم بن عباس) در این سخن خود دروغگو است، پس سگ خودت را بر او مسلط کن.

۵. کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۴۱.

خدا را شکر می گویم که آنچه را به ما وعده داده بود وفا کرد.

۵. عاملی نباطی بیاضی، زین الدین ابی محمد علی بن یونس، الصراط المستقیم الی مستحق التقدیم، ج ۳، ص ۲۷۸،  
 بیت اول وجود نداشت.

غیر از دوستی خاندان پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله شفاعت کننده ای برای تو نیست.

دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام نشانه پنهان شده آشکاری است.

زیرا خبر می دهد که دشمن او حرامزاده است.

مَا عَادَانَا بَيْتُ إِلَّا حَرْبٌ وَمَا يَنْسَجُنَا إِلَّا جَرْبٌ<sup>۱</sup>

شافعی:

|   |   |
|---|---|
| وَ سَبَّطِيهِ وَ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ             | إِذَا فِي مَجْلِسٍ ذَكَرُوا عَلِيًّا      |
| فَأَيُّنَ أَنَّهُ سَأَلْتُ قِيَّةَ                  | فَأَجْرِي بَعْضُهُمْ ذَكَرَى سِوَاهُمْ    |
| يُشَاغِلُهُمْ بِالرَّوَايَاتِ الْعَلِيَّةِ          | إِذَا ذَكَرُوا عَلِيًّا أَوْ بَيْنِهِ     |
| فَهَذَا مِنْ حَدِيثِ الرَّافِضِيَّةِ                | فَقَالَ تَجَاوَزُوا يَا قَوْمَ هَذَا      |
| يَرَوْنَ الرَّفُضَ حُبَّ الْفَاطِمِيَّةِ            | بَرِئْتُ إِلَى الْمُتَهِمِينَ مِنْ أَنَسٍ |
| وَ كَلَعْتُهُ لِتِلْكَ الْجَاهِلِيَّةِ <sup>۲</sup> | عَلَى آلِ الرَّسُولِ صَلَاةَ رَبِّي       |

### [سرگذشت عیسی بن زید]

و اما عیسی بن زید شهید، پس در عمده‌الطالب گفته که مخفی از اعدا در کوفه سقائی می‌کرد و دختر او را یکی از سقاها خطبه کرد به خیال آن‌که او نیز مثل آن سقا عامی است و اصرار کرد.

پس عیسی دعا کرد که دختر او وفات یافت تا وصلت با غیر سادات واقع نشود،<sup>۳</sup> چنانچه بعضی حرام دانسته‌اند آن را تا غیر مستحق خمس، شریک نشود با ایشان و حدیث حضرت صادق علیه السلام دلالت بر کراهت آن دارد، اگر چه از برای عامی مستحب است که از هاشمیات زن بخواهد به جهت اتصال به شرفاء، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «كُلُّ نَسَبٍ وَ سَبَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا نَسَبِي وَ سَبَبِي»<sup>۴</sup> و اخبار خاصه نیز در این باب است و آنها در وسائل الشیعه و مستدرک آن مسطور است، بلی صاحب حدائق حرام دانسته جمع بین فاطمیین را از روی حدیث *علل الشرائع* و در آن رساله مخصوصه

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۳۱ حدیث را از زید بن علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده و این‌گونه است: «نحن بنو عبدالمطلب ما عادانا بيت إلا وقد حرب و ما عادانا كلب إلا وقد جرب، و من لم يصدق فليجرب.»

۲. المسترشد فی امامة امیر المؤمنین، ص ۷۹.

چون در مجلسی سخن از علی و دو نواده رسول خدا و فاطمه پاک علیهم السلام به میان آورند.

اگر در این میان کسی سخن از غیر آنان گوید، یقین بدان که آن فرد پسر زن فاحشه و بلند صدا است.

چنین فردی وقتی نامی از علی علیه السلام یا پسران او به میان آید خود را با روایات پست مضمون و واهی مشغول می‌کند.

و می‌گوید: ای جماعت! از این‌گونه سخن‌ها درگذرید که از روایات رافضیان است.

اما من به خداوند مهمن می‌گریزم از کسانی که محبت اولاد فاطمه و منسوبان او را رفض می‌دانند.

صلوات و درود پروردگار من بر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و لعنت خداوند بر این نادانی و جاهلیت که فضائل آنان را

رفض می‌دانند.

۳. عمده‌الطالب فی انساب آل ابی‌طالب، ص ۲۸۷.

۴. الذریة الطاهرة النبویة، ص ۱۱۵.



نوشته که در *درة النجفیه* ایشان موجود است<sup>۱</sup> و لکن این فتوا خلاف مقطوع به اصحاب است و اصرار آن مرحوم - طاب ثراه - بر آن، وجهی ندارد و استعمال صریح لفظ حرمت بر مکروه در اخبار بسیار است در کتب اربعه و غیرها، و در فهرس تهذیب جمله‌ای از آن را جمع کرده‌ام.

علی الجملة، بعد از فوت آن دختر، عیسی جزع زیادی داشت. چون کسی از شیعه که بر حال او مطلع بود سؤال کرد؛ گفت: گریه و جزع من برای این است که به حد [ازدواج] رسید و نتوانستم که به او بگویم *أنتِ فِلْدَةٌ كَبِدُ رَسُولِ اللَّهِ*،<sup>۲</sup> و عیسی زاهد بود و حال خود و سیادت خود را از مزوجه‌اش که از اهل کوفه بود، مخفی می‌داشت؛ چون یکی را که با او رفیق بود از شرفاء، بر او مطلع شدند و او را مثل گوسفند بر لب آب سر بریدند.

#### [سرگذشت عبدالله فرزند امام باقر]

دیگر از سادات مظلومین، عبدالله بن محمد بن علی الباقر است. برادر امام جعفر صادق علیه السلام بود که مادر او و حضرت صادق علیه السلام هر دو ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر بود<sup>۳</sup> و جدّه امی آن دو اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر بود و از این است که «وَلَدَ الصَّادِقَ علیه السلام أَبُو بَكْرٍ مَرَّتَيْنِ فَلَا يَكُونُ أَبُو بَكْرٍ مِنَ السَّفَاحِ».<sup>۴</sup> و ام فروه عالمه و عابده و فقیه بود. در کافی از عبدالاعلی روایت است که گفت: دیده‌ام که طواف می‌کرد بر دور کعبه و عبائی پوشیده بود به طریقی که کسی او را نشناسد، پس استلام کرد حجرالاسود را به دست چپ خود، پس مردی از طائفین گفت: «يَا أُمَّةَ اللَّهِ أَخْطَأْتُ الشُّنَّةَ»؛ یعنی به دست راست حجرالاسود را لمس می‌کردی. فرمود: «إِنَّا لَأَغْنِيَاءُ مِنْ عَمَلِكِ».<sup>۵</sup>

و در اعلام الوری تألیف شیخ طبرسی صاحب تفسیر و ربیع الشیعه تألیف سیّد جلیل صاحب کرامات علی بن طاووس - مگر آن که آن بعینه همان اول است و تفاوت

۱. صاحب حدائق رساله‌ای جداگانه در این زمینه نوشته است به نام الصوارم القاصمة لظهور الجامعین بین ولد فاطمة که در درر نجفیه وی موجود است. رک: الدرر النجفیه، ج ۳، ص ۴۹ به بعد.

۲. عمدة الطالب، ص ۲۸۷.

۳. تو پاره جگر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی.

۴. امام صادق علیه السلام از طرف مادر، دو گونه به ابوبکر می‌رسد، به همین جهت ابوبکر زنازاده نیست.

۵. کافی (فروع)، ج ۴، ص ۴۲۸.

ما از علم تو بی‌نیازیم.

در خطبه و اسم است و ضرر ندارد؛ زیرا که هرگاه موافقت در مطالب باشد زحمت تغییر اسلوب مرغوب نیست - مسطور است که کسی اعتقاد نکرد امامت را در اولاد امام محمد باقر علیه السلام در غیر ابی عبدالله جعفر بن محمد، خاصه و بود برادر آن حضرت عبدالله که اشاره می‌شد به سوی او به صلاح و فضل و تقوی، اما امامت او پس کسی قائل نشده.

روایت شده است که وارد شد عبدالله بر بعض بنی امیه، پس آن ملعون اراده قتل عبدالله کرد، عبدالله فرمود مرا مکش تا تو را شفاعت کنم در نزد خداوند - عز و جل - نه آن که خصم تو باشم. آن ملعون قبول نکرد و گفت: «لَسْتُ هُنَاكَ»؛ تو قابل نیستی که مرا شفاعت کنی و زهر در طعام کرد و به خورد آن جناب داد.<sup>۱</sup> و در مقاتل الطالبيين است که یک ساعتی صبر کرد، باز نفس آن ملعون و سوسه کرد تا او را زهر داد در آب<sup>۲</sup>، و این عبدالله بن محمد بن علی غیر از عبدالله «افطح» است که ادعای امامت کرد و او پسر حضرت صادق علیه السلام است و او را افطح می‌گفتند به جهت سقه و بزرگی سر او یا دو پای او.

در مجمع طریحی، افطس را نیز لقب برای او دانسته،<sup>۳</sup> لِعَلُّوْ قَصَبَةَ اَنْفِهِ. و غیر از عبیدالله بن الحسین الامام زین العابدین علیه السلام است که مادر او دختر حمزه بن مصعب بن زبیر بن عوام می‌باشد و او را نیز ابو مسلم به زهر شهید کرد.<sup>۴</sup>

#### [سرگذشت عبدالله محض]

و از مظلومین است به نحو [عبدالله بن] الحسن المثنی که مادر ایشان فاطمه دختر امام حسین علیه السلام است و جدّه ایشان ام اسحاق بنت طلحة بن عبیدالله و جدّه علیاء، جرباء بنت قسامه از قبیله طی - او را جرباء گفتند برای تشبیه به ناقه جرباء که شتران نزدیک او نمی‌روند به جهت ترس از تعدی مرض او به آنها - چون از حُسن و جمال به حدی بود که هر زنی که در پهلوی او واقع می‌شد به هیچ می‌نمود آن زن، اگر چه خوش صورت بود و از این جهت نزدیک او نمی‌رفتند.

۱. مقاتل الطالبيين، ص ۱۰۹.  
۲. همان، ص ۱۰۹.  
۳. ظاهراً این جا اشتباهی رخ داده است. در منتخب، ص ۹ و در مقاتل الطالبيين، عبدالله بن حسن بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب را مشهور به افطس می‌دانند، نه عبدالله بن محمد را.  
۴. در مقاتل الطالبيين، ص ۱۱۷ مادر او را دختر حسن بن مصعب ذکر کرده است.

[از دواج حسن مثنی با فاطمه بنت الحسین علیها السلام]

و شیخ مفید در ارشاد و ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب و ابو الفرج در مقاتل و علی بن محمد مالکی در فصول المهمه و غیرهم روایت کرده‌اند که حسن بن حسن سبط سؤال کرد از عم خود حسین علیه السلام که تزویج کند به او یکی از دو دخترش را: فاطمه یا سکینه را. و آن حضرت فرمود: «اخْتَرِي يَا بُنَيَّ أَحَبَّهُمَا إِلَيْكَ»،<sup>۱</sup> پس حسن مثنی از حیا سکوت کرد.

امام حسین علیه السلام فرمود: من اختیار کردم برای تو فاطمه را که شباهت او به مادر من فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله بیشتر است.

و بعضی روایت کرده‌اند که حسن، فاطمه را اختیار کرد و در وصف حُسن و جمال او می‌گفتند: «إِنَّهَا امْرَأَةٌ مَرْذُودَةٌ بِهَا سَكِينَةٌ لِمُنْقَطِعَةِ الْقَرِينِ فِي الْجَمَالِ»؛<sup>۲</sup> یعنی آن زنی است که رد کرد حسن مثنی برای حسن او سکینه را، با آن که سکینه در جمال و حُسن نظیر نداشت. و نسخ فصول المهمه اختلاف زیاد دارد، مثل بسیاری از کتب چنانچه از ابن طاووس گذشت؛ لهذا تکذیب نمی‌توان نمود محدث جلیل متبحر سید حامد حسین نیشابوری هندی را در آنچه نقل کرده در عبقات الانوار از فصول المهمه که امام حسین علیه السلام فرمود به حسن مثنی که خطبه نمود که من اختیار کردم برای تو فاطمه را، زیرا که سکینه چنان مُنْقَطِعِ إِلَى اللَّهِ است و اشتغال به عبادت دارد لیلاً و نهاراً که فارغ نیست از برای زوج، و اصل این حدیث دلیل است بر آن که آن مخدّره یعنی سکینه در مدینه به حدّ رسیده بود، بلکه ابو الفرج در اغانی گوید که در مدینه، پیش از خروج به عراق، در عقد عبدالله بن الحسن السبط در آمد و بعید نیست؛<sup>۳</sup> چه خیر النسوان امام حسین به او فرمود. و در روایت سهل ساعدی گفت: «رَأَيْتُ نِسْوَةً عَلَيَّ جَمَالَ فَدَنَوْتُ مِنْ أَوْلَاهُنَّ»<sup>۴</sup> و در خیرات حسان مبالغه نمود در تکذیب بالغه نبودن آن معظمه در سفر

۱. فرزندکم! هر کدام از آن دو را که می‌پسندی، برگزین.

۲. همان، ص ۱۲۲؛ الاغانی، ج ۲۱، ص ۷۹.

قابل ذکر آن که ابو الفرج این موضوع را از زبیر بن بکار از عموی مصعب بن زبیر نقل می‌کند که تکلیف هر دو معلوم است.

۳. این موضوع را شبلنجی نیز آورده است (نورالابصار، ص ۲۷۰) همان طور که پیش‌تر ذکر شد اگر منظور از عبدالله بن حسن همان بزرگواری باشد که در روز عاشورا در لحظات آخر در آغوش عموی خود حضرت امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، درست نیست؛ زیرا وی در آن موقع نوجوانی یازده-دوازده ساله بوده است.

۴. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۸.

زنان را بر شتر دیدم، پس نزدیک اولین آنها رفتم.

عراق و کلام منقول از آن مخدّره به اهل کوفه بعد از قتل زوج او مصعب «أَيْتَمُّنُونِي صَغِيرَةً وَأَزْمَلْتُمُونِي كَبِيرَةً»<sup>۱</sup> دلالت بر عدم بلوغ ندارد، چه مراد کوچکی به حسب عرف است و او را سَيِّدَةَ النِّسَاءِ و بلیغه و عقيله قریش می گفتند و شعرا به تَوْسَطٍ و صانف او اشعار خود را بر او عرضه می داشتند و آنها را اصلاح می فرمودند.

### [بخشندگی حضرت سکینه رضی الله عنها]

ابوالفرج و غیر او روایت کرده اند که یک یوم فرزدق و جمیل و جریر و کثیر عَزَّة و نصیب به منزل آن مخدّره رفتند. کنیزی بیرون آمد و اشعار آنها را تذکره نمود و ایشان را بر آن عتاب نمود و مَعَ ذَلِكَ هریک را هزار دینار داد، مگر جمیل که او را مدح جمیل نمود و گفت:

إِنَّ صَاحِبَتِي تَبْلُغُكَ السَّلَامَ وَ تَنْتَظِرُكَ حِينَ سَمِعَتْ قَوْلَكَ:

فَيَالَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبَيْتَنَ لَيْلَةً بِوَادِي الْقُرَى إِنِّي إِذَا لَسَعِيدٌ  
لِكُلِّ حَدِيثٍ بَيْنَهُنَّ بَشَاشَةٌ وَ كُلِّ قَتِيلٍ بَيْنَهُنَّ شَهِيدٌ<sup>۲</sup>

و می فرماید: جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا! قتیل ما را شهید گفتی، و چهار هزار دینار به او عطا فرمود.<sup>۳</sup> مخفی مباد که اغانی حکایات عجیبه و ظرافات مونقه از آن سَيِّدَةُ بلیغه نقل کرده که تکذیب آن اقرب از تصدیق است کَمَا اعْتَرَفَ بِهِ فِي الرُّوضَاتِ.<sup>۴</sup>

### [فوت حضرت سکینه رضی الله عنها]

ابن جوزی گوید: فوت او در یکصد و هفده از هجرت در مدینه بود در حکومت خالد بن عبدالله و او وعده داد که به نماز بر او حاضر شود، عمداً تأخیر کرد و سی دینار عطریات در جنازه او صرف کردند،<sup>۵</sup> و در روایتی، حاکم خالد بن عبدالله المحض

۱. الاغانی، ج ۱۶، ص ۳۷۱.

در کوچکی مرا تیمم و در بزرگی مرا بیوه کردید.

۲. آرزو می کنم که آیا می توانم یک شب را در وادی القری (حجاز) بگذرانم؛ زیرا به درستی آن شب خوبی خواهد بود. هر سخنی بین اهالی آن جا (خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله) با سرور همراه است و تمام کشتگان آنها شهید به حساب می آیند.

۳. الاغانی، ج ۱۶، ص ۳۷۴؛ سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۲۵۰.

۴. چنانچه مؤلف گفته است، اکثر آنچه در اغانی درباره هاشمیات - به ویژه سکینه بنت الحسین - آمده، مورد تأیید علما و دانشمندان شیعه نیست. بیشتر داستان سرایی و حکایات عجیب و غریب ابوالفرج است با اصالت اموی و گرایش

۵. تذکرة الخواص، ص ۲۵۱.

زیدی او.

پسر فاطمه خواهر سکینه چهار صد دینار عطریات صرف کرد و او را محض گفتند چون پدر او حسن مثنیٰ ابن الحسن السبط بود و مادر او فاطمه بنت الحسین السبط، و در روایتی آن عطریات را نفس زکیه محمد بن عبدالله المحض خرج کرد و بعد از یک شبانه روز، والی مدینه اذن نماز داد و خود نیامد و گفت: صَلُّوا عَلٰی جِنَازَتِكُمْ و شبیه بن نصاح بر آن مخدّره نماز خواند<sup>۱</sup>، و در مدینه، محلّ فوت او دفن شد به قول یافعی و ابن جوزی و جمع دیگر و عمر بن سعد صاحب طبقات که از غلمان و تلامیذ واقدی است، و جماعت دیگر از عامّه گویند در مکه فوت شد<sup>۲</sup> و به خارج مکه در طریق عمره دفن شد.

#### [مادر حضرت سکینه رضی الله عنها]

و مادر او و عبدالله رضیع شهید معروف به علی اصغر، رباب - به فتح راء - دختر امرؤالقیس بود که از افاضل نساء است.

و این امرؤالقیس در زمان عمر بن الخطاب اسلام آورد و سکینه - به ضم السین و فتح الکاف کَمَا فِي الْقَامُوس - اسم او آمینه و به قولی امیمه است. و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: مصعب بن زبیر، زوج سکینه محبت زیادی به او داشت و نوشت از سفر عراق - که با عبدالملک از جانب برادر خود عبدالله زبیر مقاتله می نمود - که آن مخدّره به نزد او آمد، و روزی که دل بر مرگ نهاد و به قتال بیرون رفت با سکینه وداع کرد و از نزد او بیرون رفت<sup>۳</sup> و او از اباة الضیم بود که او را امان می دادند و حکومت، و قبول نکرد و به ذلّت تن در نداد و مرگ را اختیار کرد و روزی عبدالملک از جلسای خود سؤال کرد که اشجع ناس کیست؟

هر کدام کلامی گفتند، عبدالملک گفت: اشجع ناس مصعب بن زبیر است که جمع کرده فی مابین سکینه بنت الحسین و عایشه بنت طلحه،<sup>۴</sup> و سکینه را از مصعب دختری بود بی نهایت جمال، سکینه می گفت: او زینت می دهد حلّی و زیور را، نه آن که اینها زینت دهند او را.<sup>۵</sup>

۱. همان.

۲. همان.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۹۶.

۴. همان، ص ۲۹۷.

۵. تذکرة الخواص، ص ۱۶۱.

[نسب بردن عبدالله محض از سبطین رسول الله ﷺ]

الغرض از حسن مثنی و فاطمه بنت الحسین، عبدالله المحض به وجود آمد که شیخ بنی هاشم و مقدم در ایشان بود<sup>۱</sup> و او اول کسی بود که نسب از هر دو سبط آورد<sup>۲</sup> و می گفت: «أنا أقرب الناس من رسول الله ولدي رسول الله ﷺ مرتين»<sup>۳</sup> و می گفتند: هر حسنی در عبدالله جمع است و او در خانه بنت رسول الله متولد شد و از جود و سخای عبدالله آن بود که ابوعدی اموی شاعر او را قصد کرد، عبدالله و دو پسر او با خوف بیرون آمدند. عبدالله مبلغ چهار صد دینار به او داد و دو پسر او نیز چهارصد دینار و هند دو یست دینار که به هزار دینار از نزد ایشان رفت<sup>۴</sup> و حسن مثلث، پسر این حسن بن الحسن السبط، متأله و فاضل و ورع بود.

[شهادت عبدالله محض در زندان منصور دوانیقی]

در مقاتل الطالبيين گفته: در امر به معروف و نهی از منکر، اعتقاد زیدیه داشت<sup>۵</sup> و ابراهیم بن الحسن المثنی اشبه ناس به رسول الله بود<sup>۶</sup> و این سه در محبس هاشمی که بلدی بود در کوفه که سفاح بنا کرده بود وفات یافتند یا ایشان را شهید کردند<sup>۷</sup> به امر منصور دوانیقی. و محمد بن حمزه علوی در کتاب انساب گوید: ابوبکر بن الحسن برادر ایشان نیز در آن حبس وفات یافت.<sup>۸</sup>

[زهده علی بن حسن مثلث]

و از کسانی که از بنو الحسن در آن حبس به رحمت ایزدی پیوست، علی بن الحسن المثلث بود که او را علی الخیر می گفتند و عابد و زاهد بود<sup>۹</sup> و صاحب کرامات. در مقاتل گوید: در طریق مکه نماز می خواند، ماری از زیر جامه او داخل شد و از گریبان او بیرون آمد و مردم صیحه زدند و ملتفت نماز خود بود و اصلاً مضطرب

۱. مقاتل الطالبيين، ص ۱۲۳.

۲. همان.

۳. همان. من نزدیک ترین فرد به رسول خدا ﷺ هستم؛ زیرا از دو سو به ایشان می رسم.

۴. همان، ص ۱۲۵.

۵. همان، ص ۱۲۶.

۶. همان، ص ۱۲۷.

۷. همان.

۸. همان، ص ۱۲۸.

۹. همان، ص ۱۲۹. لازم به ذکر است که در متن کتاب، علی بن الحسن المثلث آمده بود که با توجه به مقاتل الطالبيين تصحیح شد؛ زیرا فقط از حسن مثلث سراغ داریم نه از حسین مثلث.

نشد،<sup>۱</sup> و در محبس نمی شناختند وقت نماز را مگر با جزئی از قرآن که علی تلاوت می کرد<sup>۲</sup> و در حال سجده وفات یافت<sup>۳</sup> و می گفت: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا مِنْ سَخَطِ مِنْكَ عَلَيْنَا فَاشْدُدْ حَتَّى تَرْضَى.»<sup>۴</sup>

و از فاطمه صغری از پدرش، از مادرش فاطمه بنت محمد که رسول خدا ﷺ فرمود: «يُدْفَنُ مِنْ وُلْدِي سَبْعَةَ بِسَطِّ الْفُرَاتِ لَمْ يَسْبِقْهُمْ الْأَوْلُونَ وَ لَمْ يُدْرِكْهُمْ الْآخِرُونَ»؛<sup>۵</sup> دفن می شود از اولاد من هفت نفر در کنار فرات که از اولین و آخرین مثل و مانند ندارند و آن محبوسین هشت نفر بودند، یکی نجات یافت.<sup>۶</sup>

منخفی مباد که این عام در کلام رسول خدا ﷺ مخصّص است، یعنی از اکثر مردمان یا شهیدان بهتر باشند و الا معلوم است که شهداء کربلا یا خصوص بنی هاشم از آنها افضل بودند و مثل این کلام از آن حضرت در حق شهداء کربلا نیز گذشت.

#### [شهادت علی بن حسن مثلث در زندان منصور دوانیقی]

و بعضی از آن محبوسین به سید علی گفتند که چون تو مستجاب الدعوة می باشی دعا کن تا خداوند ما را نجات عطا فرماید.

گفت: یا عم! ما را درجه ای است در بهشت که نمی رسیم به آن مگر به این بلیه یا اعظم از آن، و از برای ابی جعفر منصور موضعی است در آتش که نمی رسد به آن مگر به این ظلم یا اعظم از آن، پس صبر می کنیم و عن قریب می میریم و استراحت می یابیم که گویا نبوده و اگر می گویی که از درجه ما و عذاب منصور کم شود، خدای تعالی را بخوانم.

او گفت: نه صبر می کنم.

پس بعد از سه روز وفات یافتند و آن در بیست و سوم محرّم الحرام بود از سنه یکصد و چهل و شش و علی بن الحسن در آن وقت چهل و پنج سال از عمر شریف او گذشته بود.<sup>۷</sup>

۲. همان، ص ۱۳۰.

۱. همان، ص ۱۲۹.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۳۱.

خداوند! اگر این وضعیت ما در زندان به علت خشم تو بر ما است پس آن را شدیدتر کن.

۵. هفت نفر از فرزندان من نزدیک رود فرات دفن می شوند که در جلالت و قدر، کسی از پیشینیان به آنان نرسیده و از آیندگان نیز کسی به مقام آنان نمی رسد.

۶. همان.

۷. همان، ص ۱۳۲.

### [نسب سادات طباطبایی]

و دو برادر او عبدالله و عباس نیز وفات یافتند و طباطبائی که سادات طباطبا به او می‌رسند همان است<sup>۱</sup> و در کافی تصریح به اسم او می‌باشد و بعضی لقب ابراهیم دانند آن را، و سبب این لقب یا آن است که نراقی در خزائن آورده که به او گفتند: برای او این پارچه را پیراهن کنیم یا قبا؟

پس گفت: طباطبا، آئی قبا قبا، یا از آن که طوبی طوبی را تحریف به طباطبا می‌کرد و در وصف طباطبا گفته‌اند: «كَانَ مِثْلَ سَبِيكَةِ الذَّهَبِ كُلَّمَا أَوْقَدَ عَلَيْهَا النَّارُ إِزْدَادَ خَلَاصًا وَهُوَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، كَانَ كُلَّمَا إِشْتَدَّ عَلَيْهِ الْبَلَاءُ إِزْدَادَ صَبْرًا»<sup>۲</sup> و برادر او محمد بن ابراهیم ابن‌المثنی را که ملقب به دیباج اصغر بود<sup>۳</sup> در اول ورود سادات بر منصور در حضور دیگران در میان ستونی زنده گذاشتند و هلاک کردند<sup>۴</sup> و آن ملعون یعنی دوانقی بسیار از سادات علویات و فاطمیات را چنین به درجه شهادت رسانید.

### [رهایبی یکی از نوادگان امام حسن علیه السلام از چنگال منصور دوانیقی]

در عیون اخبار الرضا علیه السلام و منتخب طریحی و غیرها مسطور است که چون منصور، ابنیه بغداد را بنا می‌کرد، اولاد علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام را طلب می‌کرد؛ طلب شدیدی، و در میان استوانات<sup>۵</sup> می‌گذاشت و از گچ و آجر اطراف آن را می‌گرفتند و روزی جوانی خوش صورت و گیسوان سیاه داشت و از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام بود، به دست آوردند.

در بعض کتب به نظر رسید که مادر او، او را نمی‌گذاشت که از منزل بیرون رود تا یک روز مادرش را غافل کرد و از دلتنگی بیرون آمد، پس او را گرفتند و به نزد منصور لعین بردند. کیف کان، آن ملعون، آن سید معصوم را تسلیم بنا کرد و کسی را بر او گماشت از ثقات خود، چون بنا او را در میان استوانه گذاشت بر او رقت و رحم آورد و سوراخی به قدر تنفس گذاشت و گفت: شب تو را بیرون خواهیم آورد. پس چون شب

۱. نویسنده عمده الطالب، ص ۱۷۲ اسم او را ابراهیم طباطبا بن اسماعیل الدیباج می‌داند.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۱۸۰: رجال بحرالمعلوم، ج ۱، ص ۱۸.

او مثل طلا بود که هر چه بیشتر در آتش می‌ماند خلوص آن بیشتر می‌شد. او اسماعیل بن ابراهیم بود که هر چه سختی

و شکنجه بر او زیادتر می‌شد صبرش بیشتر می‌شد. ۳. مقاتل الطالبیین، ص ۱۸۱.

۴. ستون‌ها.

۵. همان.



شد، رفت و او را بیرون آورد و گفت: «أَتَى اللَّهَ فِي دَمِي وَدِمَاءِ الْفَعْلَةِ الَّذِينَ كَانُوا مَعِيَ وَغَيْبَ شَخْصِكَ»<sup>۱</sup> و گیسوان او را به آلت بنایی گرفت<sup>۲</sup> که او را شناسد که علوی می باشد، چه ایشان گیسو می داشتند.

و در عیون و بحار و عوالم العلوم است که حضرت امام رضا علیه السلام در نیشابور چون سر از عماری<sup>۳</sup> بیرون آوردند، دو گیسو داشتند مثل دو گیسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و عبارت حدیث این است «وَكَاثُ ذُوآبَتَاهُ كَذُوآبَتِي رَسُولِ اللَّهِ»<sup>۴</sup>. و حدیث حسنین علیهم السلام در جمله از کتب معتبره اخبار و احکام موجود است<sup>۵</sup> و در [جلد] سیزدهم بحار و کمال الدین صدوق چند حدیث دارد که حضرت حجت - عجل الله فرجه - گیسو داشتند.<sup>۶</sup> و اخبار دیگر در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دارد و به نظرم هیچ‌ده روایت دیده‌ام و آنچه بعضی فقهاء - رضوان الله علیهم - فرموده‌اند از روی اخبار در کراهت تبعیض رأس، غیر این است کَمَا حُقِّقَ فِي الْفِقْهِ وَبَعْضُ مَشَايخِ عِظَامٍ - عَطَّرَ اللَّهُ مِرْقَدَهُ - تَوْهَمَ كَرْدَهُ انْحِصَارَ خَبْرٍ رَأَى فِي كِتَابِ حُسَيْنِ علیه السلام<sup>۷</sup> و آن را تضعیف فرموده و از این نمره اشتباه در کتب استدلالیه بسیار است و بر مفتی تتبع تام لازم است و تقلید جایز نیست او را، علی‌الخصوص از یک کتاب از اموات.

خلاصه کلام: آن بناگفت به آن غلام بعد از گرفتن موی او که برنگرد به نزد مادر خود. او گفت: پس خبر سلامتی مرا به مادر من برسان تا حزن و بکاء او کمتر باشد و بگو به او که ممکن نبود عود من به سوی تو و موهای مرا به او بده و خود رفت و دیگر خبر کسی ندید از او.<sup>۸</sup>

### [ظلم هارون الرشید و کرامت حضرت زهرا علیها السلام]

و از احمد بن حنبل روایت کرده‌اند که گفت: هارون الرشید جمعی از علویه را داد که در استوانات بگذارند و آن بنا یکی را مخفی کرد و فرزند خود را به رضای او، در

۱. خدا را در ریخته شدن خون من و کارگزارانم در نظر بگیر و مواظب باش و خودت را پنهان کن.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۱۲؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۰۶، منتخب طریحی، ص ۸ کجاوه.

۳. چنین عبارتی در عیون، ج ۲، ص ۱۴۳ به بعد - که در این زمینه چند حدیث روایت کرده - پیدا نشد. علامه مجلسی نیز در بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۷ آن را از کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۰۱، نقل کرده است.

۴. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۵۷ و ۲۸۶.

۵. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۱، ح ۵. علامه مجلسی نیز آن را در بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵، نقل کرده است.

۶. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۵۱. ۸. منتخب، ص ۹.

عوض آن جوان علوی در میان ستون گذاشت. چون پاره‌ای از شب گذشت کسی از در منزل او را آواز کرد. چون به درب منزل آمد زنی را دید که ولدش همراه او است و آن زن فرمود: «خُذْ وَكَذَكَ وَاعْطِنِي وَكَلِي»؛ یعنی بگیر فرزند خود را و بده فرزند مرا. پس فرزندش را داخل منزل کرد و سید را بیرون آورده، تسلیم جدّه او فاطمه زهرا - سلام الله علیها و علی آبیها و بعلیها و بنیها - نمود؛ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.

### فصل: [دستور هادی عباسی درباره خراب کردن کوفه]

و از هرثمة بن اعین روایت است که هادی عباسی امر کرد او را شبی به قتل جمیع کسانی که در حبس بودند از آل ابی طالب و اگر قادر نشود بر قتل به جهت کثرت ایشان، در دجله غرق کند ایشان را. بعد برود به کوفه و بنی عباس و شیعه ایشان را از کوفه بیرون کند و کوفه را بسوزد با اهلش و خانه‌ها را خراب کند. این حکم کرد و رفت به حرم سرای خود.

پس شنیده شد سرفه او و روح نجس او به آن سرفه بیرون آمد.

### [فرزندان رسول الله ﷺ در زندان مهدی عباسی]

و از یعقوب بن داوود روایت است که گفت: طلب کرد مرا مهدی پسر منصور عباسی در شبی. دیدم در منزل عالی نشسته که پهن است در آن فرش عالی مصور به هر صورت نیکوئی، و ظروف عالیّه نهاده است و در پهلوئی آن ملعون کنیز خوش صورتی می‌باشد که وصف او ممکن نیست. پس آن ملعون گفت به من که: آیا می‌کنی آنچه تو را امر کنم و این فروش و ظروف و جاریه از تو باشد؟

گفتم: بلی!

پس گفت: دست خود را بر سر من بگذار و قسم یاد کن. من این را کردم، پس صد هزار درهم علاوه بر آنها به من داد و گفت: می‌خواهم که فلان شخص علوی را به قتل رسانی و او را به من تسلیم کرد.

پس چون او را به منزل خود بردم و با او صحبت داشتم، او را بسیار عاقل کامل یافتم و به من گفت: من مردی می‌باشم از اولاد رسول خدا ﷺ چگونه راضی می‌شوی که خون من به گردن تو بماند و روز قیامت تو را به خون من مؤاخذه کنند؟

گفتم: چاره چیست؟

گفت: بگذار مرا تا از فلان راه بروم با دو رفیق دیگر که دارم.

پس آن دو را حاضر کردم و راه هر سه را واگذار کردم و گفتم: صبر نکنید تا فلان منزل برسید. پس کنیزی از من شنید آن را و به آن ملعون رسانید و آن ملعون فرستاد که آن سه را برگردانیدند و مرا حاضر کرد و از آن علوی سؤال کرد؛ گفتم: او را کشتیم! پس مرا قسم داد و قسم یاد کردم. پس آنان را حاضر کرد و امر کرد به حبس من، و تا زمان هارون در حبس بودم و به قولی تا شانزده سال حبس او طول کشید<sup>۱</sup>.

### [شهادت چند تن از نوادگان امام حسن علیه السلام]

و بهاء الدوله ابن بابویه مصادره کرد اباالحسن العلوی الحسینی را بر هزار هزار دینار و او را حبس کرد و گرفت از او نود هزار دینار<sup>۲</sup> و محمد و ابراهیم دو پسر عبدالله المحض که علوی فاطمی حسنی حسینی بودند به ظلم کشتند و محمد را نفس زکیه می‌گفتند بعد از شهادت او، به جهت روایتی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله به ایشان رسیده بود که یکی از اولاد صاحب نفس زکیه را در نزد احجار الزیت در مدینه خواهند کشت و او را مهدی نیز می‌گفتند<sup>۳</sup> ولیکن تحقیق وفاقاً لابن طاووس رحمته الله علیه فی الاقبال و كان يقال لجدهم طاووس لحسن شمانه آن است که معتقد بودند به امامت ائمه علیهم السلام و بیرون آمدند برای امر به معروف و نهی از منکر،<sup>۴</sup> چنانچه اخبار صحیحه دلالت بر آن دارد.

و شیخ طریحی در مجمع البحرین سوء حال این سادات حسنی را اعتقاد می‌فرماید، ولیکن از منتخب، خلاف آن از ایشان ظاهر است. کیف کان، چون محمد دید ظلم منصور و اتباع او را، بر او خروج کرد و اهل مدینه با او بیعت کردند و اهل مکه و جمع کثیری. مالک، فقیه حجاز نیز فتوا داد به متابعت او. سیصد نفر با او بودند. پس عامل منصور را با خلق زیادی از آن ملاعین کشت و ابن کثیر شامی گوید: به دست خود هفتاد نفر را کشت و شیعه او، او را گذاشتند و متفرق شدند تا او را لشکر منصور شهید کردند<sup>۵</sup> و رئیس ایشان عیسی بن موسی پسر برادر منصور (لع) بود که ولی عهد او بود<sup>۶</sup> و سر او را به نزد پدر و برادران و اقارب او که در حبس هاشمیّه کوفه بودند، بردند. پدر او چون سر پسر را دید، گفت: «يَرْحَمُكَ اللَّهُ! يَرْحَمُكَ اللَّهُ! لَقَدْ قَتَلُوكَ قَوَّامًا صَوَّامًا»<sup>۷</sup> و انشاد کرد:

۱. تاریخ الرسل والملوک، ج ۶، ص ۳۸۴.  
 ۲. عمدة الطالب، ص ۲۷۸.  
 ۳. مقاتل الطالبیین، ص ۱۶۷؛ عمدة الطالب، ص ۱۰۵.  
 ۴. اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۸۶-۸۸.  
 ۵. البداية و النهایه، ج ۱۰، ص ۸۹.  
 ۶. همان.  
 ۷. خداوند تو را رحمت کند! کشته شدی در حالی که دائم شب زنده‌دار و روزه‌دار بودی.

فَتَى كَانَ يُدْنِيهِ مِنَ السَّيْفِ دِينُهُ وَ يَكْفِيهِ سَوَاتُ الْأُمُورِ اجْتِنَابُهَا<sup>۱</sup>

و برادر او ابراهیم بن عبدالله المحض در بصره خروج کرد<sup>۲</sup> و تیری بر حلق او آمد و شهید شد و در باخمری که قریه‌ای بود یا بیابانی در کوفه دفن شد،<sup>۳</sup> چنانچه در قصیدهٔ دعبل است و او از علماء عابد زاهد بود و از قوهٔ او بود که هرگاه دم شتر را می‌گرفت قادر بر حرکت نبود، و عمش و عمّار بن منصور جمع کثیری از اکابر با او بیعت کردند و ابوحنیفه در نهانی، فتوا به متابعت او می‌داد و پسر خود را با چهار هزار درهم به نزد او فرستاد و عریضه‌ای به خدمتش نوشت، و این اسباب تغیر منصور بر ابی‌حنیفه شد تا او را کشت.

و قاضی نورالله مرعشی شهید در مجالس گوید: اتباع ابراهیم صد هزار بودند، ولیکن چون موسی بن عیسی و حمید بن قحطبه در حجاز از امر برادرش سید محمد فارغ شدند و به او روی آوردند، لشکر ابراهیم متفرق شدند و او را تنها گذاشتند تا شهید شد و از شعر او است در وقتی که خبر قتل محمد به او رسید:

سَابِكِيكَ بِالْبَيْضِ الرَّقَاقِ وَ بِالْقَنَا      فَإِنَّ بِهَا مَا يُدْرِكُ الطَّالِبَ الْوَتْرَا  
وَ إِنَّا لَقَوْمٌ لَا تَفِيضُ دُمُوعُنَا      عَلَى هَالِكٍ مِنَّا وَ لَوْ قَصَمْتُمْ الظُّهْرَا<sup>۴</sup>

#### [شهید فخر در آئینهٔ روایات]

و بعد از محمد و ابراهیم در زمان هادی عباسی، شهادت شهدای فخر اتفاق افتاده و فخر موضعی است در یک فرسخی مکه معظمه، و در مقاتل الطالبیین از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در فخر پیاده شد و دو رکعت نماز گزارد و در رکعت سیم گریست. پس اصحاب گریستند به گریهٔ آن حضرت و فرمود که: جبرئیل بر من

۱. الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۲۴۳؛ شجرة الطوبی، ج ۱، ص ۱۶۲.

جوانمردی است که دینش از شمشیرش به او نزدیک تر است و همین موضوع برای او کافی است که بدی‌های روزگار از او دوری کند.

۲. شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۲۶.

۳. در عمدة الطالب، ص ۱۱۰، می‌گوید: تیری بر پیشانی او آمد و شهید شد. بیت بالا را نیز با اندکی تفاوت در مورد او نقل کرده است. در شجرة الطوبی، ج ۱ مانند نقل مؤلف را دارد.

۴. مقاتل الطالبیین، ص ۲۰۵ (با اندکی تفاوت).

برای تو با شمشیرهای تیز و نیزه‌ها گریه خواهم کرد؛ زیرا با آنها است که می‌توان انتقام گرفت و خونخواهی کرد. و ما مردمی نیستیم که در مرگ کشتگان خود - اگرچه کمرشکن هم باشد - جزع کنیم و از دیده سرشک بریزیم.

نازل شد و گفت: «يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَجُلًا مِّنْ وَلَدِكَ يُقْتَلُ فِي هَذَا الْمَكَانِ وَأَجْرُ الشَّهِيدِ مَعَهُ أَجْرُ شَهِيدَيْنِ»<sup>۱</sup>

ایضاً به سندش روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام از محمل پیاده شد و وضو گرفت و نماز خواند و سوار شد. عرض کردند: آیا این مناسک حیح است؟ فرمود: نه، ولیکن این جا کشته می شود مردی از اهل بیت من با عصابه که سبقت می گیرد ارواح ایشان جسد ایشان را به بهشت،<sup>۲</sup> و رأس شهداء فح، ابو عبدالله حسین بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب بوده و با او عبدالله بن الحسن بن علی بن الحسن بن زین العابدین که معروف است به افطس.<sup>۳</sup>

در کافی روایت است که: حضرت امام موسی علیه السلام فرمود به علی بن الحسین در حین وداع: «يَا ابْنَ عَمِّ إِنَّكَ مَقْتُولٌ فَأَجِدْ الضَّرَابَ فَإِنَّ الْقَوْمَ فُسَّاقٌ يُظْهِرُونَ إِيمَانًا وَيُسْرُونَ شِرْكَاً وَ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۴</sup> و «وَ أَحْتَسِبُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ عَصِيَّةٍ»<sup>۵</sup> و والی مدینه از جانب هادی عباسی، عمر بن عبدالعزیز پسر عبدالله عمر بن خطاب بود و آل ابی طالب بر آل عباس غالب شدند و بیت المال را که در آن هفتاد هزار تومان بود بر سر خود قسمت کردند و بعد از چند یوم به مکه رفتند و هادی لشکر فرستاد و روز ترویه<sup>۵</sup> از صبح تا ظهر مقاتله بود و حسین بن علی صاحب فح با شش صد نفر از آل ابی طالب در آن مکان شهید شدند و سر حسین را به نزد هادی فرستادند به طمع جایزه، آن ملعون گفت: اعتنائی به این طاغی نبود که قابل طمع جایزه باشد و بعضی از حاضرین خندیدند.

هادی گفت: این سر سلطان ترک و دیلم نیست، بلکه سر یکی از اولاد رسول است و چیزیکی به ایشان جایزه داد. بنابر روایت مسعودی در مروج الذهب.

۱. همان، ص ۲۹۰.

ای محمد! در این مکان مردی از فرزندان تو کشته می شود که هر کس در رکاب او به شهادت برسد، ثواب دو شهید را دارد.

۲. همان، ص ۲۹۰.

۳. افطس، حسن بن علی بن علی بن الحسین است و فرزندش عبدالله معروف به ابن الافطس است، نه خود افطس. ر.ک: مقاتل الطالبیین، ص ۲۹۷، در عمدة الطالب، ص ۳۳۹ نیز نام او را حسن می دانند.

۴. کافی، ج ۱، ص ۳۶۶؛ در مقاتل الطالبیین، ص ۲۹۸، این حدیث را با اندکی تفاوت نقل کرده است.

۵. پسر عموا! تو کشته خواهی شد، پس نیکو جنگ کن (ضربت را جدی بزن)؛ زیرا این مردم فاسقانند، اظهار ایمان می کنند و در دل مشرک اند و «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» من مصیبت شما جماعت (خویشانم) را به حساب خدا می گذارم. همان، ص ۳۰۰.

### [سر مبارک عبدالله افطس در برابر هارون الرشدید]

و در کتاب *عمدة الطالب* است که: جعفر بن یحیی برمکی سر مبارک عبدالله افطس را با هدایای نیروز به نزد هارون مردود فرستاد<sup>۱</sup> و قبر او در سوق طعام در بغداد زیارتگاه است.<sup>۲</sup> و این منافات دارد با آن که از شهداء فح باشد، وَاللَّهِ الْعَالِمُ.

### [کتاب فرستادن علما برای سادات]

و آن کتاب معتبری است در انساب آل ابی طالب علیهم‌السلام که سید نسابه احمد بن علی بن الحسین راوی از ابن معیه حسینی<sup>۳</sup> به تصغیر - که انصاریه بود - در زمان امیر تیمور از برای جلال‌الدین الحسن الکریم الزاهد از اولاد زید بن علی تصنیف کرده،<sup>۴</sup> و وفات او در هشتصد و بیست و هشت بود<sup>۵</sup> و این مرسوم علما بود.

چنانچه جارالله زمخشری *تفسیر کشف* را برای علی بن عیسی حسینی به تصغیر - و او عالم جواد و شاعر مجیدی بود - در مکه تصنیف کرد<sup>۶</sup> و صدوق ابن بابویه کتاب *من لایحضره الفقیه* را که از اجل کتب احکام است برای ابی عبدالله نعمت بن عبدالله نقیب به بلخ از نسل امام زین العابدین علیه‌السلام - و عقب او نیز از سادات ملوک و نقباء بودند - تصنیف فرمود<sup>۷</sup> و *عیون اخبار الرضا* را برای کتابخانه صاحب بن عباد وزیر دیالمه<sup>۸</sup> که بار هفتصد شتر بود.

### [قصیده در مدح حضرت عباس علیه‌السلام]

و ختم می‌کنیم این مجلس را به قصیده مهر طلیعه که انشاد نمود آن را در مدح آن بزرگواری که غرض از تسوید این اوراق ذکر از حالات آن سرور بود، داعی زاده این داعی مؤمنین ضیاء الدین محمد حسین - سَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَى عَنْ كُلِّ شَيْنٍ وَ حَلَاةٍ بِكُلِّ زَيْنٍ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهم‌السلام - نظر به آنچه فرمود که: «مَنْ قَالَ فِينَا بَيْتَ شِعْرِ بَنِي اللَّهِ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ»<sup>۹</sup> کَمَا فِي الْعِيُونِ وَ آن این است:

۱. *عمدة الطالب*، ص ۳۴۸.

۲. همان، ص ۳۴۹.

۳. در منابع، حسنی آمده است. ر. ک: *عمدة الطالب*، ص ۱۳.

۴. همان، ص ۱۹.

۵. همان، ص ۱۴.

۶. *در کشف*، ج ۱، ص ۲۰ نام وی چنین آمده است: شرف آل رسول الله أبي الحسن علي بن حمزة بن وهاس.

۷. *من لایحضره الفقیه*، ج ۱، ص ۲.

۸. *عیون اخبار الرضا*، ج ۱، ص ۳.

۹. همان، ج ۲، ص ۱۵.

موسم گل در رسید و بلبل آمد در فغان  
 وز نسیم بوی گل چون نافه‌ای شد گُلستان  
 بوستان شد سبز و خرم، قُمری آمد در نوا  
 طوطی شِکر سخن بگرفت بر سرو آشیان  
 کرد اکنون باز نرجس چشم باز از خوابِ ناز  
 نسترن زد سر، حجاب خاک را برد از میان  
 باز اندر جلوه آمد یار و زلف آشفته کرد  
 آن پیروش را نگر کاتش فکندی در جهان  
 زلف مشکین، رخ چو برگ گل، دو چشمان نرجسی  
 لب بسان لعل و همچون غنچه خندان، دهان  
 تا کد امین صید را آورد باز اندر نظر  
 کو نهادی تیر مژگان در کمان ساقیان  
 می‌ده پیایی، مطربا شد وقت نی  
 شور عشقی بر سرم آمد گرفت از کف عنان  
 طوطی طبعم به رقص آمد قلم شد مُشک بیز  
 در مدیح شبلِ حیدر، خواجه کرویّان  
 خسروی کز بهر تعظیمش فلک گردید خَم  
 مهتری کو راست بر درگه ملایک پاسبان  
 در خَم چوگان فرمانش قَدَر باشد چه گوی  
 تیر و پیکانِ قضا را شصت او باشد کمان  
 خاک دربارش رئوس خسروان را افسر است  
 آستانش فیض را منبع، سعادت راست کان  
 دلبری کز یک نگاه مستش افتد انقلاب  
 در تمام ماسوا از عالم کون و مکان  
 کی توان با قَدِ دلجویش برابر کرد سرو  
 با دهانش غنچه را تشبیه کردن کی توان؟  
 آیةُ وَاللَّیْلِ، زلفش را حکایت می‌کند  
 آیةُ وَالشُّمُس، از نور رخس دارد نشان

خواست یوسف دعویٰ حُسنی کند  
لیکن چو دید جلوهٔ حسن و جمالش، گشت اندر نهران  
شهبواری کو به هیجا چون به توسن هی‌زند  
سر فرو ریزد ز تن، مانند برگ اندر خزان  
تاج سلطان بلاغت مملکت آرای محض  
بلبل باغ معانی زیب اورنگ و بیان  
منبع جود و فتوت، معدن حلم و حیا  
نور چشم حیدر صَفر، امیرِ مؤمنان  
کی توان او را جدا کردن ز ولدِ فاطمه  
نوگل باغ دل زهراست آن سرو روان  
مِدْحَتِ ماه بنی هاشم برون است از قیاس  
کی سمندِ عقل بتواند کند جولان در آن  
لیک چون ییاد آورم از روز عاشورای او  
سینه سوزان گردد و آهم رود در آسمان  
هان فتوت را نگر کاند ره سبط نبی  
جان‌فشانی کرد چون تا داشت بر مرکب مکان  
مرکب اندر آب راند و لیک لب را تر نکرد  
چون که آمد یادش از لعل شه لب تشنگان  
ای دریغ از آن قَد و بالا که اندر کربلا  
از جفای چرخ دون در خاک و در خون شد طپان  
تیغ کین چون بر سر ماه بنی هاشم رسید  
معنی شَقِّ القمر گفتی در آن دم شد عیان  
با لب خشکیده شد مقتول در نزد دو نهر  
در کدامین ملت این را می‌توان کردن بیان؟  
داغ مرگ حمزه قَدِ احمدی را خم نمود  
وز غم عباس شد قَدِ حسینی چون کمان  
حَقِّ ایسمانم ادا کی می‌توان کردن ضیاء  
گرچه باشی زین مصیبت دائماً بر سر زنان



[عَلَوْ هَمَّتْ حَضْرَتُ ابُو الْفَضْلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ]

و چون جزء اعظم این قصیده رشیکه بلیغه در علو همت و ایثار و مواسات حضرت ابی الفضل است و در آن است نکات متعلقه به شهادت آن سرور، مناسب آن است که مختصری از فضیلت این صفت شریفه موافق اخبار اهل عصمت - سلام الله علیهم - با اشاره به کیفیت شهادت آن سرور بی نظیر در جلوه تحریر آید؛ لیکون «خِتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلَيْتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ»<sup>۱</sup>.

بدان که اصل همه خیرات و سبب عمده رفعت درجات، علو همت و فرار از تحمّل ذلت و منت است. امیرالمؤمنین فرمود: «عَلَوْ الْهِمَّةُ مِنَ الْإِيمَانِ» و فرمود: «هُمُومُ الْمَرْءِ يَقْدِرُ هِمَمِهِ»<sup>۲</sup> و فرمود: «هِمَّةُ الْمَرْءِ قِيَمَتُهُ» و فرمود: «هُمُّ السَّعِيدِ لِآخِرَتِهِ وَ هَمُّ الشَّقِيّ لِدُنْيَاهُ»<sup>۳</sup> و فرمود: «هَانَتْ الْمَرْءُ هَمَّتَهُ» و فرمود: «التَّوَانِي فِي الدُّنْيَا إِضَاعَةٌ وَ فِي الْآخِرَةِ حَسْرَةٌ»<sup>۴</sup> و از این باب است قول آن حضرت: «هُدْيِي مَنْ سَلَّمَ مَقَادَتَهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ وَلِيّ أَمْرِهِ»<sup>۵</sup>؛ یعنی هر کسی که قاند و راهنمای خود را فرمایشات خداوند - عزّ و جلّ - و حضرت رسالت و امام خود گرفت، آن بر هدایت و بری از ضلالت است. و تمام علو همت که تمام ایمان بود این است و افاده می کند آن را قول حضرت رسول: «مَنْ خَافَ اللَّهَ خَوَّفَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ خَوَّفَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۶</sup>؛ یعنی هر که از خدا بترسد خداوند هم همه چیز را از او می ترساند و هر که از خدا نترسد خداوند او را از همه چیز می ترساند و فرمود رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آوَّاهُ: «مَنْ أَهَانَ سُلْطَانَ اللَّهِ أَهَانَ اللَّهُ»،<sup>۷</sup> «مَنْ أَنْتَهَرَ صَاحِبَ بَدْعَةٍ مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهُ أَمْنًا وَ إِيْمَانًا؛ مَنْ أَهَانَ صَاحِبَ بَدْعَةٍ أَمَنَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقُرْعِ الْأَكْبَرِ»<sup>۸</sup>؛ یعنی کسی که اهانت کند به امر دین، خداوند او را ذلیل گرداند و هر که اهانت به صاحب بدعت و ظالمین برساند و ایشان را منع کند از آن باطل، خداوند پر می گرداند قلب او را از ایمان و ایمن می گرداند او را در دنیا و آخرت. و روایت کرده آن را ابن قاسم در اثنی عشریه.

۱. سوره مطفین، آیه ۲۶.

[بادهای که] مُهر آن، مُشک است و در این [نعمت‌ها] مشتاقان باید بر یکدیگر پیشی گیرند.

۲. اندیشه‌های آدمی به اندازه همتش است. ۳. با توجه به کلمات قصار امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ تصحیح شد.

۴. ضعف و سستی در امر دنیا باعث زیان و در امر آخرت باعث پشیمانی می‌شود.

۵. عیون الحکم و المواظ، ص ۵۱۲. ۶. بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۳، ح ۲۷.

۷. شهاب الاخبار، ص ۱۶۷؛ سنن کبری، ج ۸، ص ۱۶۴. ۸. مسند الشهاب، ج ۱، ص ۳۱۸.

### [عَلَوْ هَمَّتْ در گفتار پیامبر گرامی اسلام ﷺ]

و در کتاب زهد التَّبِي و تحصين ابن فهد روايت است از آن حضرت كه و صف مي فرمايد  
آخر الزَّمان را و آن كه اسلام از ميان برداشته مي شود و مي فرمايد: «وَأَيْنَ الْإِسْلَامُ يَوْمَئِذٍ يَا  
عَمْرُ؟! الْمُسْلِمُ يَوْمَئِذٍ كَالْقَرِيبِ الشَّرِيدِ، ذَاكَ الزَّمانُ يَذْهَبُ فِيهِ الْإِسْلَامُ وَلَا يَبْقَى إِلَّا اسْمُهُ وَ  
يَنْدَرِسُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَلَا يَبْقَى إِلَّا رَسْمُهُ»<sup>۱</sup> تا آن كه مي فرمايد: طريق مسلماني را ترك مي كنند  
و مایل به دنيا مي شوند و آخرت را وا مي گذارند و غذاهاي نيكو مي خورند و  
جامه هاي وزينه مي پوشند و خانه ها را محكم و با زينت مي سازند و مجالس را آراسته  
مي نمايند و به جاه و لباس فخر مي كنند، و اما اولياء خدا جامه ايشان عبا است و آن  
كنايه از جامه پست كم قيمت است و رنگ هاي ايشان از بيداري زرد است و پشت  
ايشان از نماز خم است و شكم ايشان چسبيده به پشت ايشان است از طول روزه، و  
هرگاه يكي از ايشان تكلم كند به حق يا صدق بگويند به او: «أَسْكُتْ فَأَنْتَ قَرِينُ الشَّيْطَانِ وَ  
رَأْسُ الضَّلَالَةِ»؛ يعني ساكت باش كه تو مثل شيطاني و كساني كه طريقه تو را دارند بر  
ضلالت مي باشند و تاويل مي كنند كتاب خدا را بر غير مراد خداوند - عز و جل - و  
مي گويند: «مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»<sup>۲</sup> و از اين حديث  
شريف ظاهر است كه معنای ايمان و اسلام، علوّ همت است به ترك لذائذ دنيا از  
رياست و لباس نيكو و اطعمه لذيذه و غير ذلك.

### [هَمَّتْ بلند از دیدگاه پیامبر گرامی اسلام ﷺ]

و در كتاب جمعريات است از حضرت امام موسی عليه السلام از پدران او از رسول خدا ﷺ كه  
فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَوَادٌ، يُحِبُّ الْجَوَادَ وَ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَ يَكْرَهُ سَفْسَافَهَا»<sup>۳</sup> في القاموس:  
السَّفْسَافُ، الرَّدِيٌّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ الْأَمْرُ الْحَقِيرُ؛ يعني خداوند جواد است و جود و بخشش را  
دوست مي دارد و دوست مي دارد كه مرد صاحب همت بلند باشد و كارهاي بزرگ  
پسندیده در نزد خدا و رسول اختيار كند و ناخوش دارد كه كارهاي دنیه پست را از  
پيش گيرد.

۱. در چنين روزگاري اسلام كجا است؟ مسلمان در اين روزگار مانند آواره و غريبي درمانده است. در اين زمان اسلام  
از بين مردم مي رود و فقط اسم آن مي ماند و قرآن مندرس مي شود و فقط صورت ظاهر آن مي ماند.

۲. سورة اعراف، آيه ۳۲.

زبورهايي را كه خدا براي بندگانش پديد آورده و [نيز] روزي هاي پاكيزه را چه كسي حرام گردانيد؟

۳. التحصين و صفات العارفين، ص ۴۵ - ۴۶.

۴. جمعريات، ص ۳۲۲، ح ۱۳۳۱؛ نوادر، ص ۹۸، ح ۵۱؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۳۵، ح ۵؛ ج ۹۲، ص ۱۸۴، ح ۲۱.

### [دو خصلت شیعه از دیدگاه امام صادق علیه السلام]

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: اختیار کن شیعه ما را در دو خصلت، پس اگر در ایشان باشد و الا دور شو از ایشان دور شو.

عرض کردم: آن دو کدام است؟

فرمود: «الْمُحَافَظَةُ عَلَى الصَّلَوَاتِ فِي مَوَاقِيتِهِنَّ وَ الْمُوَاسَاةُ لِلْإِخْوَانِ وَإِنْ كَانَ الشَّيْءُ قَلِيلًا»؛<sup>۱</sup> یکی، نمازها را در وقت فضیلت آن گزاردن و دیگری از مال خود به برادران دینی رسانیدن و او را با خود شریک گردانیدن در مال، هرچند آن مال کم باشد و به قدر کفاف خودش نباشد، چنانچه از کتب لغت استفاده می شود.

و در امالی از حضرت صادق علیه السلام روایت است در تفسیر «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» در سوره والعصر که آن مواسات اخوان است.

### [مواسات با برادران دینی در روایات]

و در کافی و کتاب مؤمن و عنایات و غیرها روایت است از حضرت صادق علیه السلام: «مَا عُيِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ أَدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ».<sup>۲</sup> و در خصال روایت است از آن حضرت که امتحان کنید شیعه ما را در سه چیز: در اوقات نماز که چگونه محافظت بر آن و اهتمام به آن دارند و حفظ ایشان اسرار ما را از دشمنان ما و مواسات ایشان با برادران ایشان در اموال.<sup>۳</sup> و در تفسیر امام عسکری روایت است که امام حسین علیه السلام فرمود: خداوند می آمرزد هر گناهی را به جز دو گناه: ترک تقیه و تضييع حقوق اخوان.<sup>۴</sup>

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود: معرفت به حقوق اخوان، افضل است از صدقات و زکات و حج و جهاد، تا آن که فرمود: اعظم واجبات خداوند بر شما بعد از فرض دوستی ما و دشمن داشتن اعداء ما، استعمال تقیه است بر نفس و مال و اعتقاد خود و دیگر حقوق برادران، و خداوند می آمرزد بعد از این دو هر گناهی را، و مذاقه نمی فرماید و اما این دو پس کم کس است که نجات بیابد از این دو مگر بعد از چشیدن عذاب شدید.<sup>۵</sup>

۱. ر.ک: قرب الاسناد، ج ۷۸، ح ۲۵۴؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۹۱، ح ۳ و ۷ به نقل از خصال.

۲. کافی (اصول)، ج ۲، ص ۱۷۰، ح ۵.

۳. صدوق، خصال، ص ۱۲۳، ح ۵۸. بالاترین عبادت ادای حق مؤمن است.

۴. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۲۱، ح ۱۶۵ (با اندکی تفاوت).

۵. در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ص ۳۲۲، ح ۱۶۸ و وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۲۳، ح ۸، فقط قسمت اول حدیث آمده است.

### [مواسات حضرت ابوالفضل علیه السلام در کربلا]

و در خصال روایت است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «ثَلَاثٌ لَا يُطِيقُهُنَّ النَّاسُ: الصَّفْحُ عَنِ النَّاسِ وَ مُوَاسَاةُ الْأَخِ أَخَاهُ فِي مَالِهِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا»<sup>۱</sup>، و اخبار در این باب بسیار است و مقصود آن است که مولانا ابی الفضل العباس در این خصلت محمود، مثل سایر کمالات، عدیل و نظیر بعد از حجج معصومین علیهم السلام نداشت.

و اما آنچه به ما رسیده است از آن امور چندی است؛ از آن جمله در شب و روز عاشورا آن مقدار مواسات و ایثار از آن فرزند حیدر کَرّار به منصّه ظهور آمده که محتاج به امر دیگر نیست، چه هر چه باشد دون آن است «كُلُّ الصِّيدِ فِي جَوْفِ الْقَرَاءِ» چه مقدّم در حفظ مقاصد، حفظ دین و بعد از آن حفظ نفس نبی یا امام است، چه آن نیز حفظ دین است و ابی الفضل علیه السلام جان شریف خود را در راه دین و حفظ امام مبین، بلکه اهل بیت طاهره و اطفال تشنه نثار نمود بدون آن که در نظرش چیزی به نمود آید. نه آن که یک دفعه از جان بگذرد، بلکه در مواضع عدیده، جان مقدّس خود را بر طبق تقدیم و نیاز در حضور برادر عزیزتر از جان به مقام ارمغان درآورد.

### [مقام اول از جان فشانی حضرت ابوالفضل علیه السلام]

و یکی در عشیّه خمیس تاسوعا که عمر سعد - لعنه الله - سوار شد و آن حضرت در درّ خیمه سر به زانو داشتند، و به روایت کامل التواریخ و دیگران خواهر مکرّمه اش صدای شیبه را شنید و دوید و آن حضرت را بیدار کرد، پس آن مظلوم سر را بلند نمود از زانو و فرمود: «إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ: إِنَّكَ تَرَوْحُ إِلَيْنَا»<sup>۲</sup>، پس خواهر مکرّمه اش لطمه بر صورت زد و صدا به یا ویلتا برداشت. سید مظلومان فرمود: «لَيْسَ لَكَ الْوَيْلُ يَا أُخْتِيءُ اشْكِي رَحِمَكَ اللَّهُ»<sup>۳</sup> و حضرت عباس عرض کرد: «يَا أُخِيءُ أَتَاكَ الْقَوْمُ»، پس آن مظلوم به روایت ابن اثیر در کامل التواریخ فرمود: «يَا أُخِيءُ أَزْ كَبُّ بِنَفْسِي»؛ ای برادر! من خود سوار می شوم.

۱. خصال، ص ۱۴۱ (با اندکی تفاوت).

سه چیز است که مردم طاقت آن را ندارند: گذشت از مردم، همراهی برادر با برادرش در مال و یاد کردن بسیاری خداوند.

۲. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در خواب دیدم که فرمود: به زودی نزد ما می آیی.

۳. خواهر عزیزم! وای بر تو نیست. آرام باش، خدا تو را رحمت کند!

پس حضرت عباس گفت: «بَلْ أَرُوحُ أَنَا»؛ یعنی ای برادر! تو باقی باش در محل خود تا من بروم به دعوی آن قوم.

آن وقت حسین علیه السلام فرمود: «إِزْكَبُ أَنْتَ حَتَّى تَلْقَاهُمْ فَتَقُولَ: مَا لَكُمْ وَمَا بَدَأَ لَكُمْ؟ وَ تَسْأَلُهُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِمْ»<sup>۱</sup> و چون گفتند: حکم امیر است و عباس خبر به آن حضرت رسانید، آن بیست نفر که با ابوالفضل بودند در قبال قوم توقف نمود، به موعظه قوم مشغول بودند و سرور شهیدان فرمود: «إِزْجِعِ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى غُدْوَةٍ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا هَذِهِ اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ أُحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ».<sup>۲</sup> پس حضرت عباس برگردید به سوی قوم و فرمود: «أُنْصِرُوا عَنَّا الْعُسَيْبَةَ حَتَّى نَنْظُرُوا فِي هَذَا الْأَمْرِ فَإِذَا أَصْبَحْنَا اتَّقَيْنَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَإِمَّا رَضِينَاهُ وَإِمَّا رَدَدْنَاهُ».<sup>۳</sup>

### [جان نثاری حضرت ابوالفضل علیه السلام در شب عاشورا]

چون قوم کفار مقاتله با فرزند سید ابرار را به فردا انداختند، حضرت ابی الفضل به حراست خیام با احتشام قیام داشت و گاهی مثل برادر بزرگوارش اشتغال داشت و نماز و دعا با عبادت پروردگار داشت و شاید چنانچه بعضی نوشته اند به نصیحت برادران و تحریص برادران و تحریص ایشان بر تقدّم جستن بر دیگران نیز بعضی از آن شب را گذرانیدند.

و می فرمود: «إِذَا قَامَتِ الْحَرْبُ عَلَيَّ سَاقِيهَا فَالْحَمْلُ الثَّقِيلُ لَا يَنْهَضُ بِهِ إِلَّا أَهْلُهُ».<sup>۴</sup> و به روایت روضة الشهداء، در همان شب، خندق را که در آن حطب و قصب جمع آورده بودند، آتش زدند که مبادا در شب شیخون بر حرم محترم وارد آورند و چندین نفر به نفرین آن حضرت در آن شب هلاک شدند؛ والعلم عند الله.

۱. برادرم سوار شو و با ایشان ملاقات کن و بگو: چه می خواهید و چه پیش آمده و دلیل آمدنشان چیست؟  
 ۲. نزد ایشان بازگرد و اگر می توانی تا فردا از ایشان مهلت بگیر و امشب ایشان را از ما بازگردان. شاید ما امشب برای پروردگار خود نماز خوانده، دعا کنیم و از او آمرزش خواهیم؛ زیرا خدا می داند که من نماز و تلاوت کتابش قرآن و دعای بسیار و استغفار را دوست دارم.  
 ۳. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۶؛ ارشاد، ج ۲، ص ۱۳۲-۱۳۳؛ اکسیرالعبادات، ج ۲، ص ۱۹۱؛ قمقام زخار، ج ۱، ص ۳۸۰.

امشب از نزد ما برگردید تا ما در این موضوع فکر کنیم. فردا صبح که به خواست خدا با هم روبه رو می شویم یا تکلیف شما را قبول می کنیم یا پیشنهادتان را رد خواهیم کرد.  
 ۴. وقتی جنگ شدت یافت و سخت شد، آن گاه مشخص می شود که کسی برای بردن بارگران اقدام نمی کند مگر اهل آن.

و در کامل، خندق مختصری به قدر ساقیه در شب عاشورا در ظرف یک ساعت حفر نمودند،<sup>۱</sup> و به روایت روضة‌الصفاء، خندق در آن شب کندند و پراز حطب و قصب نمودند که در هنگام حاجت آتش زنند،<sup>۲</sup> مثل روایت امالی.<sup>۳</sup>

### [مقام دوم از جان‌فشانی حضرت ابوالفضل (ع)]

مقام دوم از جان‌فشانی ابی‌الفضل و اختیار نمودن او حیات برادر و اهل‌بیت را بر خود در وقت صبح می‌شوم عاشورا بود که هنوز به روایت روضة‌الشهدا در جای دعا و تعقیب نماز صبح بودند که پسر سعد خبیث نماز را خوانده، سوار شد و به جانب خیمه‌گاه ملایک پناه مثل سیل روان، شتابان گردید.

حضرت امام حسین (ع) که در وقت سحر لحظه‌ای غنوده بود، بیدار شد و به اصحاب خود فرمود: این ساعت در خواب دیدم که سگان در روی من بانگ می‌کردند و می‌خواستند مرا به دندان بگزند، در میان آنها سگی بود پیس که جرئت زیاد می‌کرد و نزدیک‌تر می‌آمد و گمان من آن است که قاتل من ابرص خواهد بود. در اثناء این حال، جدّ خود را دیدم که به من فرمود: ای پسر، تویی شهید آل محمد، ملائکه آسمان‌ها جمله در استقبال تو اند، باید که امشب روزه نزد من بگشایی، دلخوش باش که خداوند فرشته از آسمان فرستاد تا خون تو را گرفته در شیشه سبز نگاه دارد. و این را در روضة‌الصفاء و کتب دیگر آورده‌اند.<sup>۴</sup>

و به روایت نورالانوار خوارزمی، در اوائل سحرگاه از بطنان عرش ندای «يَا خَيْلَ اللَّهِ اِزْ كَيْبِي»<sup>۵</sup> اهل‌بیت و اصحاب شنیدند و به روایت اهل‌بیت، جای خود را در بهشت دیده بودند و به روایت کامل‌الزّیارة است از حلبی از حضرت صادق (ع) که آن حضرت بعد از نماز صبح نیز فرمود به اصحاب خود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَذِنَ فِي قَتْلِكُمْ فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ».<sup>۶</sup>

۱. کامل، ج ۳، ص ۲۸۶.

۲. ارشاد، ج ۲، ص ۱۴۱.

۳. امالی، ص ۲۲۰ و ۲۲۱، المجلس الثلاثون.

۴. نک: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۷، ص ۲۴۷؛ اسرارالشهادة، ج ۱، ص ۲۷۰.

۵. ای لشکر خدا! سوار شوید.

۶. کامل‌الزیارات، ص ۱۵۲، ح ۱۸۷؛ اثبات‌الهداة، ج ۲، ص ۵۸۳؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۶.

همانا خداوند اذن شهادت را به شما داد؛ پس در این راه صبر پیشه کنید.

[پرچم لشکر امام حسین علیه السلام در دست حضرت عباس علیه السلام]

و اتفاق ارباب مقاتل بر آن است که در آن روز، رایت به دست ابی الفضل العباس بود، چنانچه رایت رسول خدا صلی الله علیه و آله در دست امیرالمؤمنین علیه السلام می بود و این شاهد صریح است بر اشجعیّت آن قدوة ناس و آن که عمده اهتمام در حفظ خيام و دفع طغات لثام از امام انام بسته به وجود با کفایت آن سرور بود، چنانچه از روایت کامل التواریخ - که سابق گذشت - ظاهر است، اگر چه هر کدام در مقام خود، اسد اسوء و حامی حمای حی و دود بودند. و در ارشاد است که شمر با اصحاب خود حمله آورد بر خیمه ها و زهیر بن القین با ده نفر از اصحاب بر آن قوم سقر مآب حمله آوردند و آنها را از خیمه ها دفع دادند و گاه بود دو یا سه نفر متعرض جماعت می شدند که اراده قطع طناب های خيام و غارت آن داشتند و ایشان را به جهنم می فرستادند و دفع می دادند. و شیخ مفید در ارشاد می فرماید: «لَا يَحْمِلُونَ عَلَيَّ جَانِبٍ مِنْ خَيْلِ الْكُوفَةِ إِلَّا كَشَفُوهُ»<sup>۱</sup>.

[حضرت ابو الفضل علیه السلام و دفاع از حریم خاندان امام حسین علیه السلام]

و از کلام امام علیه السلام بعد از شهادت عباس «الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي»<sup>۲</sup> نیز شهادت است به آن که عمده در کشف و دفع لشکر شقاوت اثر و محافظت خيام با احتشام، وجود مقدس حضرت عباس بود، علی الخصوص نظر به آنچه در بعض مقاتل اصحاب است که امام علیه السلام بعد از آن فقره فرمود: «جزاك الله عتي يا أخي يا أبا الفضل العباس خيراً»<sup>۳</sup> پس انشاد فرمود:

|                          |                                     |
|--------------------------|-------------------------------------|
| أخي يا نور عيني يا شقيقي | فلي قد كنت كالركن الوثيق            |
| أيا ابن أبي نصح أخاك حتى | سقاك الله كأساً من رحيق             |
| أيا قمرأ منيراً كنت عوني | على كل الثواب في المضيّق            |
| فبعدك لا تطيب لنا حياة   | سنجمع في الغداة على الحقيق          |
| ألا لله شكوائني وصبري    | وما ألقاه من ظمأ و ضيق <sup>۴</sup> |

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۱۵۶.

بر هر طرف از لشکر کوفیان که حمله می کردند آن طرف را می شکافتند.

۲. اکنون پشت من شکست و رشته تدبیر و چاره گسسته گشت.

۳. برادر من ای عباس! خداوند پاداش نیک به تو بدهد.

۴. موسوعة کلمات الامام الحسين، ص ۴۷۳؛ اکسیر العبادات، ج ۲، ص ۵۰۶؛ معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۴۰.

### [حضرت عباس علیه السلام در پیشاپیش امام حسین علیه السلام]

و روایت منتخب که می‌آمد و در روضة الصفا گوید: به هر سمت که حسین علیه السلام می‌رفت و حمله می‌برد حضرت عباس پیشاپیش آن امام حق‌شناس بود تا آن‌که او نیز شهید شد و حسین علیه السلام تنها شد و از این جا ظاهر می‌شود که ابی‌الفضل آخر شهدا غیر از امام و کودکان بوده و آن نیز دلیل است بر مطلوب ما، کما لایخفی.

### [شهادت حضرت ابوالفضل علیه السلام]

ولیکن روایت ابی‌مخنف را در سابق شناختی و از روایت طریحی در منتخب که در بحار و عوالم نیز مسطور است، ظاهر است که شهادت آن سرور در بودن بعض اصحاب یا فتیان بنی هاشم در حیات بوده؛ زیرا که چون وحدت و بی‌یاری برادر را دید آمد به نزد برادر و عرض کرد: «یا أَخِي! هَلْ مِنْ رُحْصَةٍ؟»<sup>۱</sup> پس حسین علیه السلام گریست تا حدی که ریش مبارک او تر شد و فرمود: «یا أَخِي! كُنْتُ الْعَلَامَةَ مِنْ عَشْكَرِي وَ مَجْمَعِ عَدَدِنَا، فَإِذَا أَنْتَ غَدَوْتَ إِلَى الْجِهَادِ يُؤُولُ جَمْعُنَا إِلَى الشَّتَاتِ وَ عِمَارَتَنَا تَنْبِعُ إِلَى الْخَرَابِ».<sup>۲</sup>

عباس عرض کرد: «فِدَاكَ رُوحُ أَخِيكَ يَا سَيِّدِي».<sup>۳</sup> سینه‌ام از حیات دنیا تنگ شده و می‌خواهم طلب خون برادران از این منافقین کنم.

امام حسین علیه السلام فرمود: «إِذَا غَدَوْتَ إِلَى الْجِهَادِ فَاطْلُبْ لَهُوْلَاءِ الْأَطْفَالِ قَلِيلاً مِنَ الْمَاءِ»<sup>۴</sup> و آن حضرت به میدان رفته، از آن قوم طلب آب نمود و جواب شنید: اگر تمام روی زمین آب باشد و در تصرف ما باشد، یک قطره به شما ندهیم، مگر آن که داخل شوید در بیعت یزید لعین.

→ برادرم، ای نور چشم و پاره تنم! تو برای من همانند رکن مطمئنی بودی.

ای پسر پدرم! تو در سختی جنگ یاری‌ام نمودی تا اینکه خدا تو را جامی از شراب بهشتی نوشاند.

ای ماه درخشان! تو در تمام سختی‌ها و تنگی‌ها کمکم نمودی.

بعد از تو زندگی برای ما گوارا نیست؛ ولی فردای قیامت در جوار رحمت حق با هم خواهیم بود.

از تشنگی و سختی امروز به درگاه الهی شکایت می‌برم و بر آن صبر می‌کنم.

۱. ای برادر! آیا اجازه میدان رفتن می‌دهی؟

۲. ای برادر! تو نشانه شکوه و پایداری لشکر و محور همبستگی نفرات ما هستی. اگر تو به میدان بروی و شهید شوی،

جمع ما پراکنده و منزل‌مان ویران می‌شود. ۳. جان برادرت به فدایت باد ای سرورم!

۴. اکنون که می‌خواهی به میدان بروی، پس برای این کودکان کمی آب تهیه کن.



و عباس به خدمت برادر مراجعت نمود و کیفیت را به عرض رسانید، «فَطَاطًا الْحُسَيْنُ رَأْسَهُ وَبَكَى حَتَّى ابْتَلَّ أَرْيَاقَهُ»<sup>۱</sup> پس شنید حسین - صلوات الله [علیه] - صدای اطفال را که «يُنَادُونَ: الْعَطَشُ! الْعَطَشُ!».

عباس روی به آسمان کرد و عرض کرد: «إِلَهِي وَسَيِّدِي! أُرِيدُ أَنْ أَعْتَدُ بِعَدَّتِي وَأَمْلَأُ لَهُوْلَاءِ الْأَطْفَالِ قَرَبَةً مِنَ الْمَاءِ»<sup>۲</sup> پس مشکی برداشت و نیزه گرفت و بر اسب خود سوار شد و روانه شریعه شد.

چهار هزار تیرانداز به او احاطه کردند. آنها را متفرق نمود و هشتاد نفر از ایشان را به جهنم فرستاد و داخل شریعه شد، ولیکن از عطش برادر به خاطر آورد و لب خشک بیرون آمد، سر راه بر او بگرفتند و دست او را از تحت ساعد به قول جمعی از مورّخین قطع کردند و دست چپ او را به روایت منتخب و بحار و عوالم از زند بریدند و تیری به مشک آمد و تیری به سینه مقدّسش<sup>۳</sup> و ملعونی عمودی بر فرق مبارکش زد که از اسب افتاد و ندای «يَا أَخَاهُ! أَدْرِكْ أَخَاكَ» برآورد.

محمد بن انس پیشاپیش امام عليه السلام به سر نعل آن بزرگوار آمد، پیش از رسیدن، محمد بن انس را که از اصحاب امام بود، قطعه قطعه کردند و به روایت مشهور، بدن مطهر ابی الفضل را پاره پاره کردند که از بسیاری جراحات حضرت قادر نشد که بدن برادر را به محل سایر شهدا برسانند.

كَمْ مِنْ ذِرَاعٍ لَهُمْ بِالطَّفِّ بَائِتَةٌ  
وَعَارِضٍ بِصَعِيدِ الثُّرْبِ مُنْعَفِرَةٌ  
يَا أُمَّةَ السَّوَاءِ مَا جَارَيْتِ أَحْمَدَ فِي  
حُسْنِ الْبَلَاءِ عَلَى التَّنْزِيلِ وَالسُّورِ<sup>۴</sup>  
فَبَكَى الْحُسَيْنُ بُكَاءً عَالِيًا وَقَالَ:

تَعَدَّيْتُمْ يَا سَرَّ قَوْمٍ بِبَغْيِكُمْ  
أَمَا كَانَ خَيْرَ الرُّسُلِ أَوْصَاكُم بِنَا؟  
وَ خَالَفْتُمْ دِينَ النَّبِيِّ مُحَمَّدًا  
أَمَا نَحْنُ مِنْ نَسْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدَّدِ؟

۱. پس امام حسین عليه السلام سر به زیر انداخت و آن قدر گریست که گریانش اشک آلود شد.

۲. بار خدایا! می خواهم به وعده ام وفا کنم و برای این اطفال مشک آبی فراهم آورم.

۳. منتخب طریحی، ص ۳۰۷. تا همین جا در منتخب بود.

۴. امالی شیخ مفید، ص ۳۲۶: قمقام زخار، ج ۲، ص ۴۳۰.

چه دست های قلم شده ای که در سرزمین طف (کربلا) از بیکرها جدا افتاده، و چه گونه های برافروخته ای که بر خاک تیره ساییده گشته است.

ای امت زشت کردار! شما رسول خدا صلی الله علیه و آله را که به دستور کتاب و آیت ها آن همه صبر و پایداری در برابر مشکلات نمود پاداش خیر ندادید.

أَمَا كَانَتْ الزَّهْرَاءُ أُمِّي دُونَكُمْ؟      أَمَا كَانَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدُ؟  
لِعِنتُمْ وَأَخْزَيْتُمْ بِمَا قَدْ جَنَيْتُمْ      فَسَوْفَ تَلَاقُوا حَرَّ نَارٍ تُوقَدُ

\* \* \*

و نعم ما قیل: ۲

أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبْكِيَ عَلَيْهِ      فَتَى أَبِكَى الْحُسَيْنَ بِكَزْبَلَاءِ  
أَخُوهُ وَ ابْنُ وَالِدِهِ عَلِيٌّ      أَبُو الْفَضْلِ الْمُضْرَجُ بِالْذَّمَاءِ  
وَمَنْ وَاسَاهُ لَا يَثْنِيهِ شَيْءٌ      وَ جَادَلَهُ عَلِيٌّ عَطَشٍ بِمَاءِ ۳

بدان که بعضی علما در قطع شدن دو دست مولانا ابی الفضل - سلام الله علیه - تأمل دارند به جهت عدم تعرض شیخ مفید و سید ابن طاووس و اکثر مورّخین آن را، ولیکن اخبار صحیحه به آن رسیده و در زیارت مأثوره از ائمه وارد است، فلا اشکال فیه.

۱. شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۹۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۷؛ کلمات الامام حسین علیه السلام، ص ۳۸۷؛ قمقام زخار، ج ۲، ص ۴۴۴.

ای بدترین مردم! با ستمکاری خویش بر ما تعدی کردید و با آیین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مخالفت ورزیدید.

آیا بهترین پیامبران سفارش ما را به شما نکرده بود؟ آیا ما از نسل پیامبر راستین نیستیم؟

آیا جز این است که حضرت زهرا علیها السلام مادر من است نه شما؟ آیا او از نسل بهترین انسان ها نبود؟

به سبب جنایتی که مرتکب شدید ملعون و خوار گشتید و به زودی گرفتار آتش شعله و رالهی خواهید شد!

۲. بعضی گفته اند شعر از فضل بن محمد بن فضل است و برخی از دیگری دانسته اند.

۳. همان ج، ص ۱۹۲؛ اسرار الشهادة، ۳۳۷؛ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۴۷؛ الغدير، ج ۲، ص ۳.



مجلس ششم

در فضائل کربلا



## الْمَجْلِسُ السَّادِسُ [اسامی سرزمین کربلا]

در اسامی ارض کربلا و متفرقاتی که تعلق دارد به حضرت عباس - سلام الله علیه - قال الله تعالی فی سورة المؤمنین: «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَىٰ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ»<sup>۱</sup> یعنی: گردانیدیم عیسی بن مریم و مادر او را دلیل بر قدرت خود تا بدانند مخلوق که ما قدرت داریم بر آن که بی مس پدر خلق بشر فرماییم، چنانچه آدم را بدون پدر و مادر آفریدیم و رجوع دادیم آن دو را به زمین بلند مسطح، صالح للزراعة و الاستقرار، که در آن است آب شیرین جاری به زمین و آن را مأوای ایشان مقرر فرمودیم. و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت است که ربوه، نجف کوفه است و معین، آب فرات،<sup>۲</sup> و در مجمع البیان روایت است از صادقین که ربوه، حیره کوفه است و سواد، کوفه و قرار، مسجد کوفه و معین، آب فرات است.<sup>۳</sup>

### [کربلا مکان تولد حضرت عیسی علیه السلام]

و در تهذیب طوسی به سندش از ابو حمزه ثمالی از امام زین العابدین علیه السلام روایت است که مریم از دمشق بیرون شد تا به کربلا رسید و در آن جا وضع عیسی نمود در موضع قبر حسین علیه السلام و در همان شب مراجعت نمود به شام.<sup>۴</sup>

۱. سورة مؤمنون، آیه ۵۰.

و پسر مریم و مادرش را نشانه‌ای گردانیدیم و آن دو را در سرزمین بلندی که جای زیست و دارای آب زلال بود جای دادیم.

۲. در کافی چنین حدیثی پیدا نشد. کامل الزیارات، ص ۱۰۷.

۳. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۹۲؛ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۰۲.

۴. تهذیب، ج ۶، ص ۷۳.

## [فضیلت زمین کربلا]

و در فضیلت زمین کربلا است آنچه روایت کرده ابوسعید عصفری عباد کوفی و آن، آن است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «اتَّخَذَ اللَّهُ أَرْضَ كَرْبَلَاءَ حَرَمًا أَمْنًا مُبَارَكًا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ أَرْضَ كَعْبَةَ بِأَرْبَعَةِ وَعِشْرِينَ أَلْفَ عَامٍ»؛<sup>۱</sup>

یعنی خداوند - عزوجل - اختیار فرمود زمین کربلا را حرم، با احترام و برکت و محل امان شیعه، پیش از خلق کعبه، به بیست و چهار هزار سال و هرگاه خداوند بدل بفرماید زمین را به زمین دیگر در قیامت، بلند کند زمین کربلا را به همان وضع که هست به رَمْتِهَا - یعنی به اجساد مدفونه در آن زمین، چه «رِمَّة» به کسر را و تشدید میم، عظام بالیه است - در حالتی که نورانی و صافی باشد و قرار دهد در افضل روضه‌ای از باغات جنت و افضل مسکنی از بهشت که نباشد در آن مگر پیغمبران و مرسلین - یا فرمود اولوالعزم از رسل - و آن می‌درخشد از ریاض جنت مثل کوکب دری از برای اهل زمین، خیره می‌کند نور او چشم تمام اهل جنت را و فریاد می‌کند: «أَنَا أَرْضُ اللَّهِ الْمُقَدَّسَةِ وَالطَّيْنَةُ الْمُبَارَكَةُ الَّتِي تَضَعْنَتُ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ وَ سَيِّدَ سَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»<sup>۲</sup> و چند حدیث دیگر در فضیلت کربلا در آن کتاب است و آن از اصول قدماء است و در آن نوزده حدیث است.

در مجالس فرموده: در فضیلت زمین کربلا و ثواب زیارت مرقد منور حضرت حسین علیه السلام روایات بسیار واقع است که شعرا مضمون اکثر آنها را به سلک نظم کشیده‌اند؛ مانند این بیت مشهور:

آن را که به کربلا گذار است      با آتش دوزخش چه کار است؟  
مانند رباعی ملافضولی بغدادی:

آسوده کربلا به هر حال که هست      گر خاک شود، نمی‌شود قدرش پست  
بر می‌دارند و سُبْحَه می‌سازندش      می‌گردانندش از شرف دست به دست

## [اهمیت تسبیح از خاک کربلا]

فقیر گوید: این به جهت احادیثی است که از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده، مثل آنچه در بحار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «مَنْ اتَّخَذَ سُبْحَةَ مِنْ تُرْبَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِنْ

۱. کامل الزیارات، ص ۲۶۸؛ مزار شیخ مفید، ص ۲۳؛ بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۱۸.

۲. الاصول الستة عشر، ص ۱۶؛ کامل الزیارات، ص ۴۵۱؛ مزار کبیر، ص ۳۲۸.

من زمین مقدس خداوند و خاک بابرکتی هستم که سید شهیدان و آقای جوانان بهشت را در خود جای داده‌ام.

سَبَّحَ بِهَا وَإِلَّا سَبَّحَتْ فِي كَفِّهِ وَإِذَا حَرَكَهَا وَهُوَ سَاهٍ كُتِبَ لَهُ تَسْبِيحَةٌ وَإِذَا حَرَكَهَا وَهُوَ ذَاكِرٌ لِلَّهِ تَعَالَى كُتِبَ لَهُ أَرْبَعِينَ حَسَنَةً»<sup>۱</sup>، و محمد بن علی الفتال الشہید در روضۃ الواعظین روایت کرده کہ امام موسی علیه السلام فرمود: بی نیاز نیست شیعه ما از چهار چیز: خمره‌ای کہ بر او نماز بخواند، و انگشتی کہ در انگشت کند، و مسواکی کہ دندان و دهن پاک کند، و تسبیحی کہ از خاک قبر حسین علیه السلام کہ در آن سی و سه دانه باشد، هر گاہ بگرداند آن را و ذکر خدای بگوید، نوشته شود برای او به هر دانه چهل حسنه و هر گاہ بگرداند آن را غافل به بازی، نوشته شود برای او بیست حسنه؛<sup>۲</sup> و در منتهی الارب گویند: «خمره» به ضم خا، سجاده‌ای است کہ از برگ خرما بافند و بحر العلوم به این اخبار اشاره نموده در شعرش:

أَكْرَمُ بِهَا مِنْ سُبْحَةِ مَسْبُوحَةٍ فِي كَفِّ مَنْ يُدِيرُهَا مَسْبُوحَةٌ<sup>۳</sup>

«اکرم بها» فعل تعجب است و سُبْحَةُ - بضم سین - مهره‌ها کہ در تسبیح است و به فتح، اسم اسب نبی و اسب جعفر بن ابی طالب است و مسبوحه اولی - به فتح الباء - از برای تأکید است، مثل حجر محجر و ثانی - به فتح الباء - اسم فاعل است و در بعضی از نسخ به جای مسبوحه اولی، مرجحه دارد. و شیخ ابراهیم کفعمی در بلد الامین روایت کرده کہ هر گاہ دور بدهد تربت حسین علیه السلام را در دست خود و بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» نوشته شود برای او با هر دانه شش هزار حسنه و محو شود از او شش هزار سیئه و بلند شود از برای او شش هزار درجه و ثابت شود از برای آن مثل این از شفاعات.<sup>۴</sup>

شہید علیه السلام در ذکری فرموده کہ حضرت صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ كَانَتْ مَعَهُ سُبْحَةٌ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام كُتِبَ مُسَبِّحًا وَإِنْ لَمْ يُسَبِّحْ بِهَا».<sup>۵</sup> و ظاهر این حدیث آن است کہ اگر

۱. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۳۴۰، ح ۳۲.

هر کس تسبیحی از تربت امام حسین علیه السلام در دست بگیرد اگر حتی آن را در دست بچرخاند خداوند را تسبیح می کند و هر وقت ذکر خدا را فراموش کند باز هم برای او ثواب تسبیح نوشته می شود و هر گاه آن را حرکت بدهد و ذکر خدا را بگوید چهل حسنه برای او می نویسند.

۲. روضۃ الواعظین، ص ۴۱۲؛ مزار شیخ مفید، ص ۱۵۲؛ مصباح المتعجد، ص ۷۳۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۲۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۴۱؛ بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۳۵.

۳. الدرۃ التمجیه، ص ۱۵۳. ۴. صحیفۃ الرضا علیه السلام، ص ۲۴۲، ترجمه قیومی.

۵. ذکری، ج ۳، ص ۱۵۳.

هر کس تسبیحی از خاک قبر امام حسین علیه السلام همراهش باشد، ثواب تسبیح برایش می نویسند هر چند کہ با آن تسبیح نگوید.



در دست هم نباشد و در جیب و عمامه باشد نیز ثواب تسبیح به آن می‌نویسند؛ و الله العالم.

و در کتاب حسن بن محبوب - که از اصول صحیحہ قدماء می‌باشد - روایت است که سؤال شد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از استعمال تربت طین قبر حمزه و قبر حسین علیه السلام که کدام افضل است؟

فرمود: «السُّبْحَةُ الَّتِي مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام تُسَبِّحُ بِيَدِ الرَّجُلِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسَبِّحَ».<sup>۱</sup>

### [فضیلت سجده بر تربت امام حسین علیه السلام]

و در سجده بر تربت آن حضرت نیز فضیلت زیاد است، حتی آن‌که در مستدرک الوسائل از خط شهید ثانی روایت کرده که مسنداً از شهید اول روایت فرموده که: «أَنَّ السُّجُودَ عَلَى التُّرْبَةِ الْحُسَيْنِيَّةِ تُقْبَلُ بِهِ الصَّلَاةُ وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ مَقْبُولَةٍ لَوْلَا السُّجُودُ عَلَيْهَا».<sup>۲</sup> صدوق در فقیه روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام: «السُّجُودُ عَلَى طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام يُتَوَرَّأُ إِلَى الْأَرْضِينَ السَّابِقَةِ وَمَنْ كَانَتْ مَعَهُ سُبْحَةٌ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام كُتِبَ مُسَبِّحًا وَإِنْ لَمْ يُسَبِّحْ بِهَا».<sup>۳</sup>

و شیخ در مصباح روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام را کیسه دیباج زرّی بود که در آن تربت ابی عبدالله بود. در وقت نماز، آن خاک را بر سجاده خود می‌ریخت و بر آن سجده می‌کرد و می‌فرمود: «السُّجُودُ عَلَى تُرْبَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام يَخْرِقُ الْحُجُبَ السَّبْعَ».<sup>۴</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۳۳۳ (با اندکی تفاوت)؛ در وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴۵۶، ح ۸۴۲۸ آن را به طور کامل نقل کرده است.

تسبیحی که از خاک قبر امام حسین علیه السلام باشد در دست هر کس باشد تسبیح خداوند را می‌گوید هر چند که آن فرد تسبیح نکوید.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۲.

عبارت مستدرک الوسائل چنین است:

وَجَدْتُ بِحِطِّ فَيْحِنَا الشَّهِيدِ الثَّانِي نَقَلَتْ عَنْ شَيْخِنَا الْأَجَلِّ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَالِي الْمَنْبِيِّ أَدَامَ اللَّهُ تَعَالَى أَيْمَانَهُ عَنِ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الْحَاجِّ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي جَابِعِ الْكُوَيْبِيِّ عَنْ أَبِي سَيْفِ الْعَاسِيِّ عَنِ الشَّهِيدِ رِجْمَةَ اللَّهِ: أَنَّ السُّجُودَ عَلَى التُّرْبَةِ الْحُسَيْنِيَّةِ تُقْبَلُ بِهِ الصَّلَاةُ وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ مَقْبُولَةٍ لَوْلَا السُّجُودُ عَلَيْهَا.

سجده بر تربت امام حسین علیه السلام باعث قبولی نمازی می‌شود که اگر آن تربت نباشد، قبول نمی‌شود.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۶۸؛ ذکری، ج ۳، ص ۱۵۳.

سجده بر خاک قبر امام حسین علیه السلام تا زمین هفتم را نورانی می‌کند و هر کس تسبیحی از آن خاک داشته باشد، اجر تسبیح‌گو را برای او می‌نویسند هر چند که با آن، تسبیح نکوید.

۴. مصباح المتبجح، ص ۷۳۳؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۶۰۸؛ الدعوات، ص ۱۸۸؛ بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۱۵۳؛ ج ۱۰۱، ص ۱۳۵.

سجده بر تربت امام حسین علیه السلام حجاب‌های هفتگانه را می‌برد؛ (آن نماز مورد قبول واقع می‌شود).

شیخ دیلمی در ارشاد روایت کرده که آن حضرت سجده نمی‌کرد مگر بر تربت امام حسین علیه السلام.<sup>۱</sup> پس ظاهر شد از این اخبار که سجده بر خاک کربلا نور می‌دهد در هفت آسمان و هفت زمین، و در دفن با اموات نیز تأثیر عظیم دارد. علامه حلی در منتهی روایت کرده که زنی زنا می‌کرد و بچه حاصل از آن را می‌سوخت، به جهت خوف از اهل خود؛ و به جز مادر او کسی بر آن مطلع نبود. چون آن زانیه وفات یافت و او را دفن کردند، زمین او را بیرون انداخت. در جای دیگر قبر کردند و او را در آن گذاشتند باز زمین او را قبول نکرد، پس اهل آن زن به عرض صادق علیه السلام کیفیت را عرض کردند. آن حضرت از مادر او سؤال کرد که چه عمل داشت و واقع امر را به حضرت رسانید.

حضرت فرمود: چون خلق را به آتش عذاب می‌کرد، زمین او را قبول نمی‌کند. در قبر او قرار بدهید چیزی از خاک قبر امام حسین علیه السلام، چون چنین کردند خاک او را پوشید.<sup>۲</sup>

حمیری نیز روایت کرده از فقیه که مستحب است خاک قبر را بگذارند با میت در قبر و مخلوط کنند به حنوط.

### فصل: [سلمان فارسی در کربلا و حرورا]

شیخ کشی روایت کرده از مسیب بن نجبة فزاری که گفت به استقبال سلمان فارسی رفتیم در زمانی که از مدینه به مدائن می‌آمد، پس رسید به کربلا، پس گفت: «هَذِهِ مَصَارِعُ إِخْوَانِي، هَذَا مَوْضِعُ رِحَالِهِمْ وَ هَذَا مَنَاحُ رِكَابِهِمْ وَ هَذَا مَهْرَاقُ دِمَائِهِمْ، يُقْتَلُ بِهَا خَيْرُ الْأَوْلِيَيْنِ وَ يُقْتَلُ بِهَا خَيْرُ الْآخِرِينَ»؛ یعنی این زمین محل شهادت برادران من است، این موضع بارهای ایشان است و این موضع خوابگاه شتران ایشان است و این محل ریختن خون ایشان است، می‌کشند در آن بهترین اولین و آخرین را؛ یعنی بعد از جد و پدر و مادرش. و در بعضی نسخ «إِبْنُ خَيْرِ الْأَوْلِيَيْنِ وَ الْآخِرِينَ» است. و از آن جا گذشت تا به حرورا رسید، پس سؤال کرد که چه می‌نماید این زمین را؟  
گفتیم: حرورا.

۱. ارشاد القلوب، ص ۱۱۵.

۲. منتهی المطلب، ج ۱، ص ۴۶۱؛ بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۴۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۴۲؛ خاک آسمانی (تحفة الطالبین)، ص ۴۱.

پس گفت: حرورا. از آن بیرون می آید شرّ اولین و شرّ آخرین. پس گذشت تا به بانقیاء رسید که جسر کوفه اول آن جا بود و سؤال کرد که این را چه می نامند؟ گفتند: بانقیاء. بعد رفت تا به کوفه رسید. گفت: «هَذِهِ الْكُوفَةُ؟» گفتند: بلی.

فرمود: «قُبَّةُ الْإِسْلَامِ»؛ این قبة الاسلام است<sup>۱</sup> و آن را قبة الاسلام نامند، به جهت بسیاری از بزرگان مسلمانان آن جا ساکن شدند و در آن مدفون گردیدند و از آن جا اخبار اهل بیت منتشر گردید.

### [شَرّ اولین و آخرین]

و مراد به شرّ اولین و آخرین، خوارج نهروان می باشد که پیغمبر ﷺ خبر داد که از دین بیرون می روند مثل تیر از کمان<sup>۲</sup>، یا مراد سلمان به شرّ اولین و آخرین، رئیس ایشان ذوالثدیه حرقوص بن زهیر تمیمی است که او را یدی بود که هرگاه می کشیدند آن را، به قدر دست دیگر می شد و هرگاه می گذاشتند، جمع می شد و مثل پستان زن ها می بود و بر آن موی ها می بود مثل موهای گربه<sup>۳</sup> و یکی از شش نفر اهل تابوت است.<sup>۴</sup>

### [عَلَّتْ دَشْمَنِي أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع]

و اوست جدّ احمد حنبل و به این جهت که امیرالمؤمنین ع او را به جهنّم فرستاد، احمد عداوت داشت به امیرالمؤمنین ع.<sup>۵</sup>

۱. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۱۹-۲۰، رقم ۴۶.

۲. خصائص امیرالمؤمنین، ص ۱۳۸ آن را از پیامبر نقل کرده است و بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۴۳۵.

۳. نیل الاوطار من احادیث سید الاخیار، ج ۷، ص ۱۵۲. میرداماد نیز در الرواشح السماویة، در این زمینه به طور مفصل بحث کرده است.

۴. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۴۴۹. اصل نقل علی بن ابراهیم چنین است:

قال: وَ فِي ذَلِكَ الْجُبِّ صُنْدُوقٌ مِنْ نَارٍ يَتَمَوَّدُ أَهْلُ الْجُبِّ مِنْ حَرِّ ذَلِكَ الصُّنْدُوقِ، وَ هُوَ الثَّابُوتُ وَ فِي ذَلِكَ الثَّابُوتِ سِتَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ سِتَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ فَأَمَّا السِّتَّةُ الَّتِي مِنَ الْأَوَّلِينَ، فَأَبْنَى آدَمَ الَّذِي قَتَلَ أَخَاهُ، وَ نُعْرُوذَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي أَلْفَى إِبْرَاهِيمَ فِي النَّارِ، وَ فِرْعَوْنَ مُوسَى، وَ الشَّامِرِيَّ الَّذِي اتَّخَذَ الْعِجْلَ، وَ الَّذِي هَوَّذَ الْيَهُودَ، وَ الَّذِي نَصَرَ النَّصْرَانِيَّ، وَ أَمَّا السِّتَّةُ الَّتِي مِنَ الْآخِرِينَ فَهِيَ الْأَوَّلُ وَ الثَّانِي وَ الثَّلَاثُ وَ الرَّابِعُ وَ صَاحِبُ الْخَوَارِجِ وَ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ.

از شش نفر اهل تابوت بین آخرین، اول و دوم و سوم آشکار است که کیانند؛ غاصبان خلافت امیرالمؤمنین هستند. به گفته علامه مجلسی در بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۹۶ چهارمی از آنها معاویه و صاحب الخوارج نیز ذوالثدیه است.

۵. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۲۱.

علی بن حسرم روایت کند که: در مجلس احمد حنبل بودم، پس ذکر علی علیه السلام به میان آمد، احمد گفت: «لَا يَكُونُ الرَّجُلُ سَنِيًّا حَتَّى يُبَغِضَ عَلِيًّا كَثِيرًا» و در بعض روایات، قلیلاً دارد.<sup>۱</sup>

### [خوارج نهروان]

و ایشان دوازده هزار بودند که در حرورا - صحرائی بود یا قریه‌ای از کوفه - جمع شدند و امیر قتال را شیبث بن ربیع تمیمی یربوعی قرار دادند که او را ابو عبد القدوس کوفی کنیه بود و آن ملعون مؤذّن سجّاح بود که مدّعی نبوت بود، پس اسلام آورد و شریک در قتل عثمان بود، بعد از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام شد، پس از خوارج گردید،<sup>۲</sup> و در کربلا به قتل امام حسین علیه السلام حاضر شد.<sup>۳</sup> و پس از آن با مختار طلب خون

۱. صراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۲۴؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۶۱؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۶۸.  
۲. ر. ک: تهذیب‌التهدیب، ج ۴، ص ۲۶۶، که شرح حال دقیقی از او دارد. همچنین مزی در تهذیب‌الکمال فی اسماء الرجال، ج ۱۲، ص ۳۵۳، رقم ۲۶۸۶ نیز ذکر می‌کند که وی مؤذّن سجّاح بوده است. ابن حجر نیز نقل کرده است که اولین کسی بود که بر قتل عثمان یاری داد و بر قتل امام حسین علیه السلام نیز همین طور. وی از خود شبت نقل می‌کند که من اولین کس از حروریه بودم. وی در جریان جنگ صفین از بزرگان بوده و در وقایع جنگ نقش داشته است (ابن جوزی، المنتظم، ج ۵، ص ۱۰۲) به همین علت که از اشراف و جنگجویان بوده (سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۵۰) در جریان خوارج امیر قتال بوده است (المنتظم، ج ۵، ص ۱۲۴). وی سپس از جریان خوارج کناره می‌گیرد و توبه می‌کند. (تهذیب‌التهدیب، ج ۴، ص ۲۶۷) حتی ابن جوزی نقل می‌کند که در جریان جنگ امیرالمؤمنین با خوارج، میسرّه لشکر امام علی علیه السلام را فرماندهی کرده است. (المنتظم، ج ۵، ص ۱۳۴) وی پس از آن در واقعه کربلا از اولین کسانی بود که به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند و از ایشان دعوت کردند به کوفه بیاید (المنتظم، ج ۵، ص ۳۳۹) اما به زودی برای جنگ با امام حسین علیه السلام با هزار سوار به کربلا می‌آید (ابن‌اعثم، مقتل الحسین، ص ۱۰۶) و جزو سرکردگان سپاه عمر سعد می‌شود. شیخ مفید در ارشاد، ج ۲، ص ۱۴۱ نقل می‌کند که عمر سعد وی را امیر پیادگان کرد. وی پس از حادثه عاشورا به شکرانه کار خود و خوشحال از آن، با سه نفر دیگر چهار مسجد در کوفه بنا گذاشتند که در احادیث ائمه علیهم السلام به مساجد ملعونه کوفه معروف شده است (فروع کافی، ج ۳، ص ۴۸۹ - ۴۹۰؛ طوسی، تهذیب، ج ۳، ص ۲۵۰). همچنین پس از واقعه عاشورا به پاداش کار خود رئیس شرطه کوفه شد تا زمان مختار. وی پس از آن در جنگ علیه مختار شرکت کرد و به مصعب بن زبیر پیوست (المنتظم، ج ۶، ص ۶۴). این خلاصه‌ای از مهم‌ترین موضع‌گیری‌های این شخص است. البته وی در دوران سه خلیفه اول و در دوران امام حسن علیه السلام نیز کارهای دیگری انجام داده که باید همه این موارد با چهره دیگر و معروف‌تر از او یعنی اشعث بن قیس کنندی، هر دو در کنار هم بررسی شود. به هر حال این افراد بین مردم آن زمان شخصیت‌های برجسته‌ای بوده‌اند و آن گونه که در بعضی موارد ما می‌پنداریم نبوده که افراد بی‌مقدار و لا ابالی باشند. بلکه افراد ظاهر الصلاح و مقدّسی بوده‌اند که مردم آنها را قبول داشته‌اند و کارهای آنها برای مردم معیار و سرمشق بوده است. اگر بخواهیم به نفوذ وی پی ببریم این نکته تاریخی برای ما کافی است. قال الأعمش: شهدت جنازة شبت، فأقاموا العبيد علی حذّة و الجوارح علی حدة، و الجمال علی حدة، و ذکر الأصفان. قال: و رأيتهم ينوحون عليه و يلتمدون. (سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۵۰)  
۳. امالی، ص ۲۱۹؛ هدایة الکبری، ص ۳۱۰.

امام حسین علیه السلام کرد<sup>۱</sup> و آخر با مختار جنگید<sup>۲</sup> و در حدود هشتاد هجری وفات یافت، و امیر نماز را عبدالله بن کوزا گرفتند<sup>۳</sup> و امیرالمؤمنین علیه السلام را با ابی ایوب انصار بست، پس هشت هزار برگشتند و چهار هزار اصرار بر مخالفت امیرالمؤمنین علیه السلام ورزیدند و به جانب نهر روان رفتند و عبد صالح خباب بن ارت را که عامل آن حضرت بود در نهر روان در کنار نهر به قتل آوردند،<sup>۴</sup> بر بالای خنزیری که او را کشته بودند، و گفتند: به خدا قسم که ذبح ما تو را و این خنزیر را تفاوت ندارد در نزد ما، و شکم همسر خباب را شکافتند و حمل او را در آوردند و بر بالای مادر ذبح کردند و چون این خبر به امیرالمؤمنین رسید، گریست و با لشکری که برای قتال معاویه فراهم آورده، به سوی ایشان رفت و ایشان را موعظه فرمود، قبول نکردند<sup>۵</sup> و اقرار کردند به قتل خباب و گفتند: تو را نیز مثل او می کشیم.

آن حضرت فرمود: اگر تمام دنیا اقرار کنند به قتل او و من قادر شوم، همه را می کشم.

پس در میان آن ملاعین تاختند و پیش از آن که روز نیمه شود همه را به جهنم فرستادند و باقی نماند مگر نه نفر که گریختند و کشته نشد از اصحاب علی مگر نه نفر چنانچه پیش از واقعه آن حضرت خبر داده بودند.<sup>۶</sup>

### [نام دیگر قادیسیه]

و بانقیاء، قادیسیه است که در غربی کوفه واقع است. در منتهی الارب گوید: قادیسیه، منسوباً دهی است نزدیک کوفه، حضرت ابراهیم علیه السلام به آن مرور نمود عجوزی سر آن حضرت را شست. فرمود: قدست من ارض. پس آن را قادیسیه نامیدند و آن حضرت دعاء فرمود که محلّه حاجیان باشد و آن آخر ارض عرب و اول ارض سواد است، که هرگاه از آن جا گذشت مشرف بر نجف اشرف می شود. و صدوق در علل الشرائع روایت کرده که حضرت ابراهیم علیه السلام عبور کرد به بانقیاء و در آن زلزله می شد و آن شب زلزله نشد. اهل آن درخواستند از آن حضرت که شب دیگر بماند و آن شب نیز زلزله نشد، پس گفتند که بمان در نزد ما و هر چه بخواهی به تو می دهیم، آن حضرت فرمود:

۱. المسترشد فی امامة امیرالمؤمنین، ص ۲۱۱.

۲. ذوب النصار فی شرح الثار، ص ۱۵ به بعد.

۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۶۹.

۴. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۸۸.

۵. المنتظم، ج ۵، ص ۱۲۴-۱۲۵.

۶. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۹۹؛ مدینه المعاجز، ج ۲، ص ۴۵ و ۱۵۲؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۴۹.

نمی مانم، ولیکن بفروشید به من این بیابان را تا زلزله از شما برداشته بشود. گفتند: مال تو باشد بدون قیمت.

فرمود: «لَا أَخْذُهُ إِلَّا بِالشَّرَاءِ»؛ یعنی بدون قیمت و مبیعه آن را نمی گیریم. گفتند: «خُذْهُ بِمَا شِئْتَ»، پس آن را خرید از ایشان به هفت میش و چهار الاغ. پس آن را بانقیانامیدند؛ زیرا که نقیاً به لغت نبطیه، نعاج است، پس غلام آن حضرت عرض کرد: یا خلیل الرحمن! چه می کنی این ظهر را که نه زرع دارد و نه ضرع؟ فرمود که: ساکت شو؛ زیرا که خداوند عزوجل - محشور می فرماید از این زمین هفتاد هزار که بی حساب داخل بهشت می شوند و شفاعت می کند هر کدام جماعتی را.<sup>۱</sup>

و همان ظهر کوفه را امیرالمؤمنین علیه السلام بعینها خریدند از دهاقین به چهل هزار درهم و در سرائر ابن ادریس است که حضرت ابراهیم علیه السلام آن را به صد میش خرید و با صد اسب.<sup>۲</sup>

### [فضیلت کوفه]

و اما کوفه پس آن قبه الاسلام است و دار هجرت مسلمانان است و منزل نوح علیه السلام است و جمجه عرب و رمح الله تعالی و کنز الایمان و الطیبه الزکیة و روضة من ریاض الجنة کما فی الروایات، و در آن است آدم و نوح و هود و صالح علیهم السلام و قبور سیصد و هفتاد پیغمبر و ششصد وصی پیغمبر، که افضل همه است امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام،<sup>۳</sup> و حرم آن حضرت و دار هجرت او است و محل مسجد اعظم و وادی السلام است، که فضیلت آن دو از حدّ وصف خارج است، و در اخبار صحیحه است که چون ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را عرضه داشتند بر آسمانها و زمین قبول کرد آن را اول آسمان هفتم، پس آسمان چهارم، پس آسمان اول، بعد زمین حجاز و مشرف شد به حرم، بعد ارض شام و مشرف شد به بیت المقدس، بعد ارض طیبه و مشرف شد به قبر نبی صلی الله علیه و آله، بعد ارض کوفان و مشرف شد به قبر امیرالمؤمنین علیه السلام، و چون عرضه داشته شد بر بنی آدم، قبول نکرد آن را کسی مثل قبولی اهل کوفه.<sup>۴</sup>

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۸۵.

۲. السرائر، ج ۱، ص ۴۷۹.

۳. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۰۵. در مورد فضیلت کوفه و مسجد آن ر. ک: همان، ص ۳۸۵ به بعد.

۴. نفس الرحمان فی فضائل سلمان، ص ۲۹۳.

## [بنای شهر کوفه]

مخفی نماند که احتمال اشتباه راوی در تقدیم و تأخیر می رود و ارض کوفه اگر چه از قدیم الایام معمور و معروف بود و لیکن شهر، آن را سعد و قاص بنا کرده با شهر بصره در زمان سلطنت عمر بن الخطاب در سنه هفده از هجرت، بعد از آن که رستم ارمنی امیر لشکر یزدجرد را با پنجاه هزار فرس کشت و داخل قادسیه شد در ماه محرم، و تعبیر از این دو شهر به مصرین کنند.

## [وجه تسمیه کوفه]

و آن را به کوفه و کوفان بضم کاف و به فتح نیز و به تشدید واو ایضاً گویند، یا به جهت اجتماع مسلمانان در آن، و لذا کوفه الجند نیز گویند. چه عمر گفت: راه دور است به عجم از مدینه، آنجا شهری بنا کنند که لشکر اسلام آن جا توقف داشته باشند، و یا به جهت قطع کردن ابرویز آن را برای بهرام، یا به جهت استداره آن به جهت آن که تل ریگ سرخی آن جا بود، پس سعد و قاص گفت: «كُوْفُوا هَذِهِ الرَّمْلَةَ أَيْ نَحْوَهَا»، یا به جهت آن که عرب می گوید: «هُم فِي كُوفَانٍ، أَي فِي عِزٍّ وَ مَنَعَةٍ».<sup>۱</sup> پس به جهت عزت و غلبه مسلمانان که ساکن آن شدند کوفه گفتند و وجوه دیگر نیز ذکر شده است.<sup>۲</sup>

## فصل: [اسامی کربلا و وجه تسمیه آن]

کربلا را اسامی بسیار است<sup>۳</sup> و معروف تر همه، کربلا است و او را اشتقاق از «کربلة» است به تاء، به معنی سستی پای. گویند: «فَلَانٌ يَمْشِي مُكْرِبًا كَأَنَّهُ يَمْشِي فِي الطِّينِ». و به معنای فرو رفتن به آب و گل است و به معنای پاک نمودن و بار دادن گندم، برای نرمی و پاکی آن زمین از کوه و سنگ آن را کربلا گویند.<sup>۴</sup>

و یا مشتق است از «کربل» بدون تا و آن گیاهی است<sup>۵</sup> گل سرخ روشن دارد و شاید از آن گیاه در آن بسیار بوده.<sup>۶</sup>

۱. آنها در کوفان هستند؛ یعنی در سختی و کمبود هستند.

۲. ر.ک: معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۰ به بعد؛ لسان العرب، ج ۹، ص ۳۱۱.

۳. مرحوم شیخ محمد سماوی در مجالی اللطف بآراض الطف، ص ۴ در شعر عربی، نام های کربلا را ردیف کرده است.

۴. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۵۸۶.

۵. گیاهی است پایا از تیره خلنگ ها که انواع بسیار دارد و بیشتر آنها بیابان و برخی از آنها زمینی است. برگوی

کوهستانی. ر.ک: فرهنگ لاروس. ر.ک: معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۴۵.

و ممکن است که مأخوذ از «کربال» باشد بر وزن قرطاس و آن به معنی کمان نَدَاف است،<sup>۱</sup> چه مناسبت دارد با آن که از قدیم الایام محلّ تزلزل و ابتلاء انبیاء و اولیاء بوده، چنانچه از حدیث مفصل مُنتَخَبِ الْمَرَاتِمِ شیخ طریحی نجفی ظاهر است<sup>۲</sup> و به این ملاحظه ممکن است که مخفف کرب و بلاء باشد.

### [حضرت آدم علیه السلام در کربلا]

پس روایت کرده مرسلأ و در بحار و عوالم از او که آدم چون به زمین آمد، ندید حوآ را و به طلب او می‌گردید، تا به کربلا رسید، پس مغموم شد و دل او تنگ شد بی سبب، و لغزید در آن موضع که شهید شد در او حسین علیه السلام، تا آن که خون از پای او جاری شد، پس سر به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «هَلْ حَدَّثَ مِنِّي ذَنْبٌ آخِرٌ فَعَاقَبْتَنِي بِهِ!» آیا از من گناه دیگر صادر شده که مرا به آن مواخذه فرمودی؟ زیرا که گردیدم تمام زمین را و نرسید مرا سوء و غمی مثل آنچه رسید به من در این زمین!

خداوند عز و جل - وحی فرمود به او که: «يَا آدَمُ مَا حَدَّثَ مِنْكَ ذَنْبٌ وَلَكِنْ يُقْتَلُ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ وَلَدُكَ الْحُسَيْنُ ظُلْمًا فَسَأَلَ دَمُكَ مُوَافَقَةً لِدَمِهِ».<sup>۳</sup>

آدم عرض کرد که: آیا حسین علیه السلام پیغمبر است؟

خطاب رسید: نه ولكن فرزند دختر پیغمبر آخر الزمان است.

آدم عرض کرد: کیست قاتل او؟

خطاب رسید که قاتل حسین علیه السلام یزید است که لعین اهل آسمانها و زمین است و تمام اهل آسمانها و زمینها او را لعن می‌کنند، پس آدم به جبرئیل گفت: «أَيُّ شَيْءٍ أَصْنَعُ يَا جَبْرَائِيلُ»، عرض کرد: «الْعَنْهُ يَا آدَمُ»، پس آدم چهار مرتبه لعنت کرد یزید را و چند قدم برداشت بعد از آن حوآ را در کوه عرفات دید.<sup>۴</sup>

۱. لسان العرب، ج ۶، ص ۲۵.

۲. طریحی در منتخب، ج ۱، ص ۷۰ حدیثی در مورد فضیلت کربلا و سکونت انبیا و اولیا در بهشت در آن روایت کرده است.

۳. ای آدم! از تو گناهی سر نزده، ولی در این سرزمین فرزند تو حسین از روی ستم به شهادت می‌رسد، بدین روی خون تو برای موافقت با ریخته شدن خون او جاری شد.

۴. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۲-۲۴۳.



## [انبیای دیگر در سرزمین کربلا]

و به همین طریق نوح و ابراهیم خلیل و اسماعیل و موسی و عیسی و سلیمان علیهم السلام هر کدام به مصیبتی در آن زمین مبتلا شدند و لعنت کردند بر یزید لعین و گذشتند.<sup>۱</sup> و آن از حدیث فرات بن ابراهیم صاحب تفسیر ظاهر است. روایت کند به سندش از حضرت صادق علیه السلام که روزی فاطمه علیها السلام برداشته بود حسین علیه السلام را. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را گرفت و فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ سَائِلِكَ، وَ أَهْلَكَ اللَّهُ الْمُتَوَازِرِينَ عَلَيْكَ وَ حَكَمَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ أَعَانَ عَلَيْكَ».<sup>۲</sup>

فاطمه عرض کرد: چه می فرمایی ای پدر؟

آن حضرت فرمود: ای دختر! متذکر شدم آنچه را که می رسد به حسین علیه السلام بعد از من و تو از اذیت و ظلم و غدر و بغی، و او با جماعتی باشد که گویا ستارگان آسمان باشند و سبقت می گرفته باشند بر شهادت، و گویا نظر می کنم به معسکر ایشان و موضع بارهای ایشان و تربت ایشان، فاطمه عرض کرد: «وَ أَيْنَ هَذَا الْمَوْضِعُ الَّذِي تَصِفُ؟»<sup>۳</sup>

آن حضرت فرمود: «مَوْضِعٌ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ وَ هِيَ دَارُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ عَلَيْنَا وَ عَلَى الْأُمَّةِ»،<sup>۴</sup> بیرون می آید بر ایشان شرارت من که اگر شفاعت کند برای یکی از قاتلین حسین علیه السلام و اصحابش تمام اهل آسمانها و زمینها، خداوند قبول نکند و آن ظالمین را مخلد بدارد در آتش جهنم.

فاطمه عرض کرد: یا اَبَّة! آیا کشته می شود حسین علیه السلام؟

فرمود: «نَعَمْ يَا بِنْتَاهُ!» کشته می شود به قسمی که هیچ کس مثل آن کشته نشده و گریه می کند بر او آسمانها و زمینها و ملائکه و وحوش و گیاهها و کوهها و دریاها...<sup>۵</sup> تا آخر روایت به طولها، و آن در بحار و عوالم و ریاض المصابئ سید مهدی حلاوی مسطور است.

۱. ر.ک: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۳، باب ۳۰، ح ۳۸ تا ۴۳.

۲. خداوند لعنت کند کشندگان تو را و لعنت کند کسانی را که جامه از تو بیرون می آورند و خداوند بکشد آنان را که علیه تو به یکدیگر کمک می کنند و بین من و آنان حکم بنماید.

۳. جایی را که توصیف می کنید کجا است؟

۴. مکانی است که به آن کربلاء می گویند و آن زمین برای ما و امت موجب اندوه و بلاه است.

۵. تفسیر فرات بن ابراهیم، ص ۱۷۱، ح ۲۱۹، ذیل آیه ۱۱۱ سوره توبه؛ کامل الزیارات، ص ۱۴۴، ح ۱۷۰؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۴، ح ۲۲.

[مصائب کربلا در حدیث ام‌ایمن]

و از حدیث ام‌ایمن که قدامه بن زانده روایت کند، ظاهر این است که کربلا محل کرب و بلا بر دشمنان اهل بیت و دشمنان ذریه و شیعیان ایشان است و آن روایت را به جهت نفاست و شرافت آن، علامه مجلسی در چند مجلد از بحار الانوار و دو موضع از جلاء العیون ذکر کرده و اگر چه آن را بعضی از تلامیذ ابی القاسم جعفر بن قولویه استاد شیخ مفید ملحق به کامل الزیاره نموده، چنانچه التفات نموده به آن شَيْخُنَا الْعَلَمَةُ الطَّبْرِسِيِّ خَامِسِ الْمُحَدِّثِينَ الْأُمَّتَ أَخْرَجَ فِي مُسْتَدْرَكِ الْوَسَائِلِ<sup>۱</sup> و لکن به اجازه از استادش ابن قولویه بوده کَمَا فِي مَحَلِّهِ.

الغرض در آن روایت شریفه است - که بینش امام زین العابدین علیه السلام از مخزون علم اهل بیت و نخب آن است. و اگر یک سال کامل در طلب آن شتر بدواند، کم است - که جبرئیل عرض کرد: یا محمد، از امت تو بر برادر تو ظلم و تعب بسیار وارد آید و حق او را غصب کنند تا آخر کشته گردد. بکشد او را بدترین خلق خدا، نظیر و مانند عاقبر ناقة صالح در بلدی که محل هجرت او و مسکن شیعیان او و شیعیان ذریه او باشد و این سبط تو را که حسین علیه السلام باشد شهید کنند با عصابه‌ای از ذریه و اهل بیت تو و اختیار امت تو در کنار فرات در زمینی که او را بنامند کربلا «مِنْ أَجْلِهَا يَكْثُرُ الْكُزْبُ وَالْبَلَاءُ عَلَى أَغْدَانِكَ وَأَعْدَاءِ ذُرِّيَّتِكَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي لَا يَنْقُضِي كَرِيمُهُ وَلَا تَفْنِي حَسْرَتُهُ وَهِيَ أَطْهَرُ بَقَاعِ الْأَرْضِ وَأَعْظَمُهَا حُرْمَةً وَأَنْهَا مِنْ بَطْحَاءِ الْجَنَّةِ»<sup>۲</sup> و در آن روز که کشته می‌شود پسر دختر تو و اهل او، و احاطه می‌کند به ایشان اهل کفر و لعنت، زمین و کوه‌ها و دریاها و ماهیان به اضطراب آیند و آسمان‌ها و اهل آن به غضب آیند و باقی نماند چیزی مگر آن که اذن بگیرد از خداوند - عز و جل - در نصرت اهل بیت مظلومین تو که حجت خدا می‌باشند بر خلق بعد از تو، پس خداوند وحی می‌فرماید به آسمان و زمین و کوه‌ها و دریاها و اهل آن که «إِنِّي أَنَا اللَّهُ الْمَلِكُ الْقَادِرُ الَّذِي لَا يَقْوَتُهُ هَارِبٌ وَلَا يُعْجِزُهُ مُمْتَنِعٌ وَأَنَا أَقْدَرُ فِيهِ عَلَى

۱. نوری، خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۳ [۲۱]، ص ۲۴۸.

۲. کربلا را به این روی کربلا گویند که حزن و بلاي دشمنان و دشمنان فرزندان، در روزی که حزن و اندوهش تمام‌شدنی نیست، بسیار زیاد می‌شود.

این زمین پاکیزه‌ترین اماکن واقع روی زمین بوده و احترامش از تمام بقاع بیشتر است، در آن سبط تو و اهل بیتش کشته می‌شوند.

کربلا از زمین‌های بهشت است.

الإِنْتِصَارِ وَ الإِنْتِقَامِ»،<sup>۱</sup> به عزت و جلال خودم قسم که عذاب کنم کسی را که شکست عهد رسول مرا و ظلم کرد بر اهل بیت او، عذابی که هیچ کس را عذاب نکنم به مثل آن، و متولّی شود قبض ارواح این عصابه را خداوند به ید قدرت خود. فرود آید به زمین، ملائکه از آسمان هفتم با ظرفها از یاقوت و زمرد که پر باشد از آب حیات و با حله‌ها از حلال بهشت و طیب جنت، پس غسل دهند جسدهای ایشان را به آن آب، و پیوشانند به ایشان آن حله‌ها را و حنوط کنند به آن طیب، و نماز کنند ملائکه بر ایشان صف در صف، پس مبعوث فرماید خداوند قومی را از امت تو که شناسد ایشان را کفار، و شریک نشده‌اند در خون آن عصابه نه به قولی و نه به فعلی و نه به نیت و دفن کنند آن اجساد را، و بگذارند علامتی بر آن قبر سید الشهداء علیه السلام که دلالت باشد برای اهل حق و سبب رستگاری مؤمنین باشد و در هر شب و روز فرود آید از هر آسمانی صد هزار ملک و صلوات فرستند بر او و تسبیح گویند و طلب مغفرت کنند برای زوّار او و بنویسند اسامی زوّار را و اسامی پدران و بلاد ایشان و علامت گذارند پیشانی ایشان را به نور عرش پروردگار که «هَذَا زَائِرُ قَبْرِ خَيْرِ الشُّهَدَاءِ وَ ابْنِ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ».

زینب، دختر بزرگ امیرالمؤمنین علیه السلام، گوید: چون آثار مرگ بر پدرم ظاهر شد، عرض کردم که: از ام ایمن حدیثی شنیدم خوش دارم که از تو بشنوم آن را، پدرم فرمود: حدیث چنان است که ام ایمن تو را خبر داد به آن.<sup>۲</sup>

### [فضیلت علم حدیث]

و از این حدیث شریف ظاهر می شود فضیلت علم حدیث و نبالت علو اسناد و اکتفاء به اجازه اجمالیه، و از شرافت آن است که اصبع بن نباته با آن که همیشه حدیث می شنید از امیرالمؤمنین باز در آخر کار عرض می کند به امیرالمؤمنین که دوست دارم حدیثی از شما بشنوم.

### [جسد مثالی برزخی]

و دوست دارم که برای فهم این حدیث شریف و امثال آن، مثل آنچه روایت شده که ملائکه بردند جسد مطهر سید الشهداء علیه السلام را به آسمان پنجم و در پهلوی صورت

۱. منم خداوند متعال، سلطانی که قادر است و کسی نتواند از او بگیرد، در توان هیچ خصم و دشمنی نیست که او را عاجز و ناتوان کند. من بر یاری کردن دوستانم و انتقام گرفتن از دشمنان قادر هستم.

۲. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۴۴۵-۴۴۸؛ مؤلف بعضی قسمت‌های حدیث را نیاورده است. ر.ک: بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۵۵-۶۱؛ ج ۴۵، ص ۱۷۹؛ ج ۱۰۱، ص ۱۱۴، ح ۳۸.

امیرالمؤمنین علیه السلام واداشتند، به طور اجمال، کلامی در بیان جسد مثال برزخی بیاورم. پس می‌گویم: اهل حکمت و معرفت سه عالم قائل می‌باشند به ترتیب: عالم عقول و مجردات و عالم مثال و عالم عناصر و اجساد، و می‌نامند آنها را به عالم جبروت و ملکوت و ملک، و اسامی دیگر دارند و آن به تفصیل در مجلی شیخ محمد بن ابن جمهور احسانی صاحب *غوالی اللئالی و نثر اللئالی* مسطور است و به قاعده برهان معروف به امکان اشرف - کما فی قبسات الامیر محمد باقر بن الداماد و غیره - بر آن استدلال جویند و از اخبار اهل بیت به آنچه شیخ بهائی در *مفتاح الفلاح* در ذیل تعقیب ظهر روایت کرده، می‌فرماید: «يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ» رَوَى فِي تَأْوِيلِهِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لَهُ مِثَالٌ فِي الْعَرْشِ فَإِذَا اشْتَعَلَ بِالرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ وَ نَحْوِهِمَا فَعَلَ مِثَالَهُ مِثْلَ فِعْلِهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَرَاهُ الْمَلَائِكَةَ فَيُصَلُّونَ وَ يَسْتَفِرُّونَ لَهُ وَ إِذَا اشْتَعَلَ الْعَبْدُ بِمَعْصِيَةِ أَرْحَى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى مِثَالِهِ سِتْرًا لِنَلَّا تَطَّلِعَ الْمَلَائِكَةُ عَلَيْهَا فَهَذَا تَأْوِيلُ يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ»<sup>۱</sup> و از امام زین العابدین علیه السلام روایت است که در عرش، تمثال هر شیء است، و عرش بر معانی بسیار اطلاق می‌شود در اخبار و آیات - کما حقه العلامة المجلسی فی *البحار*<sup>۲</sup> و *مرآت العقول* فی شرح اخبار *[آل]* الرسول - فلا تَغْفَلْ. گویند: «لَمَّا كَانَ تَذْيِيرُ الْأَجْسَامِ مُفَوَّضًا إِلَى الْأَزْوَاجِ وَ تَعَدَّرَ الْإِرْتِبَاطُ بَيْنَ الْأَرْوَاحِ وَ الْأَجْسَامِ لِلْمُبَايَنَةِ الذَّائِبَةِ بَيْنَهُمَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَالَمَ الْمِثَالِ بَرَزْخًا جَامِعًا بَيْنَ عَالَمِ الْأَرْوَاحِ وَ عَالَمِ الْأَجْسَامِ، لِيُصَحَّ إِزْتِبَاطُ أَحَدِ الْعَالَمَيْنِ بِالْآخَرِ، فَيَتَأْتَى حُصُولُ التَّأَثُّرِ وَ التَّأَثِيرِ وَ وُصُولُ الْأَمْدَادِ وَ التَّدْيِيرِ، كَمَا جَعَلَ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ الْأَعْصَابَ وَ الْفَضَارِيفَ لِلرَّبْطِ بَيْنَ الْعَظْمِ وَ اللَّحْمِ فِي بُنْيَةِ الْإِنْسَانِ عَالَمِ الصَّغِيرِ، فَهُوَ عَالَمٌ رُوحَانِيٌّ شَبِيهُ بِالْجَوْهَرِ الْجِسْمَانِيِّ فِي كَوْنِهِ مَحْسُوسًا مَقْدَارِيًّا [يُظْهِرُ] فِي الزَّمَانِ وَ الْمَكَانِ وَ بِالْجَوْهَرِ الْعَقْلِيِّ فِي كَوْنِهِ نُورَانِيًّا مُنْزَهًا عَنِ الزَّمَانِ وَ الْمَكَانِ وَ لَيْسَ بِجِسْمٍ مُرَكَّبٍ مَادِّيٍّ وَ لَا جَوْهَرٍ مُجَرَّدٍ عَقْلِيٍّ بَلْ لَهُ جِهَتَانِ يَشْبَهُ بِكُلِّ مِنْهُمَا مَا يَنَاسِبُ عَالَمَهُ، مَا مِنْ مَوْجُودٍ مَحْسُوسٍ أَوْ مَعْقُولٍ إِلَّا وَ لَهُ مِثَالٌ مُقَيَّدٌ فِي

۱. *مفتاح الفلاح*، ص ۲۰۱.

امام صادق علیه السلام درباره این بخش دعا که می‌گوید: «يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ»؛ فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر آن که مثالی زیر عرش دارد. پس هرگاه آن مؤمن به رکوع و سجود و مانند آن مشغول باشد، آن مثال نیز آن را انجام می‌دهد. وقتی فرشتگان آن مثال را در چنین حالی می‌بینند، برای آن مؤمن دعا و طلب آمرزش می‌کنند و هرگاه آن بنده گناهی انجام بدهد، خداوند متعال پرده‌ای روی آن مثال می‌کشد تا فرشتگان از آن آگاه نشوند.

این است تأویل این بخش که می‌گوید: ای بهترین آشکارکننده خوبی‌ها و بهترین پوشاننده زشتی‌های بندگان! ۲. علامه مجلسی در این مورد در کتاب *السما و العالم بحار الانوار*، باب *العرش و الكرسي و حملتها* به طور مفصل ذیل احادیث بحث کرده است. ر.ک: *بحار الانوار*، ج ۵۸، ص ۱-۳۹ و به خصوص ص ۳۷ به بعد و ص ۳۲.

هَذَا الْعَالَمِ الْبِزْرَخِيِّ وَهُوَ فِي الْعَالَمِ الْكَبِيرِ بِمَنْزِلَةِ الْخِيَالِ فِي الْعَالَمِ الْإِنْسَانِيِّ الصَّغِيرِ، فَمِنْهُ مَا يَتَوَقَّفُ إِدْرَاكُهُ عَلَى الْقُوَى الدَّمَاغِيَّةِ وَيُسَمَّى بِالْخِيَالِ الْمُتَّصِلِ وَمِنْهُ مَا لَا يَتَوَقَّفُ عَلَى ذَلِكَ وَيُسَمَّى بِالْخِيَالِ الْمُتَّفَصِّلِ.

وَ بِهَذَا الْعَالَمِ وَ خَاصِيَّتِهِ يَتَجَسَّدُ الْأَزْوَاحُ فِي مَظَاهِرِهِ الْمِثَالِيَّةِ الْمُشَارِ إِلَيْهَا بِقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: ﴿فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾ وَ بِقَوْلِهِ - عَزَّ وَجَلَّ - حِكَايَةَ عَنِ السَّامِرِيِّ: ﴿فَقَبِضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ﴾ يَعْنِي بِجَبْرْتِيلِ إِذْ كَانَ رَاكِبًا عَلَى فَرَسٍ، وَ بِمَا وَرَدَ أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَرَى جَبْرْتِيلَ فِي صُورَةِ دَخِيَّةِ الْكَلْبِيِّ.

وَ إِلَى هَذَا الْعَالَمِ يَتَرَقَّى الْمُتَرَوِّحُونَ فِي مَعَارِجِهِمُ الرُّوحَانِيَّةِ الْحَاصِلَةِ بِالْإِنْسِلَاخِ مِنْ هَذِهِ الصُّورَةِ الطَّبِيعِيَّةِ الْعُنْصُرِيَّةِ وَ اِكْتِسَاءِ أَزْوَاجِهِمُ الْمَظَاهِرَ التُّورَانِيَّةَ الرُّوحَانِيَّةَ وَ فِيهِ يَتَشَكَّلُ النُّفُوسُ الْكَامِلَةُ بِصُورِهِمُ الْمَحْسُوسَةَ وَ هُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا، وَ يُظْهِرُونَ لِمَنْ يُرِيدُونَ الظُّهُورَ لَهُ، وَ بَعْدَ انْتِقَالِهِمْ إِلَى الْآخِرَةِ أَيْضًا، لِإِزْدِيَادِ تِلْكَ الْقُوَّةِ بِازْتِفَاعِ الْمَانِعِ الْبَدَنِيِّ.

وَ بِالْجُمْلَةِ بِهِ وَ فِيهِ تَجَسَّدُ الْأَزْوَاحُ وَ تَرَوُّحُ الْأَجْسَادِ وَ تَشَخُّصُ الْأَخْلَاقِ وَ الْأَعْمَالِ وَ ظُهُورُ الْمَعَانِي بِالصُّورِ الْمُنَاسِبَةِ لَهَا، بَلْ ظُهُورُ الْأَشْبَاحِ فِي الْمَرَايَا وَ سَائِرِ الْجَوَاهِرِ الصَّقْلِيَّةِ وَ الْمَاءِ الصَّافِي أَيْضًا، فَإِنَّهَا كُلُّهَا مِنْ هَذَا الْعَالَمِ، بَلْ وَ فِيهِ يُرَى مَا يُرَى فِي الْخِيَالِ مِنَ الصُّورِ فِي مَنَامٍ كَانَتْ أَوْ يَقْظَةً، فَإِنَّهَا مُتَّصِلَةٌ بِهَذَا الْعَالَمِ مُسْتَنِيرَةٌ مِنْهُ كَالْكُوَى وَ الشَّبَانِكِ الَّتِي يَدْخُلُ مِنْهَا الضُّوءُ فِي الْبَيْتِ، فَهُوَ عَالَمٌ وَسِعَ مَا فَوْقَهُ مِنَ الْمُجَرَّدَاتِ بِصُورِهَا وَ مَا تَحْتَهُ مِنَ الْجِسْمَانِيَّاتِ بِصُورِهَا وَ هُوَ وَاسِطَةٌ الْعَقْدِ، إِلَيْهِ تَعْرُجُ الْحَوَاسِ وَ إِلَيْهِ تَنْزَلُ الْمَعَانِي وَ هُوَ لَا يَبْرَحُ مِنْ مَوْطِنِهِ ﴿يُجْبِي إِلَيْهِ تَمَرَاتِ كُلِّ شَيْءٍ﴾.

وَ بِهِ يَصِحُّ مَا وَرَدَ مِنْ أَخْبَارِ مِعْرَاجِ النَّبِيِّ مِنْ رُؤْيِيهِ الْمَلَائِكَةِ وَ الْأَنْبِيَاءِ مُشَاهِدَةً، وَ فِيهِ حُضُورُ الْأَيْمَةِ الْمُعْصَمِينَ ﴿عِنْدَ اخْتِضَارِ الْمَيْتِ﴾، وَ فِيهِ سُؤَالُ الْقَبْرِ وَ نَعِيمِهِ وَ عَذَابِهِ، وَ زِيَارَةُ الْمُؤْمِنِ مِنْ أَهْلِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ مَا وَرَدَ أَنَّ الْأَزْوَاحَ بَعْدَ الْمَوْتِ فِي صِفَةِ الْأَجْسَادِ تَتَعَارَفُ وَ تَتَسَاءَلُ وَ غَيْرُ ذَلِكَ مِمَّا يُشَاكِلُهُ»<sup>١</sup>.

### [رابطه بين قوة وهم و خيال]

بعد بدان که گاهی حاصل می شود اشتباه میان آنچه به عین باصره مشاهده است و آنچه به خیال متصور است، پس قلیل در عین حس، کثیر در عین خیال است و بالعکس، و شاید از این قبیل باشد آنچه از غزوه بدر خبر می فرماید: «وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَقُّتُمْ فِي

أَعْيَنَكُمْ قَلِيلاً وَيَقَلِّلْكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ»<sup>۱</sup> و قال - عز وجل - : «يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ»<sup>۲</sup> و آن در عالم خود حَقّ است، چنانچه علم به صورت لب «اسد» مشاهده می شود در خواب، و آن در عالم حقیقت رؤیت است، اگر چه لب مرئی به عین حسّ باصره واقعاً لب است و این انکشاف در خیال، اسمش حقیقت رؤیت است و می گویی: «رَأَيْتُهُ فِي الْمَنَامِ وَرَأَاهُ الرَّائِي فِي الْمَنَامِ»، بلکه در روایات بسیار بدون قید «فِي الْمَنَامِ» ذکر می شود، مثل حدیث رؤیت امام حسین علیه السلام جدّش را که فرمود: «أَخْرَجَ إِلَى الْعِرَاقِ» و گویند انسان به وهم خلق می کند در قوّه خیالیّه خود چیزی را که وجود ندارد مگر در خیال، و این عموم دارد در جمیع افراد انسان، و عارف کامل خلق می کند به واهمه خود آنچه در خارج خیال نیز وجود دارد ولیکن حفظ آن منوط به توجه و همت عارف است «فَمَتَى طَرَّءَ عَلَيْهِ غَفْلَةٌ عَنْ حِفْظِ مَا خَلَقَ عَدِمَ ذَلِكَ الْمَخْلُوقَ» و از این قبیل توهم کرده اند آنچه وارد شده از ائمه معصومین علیهم السلام مثل آن که ناصبی اذیت می کرد حضرت صادق علیه السلام را در مجلس منصور لعین، پس آن سرور امر فرمود صورت شیری را که بر وساده بود که: «حُذِّدُوا لِلَّهِ» و آن شیری شد و آن ملعون را درید و برگردید به مکان خود، و مثل آن از حضرت امام رضا علیه السلام و علی النقی علیه السلام نیز روایت شده<sup>۳</sup>. و اشهر آن است که در اینها دعاء از امام است و خلق سَبْعَ محسوس از خلاق عالم، چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که از ماست دعا و از خداوند است اجابت.

### [سیر ائمه علیهم السلام در عوالم]

بلی از آن باب است سیر ائمه در عوالم کثیره به مدّت قلیله، مثل آن که سید ابن طاووس در کتاب نجوم و در بحار از آن روایت نموده که مردی شرفیاب خدمت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام شد در وقتی که اصحاب آن حضرت در خدمت او بودند. حضرت از حال آن مرد سؤال کرد و فرمود: «مَنْ الرَّجُلُ»، عرض کرد: «أَنَا مُنْجَمٌ قَائِفٌ عَرَّافٌ»<sup>۴</sup>.

۱. سوره انفال، آیه ۴۴.

و آنگاه که چون با هم برخورد کردید، آنان را در دیدگان شما اندک جلوه داد و شما را [نیز] در دیدگان آنان کم نمودار ساخت.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳.

آنان [مؤمنان] را به چشم، دو برابر خود می دیدند.

۳. شبیه به این معجزه را علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۴۲، از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است.

۴. من مردی منجم و ستاره شناس و ستاره شناس هستم.

آن حضرت فرمود: می خواهی دلالت کنم بر مردی که از زمانی که داخل شدی بر ما سیر نمود در چهار هزار عالم؟

آن مرد عرض کرد: «مَنْ هُوَ؟» او کیست؟

حضرت فرمود: آن مرد را ذکر نمی کنم و لیکن اگر بخواهی تو را خبر می دهم به آنچه خوردی و آنچه ذخیره کردی در خانه خود!  
گفت: خبر ده مرا.

فرمود: «أَكَلْتُ فِي هَذَا الْيَوْمِ جُبْنًا فَأَمَّا فِي بَيْتِكَ فَعِشْرُونَ دِينَارًا مِنْهَا ثَلَاثَةٌ دَنَانِيرٌ وَازِنَةٌ؛ یعنی امروز پنیر خوردی و بیست اشرفی در خانه خود گذاشتی که سه دینار از آن تمام وزن است.

پس آن مرد گفت: شهادت می دهم که تویی حجت عظمی و مثل اعلی و کلمه تقوی، آن حضرت فرمود: «وَأَنْتَ صِدِّيقٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَكَ بِالْإِيمَانِ وَأَثَبْتَهُ»<sup>۱</sup>.

#### [تعریف عالم عقلی، خیالی و حسی]

و گویند: عالم عقلی موسوم به ملکوت اعلی و عالم ارواح و اعلی علیین و جبروت، هُوَ عَرَى عَنِ الصُّورِ وَ الْمَوَادِّ، بَرِيءٌ، عَنِ الْقُوَّةِ وَ الْإِسْتِعْدَادِ، أَنْشَأَهُ اللَّهُ مِنْ نُورِهِ سُبْحَانَهُ.

و عالم خیالی موسوم به ملکوت اسفل و عالم اشباح و عالم نفوس و برزخ، هُوَ عَرَى عَنِ الْمَوَادِّ دُونَ الصُّورِ أَنْشَأَهُ اللَّهُ مِنْ نُورِ الْعَقْلِ.

و عالم حسی موسوم به عالم ملک و عالم احسام و عالم کون و فساد و دنیا، هُوَ مُقَارِنُ الصُّورِ وَ الْمَوَادِّ وَ الْقُوَّةِ وَ الْإِسْتِعْدَادِ، وَ فِيهِ التَّقَابُلُ وَ التَّضَادُّ، أَنْشَأَهُ اللَّهُ مِنَ الْهَيُولَى الْمُسَمَّاةِ بِالْمَاءِ الَّتِي هِيَ ظِلُّ النَّفْسِ، وَ ذَلِكَ بِأَنَّ حَرَكَ الْهَيُولَى طَوَلًا وَ عَرْضًا وَ عَمَقًا فَكَانَ مِنْهَا الْجِسْمُ الْمَطْلُوقُ، ثُمَّ خَلَقَ مِنَ الْجِسْمِ الْأَرْضِيْنَ وَ السَّمَاوَاتِ بِصُورِهَا وَ طَبَائِعِهَا، ثُمَّ أَدَارَ الْأَفْلَاكَ حَوْلَ الْأَرْكَانِ فَاخْتَلَطَ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ، فَكَانَتْ مِنْهَا الْمُؤَلَّدَاتِ الْكَائِنَاتِ مِنَ الْمَعَادِنِ وَ النَّبَاتَاتِ وَ الْحَيَوَانَاتِ.

وَ لَعَلَّهُ إِلَى بَعْضِ هَذِهِ الْمَعَانِي أُشِيرَ مَزْمُومًا فِي الْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ ﷺ، حَيْثُ قَالَ: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ جُوهْرَةً، فَنَظَرَ إِلَيْهَا بِعَيْنِ الْهَيْبَةِ، فَذَابَتْ أَجْزَاؤُهُ فَصَارَتْ مَاءً فَتَحَرَّكَ الْمَاءُ وَ طَفَى فَوْقَهُ زَبَدٌ وَ اِرْتَفَعَ مِنْهُ دُخَانٌ، فَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ مِنْ ذَلِكَ الدُّخَانِ وَ الْأَرْضِيْنَ

مِنْ ذَلِكَ الرَّبِّدِ»، وَ فِي الْكَافِي عَنِ الْبَاقِرِ عليه السلام مَا يَقْرُبُ مِنْ هَذَا مَعَ زِيَادَاتٍ<sup>۱</sup>.

### [عالم علوی و سفلی]

و چون روح مقابل جسم است بر هر دو عالم اول نیز اطلاق می شود؛ لِتَأْثِيرِهِمَا فِي الْأَجْسَامِ وَ إِعْطَائِهِمَا إِيَّاهَا الْحَيَاةَ، وَ كَذَلِكَ النَّفْسُ يُطْلَقُ عَلَيْهِمَا جَمِيعاً بِإِعْتِبَارِ تَصَرُّفِهِمَا فِي الْجِسْمِ وَ تَذْيِيرِهِمَا<sup>۲</sup> و هر دو را نیز عالم [علوی] گویند در مقابل عالم حسی سفلی - بضم عین و سین - و در عالم صغیر، عقل جزئی و قوی، مثل عقل کلی در عالم کبیر است، پس نه ماده می بینی برای قوه ذائقه و سامعه مثلاً و نه صورت و نه خفت و نه ثقل و نه لون و خیال و صور خیالیه، مثل عالم مثالی برزخی است که صورت دارد نه ماده، و تأثیرات آنها از قبیل تأثیرات آن دو است؛ لهذا گویند انسان را در قوس صعود، سه عالم به ازاء آن سه عالم است «وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً»<sup>۳</sup> شاید اشاره به این باشد وَ اللَّهُ الْعَالَمُ وَ حَجَّجُهُ؛ «وَ مَا أَوْتَيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً»<sup>۴</sup> قَالَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام:

دَوَانُكَ فَيْكَ وَ مَا تَشْعُرُ      وَ دَانُكَ مِنْكَ وَ مَا تُبْصِرُ  
وَ أَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي      بِأَخْرَفِهِ يَظْهَرُ الْمُظْهَرُ  
وَ تَزْعَمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ      وَ فَيْكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

وَ رَوَى عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام: «الصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ أَكْبَرُ حَجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ هِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ بِيَدِهِ وَ هِيَ الْهَيْكَلُ الَّذِي بَنَاهُ بِحِكْمَتِهِ وَ هِيَ مَجْمُوعُ صُورِ الْعَالَمِينَ وَ هِيَ الْمُخْتَصَرُ مِنَ الْعُلُومِ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ وَ هِيَ الشَّاهِدُ عَلَى كُلِّ غَائِبٍ وَ هِيَ الْحُجَّةُ عَلَى كُلِّ جَاوِدٍ وَ هِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَ هِيَ الصِّرَاطُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ»<sup>۵</sup>.

۱. کافی (روضه)، ج ۸، ص ۹۴؛ الجواهر السنیه، ص ۸۰.

آنچه مؤلف نقل کرده از قره العیون، ص ۳۹-۴۰ است.

۲. همان، ص ۴۰.

۳. سوره واقعه، آیه ۷.

۴. سوره اسراء، آیه ۸۵.

و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است.

۵. دوی تو در خود نهفته و تو درک نمی کنی و دردت نیز از خودت است و تو نمی بینی.

تو کتاب روشنگری هست که با حروف تو همه چیز آشکار می شود.

آیا می پنداری که جرم کوچکی هستی در حالی که دنیای بزرگی در تو نهفته است.

۶. کل حدیث و شعر منسوب به امیرالمؤمنین عليه السلام ر.ک: سبزواری، حاج ملاهادی، شرح الأسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۲؛ ملاصدرا، تفسیر قرآن، ج ۳، ص ۱۰۱. قابل ذکر آن که حدیث منسوب به امام صادق عليه السلام است و در متون حدیثی چنین حدیثی یافت نشد. بیشتر عرفا و حکما این حدیث را نقل و شرح و تفسیر کرده اند.



مغربی:

چه مهر بود که بسرشت یار در گل من  
چه گنج بود که بنهاد دوست در دل من  
به دست خویش چهل صبح باغبانِ ازل  
نماند تخم گلی تا نکشت در گِل من  
لغیره:

بحر علمی در نمی پنهان شده  
در سه گز تن، عالمی پنهان شده

\* \* \*

هر چه در عالم کبیر بود  
همه شرح کتاب اکبر تو است

\* \* \*

گر تو آدم زاده‌ای چون این نشین  
جمله ذرات را در خود بین

\* \* \*

چیست اندر خم که اندر نهر نیست  
چیست اندر خانه کاندر شهر نیست  
این جهان خم است و دل چون جوی آب  
این جهان خم است، دل شهر عجب

### [عالم کبیر و صغیر]

ولذا گفته‌اند عالم کبیر و عالم صغیر را به اعتبار صورت، انسان کبیر و انسان صغیر گویند و اما به حقیقت و مرتبه، پس عالم، انسان صغیر و انسان، عالم کبیر است: «إِذْ لِلْخَلِيقَةِ الْإِسْتِعْلَاءِ عَلَىٰ مُسْتَخْلَفٍ عَلَيْهِ وَ لِظُهُورِ كُلِّ شَأْنٍ فِيهِ بِصُورَةِ الْجَمْعِ»<sup>۱</sup> و در مقام مباحث شریفه و لطائف رقیقه است نقضاً و ابراماً، که این مختصر محلّ ذکر آنها نیست.

### [دیدگاه علامه مجلسی درباره تأویل احادیث]

بدان که علامه مجلسی - عَطَّرَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ - در مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول - بعد از آنکه حکایت کرده از اهل تأویل و شرح، مقاصد جابرسا و جابلقا را [که] در اخبار اهل بیت است از کافی و بصائر الدرجات<sup>۱</sup> و غیرهما به آن که آن دو از عالم مثال است و

→ به درستی که صورت انسانی بزرگ‌ترین حجت خداوند بر آفریدگان است و او کتابی است که خداوند به دست خودش آن را نوشته و او هیکلی است که خداوند از روی حکمتش بنا کرده و او مجموع صورت همه عوالم الهی و مختصری از علوم موجود در لوح محفوظ است و او شاهد بر هر غایبی و حجت خدا بر هر منکری است و او راه مستقیم به هر امر خیر و صراط کشیده شده بین بهشت و دوزخ است.

سور حدید، کنایه است از صعوبت دخول آن، چه موقوف است بر تصفیه تامه و ریاضات شدید، و هفتاد هزار هزار لغت در آن بر تفاوت و اختلاف مراتب اهل آن و احاطه امام به همه آنها فرموده است: اینها خرافات است و ممکن است که خداوند - عز و جل - دو شهر آفریده باشد به همین طور که در اخبار وصف شد و کسی آن را ندیده؛ چه غیر معصوم راه به تمام روی زمین ندارد و در قریب به زمان ما، ینگی دنیا پیدا شد و در کلام قدام از آن ذکر نیست؛ انتهی.

### [دیدگاه مؤلف درباره احادیث دشوار]

احقر گوید: سالم تر توقف در این قسم اخبار است و تسلیم شدن و تصدیق نمودن آن، به آن معنی که حجج الله علی الانام علیهم السلام اراده فرموده اند، چه معلوم است که اخبار ایشان مثل قرآن است و محکم و متشابه و مجمل و مؤول دارد، حقیقت و مجاز تا زیاده از چهل قسم، مثل آن که در روایت صدوق و بحار است در حدیث طولانی در خلقت نور حضرت خاتم النبیین علیه السلام از امام جعفر صادق علیه السلام که او را به شش کرامت گرامی داشت: پیراهن خشنودی بر او پوشانید و اصل پیراهن از شش جوهر بود، قامتش از یاقوت و آستین هایش از مروارید و دو دامنش از بلور زرد و زیر بغلش از زبرجد و گریبانش از نور پروردگار و حق تعالی توبه آدم را به آن پیراهن قبول کرد و یوسف علیه السلام را به برکت آن به یعقوب علیه السلام برگردانید و یونس علیه السلام را به کرامت آن پیراهن از شکم ماهی نجات داد و نبود آن پیراهن مگر پیراهن محمد صلی الله علیه و آله! و مثل حدیث خلقت گل از عرق حضرت رسول صلی الله علیه و آله در لیله معراج و نزاع کردن ماهی و دعو مص در آن، چنانچه در بحار است.<sup>۲</sup> و خلق شدن گل زرد از عرق جبرئیل<sup>۳</sup> - کما فی روایة آخری رواها قاضی سعید القمی فی الرسالة التوزیدیة با آن که گل سرخ و زرد پیش از این معراج در ظاهر بوده، چنانچه از کتب سابقین و طب متقدمین ظاهر است و صفار در بصائر الدرجات روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: خداوند، عباد خود را به دو آیت تحذیر فرموده. یکی آن که فرمود: «أَلَمْ يُوْحَدْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»،<sup>۴</sup> پس

۱. معانی الاخبار، ص ۳۰۸؛ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۵. ۲. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۰۷؛ ج ۷۳، ص ۱۴۶.

۳. ابن جوزی در موضوعات، ج ۳، ص ۶۲، آن را موضوع دانسته و این گونه احادیث را محال می داند، ابن حجر نیز در لسان العیزان، ج ۲، ص ۲۱۹ آن را موضوع می داند.

۴. سورة اعراف، آیه ۱۶۹.

نباید بگویند تا آن که بدانند. و دیگر فرموده: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَا تَسَهُمُ تَأْوِيلُهُ»،<sup>۱</sup> پس نباید رد کنند آنچه را که نمی دانند.<sup>۲</sup> ایضاً روایت کرده که آن حضرت فرمود: «يَا هَيْثُمُ التَّمِيْمِيُّ إِنَّ قَوْمًا آمَنُوا بِالظَّاهِرِ وَكَفَرُوا بِالْبَاطِنِ فَلَمْ يَنْفَعَهُمْ شَيْءٌ وَجَاءَ قَوْمٌ مِنْ بَعْدِهِمْ فَأَمَنُوا بِالْبَاطِنِ وَكَفَرُوا بِالظَّاهِرِ فَلَمْ يَنْفَعَهُمْ ذَلِكَ شَيْئاً وَلَا إِيمَانٌ بِظَاهِرٍ [إِلَّا بِبَاطِنٍ] وَلَا بِبَاطِنٍ [إِلَّا بِظَاهِرٍ]»<sup>۳</sup> بَسْنِدِهِ الصَّحِيحِ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: «يَهْلِكُ أَصْحَابُ الْكَلَامِ وَ يَنْجُو الْمُسْلِمُونَ، إِنَّ الْمُسْلِمِينَ هُمُ النَّجَبَاءُ»،<sup>۴</sup> و در کامل التمار قال أبو جعفر عليه السلام: «يَا كَامِلُ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الْمُسْلِمُونَ يَا كَامِلُ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ هُمُ النَّجَبَاءُ، يَا كَامِلُ! النَّاسُ أَشْبَاهُ الْعُتَمِ إِلَّا قَلِيلاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنُ قَلِيلٌ».<sup>۵</sup>

### فصل: [کربلا محل شهادت امام حسین عليه السلام]

اکثر اخبار دلالت دارد که کربلا محل شهادت سیدالشهدا - ارواحنا فداه - می باشد؛ مثل روایت ام ایمن و حدیث سلمان و اخبار فضل کربلا که گذشت، و اخبار زیارت آن حضرت، مثل «مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عليه السلام بِكَرْبَلَاءَ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ»<sup>۶</sup> و مثل حدیث حضرت صادق عليه السلام: آیا زیارت می کنی مظلوم را؟

عرض کرد: مظلوم کیست؟  
فرمود: صاحب کربلا،<sup>۷</sup> الی غیر ذلک.

۱. سوره یونس، آیه ۳۹.

چیزی را دروغ شمرند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است.

۲. بصائر الدرجات، ص ۵۷۷ (با اندکی تفاوت).

۳. همان، ص ۵۵۷.

ای هیثم تمیمی! گروهی به ظاهر ایمان آوردند و به باطن کافر شدند که بهره ای نمی برند و بعضی پس از آنها ایمان به باطن آوردند و به ظاهر کافر شدند که آنها نیز بهره ای نمی برند. ایمان به ظاهر صحیح نیست مگر با باطن و به باطن نیز درست نیست مگر با ظاهر.

۴. همان، ص ۵۴۱.

اصحاب کلام (جدال کنندگان) هلاک می شوند و صاحبان تسلیم و انقیاد نجات می یابند. به درستی که صاحبان تسلیم، نجیبان هستند.

۵. الاصول الستة عشر، ص ۲۵؛ بصائر الدرجات، ص ۵۴۲.

ای کامل! مؤمنان اصحاب تسلیم رستگارانند. ای کامل! نجیبان اصحاب تسلیم هستند. یا کامل! عوام مردم مانند گوسفند هستند به جز مؤمنان که آنها نیز تعدادشان کم است.

۶. کامل الزیارات، ص ۲۷۸.

هر کس امام حسین عليه السلام را در کربلا زیارت کند، مانند کسی است که خداوند را در عرشش زیارت کرده است.

۷. همان، ص ۲۶۰.

### [دیدگاه علما درباره محل شهادت امام حسین علیه السلام]

و اکثر علما نیز تعبیر به آن کرده‌اند. کلینی در کافى می‌فرماید: آن حضرت شهید شد در کربلا روز دوشنبه دهم محرم الحرام،<sup>۱</sup> و شیخ در تهذیب فرموده که: آن حضرت متولد شد در مدینه، آخر شهر ربیع الاول سال سیم از هجرت و شهید شد در کربلا از ارض عراق روز دوشنبه، و به قولی یوم شنبه دهم محرم پیش از زوال، سال شصت و یکم از هجرت، و پنجاه و هشت سال داشت و دفن شد در طف بین نینوا و غاصریه از قرای دو نهر، یعنی دجله و فرات.<sup>۲</sup>

و در مقتل ابی مخنف است که چون اسب آن حضرت ایستاد و سؤال کرد از اسم آن زمین، گفتند کربلا.

شیخ طریحی در مجمع البحرین فرمود: «کربلاء موضع و بها قبر الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، روى أنه اشتري التواحي التي فيها قبره من أهل تينوى والغاصرية بستين ألف درهم و تصدق بها عليهم و شرط عليهم أن يرضدوا إلى قبره و يضيئوا من زاره ثلاثة أيام».<sup>۳</sup>

و در ارشاد فرموده که آن حضرت فرموده به حرّ ریاحی - بعد از آن که راه گرفت آن حضرت را به فرود آمدن در آن محل به غیر آب و قریه -: بگذار ما را بر تو نازل شویم در این قریه یا آن قریه یعنی نینوا و غاصریه یا آن قریه یعنی شفیثه.<sup>۴</sup>

### [مکان کربلا]

ولیکن در خطبه‌ای که سید در لهوف و ابن طلحه در مطالب السؤل از آن جناب روایت کرده‌اند که در مکه معظمه قرائت فرمود: «کأني بأوصالي يتقطعها عسلان الفلوات بين التواويس وكربلاء»،<sup>۵</sup> و شیخ مفید در صدر خبر سابق می‌فرماید تا رسیدند به نینوا «الْمَكَانِ الَّذِي نَزَلَ بِهِ الْحُسَيْنُ»،<sup>۶</sup> و بعضی اصحاب گفته: از

۱. اصول کافى، ج ۱، ص ۴۶۳.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۴۸.

۳. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۹. مقتل مقرر، ص ۲۳۵.

کربلا اسم جایی است که در آن قبر امام حسین علیه السلام است. روایت شده که ایشان این سرزمین را که قبرش در آن واقع شده، از مردم نینوا و غاصریه به شصت هزار درهم خرید و آن را به ایشان صدقه داد و شرط کرد تا مردم را به سوی قبرش راهنمایی کنند و تا سه روز از زائرانش پذیرایی کنند.

۴. ارشاد مفید، ص ۲، ص ۸۴.

۵. لهوف، ص ۲۸.

۶. در اصل چنین بود: «الحسین و بعضی اصحابه» اما در چاپ‌های مختلف ارشاد، ج ۲، ص ۸۲ «بعضی اصحابه» را ندارد. گویا اشتباه از کاتبان بوده که بعضی اصحاب را دنباله جمله فرض کرده‌اند، در حالی که بعضی اصحاب از جمله بعدی است و صاحب این سطور آن را به این صورت اصلاح کرد.

بعض قرائن ظاهر می شود که مصرع که عموراء باشد نزدیک است به کربلا و نیست واقع در آن.

و در بعض کتب است که کربلا قریه‌ای است از توابع و اعمال شهر نینوا. فرموده که: نوایس، مقابر نصاری است،<sup>۱</sup> چنانچه در حواشی کفعمی است در دعاء عودۀ یوم الجمعه.

و شنیده‌ام از بعضی که آن موضع مزار حرّ بن یزید ریاحی است. و اما کربلا، پس معروف در نزد اهل آن نواحی، آن است که آن قطعه‌ای است از زمین که واقع است در پهلوی نهری که از جانب قبلۀ سور بلد به جانب مزار ابن حمزه می رود و باغ و بساتین دارد و بلد الان واقع است در ما بین این دو محل که نوایس و کربلا باشد و نینوا در سابق شهر عظیمی بوده که حضرت یونس علیه السلام بر ایشان مبعوث بود،<sup>۲</sup> و در زمان نزول حسین علیه السلام در آن زمین، قریه‌ای بوده است از قرای ظهر کوفه، چنانچه در فهرست شیخ طوسی رحمته الله فرموده: حمید بن زیادٍ مِنْ أَهْلِ نَيْنَوَى<sup>۳</sup> قَرْيَةٍ إِلَى جَانِبِ الْحَائِرِ، عَلَى سَاكِنِهِ آلاَفُ التَّحِيَّةِ وَ النَّاءِ.<sup>۴</sup>

### [دیدگاه مؤلف درباره مکان کربلا]

و تحقیق آن است که تمام آن زمین کربلا است و حضرت امام حسین علیه السلام در کربلا وارد شد و در کربلا شهید شد و دفن شد و زمین کربلا را از بنی اسد ابتیاع فرمود به شصت هزار درهم،<sup>۵</sup> بلکه ظاهر این است که کربلا زیادتر است از آنچه حضرت خرید از بنی اسد، که چهار میل در چهار میل باشد. حضرت صادق علیه السلام فرمودند که آن حرم حسین علیه السلام است «و فِيهِ الْبَرَكَةُ وَ حَلَالٌ لَوْلِيهِ وَ مَوَالِيهِ وَ حَرَامٌ عَلَى غَيْرِهِمْ<sup>۶</sup> رَوَى كُلُّ ذَلِكَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ فِي كِتَابِ الْمَزَارِ وَ كِتَابِ زَيْدَةَ الْفَكْرَةَ فِي تَارِيخِ الْهَجْرَةِ<sup>۷</sup> گوید: «وَلَسَا سَارَ حُسَيْنٌ علیه السلام لَقَيْتَهُ أَوَائِلُ خَيْلِ ابْنِ زِيَادٍ فَتَنَزَلَ كَرْبَلَاءَ فِي أَرْبَعِينَ فَارِسًا وَ مِائَةَ رَاجِلٍ»،<sup>۸</sup> و مراد آن

۱. تاج العروس، ج ۴، ص ۲۶۵. ۲. تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۸۴.

۳. ر.ک: الذریعه، ج ۸، ص ۲۳۶.

۴. الفهرست، ص ۱۱۴ (باندکی تفاوت).

حمید بن زیاد از اهل نینوی است که قریه‌ای نزدیک به حائر حسینی علیه السلام است.

۵. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۹.

۶. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۲۱؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۳۸۷.

۷. از امیر بیبرس رکن الدین منصوری است.

۸. هنگامی که حسین علیه السلام حرکت کرد، طلیعه لشکر ابن زیاد به او رسیدند، پس با چهل سوار و یکصد پیاده در کربلا فرود آمد.

سرور در خطبه، بین النواویس و کربلا، از کربلا قریه کربلا است؛ چه قریه کربلا دهی معین بوده، چنانچه از فهرست شیخ شناختی.

### [موقعیت نواویس]

و نواویس ممکن است که آن وقت مقبره معروفه بوده در آن نزدیکی از یهود و نصاری، که در دهات و قرای کوفه ساکن بودند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چند وقتی شریح قاضی را از کوفه معزول فرموده، فرستادند که میان یهود خارج کوفه حکم کند.

و شاید که آن حضرت می دانستند که پسر سعد - لعنه الله - اجساد خبیثه اصحاب خود را در آن جا دفن خواهد کرد، که بدتر و شقی تر از هر یهودی و نصرانی و مجوسی خواهند بود، از این جهت آن موضع را نواویس فرموده که موضعی می باشد در جهنم؛ چنانچه در روایت صدوق است در قضاء من لایحضره الفقیه که نواویس شکایت کرد به خداوند - عزوجل - از شدت گرمی خودش، خطاب رسید به او که ساکت باش؛ زیرا که مکان قاضیان که ناحق مرافعه می کنند و اهل نیستند برای آن از تو گرم تر است<sup>۱</sup> و عذاب آن سخت تر می باشد. «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ جَهَنَّمَ».

و مؤید این وجه است آن که جسد مطهر حرّ ریاحی را به آن سمت برده اند تا از میان شهدا دور باشد، تا اسب بر او دوانیده نشود یا به زعم مادر او یا غیرها از کسان او - کما قیل - با خارجیان نباشد.

### [علم امام بر مکان شهادت خود و اصحابش]

کیف کان ظاهر می شود از آن که او را به سمت مقتولین از اصحاب خود برده اند و در آن موضع بدن شریف او را در زمان شاه اسماعیل صفوی تازه یافتند - کما فی *آلوار التعمانی و منتهی المقال فی الرجال* - و بنابراین وجه، این خود معجزه دیگر است در اخبار آن حضرت که بعد دیدند که اجساد خبیثه کفار آن جا جمع شد و در حفیره پوشیده شد، به امر عمر سعد - لعنهم الله - دانستند که آن مظلوم در کلام معجز نظام خود، نه از شهادت خود و جوانان و بنی اعمام و اخوان خود - بنا بر این که مراد به اوصال آن حضرت فتیان باشند - و محل شهادت خود، تنها خبر داده اند، بلکه خبر

داده‌اند نیز از آن که جماعت بسیاری از اشیاء کفار بدتر از یهود و نصاری را به جهنم خواهند فرستاد و اجساد خبیثه آن اشرار و کلاب نار، در محلی واقع خواهد شد که خلاف سمت قریه کربلا باشد و مدفن آن سرور و جوانان او در ما بین خواهد بود. و اخبار صحیحه کثیره در کافی و بصائر و کتب معتبره دیگر دلالت واضحه دارد بر علم امام علیه السلام به این گونه امور، بلکه دانستی که سلمان فارسی و خواص اصحاب، مثل رشید هجری و میثم تمار و کمیل بن زیاد و حبیب بن مظاهر نیز از آن چیزی می‌دانستند؛ و الله العالم.

و لیکن هر موضعی از کربلا باز اسمی داشته و شاید بعضی از قطعات آن اسامی متعدده داشته، چنانچه در میان عرب و لغت عرب در انسان و حیوان و اراضی و جمادات دیگر این امر به نهایت وسعت دارد.

در مقام گوید: «كَرْبَلَاءُ بِالْمَدِّ وَ هُوَ الْمَوْضِعُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام فِي طَرَفِ الْبَرِّيَّةِ عِنْدَ الْكُوفَةِ وَ قَدْ رَوَى أَنَّ الْحُسَيْنَ علیه السلام لَمَّا انْتَهَى إِلَى هَذِهِ الْأَرْضِ قَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: مَا يُسَمَّى هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ أَشَارَ إِلَى الْعَقْرِ؟ فَقَالَ لَهُ: إِسْمُهُ عَقْرٌ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَقْرِ، ثُمَّ قَالَ: فَمَا إِسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ الَّتِي نَحْنُ فِيهَا؟ قَالُوا: كَرْبَلَاءُ، فَقَالَ: أَرْضُ كَرْبٍ وَ بِلَاءٍ»،<sup>۱</sup> پس گفته است: «رَأَيْتُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ الْقَدِيمَةِ قَالَ نَابِتٌ: كُنَّا نَقُولُ كَرْبَلَى. وَ عَقْرٌ بَابِلُ بَفَتْحِ الْعَيْنِ وَ سَكُونِ الْقَافِ ثُمَّ الرَّاءِ، قُرْبُ كَرْبَلَاءٍ مِنَ الْكُوفَةِ».<sup>۲</sup>

#### فصل: [نینوا نام دیگر کربلا]

یکی از اسامی کربلا، «نینوا» می‌باشد. در مقتل منسوب به ابی مخنف گوید: فَلَمَّا أَصْبَحَ الْحُسَيْنُ علیه السلام صَلَّى صَلَاةَ الْفَجْرِ، ثُمَّ عَجَلَ بِالرُّكُوبِ وَإِذَا بِفَارِسٍ مُقْبِلٍ مِنَ الْكُوفَةِ فَوَقَفُوا يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، فَلَمَّا وَصَلَ عَلَيْهِمْ، سَلَّمَ عَلَى الْحُرِّ وَ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ قَالَ لَهُ: هَذَا كِتَابُ ابْنِ زِيَادٍ، يَقُولُ فِيهِ: أَمَّا بَعْدُ، فَحِينَ تَفَرَّقْنَا بِهَذَا فَجَعَجَعَ بِالْحُسَيْنِ، وَ سَارُوا جَمِيعًا إِلَى أَنْ أَتَوْا أَرْضَ كَرْبَلَاءَ وَ ذَلِكَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ فَوَقَفَ فَرَسُ الْحُسَيْنِ علیه السلام مِنْ تَحْتِهِ، فَنَزَلَ عَنْهَا وَ رَكِبَ أُخْرَى، فَلَمْ تَتَّبِعْ مِنْ تَحْتِهِ خُطْوَةً وَاحِدَةً حَتَّى رَكِبَ سَبْعَةَ أَفْرَاسٍ، فَقَالَ علیه السلام: يَا قَوْمُ! مَا يُقَالُ لِهَذِهِ الْأَرْضِ؟

۱. کربلا جایی است که حسین بن علی علیه السلام در بیابان نزدیک کوفه به شهادت رسید و روایت کرده‌اند که وقتی ایشان به این سرزمین رسید، به یکی از یارانش فرمود: نام این آبادی چیست؟ گفت: عقر. پس امام حسین علیه السلام فرمود از عقر به خدا پناه می‌بریم. سپس گفت: نام دیگر این سرزمین چیست؟ گفتند: کربلا.

۲. مقام زخار، ج ۱، ص ۳۶۴.

امام علیه السلام فرمود: سرزمین مصیبت و غم.

قالوا: أَرْضُ الْغَاضِرِيَّةِ.

قال ﷺ: فَهَلْ لَهَا إِسْمٌ غَيْرُ هَذَا؟

قالوا: تُسَمَّى نَيْنَوَى.

قال ﷺ: هَلْ لَهَا إِسْمٌ غَيْرُ هَذَا؟

قالوا: تُسَمَّى بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ.

قال ﷺ: هَلْ لَهَا إِسْمٌ غَيْرُ هَذَا؟

قالوا: تُسَمَّى كَرْبَلَاءَ؛ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ وَ قَالَ: أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، فِقُوا وَ لَا تَزْحَلُوا، فَهَاهُنَا وَ اللَّهُ مَنَاحُ رِكَابِنَا وَ هَاهُنَا وَ اللَّهُ مَسْفِكُ دِمَائِنَا، وَ هَاهُنَا وَ اللَّهُ هَتِكُ حَرِيمِنَا، وَ هَاهُنَا وَ اللَّهُ قَتْلُ رِجَالِنَا، وَ هَاهُنَا وَ اللَّهُ ذَبْحُ أَطْفَالِنَا، وَ هَاهُنَا وَ اللَّهُ تَزَارُ قُبُورُنَا بِهَذِهِ الْبَرِّيَّةِ، وَ عِنْدِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ لَا خُلْفَ لِقَوْلِهِ.<sup>۱</sup>

قال الشاعر:

حَطُّوا الرِّحَالَ بِهَا يَا قَوْمٌ وَ انصَرَفُوا [عِنْدِي] فَمَالِي عَنْهَا قَطُّ تَزْحَالُ<sup>۲</sup>

۱. مقتل ابی مخنف، ص ۴۸؛ نک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۶۸.

چون صبح شد، امام حسین علیه السلام نماز صبح را ادا کرد و به سرعت حرکت کردند تا این که سواری از طرف کوفه آمد. ایستادند و نگاه کردند تا این که آن سوار رسید.

سوار آمد و بر حرّ سلام کرد؛ اما به امام حسین علیه السلام سلام نکرد، سپس به حرّ گفت: نامه‌ای از ابن زیاد آورده‌ام که می‌گوید: هنگامی که نامه‌ام را خواندی بر حسین علیه السلام سخت بگیر.

پس از آن حرکت کردند تا این که روز چهارشنبه به کربلا وارد شدند. در این هنگام، اسبی که امام حسین علیه السلام بر آن سوار بود از حرکت باز ایستاد. امام علیه السلام از آن پیاده شد و بر اسب دیگری سوار شد؛ اما آن اسب نیز قدمی حرکت نکرد تا این که حضرت بر هفت اسب سوار شد و هیچ کدام حرکت نکردند.

در این هنگام امام علیه السلام فرمود: نام این سرزمین چیست؟ گفتند: غاضریّه.

امام علیه السلام گفت: آیا نام دیگری نیز دارد؟ گفتند: نینوا نام دیگر آن است.

امام علیه السلام گفت: آیا نام دیگری دارد؟ گفتند: شاطیء الفرات.

امام علیه السلام گفت: آیا نام دیگری نیز دارد؟ گفتند: کربلا نام دیگر آن است.

در این هنگام، ایشان آهی عمیق کشید و گفت: سرزمین اندوه و بلا است. از حرکت باز ایستید و در همین سرزمین پیاده شوید! این جا محل فرود آمدن سواران ما و محل ریختن خون ما است. به خدا قسم! در این مکان ما را هتک حرمت می‌کنند و مردان ما کشته می‌شوند و کودکان ما شهید می‌شوند. در این مکان است که به زیارت قبرهای ما می‌آیند. جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله اینها را به من خبر داده و سخنانش تخلف‌ناپذیر است.

۲. هان ای قوم! بارها را بر زمین گذارید و از من دور شوید که من از این سرزمین هرگز کوچ نخواهم کرد.



این جا قدم چو سرو بیفتد به روی خاک  
از تن جدا کنند دو دست برادرم  
گردد به سوی شام روان همچو بی کسان

این جا تنم چو گل شود از ظلم چاک چاک  
این جا به خون خویش خورد غوطه اکبرم  
زینب شود اسیر به دست مخالفان

عربیه:

فَلَمْ يَنْبِغْثْ مُهْرُ الْحُسَيْنِ بِحُطْوَةٍ  
فَقَالُوا تَسْمَى كَرَبَلَا، قَالَ هَوَّنُوا  
فَنِي هَذِهِ يَا قَوْمِ قَتْلِي وَمَضْرَعِي  
وَفِي هَذِهِ تُضْحَى الرُّؤُوسَ عَلَيَّ الْفَنَا  
وَفِي هَذِهِ تَبْقَى عَلَيَّ الْأَرْضُ صُرْعًا  
فَقَالَ أَلَا يَا صَخْبٍ مَا هَذِهِ الْفَلَا  
مَسِيرُكُمْ يَا قَوْمٍ قَدْ أَنْزَلَ الْبَلَا  
وَهَتِكُ حَرِيْبِي عَاجِلًا لَا مُؤَجَّلًا  
يَسِيرُ بِهَا الْأَقْوَامُ لَنْ يَتَمَهَّلَا  
بِلَا كَفْنٍ تُلْقَى وَلَنْ يَتَقَسَّلَا

\* \* \*

این زمین است آن زمین کز وی غم افزون شود  
کوکب بسختم ز برج عافیت بیرون شود  
این زمین است آن زمین کز خنجر و شمشیر و تیر  
پاره پاره جسم اکبر غرق خاک و خون شود  
این زمین است آن زمین کز کشتن بابش حسین  
عابدین محزون شود، دیگر ندانم چون شود

### [دیدگاه فرهاد میرزا درباره نینوا]

بعض اهل تتبع در سیر و تواریخ و خبر در کتاب شریف خود که موسوم به قمقام زخار  
وصمصام بتار گوید: نینوا به کسر اول و سکون ثانیه و فتح النون و الواو، به وزن طَيْطَوِي  
وَهِيَ قَرْيَةٌ يُوْتَسُّ بُنٌ مَتَى بِالْمُؤَصِّلِ وَبِسَوَادِ الْكُوفَةِ، نَاجِيَةً يُقَالُ لَهَا نَيْنَا، مِنْهَا  
كَرَبْلَاءُ الَّتِي قُتِلَ بِهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.<sup>۱</sup>

۱. بخشی از قصیده شیخ راشد بن سلیمان جزیری است که طریحی در منتخب، ص ۹۴ نقل کرده است.  
چون به کربلا رسیدند اسب حسین علیه السلام قدمی جلوتر نرفت. در این هنگام، حسین علیه السلام گفت: ای یاران من! این بیابان  
را چه می نامند؟

گفتند: کربلا نامیده می شود. امام علیه السلام چون آن را شنید، فرمود: از حرکت بازایستید که بلا نازل شد.  
این سرزمین محل شهادت و کشته شدن و هتک حرمت من است، آن هم به زودی نه در آینده دیر هنگام.  
و در این مکان است که سرها را بر نیزه می کنند.

در این سرزمین، اجساد شهیدان بدون کفن و غسل روی زمین می ماند.

۲. قمقام زخار، ج ۱، ص ۳۶۳-۳۶۴.

### [دیدگاه مؤلف درباره نینوا]

حقیر گوید: اگر چه اکثر مورّخین، حضرت یونس بن متی علیه السلام را مبعوث دانسته‌اند بر اهل نینوا که شهری است نزدیک موصل و حال نیز آثار قدیمه آن موجود است و چند فرسخی دور است از موصل و در آن زیاده از صد هزار بوده، ولیکن اخبار اهل بیت علیهم السلام کلام بعض مورّخین که گفته‌اند که نینوا محلّ بعث یونس بلده بالعراق، ابا ندارد از آن که آن نیز همین نینوا محلّ ورود امام حسین علیه السلام باشد، و مؤید آن است که قبر حضرت یونس علیه السلام در زیر مسجد اعظم کوفه در کنار فرات واقع است، چنانچه از زیارت و دعا و کلام سید ابن طاووس ظاهر است و تأویل مشهد به آن که شاید محل اثری از آثار آن جناب بوده، مثل آن که آن جا ماهی آن حضرت را در نهم محرم به زمین انداخته و شجره یقطین روییده،<sup>۱</sup> بعید است.

کیف کان در آن که یونس بر اهل نینوا مبعوث گردید شبهه و شکی نیست؛ چه در تواریخ و اخبار مسطور است و از جمله اخبار روایتی است که شیخ طبرسی و سایرین از زهری روایت کرده‌اند که بعد از وفات ابی طالب، اهل مکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بسیار اذیت می‌کردند. پس آن حضرت برای تبلیغ رسالت به طائف تشریف برد، چون ادای رسالت فرمود، آن مردم بی سعادت دو صف کشیدند و از دو سمت آن حضرت را سنگ باران کردند، تا آن که خون از قدم‌های عرش پیمایش جاری شد، پس آن حضرت داخل باغی از باغات ایشان شد تا در سایه درختی قرار گیرد، عتبه و شیبه در آن باغ بودند و غلام نصرانی خود عداس نام را با انگوری به خدمتش فرستادند، با شدت عداوتی که با آن حضرت داشتند و حضرت از آن غلام سؤال فرمود که: از اهل کدام زمینی؟

گفت: از اهل نینوا. حضرت فرمود که: از اهل شهر بنده شایسته یونس بن متی؟

عداس گفت: چه می‌دانی که یونس کیست؟

آن حضرت فرمود: من پیغمبر خدایم، گفت: مرا خبر ده از قصه یونس و قصه یونس را بر او خواند، عداس به سجده افتاد و پاهای مجروح آن سرور را بوسید، غلام چون به نزد عتبه و شیبه رفت، گفتند: چرا چنین کردی و با ما که آقایان توایم چنین نمی‌کنی؟

گفت: این مرد شایسته بود و مرا از حال یونس خبر داد، گفتند: فریب او را نخوری و دین نصاری را نگذاری و به او ایمان آوری.

### [اندوه حضرت یونس علیه السلام]

در روایت بحار و دیگران است که حضرت یونس علیه السلام چون مستغنی از درخت کدو شد، خداوند کرمی بر آن درخت مسلط فرمود و آن را خشکانید. یونس محزون شد، خطاب رسید که محزون شدی از برای درختی که آن را تو نکاشته بودی و محزون نشدی بر زیاده از صد هزار بندگان من که خواستی هلاک شوند.<sup>۱</sup> در اخبار معتبره آن زیاده را بیست هزار و سی هزار روایت کرده‌اند.

### [دعوت امام حسین علیه السلام از عبیدالله بن حر جعفی]

ای شیعه! حسین علیه السلام نیز تمام حجت فرمود بر صد هزار از اهل کوفه که رسول و قاصد و نامه به سوی ایشان فرستاد یا در بین راه ایشان را دعوت به نصرت خود نمود، مثل عبیدالله بن حر جعفی که از مشاهیر و رؤسای اهل کوفه بود و عثمانی الرأی بود و در صفین، نظر به محبت عثمان با معاویه بود و بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام به کوفه آمد و چون خبر امام حسین علیه السلام را شنید که به کوفه تشریف می‌آورد، تعمداً از کوفه بیرون شد. بعد از شهادت حضرت، ابن زیاد اشراف کوفه را تفقد می‌نمود، ابن الحر را ندید. بعد از چند روز به نزد ابن زیاد رفت و عذر آورد که رنجور بودم. ابن زیاد گفت: همانا با دشمنان ما بودی. ابن الحر چون از شجاعان نامدار بود، جرئت کرد، گفت: اگر با آنان بودمی اثر آن پدیدار آمدی، و بیرون رفت و با اصحاب خود به کربلا رفت و بر مصارع شهداء نگریست و گریست و اشعاری در ندامت بر ترک آن حضرت خواند، که از آن است:

|  |  |
|--|--|
| يَقُولُ أَمِيرٌ غَادِرٌ أَيُّ غَادِرٍ                      | أَلَا كُنْتُ قَاتِلَتِ الْحُسَيْنِ بِنِ فَاطِمَةَ  |
| وَنَفْسِي عَلَى خِدْلَانِهِ وَاعْتَرَاهِ                   | وَبَيْعَةِ هَذَا التَّكَاثِثِ الْعَهْدِ لِأَيْمَةِ |
| فَيَا نَدْمِي أَنْ لَا أَكُونَنَّ نَصْرَتُهُ               | أَلَا كُلُّ نَفْسٍ لَا تَسُدُّ نَادِمَةَ           |
| سَقَى اللَّهُ أَزْوَاحَ الَّذِينَ تَبَادَرُوا <sup>۲</sup> | إِلَى نَصْرِهِ سَقِيًّا مِنَ الْغَيْثِ دَائِمَةِ   |
| لَعَنَرِي لَقَدْ كَانُوا مَصَالِبَتٍ فِي الْوَعْنِ         | سِرَاعًا إِلَى الْهَيْجَاءِ حُمَاةَ خَضَارِمَةَ    |

۲. در اکثر متون، «تأزروا» آمده است.

۱. همان، ص ۴۰۵.

تَأْسَوْا عَلَيَّ نَصْرَ ابْنِ بِنْتِ نَيْبِهِمْ  
بِأَسْيَافِهِمْ آسَادَ غَيْلٍ ضَرَاغِمَةَ<sup>۱</sup>  
ایضاً او راست که گفت:

فَمَا لَكَ حَسْرَةً مَادُمْتُ حَيًّا  
تَرَدَّدَ بَيْنَ حَلْفِي وَ التَّرَاقِي  
حُسَيْنٌ حِينَ يَطْلُبُ بَدْلَ نَصْرِي  
عَلَى أَهْلِ الضَّلَالَةِ وَ النِّفَاقِ  
وَ لَوْ أَنِّي أُوَاسِيهِ بِنَفْسِي  
لَنِلْتُ كَرَامَةَ يَوْمِ التَّلَاقِ<sup>۲</sup>

در رجال شیخ نجاشی است که او را کتابی بود که اهل کوفه به آن عمل می کردند. حضرت سیدالشهدا، اول حجّاج بن مسروق را به طلب او فرستادند و او عذر آورد.

### [عذر آوردن عبیدالله بن حرّ از همراهی با امام حسین (علیه السلام)]

پس به روایت *درّ النظم*، آن حضرت به نفس نفیس با جبه گل رنگی و کلاهی بر سر، و نعلینی در پای به نزد او تشریف بردند، عبیدالله گفت: چنان محاسن آن حضرت را سیاه دیدم که گفتمی پیرِ غراب<sup>۳</sup> است و من هیچ کس را به آن حُسن و جمال ندیده بودم، مرا دل به غایت بسوخت که امام (علیه السلام) می آمد و کودکان خردسال و دختران کوچک گرد او را گرفته بودند. مرا به نصرت خویش خواند، گفتم: یابن رسول الله، مسئول آن که عفو نمایی! این اسب را که ملحفه نام دارد و این شمشیر که بسیار گران بها است قبول فرمای و بر این اسب برنشین، و من تنی چند از یاران خود برگمارم در خدمت تا به مأمن خویش رسی، و نیز ضمان عیالات بر من است که به سلامت و عافیت به حضرت تو رسانم و یا خود و اصحاب سر در سر این کار کنیم.

امام (علیه السلام) فرمود: غرض تو از این کلمات اخلاص نصیحت بود؟

۱. *مقتل ابومخنف*، ص ۲۴۶.

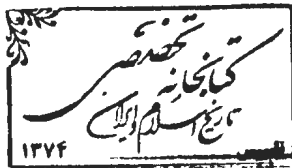
ابن زیاد ستمکار فاجر از من درباره جنگ با امام حسین سخن می گوید. در حالی که من از فرو گذاشتن و رها کردن امام حسین (علیه السلام) و بیعت با ابن زیاد نفس خود را سرزنش می کنم. پشیمانم از این که حسین بن علی (علیه السلام) را یاری نکردم.

خداوند به طور دائم رحمت کند کسانی را که به یاری امام حسین (علیه السلام) شتافتند. به جانم قسم! آنها جنگجویانی بودند که به حمایت از او به میدان جنگ شتافتند. آنها شیران میدان سخت نبرد بودند که با شمشیرهایشان به یاری فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شتافتند.

۲. *ذوب النصار فی شرح الثار*، ص ۷۳.

آه از حسرتی که تا زنده ام میان سینه و گلویم در جریان است! آن گاه که حسین (علیه السلام) برای برانداختن اهل گمراهی و نفاق از من یاری طلبید. اگر آن روز جانم را برای یاری اش می نهادم، روز قیامت به کرامت و جایگاهی والا دست می یافتم.

۳. کلاغ.



عرض کرد: «نَعَمْ وَاللَّهِ الَّذِي لَا فَوْقَهُ شَيْءٌ»<sup>۱</sup> آن حضرت فرمود: من نیز تو را نصیحتی نمایم: «إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَسْمَعَ صُرَاخَنَا وَلَا تَشْهَدَ وَقَعَتْنَا فَاَفْعَلْ؛ فَوَاللَّهِ لَا يَسْمَعُ وَاَعَيْنَا أَحَدًا لَا يَنْصُرُنَا إِلَّا كَيْبَةُ اللَّهِ فِي جَهَنَّمَ»،<sup>۲</sup> این فرمود و برخاست.

عبیدالله دفعه دیگر نظر کرد به محاسن شریفش و عرض کرد: اسواد امّ خضاب؟ آن حضرت فرمود: پیری، زود ما را در می یابد و این خضاب است.<sup>۳</sup> و این سؤال و جواب از رنگ محاسن نورانی آن حضرت از عمرو بن قیس مشرقی - بکسر المیم و سکون الشین - منسوب است به قبیله و پسر عم او نیز در روایت است.

### [کراهت عمر سعد از جنگ با امام حسین علیه السلام و واکنش ابن زیاد]

و اتمام حجت فرمود علی الخصوص بر سی هزار، و آن ملاعین کسانی بودند که محاصره کرده بودند آن حضرت را به سرکردگی عمر بن سعد - لَعْنَهُ اللَّهُ - و آن لعین کراهت داشت از قتال با سید شباب اهل الجنة.

و در مقام منقول است که عبیدالله - لَعْنَهُ اللَّهُ - از مطاولت عمر بن سعد با حضرت سیدالشهدا علیه السلام رنجه شد. جویریة بن بدر التمیمی که یکی از سرهنگان بود به کربلا روانه کرد و گفت: اگر ابن سعد را ببینی که در کار حرب اهمال می کند باید تا او را بند کنی که امیری دیگر لشکر را بفرستم. چون جویریة به راه افتاد، عبیدالله بیم کرد که او عمر را حبس کند و لشکر ضایع ماند، شمر را فرستاد با آن نامه که اگر مناجزه نکند حرب را، امیر لشکر شمر - لعنه الله - باشد، از پس او روانه کرد.

سعد بن عبیده گوید: از حرارت هوا با عمر بن سعد لعین به آب اندر آمده بودیم؛ مردی آمد و به گوش او گفت که: ابن زیاد لعین جویریة بن بدر را فرستاده که اگر در کار جنگ اهمال کنی تو را گردن زند. چون این بشنید، برجسته، سلاح جنگ بر خویش راست کرد و بر اسب برآمد، صلاهی کارزار در داد و به شمر لعین گفت: «لا و لا کرامة لک». من خود کفایت این امر کنم. باید تو سرهنگ پیادگان باشی، و آن نامه به خدمت امام علیه السلام فرستاد. حضرت فرمود: «لا وَاللَّهِ، لَا وَضَعْتُ يَدِي فِي يَدِ ابْنِ مَرْجَانَةَ».<sup>۴</sup>

۱. بله، قسم به خدایی که چیزی بالاتر از او نیست.

۲. اگر می توانی که صدای شیون و یاری خواستن ما را نشنوی و شاهد حوادث نباشی، این کار را انجام بده؛ به خدا قسم، هرکس صدای یاری خواهی ما را بشنود و ما را یاری نکند، خداوند او را به رو در جهنم می اندازد.

۳. الدرر النظیم، ۵۴۹ - ۵۵۰.

۴. مقام زخار، ج ۱، ص ۳۷۹.

نه، به خدا قسم با ابن زیاد بیعت نمی کنم!

عمر سعد (لع) گروه مخالفان را به حرب فرزند رسول مختار برانگیخته، خود بر اسب برآمد و گفت آن بی حیای دنی: «يَا حَيْلَ اللَّهِ اِزْ كَيْبِي وَبِالْبَحْتَةِ اُبْشِيرِي». سپاه مخالف - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - نیز سوار شده، روی به معسکر<sup>۱</sup> سعادت اثر نهادند.<sup>۲</sup>

### [امان آوردن شمر برای حضرت عباس (ع) و برادرانش]

شمر نزدیک خیام جلالت و عظمت رفته و بانگ برآورد: «أَيْنَ بَنُو أُخْتِنَا؟»<sup>۳</sup>  
حضرت ابوالفضل با جوانان حیدر کرار، جعفر و عثمان و عبدالله بیرون آمدند.  
شمر ملعون، عرض امان کرد.

ابوالفضل فرمود: لعنت خدای تعالی بر تو و امان تو، مگر ما را زینهار همی دهید و پسر رسول خدا را امان نباشد؟<sup>۴</sup> به روایت لهوف نیز در پسین تاسوعا که شمر - لَعَنَهُ اللَّهُ - وارد کربلا شد، همین ندا را در جلو لشکر که به سمت خیام با احتشام می رفتند در داد. حسین (ع) فرمود: «أَجِيبُوهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِقًا، فَإِنَّهُ بَغِضُ أَخْوَالِكُمْ».

فَقَالُوا لَهُ: مَا شَأْنُكَ؟

فَقَالَ: يَا بَنِي أُخْتِي! أَنْتُمْ آمِنُونَ فَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ مَعَ أَخِيكُمُ الْحُسَيْنِ (ع) وَ الزَّمُوا طَاعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدًا!

فَنَادَى الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ (ع): تَبَّتْ يَدَاكَ وَلَعِنَ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، أَتَأْمُرُونَ أَنْ تَنْتَرِكَ أَخَانًا وَسَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ (ع) وَ نَدْخُلَ فِي طَاعَةِ اللُّغْنَاءِ أَوْلَادِ اللُّغْنَاءِ؟ فَرَجَعَ الشُّمْرُ لَعَنَهُ اللَّهُ إِلَى عَسْكَرِهِ مُغْضِبًا.<sup>۵</sup>

### [اشتقاق امام حسین (ع) به عبادت در شب عاشورا]

و چون دید حسین (ع) حرص قوم را بر تعجیل در قتال و عدم انتفاع ایشان به مواظبت فعلی و قولی آن ولی ذوالجلال و اصحاب فرخنده مآب، فرمود به برادرش عباس: «إِنْ

۱. معسکر: لشکر. ۲. قممقام زخار، ج ۱، ص ۳۷۹.

۳. کجایند فرزندان خواهر ما؟

۴. ارشاد، ج ۲، ص ۸۹ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۰؛ اعلام الوری، ص ۱۳۰؛ تلکرة الخواص، ص ۱۴۲.

۵. اگر چه فاسق است پاسخش را بدهید.

فرزندان ام البنین (ع) فرمودند: چه کار داری؟

گفت: ای خواهرزاده‌هایم! شما در امانید، خود را با برادران به کشتن ندهید و ملازم خدمت یزید بن معاویه شوید. عباس بن علی (ع) ندا داد: بریده باد دست‌هایت و امان نامه‌ات ملعون باد ای دشمن خدا! به ما می‌گویی که برادر و سرورمان حسین بن فاطمه (ع) را رها کرده، تحت اطاعت ملعونان فرزندان ملعونان درآییم؟ شمر چون این سخنان را شنید با حالت خشم به سوی لشکرش برگشت.

اسْتَظَعْتُ أَنْ تَضْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَأَفْعَلْ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبَّنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي أُحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَتِلَاوَةَ الْقُرْآنِ كِتَابِيهِ»،<sup>۱</sup> چون ابوالفضل این کلام را به آن قوم مردود رسانید، عمر سعد (لع) توقف کرد در قبول آن.

پس عمرو بن حجاج زبیدی گفت: «وَاللَّهِ لَوْ أَنَّهُمْ مِنَ التُّرْكِ وَالدَّيْلَمِ وَسَالُوا نَامِثِلَ ذَلِكَ لِأَجْبَانَهُمْ فَكَيْفَ وَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ»،<sup>۲</sup> پس اجابت امر ابی الفضل نمودند<sup>۳</sup> و حضرت سیدالشهدا علیه السلام و اصحاب، آن شب را به وداع عبادت حضرت آفریدگار، صبح فرمودند، و در آن شب به روایت ابن اثیر، خندقی به قدر جدولی در قلیلی در شب کردند، و پراز هیمه و نی و خاشاک کردند<sup>۴</sup> و حفر خندق در روایت امالی صدوق از حضرت صادق علیه السلام نیز به لفظ حفیره و شبه الخندق<sup>۵</sup> در بعض نسخ، دلالت دارد بر آن که خندق بزرگی نبوده.

#### [اجازه دادن امام حسین علیه السلام به جوانان بنی هاشم در برگشتن]

پس به روایت مفید علیه السلام در آن شب امام، فتیان بنی هاشم و اصحاب خود را اذن رجوع داد و جوانان اولاد عقیل گفتند: «سُبْحَانَ اللَّهِ مَا يَقُولُ النَّاسُ وَمَاذَا نَقُولُ إِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَ سَيِّدَنَا وَ بَنِي عُمُوْمَتِنَا خَيْرَ الْأَعْمَامِ وَ لَمْ نَزِمْ مَعَهُمْ بِسَهْمٍ وَ لَمْ نَطْعَنْ لَهُمْ بِرُمْحٍ وَ لَمْ نَضْرِبْ مَعَهُمْ بِسَيْفٍ وَ لَا نَذْرِي مَا صَنَعُوا؟! لَا وَ اللَّهُ مَا نَفْعَلُ وَ لَكِنْ نَفْدِيكَ بِأَنْفُسِنَا وَ أَمْوَالِنَا وَ أَهْلِينَا وَ نَسَاتِلُ مَعَكَ حَتَّى نَرِدَ مَوْرِدَكَ فَفَبِحَ اللَّهِ الْعَيْشَ بَعْدَكَ.»<sup>۶</sup> و برادران و پسران و برادرزادگان آن حضرت، دو پسر عبدالله بن جعفر گفتند: «لِمَ نَفْعَلُ ذَلِكَ؟ لِنَبْتِي بَعْدَكَ؟! لَا أَرَأَانَا اللَّهُ ذَلِكَ

۱. اگر توانستی که جنگ را امروز به تأخیر اندازی این کار را بکن، باشد که امشب را برای پروردگاران نمازگزاریم، چه او می‌داند که من نماز و تلاوت کتابش را دوست دارم.

۲. اگر اینان ترک و دیلم بودند و این تقاضا را می‌خواستند، ما می‌پذیرفتیم، حال آن که اینان آل محمد علیهم السلام هستند.

۳. لهوف، ص ۵۴؛ اکسیرالعبادات، ج ۲، ص ۱۹۱؛ به نقل از: لهوف.

۴. الکامل، ج ۴، ص ۵۹.

۵. امالی صدوق، ص ۲۲۰، مجلس ۳۰؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۶؛ عوالم‌المعلوم، ج ۱۷، ص ۱۶۵؛ اسرارالشفاهة، ص ۲۶۹.

۶. اوشاد، ج ۲، ص ۹۴؛ ر.ک: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۳؛ عوالم‌المعلوم، ج ۱۷، ص ۲۴۴؛ اکسیرالعبادات، ج ۲، ص ۲۲۰؛ مثیرالاحزان، ص ۵۵.

سبحان الله! مردم درباره ما چه می‌گویند و ما چه می‌گوییم؟ آیا بگوییم: ما بزرگ و آقا و عمزاده خود را - که بهترین عموها بود - واگذاریم و یک تیر با ایشان نینداخته و یک نیزه نیفکنده و یک شمشیر هم نزده، ایشان را واگذاریم و نمی‌دانیم چه به سرشان آمد؟!

نه، به خدا قسم! ما چنین کاری نخواهیم کرد، بلکه جان و مال و زن و فرزند خود را در راه تو فدا سازیم و در رکاب تو جنگ کنیم تا به هر جا درآمدی ما نیز به همانجا درآییم. خدا زشت گرداند زندگی پس از تو را.

أَبْدَأُ»<sup>۱</sup> ابتدا فرمود به این کلمات ابی‌الفضل عباس بن علی، و دیگران متابعت کردند او را در این کلمات.<sup>۲</sup>

و از این جا و قبول نکردن امان شمر - لَعْنَةُ اللَّهِ - ظاهر است رسوخ فتیان در معرفت به حقّ امام علیه السلام، و زهد ایشان در ریاست و عزّت دنیای دنیّه، و شوق ایشان به لقاء حضرت عزّت - جَلَّتْ عَظْمَتُهُ - که ملاک مهتری و برتری بر ملائکه مَقْرَبِينَ، بلکه نهایت مقامات سلوک انبیاء مرسلین است، چنانچه از حدیث یونس بن متی علیه السلام ظاهر است.

### [جانبازی حضرت ابوالفضل علیه السلام در شب عاشورا]

و در بعض کتب متأخرین روایت است که حضرت ابی‌الفضل علیه السلام در تمام شب عاشورا نخوابید و پروانه وار بر دور خیام با احتشام می‌گردید و حراست اهل بیت اطهار می‌نمود، و از زینب خاتون روایت کرده: که در نصف شب رفتم به خیمه جناب برادرم ابی‌الفضل، دیدم که عباس مثل اسد ضرغام با جوانان بنی‌هاشم نشسته، مانند حلقه که لَا يُعْرَفُ طَرَفُهَا و به آنها می‌فرماید: «يَا إِخْوَانِي وَبَنِي أَعْمَامِي اِسْمَعُوا كَلَامِي». چون فردا شود و بنای محاربه و قتال شود، اول کسی که قدم در عرصه رزم گذارد شما بنی‌هاشم باشید تا آن‌که مردم نگویند که: جمعی را خواستند به یاوری خود، و از برای ایشان مرگ و برای خود حیات خواستند، و دیگر آن‌که ایشان همه غریبان می‌باشند «وَالْحَمْلُ الثَّقِيلُ لَا يَنْهَضُ بِهِ إِلَّا أَهْلُهُ». پس فتیان همه گفتند: ما مطیع امر تو می‌باشیم.

جناب زینب می‌فرماید: دیدم که از آن سمت اصحاب در خیمه حبیب بن مظاهر انجمن شده‌اند و حبیب بعد از حمد و صلوات بر نبی به اصحاب فرمود: فردا که بنای جنگ و جدال و قتال شود، اول کسی که قدم در عرصه کارزار گذارد، شما باشید و نگذارید که یک نفر از بنی‌هاشم تقدّم جوید بر شما؛ زیرا که ایشان سادات و بزرگان ما می‌باشند، «فَإِذَا قُتِلْنَا قَضَيْنَا مَا عَلَيْنَا».

اصحاب گفتند: «الْقَوْلُ قَوْلُكَ» و به آن وفا نمودند؛<sup>۳</sup> «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ

الظَّالِمِينَ».

۱. برای چه این کار را بکنیم (ما این کار را نخواهیم کرد)؟ آیا برای این‌که پس از تو زنده باشیم؟ هرگز خداوند آن روز

۲. ارشاد، ج ۲، ص ۹۲ (با اندکی تفاوت).

را برای ما پیش نیاورد.

۳. ر. ک: معالی سبطین فی احوال السبطین الامامین الحسن و الحسين، ص ۲۰۹-۲۱۰.



## فصل: [عمورا نام دیگر کربلا]

و از اسامی ارض کربلا، «عموراء» است. در خرائج قطب راوندی در باب سادس عشر به سندش از جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: فرمود حسین علیه السلام به اصحابش پیش از شهادت خود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله به من: «يَا بَنِيَّ إِنَّكَ سَتَسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ وَهِيَ أَرْضٌ قَدْ اتَّقَى بِهَا النَّبِيُّونَ وَأَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ وَهِيَ أَرْضٌ تُدْعَى «عَمُورًا» وَإِنَّكَ تَسْتَشْهَدُ فِيهَا وَ يُسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ لَا يَذُوقُونَ أَلْمَ مَسِّ الْحَدِيدِ وَ تَلَا «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ» يَكُونُ الْحَزْبُ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا»؛<sup>۱</sup> الحديث.

و در نامیدن آن به عموراء، و جوهی متصور است.

## [وجه تسمیه عمورا]

اول آنکه: به جهت آن باشد که معموره بوده از قدیم الایام به عبور انبیا و اوصیاء و ملائکه، و زیارت می کرده اند آن زمین را<sup>۲</sup> و بشارت می داده اند او را به آن که «يُدْفَنُ فِيكَ الْقَمَرُ الْأَزْهَرُ»،<sup>۳</sup> چنانچه اخباری در این باب گذشت.

[امیرالمؤمنین علیه السلام در سرزمین کربلا]

و در امالی به سندش از ابن عباس روایت کرده که با امیرالمؤمنین بودم در سفر رفتن آن حضرت به صفین. پس چون نازل شد به نینوا - و آن در کنار فرات است - به صدای بلند فریاد کرد: «يَا ابْنَ عَبَّاسٍ أَتَعْرِفُ هَذَا الْمَوْضِعَ؟»<sup>۴</sup> عرض کردم: نمی شناسم آن را، یا امیرالمؤمنین. فرمود: اگر می شناختی آن را چنانچه من می شناسم آن را، نمی گذشتی از آن مگر آن که گریه می کردی مثل گریه من. پس گریست آن حضرت گریه زیادی تا محاسن او تر شد و اشکها بر سینه او جاری شد و مابه گریه او گریستیم، و می فرمود: «أَوْه! أَوْه! مَا لِي وَلَا لِ أَبِي سُفْيَانَ؟ مَا لِي وَلَا لِ حَزْبٍ؟ حَزْبٍ

۱. راوندی، خرائج، ج ۲، ص ۸۴۸، ح ۶۳.

ای فرزند عزیزم! تو را به عراق می برند و آن سرزمینی است که پیغمبران و جانشینان پیامبران به آن برخوردند و آنجا را «عمورا» می گویند.

تو در آن جا شهید می شوی و جماعتی از اصحاب تو که اسلحه و آهن را احساس نمی کنند با تو به شهادت می رسند. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت نمود: «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ» و سپس فرمود: آتش جنگ بر تو و آنها سرد و سلامت خواهد شد.

۲. همان.

۳. ماه درخشنده ای در تو دفن می شود.

۴. ای فرزند عباس! آیا این مکان را می شناسی؟

الشَّيْطَانِ وَأَوْلِيَاءِ الْكُفْرِ، صَبْرًا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ لَقِيَ أَبُوكَ مِثْلَ الَّذِي تَلْقَى مِنْهُمْ»<sup>۱</sup>.

پس آب طلبید و وضو گرفت و نماز کرد ماشاءالله، و باز اعاده کرد همان کلام را و خوابید، و چون بیدار شد خوابی برای ابن عباس حکایت کرد و فرمود: صادق مصدق، ابوالقاسم مرا خبر داده که در خروج من به قتال اهل بغی و ضلالت، این زمین را خواهم دید «وَهَذِهِ أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ يُدْفَنُ فِيهَا الْحُسَيْنُ وَسَبْعَةُ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي وَوَلِدِ قَاطِمَةَ»<sup>۲</sup> و این زمین در آسمان معروف است و آن را به اسم ارض کرب و بلاء می نامند، چنانچه بقعه حرمین و بیت المقدس را ذکر می کنند.

پس فرمود: یا ابن عباس! طلب نما در حوالی آن پشکل آهوانی که زرد شده است به رنگ زعفران. پس به خدا قسم که دروغ نمی گویم و پیغمبر خدا دروغ مرا خبر نداده، و ابن عباس آن را یافت و خبر داد به آن حضرت. حضرت به تعجیل آمدند و آن را بویدند و فرمودند که: حضرت عیسی علیه السلام دعا کرد که اینها بماند و تعزیه و تسلی باشد برای من. پس امیرالمؤمنین علیه السلام آن قدر گریست که غش کرد و زمان طویلی بود، پس قدری از آن را در ردای خود بست و قدری را به ابن عباس داد و فرمود: چون دیدی که از آن، خون عیبط ظاهر شد بدان که حسین علیه السلام را در این زمین کشته اند. ابن عباس گفت: در محافظت آن می کوشیدم تا صبح دهم محرم از خواب بیدار شدم دیدم از آستین من خون عیبطی می ریزد، و صدایی شنیدم که کسی می گفت در ناحیه ای:

بیت

إضْبِرُوا آلَ الرَّسُولِ قُتِلَ الْفَرْخُ النُّحُولُ  
نَزَلَ الرُّوحُ الْأَمِينُ بِبُكَاءٍ وَعَوِيلٍ<sup>۳</sup>

پس آن گوینده گریه کرد و من نیز گریستم و گفتم: «قَدْ قُتِلَ وَاللَّهِ الْحُسَيْنُ» و در بعد، ذکر کردم آن را از برای کسانی که در کربلا با حسین علیه السلام بودند، گفتند: ما نیز شنیدیم آن را، و گوینده آن را خضر گمان کردیم.<sup>۴</sup>

۱. وای، وای! مرا چه کار با آل ابوسفیان؟ چه کار با آل حرب، حزب شیطان و اولیای کفر؟ ای اباعبدالله! در این راه صبر کن که پدرت می بیند آنچه را تو از آنها می بینی.

۲. این سرزمین غم و اندوه است؛ حسین علیه السلام و هفده نفر از فرزندان من و فاطمه علیه السلام در آن دفن می شوند.

۳. ای خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله! فرزند حضرت زهرا علیه السلام شهید شد و شما در این راه صبر کنید.

جبرئیل امین نیز در این مصیبت با گریه و زاری نازل شد.

۴. امالی صدوق، ص ۶۹۴-۶۹۶، ح ۹۵۱، المجلس السابع و الثمانون؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۲؛ کمال الدین،

[عبور امیرالمؤمنین علیه السلام از صفین و توقف در کربلا]

و روایت ابن عباس را از امیرالمؤمنین علیه السلام مفصلاً ابن اعثم کوفی نیز در فتوحات آورده، و نیز در *امالی* روایت کرده از هرثمه بن ابی مسلم که گفت: با علی بن ابی طالب علیه السلام به صفین رفته بودیم. در مراجعت فرود آمدیم به کربلا. امیرالمؤمنین علیه السلام نماز صبح را گزارد و از خاک آن بویید و فرمود: «وَاهَا لَكَ أَيُّهَا الرَّبُّةُ! لِيُخْشِرَنَّ مِنْكَ أَقْوَامٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ».<sup>۱</sup> پس هرثمه آن را به زوجه خود که شیعه علی علیه السلام بود رسانید، و او گفت: «أَيُّهَا الرَّجُلُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لَمْ يَقُلْ إِلَّا حَقًّا».<sup>۲</sup>

و چون حسین علیه السلام وارد شد به کربلا، هرثمه گفت: در لشکر عبیدالله ابن زیاد لعین بودم، چون دیدم همان منزل است که علی علیه السلام فرمود آن کلام را، و دیدم آن شجر را که علامت بود، به خاطر آمد. پس بر شتر خود نشستم و رفتم به خدمت حسین، و بر او سلام کردم و خبر دادم او را به حدیث پدرش که فرمود، در همین منزلی که حسین علیه السلام نازل است. پس آن حضرت فرمود: «مَعَنَا أَنْتَ أُمَّ عَلَيْنَا؟»<sup>۳</sup>

عرض کردم: «لَا مَعَكَ وَلَا عَلَيْكَ».<sup>۴</sup> اطفالی و نسوانی گذاشته‌ام در کوفه، و از ابن زیاد بر ایشان می‌ترسم. آن حضرت فرمود: «فَأَمَّا حَيْثُ لَا تَرَى لَنَا مَقْتَلًا وَلَا تَسْمَعُ لَنَا صَوْتًا فَوَ الَّذِي نَفْسُ الْحُسَيْنِ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ الْيَوْمَ وَاعِيْنَا أَحَدًا فَلَا يُعِينُنَا إِلَّا كَبَّهُ اللَّهُ لِسُجُودِهِ فِي جَهَنَّمَ».<sup>۵</sup>

## [وجه تسمیه دوم عمورا]

وجه ثانی، معمور بودن ظاهری است، و زیادتی برکت در آن به نهر فرات؛ چنانچه در روایات است، بلکه به سبب نهرین که دجله بغداد و فرات باشد، و لذا آن حدود را بلاد نهرین می‌گویند و فراتان نیز گویند،<sup>۶</sup> و در مجمع طریحی فرموده: الْفَرَاتُ وَ دَجْلَةُ،<sup>۷</sup> و فی المصباح: الْفَرَاتُ نَهْرٌ عَظِيمٌ مَشْهُورٌ يَخْرُجُ مِنْ أَحَدِ حُدُودِ الرُّومِ ثُمَّ يَمُرُّ بِأَطْرَافِ الشَّامِ ثُمَّ بِالْكُوفَةِ

۱. خوشا بر تو ای خاک پاک! بدون شک از تو قومی محشور می‌شوند که بی حساب به بهشت می‌روند.

۲. ای مرد! امیرالمؤمنین جز حرف حق نمی‌گوید. ۳. آیا با ما بی یا علیه ما؟

۴. نه با شمایم و نه علیه شما!

۵. همان، ص ۱۹۹ - ۲۰۰، المجلس الثامن والعشرون، ح ۲۱۳؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۵، ح ۴.

پس به جایی برو که کشته شدن ما را نبینی و ناله ما را نشنوی.

سوکند به آن خدایی که جان حسین به دست او است، امروز هر کس فریاد ما را بشنود و ما را یاری نکند خداوند او را به رود دوزخ افکند.

۶. تاج العروس، ج ۱، ص ۵۶۸.

۷. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۷۴.

ثُمَّ يَلْتَقَىٰ مَعَ دَجَلَةَ فِي الْبَطَائِحِ وَيَصِيرَانِ نَهْرًا وَاحِدًا يَصُبُّ عِنْدَ عِبَادَانِ فِي بَحْرِ فَارَسٍ<sup>۱</sup>.

### [سرچشمه رودخانه فرات]

و سید مجدالدین محمد، معروف به مجدی از معاصرین شیخ بهائی در کتاب *زینة المجالس* که آن را در سنه هزار و چهار نوشته، گوید: منبع آب فرات، کوهستان ارمنیه و اردن الروم است و در اول، چشمه بزرگی است که دور آن دوپست و پنجاه گز باشد و چندان آب از آن چشمه بیرون می آید که گذر از آن آب به دشواری می شود، و چون مسافتی برود، دیگر چشمه ها و انهار به آن ملحق می شود و آبی عظیم شده به ولایت روم بگذرد، و بر یک فرسخی آذربایجان گذشته، به حدود ملاطیه از دیار روم بیرون آید، و به ولایت شام داخل گردد و در دیار شام، آب سنجه و کیسوم و دیصان و غیره ها بدو پیوسته، به رقه و عمانه و هیت آید. در سواد عراق عرب، نه‌های بسیار از آن نهر برمی داند، و در قدیم در آن محل نه‌های عظیم از فرات برداشته بودند که مدار مدائن سبع عراق، و قری و مزارع بر آنها بوده، مثل نهر سوری و نهر ملک و نهر صینی و نهر ناحیه که شهر کوفه و ضیاع و قرای آن را مدار بر آن نهر بوده، و اکنون اکثر این نه‌ها به سبب ظلم پادشاه زمان خراب است. بالجمله فرات از واسط گذشته، در زیر مطاره به آب دجله بغداد منتظم گشته؛ شط العرب می گردد و در دریای بصره می ریزد،<sup>۲</sup> و طول فرات چهار صد فرسنگ است و نخلستان بسیار دارد.

و در *روضه الصفا* گوید: فرات از کوه‌های روم خیزد و به میان ثغور شام بگذرد، و بر غربی شهرهای جزائر ممتد شود و به غرب بغداد یک شاخ از دجله پیوندد و شاخ دیگر به سواد کوفه رود، و آنچه فاضل آید به بطایح رود، و بعضی گویند: به بحر عدن منتهی شود.

### [سرچشمه دجله]

امام ائمة السابِق، جعفر الصادق - رضی الله عنه - گفت: «إِنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ شَرِبَ مِنْ الْفُرَاتِ ثُمَّ أُشْرِيَ بِسَرِيَّةِ اللَّهِ تَعَالَى»، و گویند مبدأ دجله از جبال آذر الروم است، و بر شرقی بلاد جزایر مواضعی را گویند که میان فرات و دجله باشد، و در عبادان<sup>۳</sup> به بحر فارس<sup>۴</sup> منتهی شود، و از اول تا آخر در میان عمارت و زراعت رود.<sup>۵</sup>

۲. معجم البلدان، ص ۲۴۱ به بعد.

۱. همان: تاج العروس، ج ۱، ص ۵۶۸.

۴. خلیج فارس.

۳. آبادان.

۵. در معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۴۰ اسم‌های آرنک رود و کودک دریا نیز برای دجله نقل کرده است. در مورد سرچشمه رود دجله و نه‌هایی که در مسیر به آن می پیوندد رک: همان، ج ۲، ص ۴۴۰ به بعد.

بالجمله، برکت آن دو نهر و معموریت بلاد به آن دو خفائی ندارد، علی الخصوص موضع نزول حسین علیه السلام و مدفن آن حضرت، امتیازی داشته در فراوانی نعمت و کثرت اشجار و زراعات، لذا ارض سواد می گفتند آن را و توابع آن را.

### [نهر علقمی و وجه تسمیه آن]

و نهرهای بسیار از فرات جدا می شده که یکی از آنها نهر علقمی بوده که آثار آن، حال نیز در نزدیک قبر مطهر ابی الفضل العباس موجود است،<sup>۱</sup> و آن سرور به طلب آب از آن نهر رفت و در اخبار معتبره و کتب قدماء از قدماء به این اسم نامیده نشده، بلی در منتخب طریحی و در بحار از آن مرسلأ وارد است به این لفظ: «حُكِّيَ عَنْ رَجُلٍ أَسَدِيٍّ قَالَ: كُنْتُ زَارِعاً عَلَى نَهْرِ الْعَلْقَمِيِّ بَعْدَ أَنْ تَحَالَ عَسْكَرُ بَنِي أُمَيَّةَ فَرَأَيْتُ عَجَائِبَ<sup>۲</sup> إِلَى آخِرِهِ»، و آن به ظاهر دلالت دارد که اسم آن نهر، نهر علقمی بوده در آن وقت.

و در مدینه المعاجز روایت کرده که: مرد حدادی گفت که: بالشکر عمر سعد بودم و در جنب نهر علقمی خیمه زدم<sup>۳</sup> تا به آخر، و ظاهر می شود از عبارات مجدی سابق الذکر که اسم آن نهر ناحیه بوده که به کوفه می رفته و آبادی آن از او بوده،<sup>۴</sup> و آن نهر را وزیر سعید، مؤید الدین ابوظالب محمد بن علی بن محمد العلقمی خراب کرده، به سبب آن که حدیث به او رسید که حضرت صادق علیه السلام خطاب به آن نهر نموده و فرموده: تو را بر روی جدم بستند و تو هنوز جاری می باشی؟! و در بعض کتب غیر معتبره دیدم که به این سبب علقمی سد آن را خراب نموده و آن سبب خرابی کوفه شد و به نهر علقمی مسمی گردید.

حقیر گوید: عکس آن، اقرب به نظر می آید و شاید در اطراف آن نهر، علقم و حنظل زیاد بوده؛ چنانچه در اطراف کربلای معلی دیدم که بیابانی پر است از بوته های حنظل، و یا علقمه نامی مداخله در تعمیر آن داشته، و این علقمی به سبب تخریب آن نهر به علقمی معروف شده است و بنابراین علقمی وصف شخص وزیر است نه پدر

۱. این گفته مؤلف اهمیت به سزایی دارد.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۳.

حکایت شده از مردی از بنی اسد که من در کنار نهر علقمی کشاورزی می کردم، پس از آن که لشکر بنی امیه حرکت کردند امور عجیبی دیدم.

۳. مدینه المعاجز، ج ۲، ص ۳۴۵.

۴. المجدی، ص ۱۳.

او، و در این باب خبر معتمدی ندیدم و در قاموس گفته: علقما موضعی است و شاید به مناسبت موضع باشد، وَاللَّهُ الْعَالِمُ.

### [دانش دوستی علقمی وزیر]

مخفی نماند که این علقمی مذکور، وزیر مستعصم عباسی بود و علما کتب به اسم او بسیار نوشته‌اند<sup>۱</sup> و ابن ابی الحدید معتزلی شرح نهج البلاغه را برای او نوشت، و او هزار دینار زر سرخ با خلعت لایق و اسب و زین لائق به او بخشید،<sup>۲</sup> و شیخ ابوالحسن صنعانی - که از اهل سنت است - کتاب عباب زاخر را به اسم او نوشته، و شعرا قصیده در مدح او می‌گفته، به صله فاخره بهره یاب می‌شده‌اند و او سبب شد که خلافت از بنی عباس خلع شد.<sup>۳</sup>

### [سبب فتح بغداد]

و سبب بنا بر نقل قاضی شهید از تحفة الابرار آن شد که: امیر ابوبکر بن مستعصم شبی در محله کرخ که مسکن شیعیان بود می‌گذشت، و وقت سحری شنید که در نماز وتر، یکی دعائی می‌خواند که بر مزاج عصبیت امتزاج او ناخوش آمد، و حکم به غارت محله کرخ داد<sup>۴</sup> و قریب هزار دختر علویه و غیر ایشان را اسیر کردند، و در بعض کتب است که شصت دختر بکر را برهنه به قاطر نشانیده، از بازار بغداد گذرانیدند.<sup>۵</sup>

وزیر دارالخلافة، ابن العلقمی که شیعی بود، به مدارا با بنی العباس می‌گذرانید و در امور قبیحه و تعدیات شیعه ایشان صبر می‌کرد. این وقت طاقت نیاورده و سوگند خورد که قرار نگیرد تا آل عباس را به دست مغول ندهد و صورت بغداد را نقش کرده، به دست امینی داد و برای هلاکو خان بن چنگیز خان که از اولاد مغول بود که اسم جد اول ایشان از سلاطین این طایفه بود، فرستاد و کاغذ به او و خواجه نصیرالدین که - از حبس ملاحظه مستخلص شده، به هلاکو خان پیوسته بود و در نزد او به حدی مقرب

۱. کشف الظنون، ج ۲، ص ۵۹۵.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰ (با اندکی تفاوت). ابن ابی الحدید بنا به گفته آقا بزرگ در الدرریمه، ج ۱۲، ص ۱۲۹ علویات سبع را نیز برای علقمی گفته است.

۳. در این مورد علاوه بر ذهی، ابن کثیر در البدایة و النهایة، ج ۱۳، ص ۲۳۲ به بعد با تعصب خاصی به طور مفصل به آن پرداخته است.

۴. فتنه سال ۶۵۵ ق. که باعث شد علقمی دست به این کار بزند در سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۱۸۰ آمده است.

۵. آزار و اذیت شیعیان و علویان را حتی ذهی متعصب در تاریخ الاسلام، ج ۴۸، ص ۲۹۰ به طور مجمل آورده است.

شد که در حرم او راه داشت و خان و بیگم هر دو را ختنه کرد - نوشت و ایشان را تحریص نمود بر رفتن بغداد، و خود مشغول تخریب و تفریق لشکر دارالخلافة شد، و بعد از فتح بغداد، یکصد و پنجاه عالم را از سنیان که فتوا به قتل و غارت کرخی داده بودند به قتل رسانیدند، فضلاً عن غیر هم. «فَقَطَعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>

### [بیرافتادن حکومت عباسیان]

ایضاً آورده که در روز شنبه چهارم صفر سنه ست و خمسين و ستمائة، خلیفه با امراء و پسران خود ابوبکر و عبدالرحمن و طائفه‌ای از علویان و دانشمندان از درب بغداد به استقبال مغول بیرون آمدند، و حکم شد که سه روز خلیفه را بر پای تخت هلاکوخان بستند و بعد از آن به امر خواجه، حکم به قتل او شد، و چون حسام‌الدین منجم سند داد که اگر خلیفه را بکشند عالم سیاه و تاریک و آثار قیامت ظاهر گردد و خان از آن متوهم شد، خواجه فرمود تا مستعصم را در نمد پیچیدند و چنانکه نمد بمالند او را مالیدند تا مفصل او از یکدیگر سست شد، حس از او رفت و به عالم عدم شتافت، و پسران او را با معروفین بنی عباس و حسام‌الدین منجم کشتند.<sup>۲</sup>

### [پیش گویی امیرالمؤمنین علیه السلام از فتح بغداد]

علامة حلی در کشف‌الحق می فرماید: پدر من سدیدالدین و سید ابن طاووس و چند کس دیگر از علمای مشهد حسین علیه السلام و نجف و حله، کاغذ نوشتند به هلاکو و امان طلبیدند. پدر من تنها رفت نزد هلاکو و او پرسید که سبب چه بود که هنوز آثار غلبه من ظاهر نشد امان طلبیدند؟

پدرم گفت که: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ما را از ظهور تو خبر داده، و فرمود که: ترک بر آخر خلفای بنی عباس مسلط شوند و پادشاه ایشان مرد جهور صاحب اقبال خواهد بود که به هر قلعه و شهری که برسد آن را قطع کند و هیچ رایتی در مقابل او بر پا نشود مگر آن که نگوینسار گردد. وای بر کسی که شیوه مخالف او گیرد، و او بعد از

۱. پس ریشه آن گروهی که ستم کردند برکنده شد و ستایش برای خداوند، پروردگار جهانیان است.

۲. در زمینه چگونگی قتل خلیفه عباسی ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۱۸۳ و ص ۳۶۲؛ البته ذهبی با تعصب در این مورد حرف می زند.

شنیدن این، با پدرم ملاطفت کرد و نوشته، امان داد و مشهد و نجف و حله سالم ماند از غارت.<sup>۱</sup>

### وجه سوم: [وجه تسمیه سوّم عمورا]

در تسمیه ارض کربلا به عمورا آن است که درخت‌های سال خورده خرما در آن بسیار بود، و محل عمری الشجر به ضم العین بوده؛ چنانکه از آثار ظاهر است، و در کافیه از حفص بن غیاث روایت است که گفت: در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و در باغستان‌های کوفه می‌گردیدم، تا آن‌که به درخت خرمایی رسیدم. پس وضو ساخت و دو رکعت نماز به پای آن درخت به جای آورد و در رکوع و سجود پانصد مرتبه تسبیح گفت: پس به درخت تکیه فرمود و دعای بسیار کرد و بعد از آن فرمود که: ای حفص! والله که این درخت خرمایی است که حق تعالی، مریم را فرمود که درخت خرما را حرکت ده که رطب برای تو بریزد،<sup>۲</sup> و اگر چه علما آن را حمل کرده‌اند بر آن‌که آن درخت در جای این درخت بوده، ولیکن داعی بر خلاف ظاهر ندارد، چه ممکن است که باقی مانده باشد تا آیتی باشد، چنانکه بعرة آهوان به دعای عیسی علیه السلام باقی بود تا امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را دید و بویید، والله العالم

### وجه چهارم: [وجه تسمیه چهارم عمورا]

عمارت قبه منوره سیدالشهدا است در آن زمین، و این عمارت را خصوصیتی است که در غیر آن نیست نه در ظاهر و نه در باطن، اما به حسب باطن پس دلالت دارد بر آن حدیث مفضل بن عمر، و آن در جمله‌ای از کتب است، مثل اکسیرالعبادات و سعادات.

### [ملائکه در نزد قبر سیدالشهدا علیه السلام]

مفضل گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: والله می‌بینم که ملائکه تزاخم کنند بر زائرین در نزد قبر سیدالشهدا علیه السلام.

مفضل گفت: عرض کردم: آیا ملائکه دیده می‌شوند برای زائرین؟

آن حضرت فرمود: والله ملائکه را می‌بینند. حتی آن‌که ملائکه دست‌های خودشان را بر روهای ایشان می‌کشند برای تبرکی. یعنی: صورت بنی آدم. پس فرمود:

۱. رک: نهج الحق و کشف الصدق، ترجمه: علیرضا کهنسال، ص ۲۵۳؛ کشف‌الیقین، ص ۸۱؛ نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، ص ۴۲۶. امیرالمؤمنین علیه السلام در این خطبه خلافت بنی عباس و جور و ستم آنها را پیش گویی کرده و همچنین به حمله مغول و توصیف می‌پردازند.  
۲. کافیه (روضه)، ج ۸، ص ۱۴۳، ح ۱۱۱.



حق تعالی نازل می‌کند از بهشت، وقت صبح و وقت عشاء از طعام جنت برای زوار، و قرار می‌دهد که خدام ایشان در کربلا ملائکه باشند و هر حاجت که بخواهند برای دنیا و آخرت خود خداوند مستجاب فرماید.

مفضل گفت: این است کرامت و موهبت عظیمه.

حضرت فرمود: می‌خواهی که بیان کنم برای تو مرتبه اعظم از آن را؟

عرض کردم: بلی، ای آقا.

آن سرور فرمود: می‌بینم به بصیرت ملکوتیه و نور امامت که در قبر سیدالشهدا علیه السلام تختی از نور گذاشته شده و بالای آن سریر زده شده قبه‌ای از یاقوت احمر مکمل به درّ و جواهر، و جناب سیدالشهدا علیه السلام نشسته است بر آن سریر و در اطراف آن زده شد نود هزار قبه خضرا، و مؤمنین و زائرین می‌آیند در تحت آن قبه و آن امام مظلوم را زیارت می‌کنند و به او سلام می‌دهند.

پس از حق تعالی به ایشان سلام می‌رسد که ای دوستان من! بسیار زحمت کشیدید و ذلت دیدید از دشمنان آل محمد و قطع الطریق، و به همه صبر نمودید، پس امروز هر حاجت که بخواهید برآورده است.

پس باز حضرت صادق علیه السلام فرمود: اکل و شرب زوار از بهشت خواهد بود.<sup>۱</sup> یعنی مخلوط به آن شود یا به حسب عالم مثال که گذشت چنانچه منزل است بر عالم مثال و برزخ.

### [معجزه امام حسین علیه السلام در عصر عاشورا]

[و] آنچه روایت کرده شیخ حرّ عاملی رحمته الله در کتاب اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، و شیخ رضی الدین بن عبدالنبی قزوینی جلیل در کتاب تظلم الزهرا از کتاب مسند سیده البتول، و در اسرار الشهداء و سعادات ناصریه نیز روایت شده به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام که فرمود به مفضل بن عمر که:

چون تشنگی شدید شد بر امام و اصحاب او، ندا کرد اصحابش را و فرمود: هر کسی که تشنه است بیاید آب بخورد. پس انگشت ابهامش را در میان دست دیگر نهاد. پس گفتمی از فواره آب در حوض می‌ریزد.

۱. کامل‌الزیارات، ص ۲۵۸، باب ۵۰، ح ۳؛ به نقل از: بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۶۵.

پس هریک به تعاقب می آمدند و از آن آب می آشامیدند تا سیراب می شدند و بعضی به بعضی گفتند: و الله هرگز به این شیرینی کسی آب ندیده است. پس وقتی که همه شهید شدند، وَكَانَ فِي يَوْمِ الْعَاشِرِ عِنْدَ الْمَغْرَبِ قَعَدَ الْحُسَيْنُ عليه السلام فَيَسْمِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَبَائِهِمْ، فَيَجِيئُهُ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ فَيَقْعُدُونَ حَوْلَهُ، ثُمَّ يَدْعُو بِالْمَائِدَةِ فَيُطْعِمُهُمْ مِنْ طَعَامِ الْجَنَّةِ وَ يُسْقِيهِمْ مِنْ شَرَابِهَا،<sup>۱</sup> پس فرمود حضرت صادق عليه السلام که: واللّه که دیدند ایشان را جماعتی از کوفیان، وَ لَقَدْ كَرَّرَ عَلَيْهِمْ لَوْ عَقَلُوا.

قال: «ثُمَّ خَرَجُوا لِرُسُلِهِمْ، فَعَادَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَى بَلَدِهِمْ»؛ یعنی: مکرّر دیدند آن را اگر می فهمیدند. پس آنان دیدند و فهمیدند، فوراً سوار شدند و رفتند به منزل های خود، و نماندند در آن صحرا.

پس فرمود حضرت صادق عليه السلام: «ثُمَّ أَتَى بِجِبَالِ رَضْوَى فَمَا يَبْقَى أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا أَنَاهُ وَهُوَ عَلَى سَرِيرٍ مِنْ نُورٍ قَدْ حَفَّ بِهِ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مِنْ وَرَائِهِمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ مِنْ وَرَائِهِمُ الْمَلَائِكَةُ يَنْظُرُونَ مَا يَقُولُ الْحُسَيْنُ عليه السلام فَهُمْ بِهَذِهِ الْحَالَةِ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ عَجَلَ اللَّهُ فَرَجَهُ وَأَفْوَا فِيمَا بَيْنَهُمُ الْحُسَيْنُ عليه السلام حَتَّى يَأْتِيَ كَرْبَلَاءَ، فَلَا يَبْقَى سَمَاوِيٌّ وَلَا أَرْضِيٌّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا أَحْفُوا بِالْحُسَيْنِ حَتَّى إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَزُورُ الْحُسَيْنَ وَ يُصَافِحُهُ وَ يَقْعُدُ مَعَهُ عَلَى سَرِيرٍ.

يا مُفَضَّلُ! هَذِهِ وَاللَّهِ الرَّفْعَةُ الَّتِي لَيْسَ فَوْقَهَا شَيْءٌ وَلَا وَرَائَهَا إِطَالِبٌ مَطْلَبٌ».<sup>۲</sup>

۱. چون شب دهم شد، امام حسین عليه السلام نشست و اصحاب خود را به نام و نام پدرشان فراخواند و اصحاب به نوبت اجابت کردند و اطراف او نشستند.

سپس امام حسین عليه السلام مائده بهشتی را خواست و آنها را از طعام بهشت خوراند و از نوشیدنی آن سیراب کرد.  
۲. تَطَّلَمُ الرَّضْوَى عليه السلام مِنْ أَمْرَاقِ هَمَاءِ آلِ الْعِبَاءِ، ص ۲۸، در اکسیر العبادات، ج ۳، ص ۱۴۰ با کمی اختلاف آمده است. قسمت آخر حدیث یعنی از «حتی ان الله» در اکسیر نیامده و در تظلم الزهراء نیز به جای «یوم العاشر» یوم الثالث آمده است. فاضل دربندی نیز از تظلم الزهراء نقل کرده است؛ ولی هر دو با هم کمی اختلاف دارد.

سپس به کوه های رضوی آمد در حالی که مؤمنی نبود مگر آن که همراه او بود و بر تختی از نور بود که حضرت ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و تمام پیامبران او را در بر گرفته بودند و از پشت سر، مؤمنان بودند و پشت سر مؤمنان فرشتگان بودند که منتظر سخنان امام حسین عليه السلام بودند.

آنان به این حالت هستند تا این که امام زمان عليه السلام ظهور کند. در این هنگام، همه آنها دوباره در کربلا جمع می شوند و آسمانیان و زمینیان مؤمن اطراف حسین عليه السلام را فرا می گیرند؛ تا این که خداوند نیز امام حسین عليه السلام را زیارت می کند [و شأن و رتبه ایشان را رفعت می دهد].

ای مفضل! به خدا قسم این مقام و مرتبه رفیعی است که بالاتر از آن وجود ندارد.

## [دیدگاه مؤلف دربارهٔ حوادث عصر عاشورا]

و آن را در مدینه‌المعجزه از محمد بن جریر طبری امامی روایت کرده،<sup>۱</sup> و منافات دارد و وقوع این در آن نشأه، با این که آن اجساد طاهره عنصریه بر خاک افتاده بود، و با روایت که از بعضی ثقات نقل شده که یوم عاشورا، نزدیک به غروب، عمر سعد لعین بیرون آمد از خیمهٔ خود و با او بودند جمعی، و کلوخ‌ها از میان سنگ‌ها بیرون آوردند آن رؤسای اشقیاء و کلاب‌نار، و تعلیمی در دست داشت و به هر جسدی که می‌رسید و می‌شناخت، می‌گفت: این فلان است و آن که نمی‌شناخت سؤال می‌کرد، تا رسید به جسد مطهر ابی‌عبدالله - ارواحنا فداه - و گفت که آن حضرت را بلند کردند و زخم‌های بدن مقدّسش را می‌شمرد که همه در پیش روی بود مگر یک زخم که در کتف و شانۀ آن حضرت بود، و اصحاب او گفتند: این زخم قدیمی و کهنه است و امروز واقع نشده.

کسی را خدمت امام زین العابدین علیه السلام فرستاد و از او سؤال کرد. امام سجّاد فرمود: آن اثر انبان‌هاست که شب‌ها به دوش می‌کشید و طعام به خانه‌های فقرا و مساکین می‌برد، و از این روایت مستفاد می‌شود که در آن وقت، اجساد طاهره هنوز سر بر بدن داشته که به آن شناخته می‌شدند به جز حضرت امام حسین علیه السلام که به علامت سنگ و کلوخ و حربه شکست‌ها که جمع شده بود دور آن جسد مطهر شناختند و آن مقتضای آثار و روایت است که سرها در روز بعد از عاشورا از بدن جدا کردند و بر رؤس قبایل قسمت کردند که به کوفه بردند به طمع جایزه، مگر سر مطهر سرور مظلومان را که در همان روز عاشورا فرستاد با خولی ملعون، و آن لعین آن سر مطهر را شب به خانهٔ خود برد و در زیر اجانه - یعنی ظرفی - گذاشت و نور از آن سر به آسمان ساطع بود.

[بردن سر مطهر امام حسین علیه السلام و یارانش به کوفه]

و اما آن که قبل از عبور اسرا بود به مقتل و مصرع شهدا، یا بعد؛ محل خلاف است و در کیفیت بردن رؤس به کوفه نیز مطلب صحیحی نرسیده، غیر این که ابن شهر آشوب در مناقب و محمد بن ابی طالب موسوی در مقتل کبیر، بردن قبایل، رؤس مطهره را به نزد ابن زیاد لعین ذکر کرده‌اند اول به آن که: طایفهٔ کنده سیزده سر منور بردند، رئیس ایشان

۱. مدینه‌المعجزه، ج ۲، ص ۲۷۳؛ دلائل الامامة، ص ۱۸۹.

قیس بن اشعث بود، و هوازن بیست رأس و رئیس ایشان شمر بن ذی الجوشن بود، و بنو تمیم نوزده سر، و بنو اسد نه سر، و سایر لشکر نه سر، پس این هفتاد سر.<sup>۱</sup> و محمد بن ابی طالب گوید: مجموع هفتاد و هشت سر بود، و لکن وضع بردن را که بر نیزه بود یا به نحو دیگر متعرض نشده‌اند، و سید ابن طاووس در لهوف و شیخ ابن نما در *مثیر الاحزان* می‌فرماید که: عمر بن سعد لعین سر امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی فرستاد به نزد ابن زیاد و امر کرد که سرهای باقی اصحاب و اهل بیت آن سرور را از تن جدا کردند و هفتاد و دو سر بود، و آن را با شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن الحجاج - *لَعَنَهُمُ اللَّهُ* - فرستاد. «فَأَقْبَلُوا بِهَا حَتَّى قَدُمُوا إِلَى الْكُوفَةِ وَأَقَامَ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَالثَّانِيَةَ إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ ثُمَّ رَحَلَ بِمَنْ تَخَلَّفَ مِنْ عِيَالِ الْحُسَيْنِ علیه السلام».<sup>۲</sup>

و در بعضی نسخ لهوف، هفتاد و دو سر نیست، بلکه هفتاد و هشت سر را ذکر کرده.<sup>۳</sup> و این کلام سید و ابن نما دلالت دارد که باقی سرها را نیز در یوم عاشورا فرستاد.

### [ورود سرها با اسرا به کوفه]

و اما بودن سرها و ورود کوفه با اسرا، چنانچه در روایت مسلم جصاص است در منتخب<sup>۴</sup> و بحار، و در روایت ابن شهر آشوب و *مدینه المعاجز* گفته در اثر از ابن عباس است که ام کلثوم فرمود به حاجب ابن زیاد: «وَيْلَكَ هَذِهِ الْأَلْفُ دِرْهَمٌ خُذْهَا إِلَيْكَ وَاجْعَلْ رَأْسَ الْحُسَيْنِ أَمَامَنَا وَاجْعَلْنَا عَلَى الْجَمَالِ وَرَاءَ النَّاسِ لِيَسْتَيْغَلَ النَّاسُ بِنَظَرِهِمْ إِلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَنَّا».<sup>۵</sup> پس آن ملعون حاجب ابن زیاد آن هزار درهم را گرفت که سر مطهر را مقدم دارد و روز دیگر که آن درهم را بیرون آورد سنگریزه شده بود و بر یک جانب نوشته

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۲.

۲. لهوف، ص ۸۴.

و آنان با سرهای شهدا حرکت کردند تا به کوفه رسیدند. عمر سعد باقی مانده آن روز و فردایش را تا وقت ظهر در کربلا توقف کرد، سپس با بازماندگان خاندان امام حسین علیه السلام از کربلا حرکت کرد.

۳. همان، ص ۸۵.

۴. منتخب، ص ۴۶۳.

۵. وای بر تو! این هزار درهم را بگیر و سر حسین علیه السلام را جلوی ما حرکت بده و ما را روی شتران پشت سر مردم قرار بده تا مردم حواسشان به سوی سر باشد و به ما نگاه نکنند.

بود: «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ»<sup>۱</sup> و بر جانب دیگر: «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»<sup>۲</sup>.

پس شاید به فرستادن ابن زیاد لعین بوده سرها را تا با اسرا وارد کوفه شوند، ولیکن از روایت مدینه المعاجز و غیر آن مستفاد می شود که ابن سعد لعین سرهای مطهره را بر نیزه زده، با خود به کوفه برد.

فرمود: روایت شده که عدد شهدای رکاب حسین علیه السلام هشتاد و چهار بودند تا آن که گوید و امر کرد ابن سعد (لع) به جدا کردن زن‌ها از اجساد شهدا، پس ایشان را از جسد حسین علیه السلام به کراحت، نه به رضا جدا کردند و سیر دادند ایشان را بر رحل و جهاز شتران، به غیر زیرانداز و روپوش مثل اسیران؛ به کوفه، و وا گذاشتند شهدا را به ارض کربلا و متولی شد دفن ایشان را قومی از بنی اسد، و بلند کردند سرهای مطهر را بر اطراف نیزه‌ها و شهرت دادند آنها را بر علم‌ها، و سر مولای ما حسین علیه السلام را عمودی از نور از زمین تا آسمان گرفته بود که گویا بدر است و به نور آن سر منور راه می رفتند، و آن را بر نیزه بلندی بر سر عمر سعد لعین می بردند.<sup>۳</sup>

### [تابش نور از سر مطهر امام حسین علیه السلام]

و مثل آن را ابواسحاق اسفراینی در کتاب نورالعین فی مشهد الحسین روایت کرده و گفته: «وَازْتَحَلَّ الْمَسْكِرُ إِلَى الْكُوفَةِ وَ مَعَهُمْ ثَمَانِيَةٌ عَشَرَ رَأْسِ عَلَوِيٍّ قَطَعُوهُمْ وَقَتَّ قَطْعَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ أَوْلَادُهُ وَ بَنُو عَمِّهِ وَ سَأَلُوهُمْ عَلَى أَطْرَافِ الرِّمَاحِ وَ شَهْرُهَا عَلَى الْأَعْلَامِ وَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ قَدْ صَعَدَ لَهُ نُورٌ مِنْ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ مِثْلَ الْعُمُودِ الْمُسْتَقِيمِ بِلَا انْحِرَافٍ وَ كَانَ الْقَوْمُ يُسِيرُونَ فِي الظَّلَامِ عَلَى نُورِهِ وَ صَيَّرُوهُ عَلَى رَأْسِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ إِلَى أَنْ دَخَلُوا الْكُوفَةَ»<sup>۴</sup>، مگر آن که گفته که

۱. و خدا را از آنچه ستمکاران می کنند غافل میندازد.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۶۰.

و کسانی که ستم کرده اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه بر خواهند گشت.

۳. مدینه المعاجز، ج ۴، ص ۱۲۱.

۴. نورالعین فی مشهد الحسین، ص ۶۶.

لشکر عمر سعد در حالی به سوی کوفه حرکت کرد که همراهان سر امام حسین علیه السلام و ۸۴ سر دیگر از برادران، اولاد و فرزندان عموهایش بود. این سرها را بر سر نیزه‌ها بلند کردند و روی علم‌ها شهرت دادند و از سر مقدس امام حسین علیه السلام نوری مانند یک عمود مستقیم از زمین به آسمان می رفت به گونه‌ای که آن لشکر در تاریکی توسط این نور به راه خود ادامه می دادند و سر مقدس را بر نیزه‌ای قرار داده بودند که بالای سر عمر سعد بود تا این که داخل کوفه شدند.

متولی دفن سیدالشهدا علیه السلام قومی از جن شدند که بر آن جثت طاهره نماز خواندند و دفن نمودند آنها را به دماء ایشان<sup>۱</sup> و از اشعار و مرثیه سکینه در آن وقت روایت کرده:

قَدْ سَبِينَا<sup>۲</sup> حُسَيْنٌ هَذَا الْأَعَادِي      مِثْلَ سَبِيِّ الْعَبِيدِ بَيْنَ السَّبَوَادِي  
رَفَعُوا رَأْسَهُ عَلَى رَأْسِ رُمُحٍ      وَلَهُ بَارِقٌ كَقَدْحِ الزُّنَادِ  
مَا رَعَوْا حُرْمَةً لِمَجْدِ نَبِيِّ      سَيِّدٍ فَاقَ بِالْهُدَى وَالرَّشَادِ  
يَأْتِنَ سَعْدٍ قَدْ اِزْتَكَبَتْ عَظِيمًا      سَوْفَ تَصَلِّي السَّعِيرَ يَوْمَ الْأَمْعَادِ  
يَحْكُمُ اللَّهُ بَيْنَنَا وَعَلَيْكُمْ      ذَلِكَ الْحَشْرُ بَيْنَ كُلِّ الْعِبَادِ<sup>۳</sup>

### [حوادث هنگام شهادت امام حسین علیه السلام]

در آثار صحیحه از طرف عامه و خاصه وارد است که: چون شمر لعین سر مطهر سیدالشهدا علیه السلام را بر نیزه بلندی زد و می گفت: «قَدْ أَبْتَنْتُ رَأْسَكَ وَأَعْلَمْتُ أَنَّكَ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَخَيْرُ النَّاسِ جَدًّا وَأَبًا وَأُمًّا وَخَالًا وَعَمًّا»<sup>۴</sup> و تکبیر گفت و به موافقت او همه لشکر یک مرتبه، تکبیر گفتند سه مرتبه، زمین به زلزله آمد و هوا تاریک شد و از آسمان خون بارید و منادی از آسمان ندا کرد: «قُتِلَ وَاللَّهِ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ أَخُو الْإِمَامِ قُتِلَ وَاللَّهِ الْهُمَامُ بَنُ الْهُمَامِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام»، غبار شدیدی بلند شد در نهایت تاریکی، و بادی سرخ و زردن گرفت که گمان کردند عذاب نازل شده و بعد یک ساعت منجلی شد و جنود نامسعود مطمئن شدند، و از بیت المقدس هر سنگی برداشتنند خون از زیر آن می جوشید<sup>۵</sup>، و در روایت دیگر، در تمام وجه الارض چنین بود و منادی ندا کرد:

أَتَزْجُو أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا      شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

۱. در نورالعین پیدا نشد. ۲. در متون «سبنا» آمده که صحیح تر است.

۳. نورالعین فی مشهد الحسین، ص ۶۵ (با اندکی تفاوت).

یا حسین علیه السلام! این دشمنان ما را مانند بردگان در بیابان ها به اسارت گرفتند.

سر پدرم را بر بالای نیزه کردند در حالی که نور از آن می تابید.

احترام عظمت و بزرگی جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در هدایت و رشد مردم از همه برتری یافت، نگه نداشتند.

ای پسر سعد! معصیت بزرگی از تو سر زد که به سزای آن در روز قیامت در آتش جهنم خواهی بود.

خداوند بین ما و شما در روز قیامت - که برای همه خواهد بود - حکم کند.

۴. سرت را بر نیزه می زنم تا برای همه آشکار باشد، در حالی که می دانم فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی و بهترین

مردم از نظر جد، پدر، مادر، دایی و عمو هستی. ۵. شبیه به آن را با اندکی تفاوت ر.ک: همان، ص ۶۱.

۶. کامل الزیارات، ص ۱۶۰؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۴.

فَلَا وَاللَّهِ لَيْسَ لَهُمْ شَفِيعٌ وَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الْعَذَابِ<sup>۱</sup>

[حضور رسول الله ﷺ هنگام شهادت امام حسین (علیه السلام)]

و در روایت صادقی، صراخ کننده‌ای صراخ<sup>۲</sup> می‌نمود؛ چون او را زبر کردند، گفت: «كَيْفَ لَا أُصْرُخُ وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ يَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ مَرَّةً وَ إِلَى حَزْبِكُمْ مَرَّةً وَ أَنَا أَخَافُ أَنْ يَدْعُوَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَهْلِكَ فِيهِمْ»<sup>۳</sup> پس بعضی گفتند: هَذَا إِنْسَانٌ مَجْنُونٌ، و تائبین گفتند: چه کردیم با خود؟ کشتیم از برای ابن سمیه، سید جوانان بهشت را، و بر عبیدالله زیاد خروج کردند. «فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِمْ مَا كَانَ»<sup>۴</sup>، و او جبرئیل بود و اگر خداوند او را اذن می‌داد، صحیحه می‌کشید بر آن گروه ملاعین که ارواح خبیثه ایشان قالب را تهی می‌کرد و به آتش واصل می‌شدند، ولیکن خداوند مهلت داد ایشان را تا عذاب ایشان زیاد گردد.

[دو نکتهٔ مربوط به حضرت ابوالفضل (علیه السلام)]

ای شیعه! این جا دو نکته به خاطر آمد که تعلق دارد به حضرت ابی‌الفضل العباس (علیه السلام). یکی آن که: حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) این حالت را به نظر آورد در آن وقتی که خطبه می‌خواند و حجت بر آن قوم لثام تمام می‌فرمود به روایتی در روز عاشورا، و به روایت سید و بحار در بعض ایام از عاشورا، و آن اشقیای کلام امام (علیه السلام) را برآورد می‌نمودند، زن‌های سرادق عصمت و طهارت صدا به گریه و شیون بلند کردند. حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) فرمود به ابی‌الفضل و علی اکبر: «أَسْكُنَاهُنَّ فَإِنَّ الْبُكَاءَ أَمَامَهُنَّ»؛ یعنی بروید و ایشان را خاموش کنید، وقت گریه ایشان در عقب است.<sup>۵</sup> یعنی وقت عبور به مصارع شهدا و قسمت رئوس<sup>۶</sup> منوره بر رئوس قبایل و بلند نمودن بر رماح<sup>۷</sup>، و سیر دادن رأس به کوفه و از آن جا به شام و گذاشتن اجساد طاهره را بر روی زمین بی‌دفن، و نماز خواندن بر اجساد خبیثه کفار و دفن کردن آن کلاب نار، با آن که

۱. کامل‌الزیارات، ص ۱۶۰.

۲. آیا کسانی که امام حسین (علیه السلام) را کشتند روز قیامت امید به شفاعت جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دارند؟ نه، به خدا قسم! آنها شیعی نیستند و روز قیامت در عذاب سختی هستند.

۳. فریاد.

۴. چگونه فریاد نکنم و حال آن که رسول خدا ایستاده است و گاهی نگاه به زمین می‌کند و گاهی به گروه شما نگاه می‌کند و من می‌ترسم که اهل زمین را نفرین کند و من با ایشان هلاک شوم.

۵. کامل‌الزیارات، ص ۵۵۴؛ التهذیب، ج ۶، ص ۴۵؛ بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۲.

۶. پس کارشان به آن جایی رسید که رسید.

۷. ر. ک: مقتل ابومخنف، ص ۱۱۷.

۸. نیزه‌ها.

۹. سرها.

صاحبان رئوس و اجساد افتاده، قومی بودند که «لَمْ يَسْبِقْهُمْ سَابِقٌ وَ لَمْ يَلْحَقْهُمْ لَاحِقٌ»<sup>۱</sup> و علی الخصوص، فتیان بنی هاشم که برای ایشان شبیه و نظیر نبود و به حکم «نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ»<sup>۲</sup> در نزد خدا و رسول، فائق بر تمام ارباب عقول بودند. و از زهری روایت است که چون رسید خبر شهادت حسین علیه السلام به ربیع بن خثیم گفت: «لَقَدْ قَتَلُوا فِتْيَةً لَوْ رَأَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَأَحَبَّهُمْ وَأَطَعَهُمْ بِيَدِهِ وَأَجْلَسَهُمْ عَلَيَّ فَخِذِهِ»<sup>۳</sup>.

### [احترام غلام زهیر بن قین به جسد مطهر امام حسین علیه السلام]

چه بود اگر به قدر غلام زهیر بن القین، مراعات حرمت رسول الله و آل رسول می کردند؟

و در مقام زخار روایت کند که زوجه زهیر بن قین، غلام خود را کفنی داد تا زهیر را کفن کند. غلام به قتلگاه آمد، بدن امام را برهنه دید. گفت: لا والله. بدن فرزند رسول خدا را برهنه نگذارم [و] خواجه خود را کفن کنم.

آن جامه بر جسم مقدس کرده؛ باز آمد و کفن دیگری برای زهیر آورد.<sup>۴</sup>

### [کلام سید ابن طاووس در زمینه حوادث عصر عاشورا]

و لِنِعْمِ كَلَامِ ابْنِ طَاوُوسٍ رضی الله عنه فِي كِتَابِ اللَّطِيفِ فِي التَّصْنِيفِ فِي مَنْرِجِ السَّعَادَةِ بِشَهَادَةِ صَاحِبِ الْمَقَامِ الشَّرِيفِ - وَ هُوَ جُزْءٌ مِنْ كِتَابِهِ الْأَقْبَالِ - قَالَ: «وَ حَضَرَتْ رُوحُ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ الْبُتُولِ وَ رُوحَ ابْنَيْهَا الْحَسَنِ الْمَسْمُومِ الْمُقْتُولِ، يُشَاهِدُونَ مَا يَجْرِي عَلَيَّ مِنْ هُجْرَةٍ فَوَادِهِمْ وَ قَطْعَةِ أَكْبَادِهِمْ وَ كَلَّمَا بَانَ رَأْسٌ مِنْ رُؤُوسِ أَهْلِ الشَّهَادَةِ كَشَفَ بِلِسَانِ الْحَالِ لِتِلْكَ الرُّؤُوسِ رُؤُوسِ أَهْلِ السَّعَادَةِ مُوَاسَاةً فِي الْبَلَاءِ وَ مَقَاسَاةً فِي [مَجْلِسِ] الْغَزَاءِ وَ كَلَّمَا مَرَقَتْ ثِيَابُ أَهْلِ الْجِهَادِ مَرَقَتْ ثِيَابُ الْآبَاءِ وَ الْأَجْدَادِ، وَ كَلَّمَا رُمِلَ وَجْهُ مِنْ تِلْكَ الْوُجُوهِ الْعَزِيزَةِ بِالرَّمَالِ رُمِلَتْ لِذَلِكَ وَجُوهُ أَهْلِ الْأَقْبَالِ.

... وَ كَمَ لِتِلْكَ الْأَجْسَادِ وَ الْأَعْضَاءِ مِنْ يَدٍ عَلَيْهِمْ بِخَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ بِمَا أَسْبَغُوا عَلَيْهِمْ مِنَ النَّعْمَاءِ ... وَ جَعَلُواهَا عَلَيَّ رِمَاحَ يَبْكِي لِسَانُ حَالِهَا مِنْ حِفْلِهِمْ عَلَيْهَا وَ يَتَطَّاطَأُ لَهُمْ رُؤُوسُ تِلْكَ الرَّمَاحِ وَ تَقْبَلُ الْأَرْضُ بَيْنَ يَدَيْهَا وَ تَقُولُ طَالَمَا حَمَلْتُمُونِي بِيَدِ التَّكْرِيمِ وَ سَلَكْتُمَ بِي الصَّرَاطَ

۱. کسی از پیشینیان به آنان نرسیده و از آیندگان نیز به آنها نمی رسند.

۲. ما اهل بیت با کسی قابل مقایسه نیستیم.

۳. مقام زخار و صمصام بنار، ص ۵۲۲؛ تذکرة الخواص، ص ۲۶۸.

همانا جوانانی را کشند که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را می دید به آنها دوستی می ورزید و با دست خودش به آنها غذا می خوراند و آنها را روی پای خود می نشاند.

۴. همان، ج ۲، ص ۴۷۲.



الْمُسْتَمِيمِ فَإِنَّا الْيَوْمَ أَحْمِلُكُمْ لِيَأْتَلَا تَكُونُوا عَلَى الثَّرَابِ وَأَرْفَعُكُمْ مِنْ أَنْ تَتَأَلَّمُوا بِدَبْقَايَا الْأَحْزَابِ فَطَافَتِ الْمَلَائِكَةُ بِذَلِكَ الرَّأْسِ الْكَرِيمِ حَتَّى صَارَ فِي مَوْكِبِ عَظِيمِ التَّعْظِيمِ»<sup>۱</sup>

[بزرگ‌ترین مصیبت خاندان امام حسین علیه السلام هنگام ترک کربلا]

و اعظم مصائب آل الله در آن روز آن بود که نتوانستند با بدن ابی‌الفضل وداع کنند، چه در کتاب معتبری و صحیح اثری به نظر نرسیده که بروند اسرا به مصرع عباس علیه السلام.

[ویژگی سر حضرت ابوالفضل علیه السلام در بردن به کوفه]

نکته دوم: آن که سر انور ابی‌الفضل را نیز در بردن به کوفه خصوصیتی است و آن، آن است که به روایت تبر المذاب و دیگران، آن را از گردن اسب آویخته بودند، و روایت آن گذشت. بلی، موافقت نمود در این امر با او، سر مطهر حبیب. تفاوت آن است که سر حبیب را پسر حبیب دید و شناخت، و قاتل پدرش را به جهنم فرستاد<sup>۲</sup> به روایت معروفه در مکه، و مشهد رأس حبیب آن جا معروف است، و یحتمل که کوفه بوده و مکه تحریف باشد. و از خصوصیات سر مقدس ابی‌الفضل آن است که تمقام روایت کرده از کامل بهایی که: سهل گفت: وارد دمشق شدم و اطلاع یافتم بر ورود یافتن سرهای شهدا و اسیران آل محمد، پس به صحرا شدم. از کثرت خلق و شیئه اسبان و طبل و کوس، رستخیزی دیدم. بایستادم تا فرا رسیدند. دیدم که سران را بر نیزه‌ها کرده‌اند و اول، سر ابی‌الفضل عباس بن علی بود. نظر کردم، پنداشتم خنده می‌کند و رأس مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام را در پی جمله سرها می‌آوردند، و در عقب [آن]، مخدّرات می‌آمدند. سر حسین علیه السلام را دیدم باشکوهی تمام، و نوری عظیم از وی تابان.

۱. اقبال‌الاعمال، ص ۳۸-۴۰. مؤلف قسمت‌های مختلف از آن را آورده است.

روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه و محسن شهید علیه السلام در آن مکان حاضر شدند و آنچه را بر پاره تن و جگر پاره آنها می‌گذشت، می‌دیدند و هرگاه سر یکی از شهدا بالای نیزه می‌رفت آن بزرگواران نیز در آن مجلس عزاء، عمّامه از سر خود بر می‌داشتند و سر خود را آشکار می‌کردند و هرگاه لباس جهادگران حسینی پاره می‌شد، پدران و اجداد آنها نیز لباس می‌دیدند و هرگاه خاک بر آن چهره‌های عزیز می‌ریخت آنها نیز چهره خود را خاک آلود می‌کردند. آن اجساد مطهر و اعضای پاک به علت خدمات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نعمت هایشان بر آن قوم، حق زیادی بر آنها داشتند. سرها را بر نیزه کردند در حالی که آن نیزه‌ها نیز با زبان حال بر آنها می‌گریستند و سر فرود می‌آوردند و زمین بر آنها بوسه می‌زد و بوزش می‌خواست و می‌گفت: چه بسا شما با دست تکریم مرا حمل کرده و مرا به راه راست رهسپار ساختید، اکنون من شما را حمل می‌کنم تا روی خاک قرار نگیرید و شما را بالای خود به دوش می‌کشم تا دست افراد باقی مانده از این گروه‌ها به شما نرسد و فرشتگان گرد سر آن حضرت طواف کردند به حدی که در میان گروه زیادی از فرشتگان قرار گرفت که همه او را تعظیم می‌کردند. ۲. تمقام زحرار، ج ۱، ص ۴۱۲.

«بِلَيْحِيَّةٍ مُدَوَّرَةٍ قَدْ خَالَطَهَا الشَّيْبُ وَ قَدْ خُضِبَتْ بِالْوَسْمَةِ، أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ، أَرَجَّ الْحَاجِبَيْنِ، وَاضِحَ الْجَبِينِ، أَقْنَى الْأَنْفِ، مُتَبَسِّمًا إِلَى السَّمَاءِ، شَاخِصًا بَبَصَرِهِ إِلَى نَحْوِ الْأَفْقِ، وَالرِّيْحُ تَلْعَبُ بِلَيْحِيَّتِهِ يَمِينًا وَ شِمَالًا كَأَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام»<sup>۱</sup> و ام کلثوم چادری [سخت] کهنه در سر گرفته و روی بر بسته بود.<sup>۲</sup> در مدینه المعاجز<sup>۳</sup> سید بحرینی و غیر آن روایتی آورده‌اند در کیفیت حمل سر مطهر ابی عبدالله علیه السلام و جسارت نمی‌کنم به تحریر آن، و در روایت است که صدایی از آن سر مطهر برآمد که: «فَرَّقَتْ بَيْنَ لَحْمِي وَعَظْمِي، فَرَقَّ اللَّهُ بَيْنَ لَحْمِكَ وَجَسَدِكَ وَ عَظْمِكَ»<sup>۴</sup> و مختار او را به دست آورد و حکم نمود که گوشت او را از استخوان او جدا کردند و خوراک سگان گردانید.

### [آبادی ظاهری کربلا]

اما تعمیر ظاهری کربلا خصوصیت آن نیز معلوم است که آثار آن را نتوانند محو کنند تا روز قیامت؛ چنانکه متوکل و دیگران نتوانست محو کرد، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آن خبر داد در حدیث ام ایمن، و همیشه معمور خواهد بود [به] نزول و صعود و وفور زوار، چنانکه مکه و بیت المعمور، معمورند به حاج و ملائکه.<sup>۵</sup>

### [بوی خوش خاک کربلا]

در در النظم روایت است که: زمان امر متوکل به تخریب قبر مطهر سید الشهدا علیه السلام عربی از بنی اسد آمد و چون صورت قبر محو شده بود، خاک را قبضه قبضه بر می‌داشت و می‌بوید و می‌ریخت، تا رسید به قبر مطهر و قبضه‌ای برداشت و بوید و گفت:

أَرَادُوا لِيُخْفُوا قَبْرَهُ عَنِّي وَلِيَّهِ فَطَيْبُ تَرَابِ الْقَبْرِ دَلٌّ عَلَى الْقَبْرِ<sup>۶</sup>

۱. محاسن گردی داشت که بعضی از موهای محاسنش سفید شده بود و آثار خضاب بر آن بود. چشمانی در نهایت سیاهی داشت و ابروانش از هم جدا بود. پیشانی کشیده‌ای داشت و بینی او در وسط برآمدگی داشت و لبانش به سوی آسمان لبخند می‌زدند. به گوشه چشم به سوی افق نگاه می‌کرد و باد با محاسن مبارکش بازی می‌کرد و آن را به سوی راست و چپ می‌برد. پدرش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نیز به این شمایل بود.

۲. قمقام زحار، ج ۲، ص ۵۵۶؛ کامل بهانی، ج ۲، ۲۹۶-۲۹۷؛ تسلیة المجالس، ج ۲، ۳۷۹-۳۸۱.

۳. مدینه المعاجز، ج ۴، ص ۱۰۰.

۴. بین گوشت و استخوان من جدایی افکندی، خداوند بین گوشت و جسد و استخوانت جدایی اندازد.

۵. همان، ص ۴۷۴.

۶. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۹۸ وی این بیت را از مسلم بن الولید نقل می‌کند. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۴۵، این ماجرا را به طور کامل نقل کرده است.

اراده کردند قبرش را از دوستانش پنهان کنند؛ ولی بوی خوش آن تربت پاک دلالت می‌کند که قبر او است.

فارسیه:

گلی از روضهٔ ریحان طه      شهید کربلا آمد به دستم  
چو گل بویدم و بر سر نهادم      به از او بوی گل هرگز نجستم  
بدو گفتم که مشکی یا عبیری      که از بوی دل آویز تو مستم؟  
بگفتا: من گلی ناچیز بودم      و لیکن مدتی با گل نشستم  
کمال همنشین بر من اثر کرد      و گرنه من همان خاکم که هستم  
مرا خاک شفا گویند از آن که      به هر علت دوایی می فرستم

در *مقاتل الطالیین* گوید که: محمد بن حسین اثنابی علائمی در اطراف قبر مطهر نصب کرد، و با عطاری شب زیارت کرد و عطری استشمام نمودند که عطار گفت: هرگز چنین بوی خوشی ندیدم، و بعد از رفتن متوکل به سقر<sup>۱</sup>، آن علایم ظاهر کردند و با جمعی از علویین برای قبر علامت گذاشتند.<sup>۲</sup>

#### [اولین بنای کربلا در زمان عضدالدوله دیلمی]

از شرح *قصیدهٔ میمیهٔ ابی فراس* روایت شده که: عضدالدوله دیلمی اول بنای مشهد مقدس کربلا و نجف را گذاشت، و پیش از آن هارون الرشید علامتی و قبه بر قبر امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان امام موسی کاظم علیه السلام گذاشته بود،<sup>۳</sup> و چون عضدالدوله به زیارت آن قبه مطهره آمد، سادات فقیر کربلا را شمرند دو هزار و دویست نفر بودند، به هر کدام از پولی که داد برای ایشان، سی و دو درهم رسید، و ده هزار درهم به دیگران از مجاورین داد، و ایضاً صد هزار رطل خرما و آرد و پانصد قطعه لباس نیز داد.<sup>۴</sup>

#### [شرح احوال عضدالدوله]

مخفی نماناد که عضدالدوله ابوشجاع ساعد سعادت آل بویه بود، و بسیار فاضل و فضلا پرور بود. یافعی و سیوطی در *طبقات النحاح* و ابوعلی فارسی - که کتاب *ایضاح* را در نحو به نظرش رسانید و آن را نپسندید و گفت: زیاده از آنچه در طفلی حفظ کرده ام ندارد، و

۱. جهنم.

۲. *مقاتل الطالیین*، ص ۳۹۶: *مقام زحار*، ج ۲، ص ۷۶۴: به نقل از: *مقاتل الطالیین*.

۳. *فرحة العری*، ص ۱۴۲ و ۱۴۳ وی حدیثی را با دو طریق روایت می کند که هارون الرشید شبانه به زیارت مرقد مطهر

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می رود. ۴. همان، ص ۱۵۵.

بعد ابوعلی تکمله را نوشت و او را نپسندید<sup>۱</sup> - او را وصف کرده‌اند به علم و فضل و جود و تشیع، و اول کسی است که به شهنشاہ ملقب شد،<sup>۲</sup> و اول کسی است که بر منابر بغداد، بعد از خلیفه، نام او مذکور می‌گردید، و از شیخ مفید<sup>۳</sup> بسیار حرمت می‌داشت<sup>۴</sup>، و چون شیخ در مباحثه در مبحث امامت بر عبدالجبار معتزلی غالب شدند؛ عضدالدوله اسب اعلا با قلاده زرین و خلعت‌های نفیسه برای شیخ<sup>۵</sup> فرستاد<sup>۶</sup> و چند دبه از حوالی بغداد به شیخ داد.

عضدالدوله در سیصد و هفتاد و دو در سنّ چهل و هشت سالگی وفات یافت. چنانچه در تاریخ ابن کثیر شامی و غیر آن مسطور است، و پدر او رکن الدوله حسن بن بابویه ترویج از شیخ صدوق بن بابویه می‌نمود،<sup>۷</sup> و التماس رفتن شیخ صدوق به دارالخلافه ری نمود و ایشان اجابت نمودند و نزیل الرّی شدند، و اقطاع و جوائز برای شیخ مقرر داشت.

### [آل بویه و ترویج مذهب شیعه]

بالجمله آل بویه ترویج زیاد از مذهب شیعه و علمای حقّه در زمان سلطنت و امارت خود در عهد خلفای عباسی نمودند، و نظیر ایشان سلاطین صفویه بودند - رحمة الله علیهم و علیهم اجمعین - و سور کربلا را حسن بن فضل، و وزیر سلطان الدوله بنا نهاد<sup>۸</sup> و سلطان غازان، نواده هلاکوخان نه‌ری به کربلا جاری کرد.<sup>۹</sup>

در روضة الحسینیة از والد شیخ بهائی<sup>۱۰</sup> حکایت کرده که شبی در حرم مطهر کربلا بودم، جوان فاسق فاجری را - حسب الوصیة او - آوردند آن‌جا دفن کردند. وقت سحر دیدم دو مرد با صورت مهیب و زنجیر آتشین آمدند و آن فاسق را بیرون آوردند و

۱. ابن خلکان در *وفیات الاعیان*، ج ۲، ص ۸۰ ذیل ترجمه ابوعلی فارسی تقدیم کتاب‌ها را به عضدالدوله نقل کرده؛ ولی بقیه داستان را نقل نکرده است.

۲. متنی در قصیده هانیة خود او را با این لقب مدح کرده؛ ر.ک: *وفیات الاعیان*، ج ۲، ص ۵۱؛ *احیای فرهنگی در عهد آل بویه* (انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی)، ص ۸۳-۸۵ و ۳۸۰.

۳. *احیای فرهنگی در عهد آل بویه*، ص ۱۱۲؛ *آل بویه و اوضاع زمان ایشان*، ص ۴۸۰.

۴. ر.ک: همان؛ *روضات الجنات فی احوال علماء و السادات*، ص ۱۵۸.

۵. ر.ک: *آل بویه و اوضاع زمان ایشان*، ص ۴۸۰.

۶. *البدایة و النهایة*، ج ۱۲، ص ۲۰، ر.ک: مدرس بستان آبادی، *شهر حسین علیه السلام یا جلوه گاه عشق*، ص ۲۵۵؛ *کربلا و حرم‌های مطهر*، ترجمه: حسین صابری، ص ۱۰۳.

۷. ر.ک: *شهر حسین*، ص ۲۷۷؛ *تاریخ العراق بین احتلالین*، ج ۱، ص ۳۸۲.

۸. علامه شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی.

می کشیدند. او روی به قبر مطهر کرد و عرض کرد: «إِنِّي أَلْتَجَأُ إِلَيْكَ وَإِنِّي ضَيْفُكَ»<sup>۱</sup>. صدایی از ضریح مقدس بلند شد که: «خَلُّوه، خَلُّوه، فَإِنَّهُ اسْتَجَارَ [بِنَا]»<sup>۲</sup> آن دو مَلَك گفتند: «سَمْعًا وَ طَاعَةً» و او را گذاشتند.

دارم گنهی که پشت ایمان شکند      بازار تمام بت پرستان شکند  
وزن گنهم اگر به میزان سنجند      ترسم که به روز حشر میزان شکند  
و نعم ما قیل:

اگر ولای تو ابلیس را شود زورق

کشد ز ورطه قهرش به یک نفس، به کنار

\* \* \*

ملائک همه نقد جان‌ها به کف      که ریزند در مقدمش از شَعَف  
پر از احسن احسن زمین و زمان      پر از بارک الله مکین و مکان  
تو گویی دل آرای قدسی، حجاب      بر افکنده از روی چون آفتاب

### فصل: [غاضریه نام دیگر کربلا]

و از اسامی کربلا، غاضریه است.<sup>۳</sup> در کامل الزیارة از ابی جعفر الباقر علیه السلام روایت است که فرمود: «الغاضریة هی البقعة الّتی کلمّ الله فیها موسی بن عمران و ناجی نوحاً فیها و هی اکرّم ارض الله علیه و لولا ذلک ما استودع الله فیها اولیاءه و انبیاءه - فزوروا قبورنا بالغاضریة».<sup>۴</sup> در مقام گوید: «الغاضریة بالقیین المّعجّمة و بعد الالف ضادّ مّعجّمة ثمّ راء، منسوبّ إلى غاضرة من بنی اسد و هی قریة من نواحی الکوفة قریة من کربلاء»<sup>۵</sup> و روایت شیخ مفید

۱. به تو پناه آوردم و مهمان تو هستم. ۲. رهایش کنید، رهایش کنید! او به ما پناه آورده است.

۳. در شهر حسین، ص ۱۳، غاضریه را منسوب به اسم زنی از بنی عامر می‌داند. آل طعمه نیز در کربلا و حرم‌های مطهر، ص ۳۳، آن را نقل کرده و می‌نویسد: بنی عامر از طایفه بنی اسد بوده‌اند. غاضریه در کنار فرات و راه قدیم بغداد بوده و از شمال کربلا به سمت شرق کشیده می‌شده است، همان، ص ۳۲. راه بین غاضریه و کربلا چند متری بیش نبوده و همان جایی بوده است که اکنون حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام قرار دارد؛ زیرا آن حضرت در راه غاضریه کنار آب‌بندی که در کرانه فرات با آجر ساخته بودند، به شهادت رسید، همان، ص ۳۳. یاقوت حموی نیز در معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۰۷ ذیل ماده غاضریه آن را منسوب به غاضرة از بنی اسد می‌داند.

۴. کامل الزیارات، ص ۴۵۲.

غاضریه مکانی است که خداوند متعال در آنجا با موسی بن عمران سخن گفت و با حضرت نوح راز گفت. این سرزمین کریم‌ترین و شریف‌ترین قسمت کره زمین است و اگر غاضریه نبود هرگز خداوند متعال اولیا و انبیای خود را در آن نمی‌گذاشت، پس بر شما است که قبور ما را در غاضریه زیارت کنید.

۵. قمقام زخار، ج ۱، ص ۳۶۴.

گذشت که به حرّ ریاحی فرمود: بگذار تا در غاضریّه یا نینوا یا شفیه فرود آییم. در مقام، شفیه بفتح اول و کسر ثانیه، منسوبّ إلى الشفاء ضبط کرده،<sup>۱</sup> و لکن ظاهر آن است که شفیه تصغیر شفاتا باشد که در قاموس گفته شفاتا، کجبالی بِلْدَة بِالْعِرَاق،<sup>۲</sup> و در نَفْسِ الرَّحْمَنِ نیز شفیه فرموده، و نُسخ معتمد ارشاد مفید نیز به این لفظ دارد و ظاهر آن است که همین دیه است که حال اعراب سفاته می‌گویند.

### [بررسی لفظ غاضریّه]

و ایضاً گذشت کلام شیخ طوسی رحمته در تهذیب الاحکام که فرموده: «وَقَبْرُهُ بِطَفِّ كَرْبَلَاءَ بَيْنَ نَيْنَوَى وَالْغَاضِرِيَّةِ فِي قُرَى النَّهْرَيْنِ». در نسخه خطی بسیار صحیحی که بر مرحوم علامه مجلسی رحمته قرائت شده و در درس آن جناب تصحیح شده؛ به غین و صاد دارد کَمَا عَنْ نُسخَةِ مُصَحَّحَةِ مَقْرُوْنَةِ عَلِيٍّ وَالِدِهِ - قَدَسَ سرهما - ایضاً، و کتاب‌های چاپ از تهذیب نیز چنین است، و لیکن در وافی مرحوم فیض به قاف و صاد است، کما عن عشرين نسخة مصححة من التهذيب، کیف کان در مجالس المؤمنین، غاضری را از قرای واقع بر نهر دجله با جمله‌ای دیگر از قرا شمرده، و در ارشاد مفید فرموده که: چون پسر سعد لعین از کربلا رفت، گروهی از بنی اسد که در غاضریّه بودند بیامدند و بدن امام علیه السلام را بدان موضع - که ضریح مطهر است - دفن کردند و فرزندش را در نزدیک پای آسمان فرسایش بسپردند، و دیگر شهدا را در اطرافش دفن نمودند و عباس بن امیر المؤمنین را در موضع شهادتش بر مسنّاة یعنی سداب در طریق غاضریّه مقبور ساختند.<sup>۳</sup>

از اعجاب اکاذیب آن است که در شرف مؤبد گوید: امیر لشکر ابن زیاد، عمیر بن سعد العاص بود و ابن زیاد پیش منشور ایالت ری را بر او نوشته بود، و از عمر سعد لعین هیچ اسمی نمی‌برد، و مسعودی در مروج الذهب گوید: «وَدَفَنَ أَهْلُ الْعَامِرِيَّةِ - وَهُمْ قَوْمٌ مِنْ بَنِي عَامِرٍ<sup>۴</sup> مِنْ بَنِي أَسَدٍ - أَصْحَابَهُ بَعْدَ قَتْلِهِمْ بِيَوْمٍ»،<sup>۵</sup> و ابن شهر آشوب در مناقب

۱. همان. ابن نام را در شهر حسین، ص ۱۳، به صورت شفیه و در کربلا و حرم‌های مطهر، ص ۳۹ به صورت شفیه ببینید.

۲. در قاموس، ج ۱، ص ۱۶۵ به صورت شفاتا آورده است.

۳. ارشاد، ج ۲، ص ۱۱۴.

۴. در مروج الذهب: بنو غاضرة.

۵. بین نسخ مروج الذهب در این مورد اختلاف وجود دارد. چاپ شارل پسلا، ص ۲۵۹ غاضریّه و بنی غاضرة دارد؛ اما در چاپ محی‌الدین عبدالحمید، ص ۷۲ غاضریّه و بنی غاضر آمده است. آنچه نیز مؤلف نقل کرده، نسخه دیگری از مروج الذهب بوده است.

می فرماید: «وَدَفَنَ جُثَّتَهُمْ بِالطَّفِّ أَهْلُ الْغَاضِرِيَّةِ مِنْ بَنِي أَسَدٍ بَعْدَ مَا قَتَلُوهُ بَيْنَ مَا وَكَانُوا يَجِدُونَ لِأَكْثَرِهِمْ قُبُوراً وَيَرُونَ طُيُوراً بَيْضاً وَكَانَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ صَلَّى عَلَى الْمُقْتُولِينَ مِنْ عَسَاكِرِهِ وَدَفَنَهُمْ، قَالَ الطَّبْرِيُّ: كَانُوا ثَمَانِيَةَ وَثَمَانُونَ رَجُلًا، إِنَّتَهَى»<sup>۱</sup> و در امامی شیخ طوسی رحمته الله از ابی جارود روایت است که وقت حفر قبر ابی عبدالله الحسین در نزد سر و پای او مشک اذفر ظاهر شد.<sup>۲</sup>

### [دفن بدن مطهر امام حسین علیه السلام و یاران ایشان]

در جلاء العیون علامه مجلسی می فرماید: چون آن ملاعین رفتند، اهل غاضریه از قبیله بنی اسد بر ابدان مطهره ایشان نماز کردند و دفن کردند، و جسد شریف سیدالشهدا علیه السلام را در این مکان شریف که الآن است؛ دفن کردند، و علی اکبر را در پایین پا و سایر شهدا را در پایین او در یک موضع دفن کردند و عباس را در نزدیک فرات در همان موضع که شهید شده بود؛ دفن کردند.

به حسب ظاهر چنین بوده، و در واقع امام را به غیر امام کسی دفن نمی کند. حضرت امام زین العابدین علیه السلام به اعجاز امامت آمد و جسد مطهر آن حضرت، بلکه سائر شهدا را دفن کرد، و اکثر علما مثل این کلام را فرموده اند و آن را در اخبار بسیار است. مثل روایت مسیب از موسی بن جعفر<sup>۳</sup> و هرثمه از حضرت امام رضا علیه السلام که ما فی عیون اخبار الرضا مگر آن که در روایت اخیر است که هرگاه مأمون به تو بگوید که شما شیعه می گوئید که امام را غیر، تجهیز نمی کند و حال فرزندش در مدینه است! تو بگو که ما شیعه می گوئیم: واجب است که امام را غیر امام تجهیز نکند به تغسیل و تکفین و دفن، و اما هرگاه ظالمی جدایی بیندازد و تعدی کند در غسل دادن امام، باطل نمی شود امامت امام بعد که آن غاصب غالب شد بر غسل دادن پدر او، و به امامت آن امام اول نیز ضرر ندارد. اگر امام رضا علیه السلام را در مدینه می گذاشتی

→ اهالی عامریه که قومی از فرزندان عامر از بنی اسد بودند حسین علیه السلام و یارانش را یک روز پس از شهادتشان به خاک سپردند.

۱. مناقب، ج ۴، ص ۱۲۱.

و اجساد مبارک شهدا را یک روز پس از عاشورا، اهالی غاضریه که از طایفه بنی اسد بودند در سرزمین طف به خاک سپردند. هنگام دفن برای اکثرشان قبرهایی پیدا می شد و پرندگان سفیدی را می دیدند.

عمر بن سعد نیز بر اجساد لشکر خود نماز خواند و آنها را دفن کردند.

طبری تعداد شهدای کربلا را هشتاد و هشت نفر نقل کرده است.

۲. امامی طوسی، ص ۳۱۷، ح ۲۴۳. ۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۵.

در ظاهر ولد او، او را دفن می‌کرد و حال، در باطن پدر خود را دفن می‌کند.<sup>۱</sup>

### [حاضر شدن امام رضا علیه السلام بر دفن جسد مطهر پدرش]

و شیخ ابو عمرو و کثی روایت کرده به سندش از اسماعیل بن سهل از بعض اصحاب ماکه گفت: در نزد امام رضا علیه السلام بودم که علی بن ابی حمزه و جمعی از واقفه وارد شدند، پس علی بن [ابی] حمزه عرض کرد به آن حضرت که: از پدر تو روایت شده: «أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَلِي أَمْرَهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلَهُ».<sup>۲</sup> حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: خبر ده مرا که حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام امام بود یا نه؟ علی بن ابی حمزه گفت: امام بود.

حضرت فرمود: پس که متولی امر او شد؟

عرض کرد: ولدش علی بن الحسین علیه السلام.

آن حضرت فرمود: علی بن الحسین علیه السلام کجا بود؟ در حبس ابن زیاد لعین بود، و بیرون آمد بدون علم ایشان به خروج او، و پدرش را دفن کرد و نماز خواند بر او و برگردید. حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: آن خدایی که علی بن الحسین را متمکن ساخت از آن که برود به کربلا و متولی امر امام شود، متمکن ساخت صاحب این امر را از آن که رفت به بغداد و تجهیز پدرش نمود و حال آن که در حبس نبود.<sup>۳</sup>

### [وصیت امام باقر به امام صادق علیه السلام]

و در مناقب ابن شهر آشوب از ابوبصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود که: از جمله وصیت پدرم آن بود که: «يَا بَنِي! إِذَا أَنَا مِتُّ فَلَا يُعْسَلُنِي أَحَدٌ غَيْرَكَ فَإِنَّ الْإِمَامَ لَا يُعْسَلُهُ إِلَّا إِمَامٌ».<sup>۴</sup>

و در اختصاص روایت کرده از ابراهیم بن ابی سمال که گفت: نوشتم به امام رضا علیه السلام که روایت به ما رسیده که: «أَنَّ الْإِمَامَ لَا يُعْسَلُهُ إِلَّا الْإِمَامُ فَمَا تَقُولُ فِيهِ؟»<sup>۵</sup> آن حضرت نوشتند: «أَنَّ الَّذِي بَلَغَكَ هُوَ الْحَقُّ».<sup>۶</sup>

۱. همان، ج ۱، ص ۲۷۶.

۲. امر غسل، کفن و نماز و دفن امام رافضی امامی مانند خودش عهده دار می‌شود.

۳. رجال کثی، ص ۷۶۴.

۴. مناقب، ج ۳، ص ۳۵۱.

پسر عزیزم! وقتی من از دنیا رفتم، کسی جز تو مرا غسل ندهد؛ زیرا امام را جز امام غسل نمی‌دهد.

۵. امام را جز امام غسل نمی‌دهد. شما در این باره چه می‌گویید؟

۶. آنچه به تو رسیده، درست است.



پس وقت دیگر بعد از آن به خدمتش رسیدم و سؤال کردم که: «أَبُوكَ مَنْ غَسَّلَهُ وَمَنْ وَلِيَهُ؟»<sup>۱</sup>

آن حضرت فرمود: «لَعَلَّ الَّذِينَ حَضَرُوهُ أَفْضَلُ مِنَ الَّذِينَ تَخَلَّفُوا عَنْهُ».<sup>۲</sup>  
گفتم: که بودند ایشان؟

فرمود: آنان که حاضر شدند یوسف را، ملائکه و رحمت خدا.<sup>۳</sup>  
و در کافی نیز مثل آن را از یونس بن طلحه روایت کرده و در آن است: «الَّذِينَ حَضَرُوا يُونُسَ فِي الْجُبِّ حِينَ غَابَ عَنْهُ آبَاؤُهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ»<sup>۴</sup>، و این دو حدیث را در هفتم بحار حمل بر تقیه نموده،<sup>۵</sup> والله العالم.

### [دفن بدن مطهر امام حسین توسط امام سجاد علیه السلام]

بعد بدان که محمد سعید بن عبدالله حایری در مقتل خود ذکر کرده است آمدن بنی اسد را برای دفن شهدا، و آمدن حضرت امام زین العابدین علیه السلام را برای دفن پدرش، و روایت کرده که از بسیاری جراحات و انفصال اعضای مقدسه محتاج شد به آن که آن حضرت فرمود به طایفه بنی اسد که بوریایی آوردند و دو دست پیدا شد و آن بدن را گرفت و آن دو دست رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و آن اعضای مقطعه را بر روی آن بوريا جمع آورده، حتی انگشت مبارک را [که] بجدل ملعون قطع کرده بود، دفن نمود و اگر چه مثل آن را در مقاتل دیگر ندیدم، ولیکن شهادت می دهد به [آن] آنچه روایت است در بحار الانوار و غیره از ابی علی عماری که گفت: خبر داد مرا ابراهیم دیزج<sup>۶</sup> که رفتم باخواص غلامان خود و نبش کردم قبر مطهر را، پس دیدم باریه جدیدی را و بر روی آن بود حسین علیه السلام و رایحه مسک از آن ساطع بود. پس آن را بر حالش گذاشتم و امر کردم به طرح تراب، و آب بر آن جاری کردم و اراده کردیم که به گاو آن را حرث کنیم، گاوها اطاعت نکردند و پیش نرفتند و بر می گشتند. پس قسم یاد کردم برای غلامان که اگر کسی این را بگوید برای کسی، او را خواهم کشت.<sup>۷</sup>

۱. پدرت را چه کسی غسل داد و چه کسی جانشین او است؟

۲. شاید کسانی که بر او حاضر شدند بهتر از کسانی باشند که حاضر نبودند.

۳. گو اینکه حدیث در اختصاص منسوب به شیخ مفید نیست، بلکه در مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۳ وجود دارد.

۴. کسانی که در چاه نزد یوسف حاضر شدند هنگامی که پدر و مادر و خانواده اش نبودند.

۵. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۸۸-۲۸۹.

۶. وی ابتدا یهودی بوده و سپس اسلام آورده است.

۷. همان، ج ۴۵، ص ۳۹۴؛ امالی طوسی، ص ۳۲۵، مجلس ۱۱، ح ۱۰۰.

[دیدگاه مؤلف و علامه مجلسی درباره اسب دوانیدن بر بدن مطهر امام حسین علیه السلام] و دیدن او جسد انور را بدون آن که پایمال شده باشد گاوها بر روی قبر مطهر، مؤید روایت کافی است که اسب تاختن نیز واقع نشده.

و آن مختار علامه مجلسی است در *جلاء العیون*، و لیکن در کتاب *نوادر علی بن اسباط* [از] اصحاب امام رضا علیه السلام است که از بعض اصحاب خود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: پدرم مبطون بود در روز شهادت پدرش، و در خیمه بود و من می دیدم موالی ما را که آب در عقب حضرت ابی عبدالله علیه السلام می بردند و آن حضرت گاهی بر میمنه و گاهی بر میسره، و گاهی بر قلب حمله می کرد و کشتند آن حضرت را به نوعی که منع فرموده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن که حیوانی را آن طور بکشند، «لَقَدْ قُتِلَ بِالسَّيْفِ وَالسَّنَانِ وَبِالْحِجَارَةِ وَبِالْخَشَبِ وَبِالْعَصَا وَ لَقَدْ أُوطِئَهُ الْخَيْلُ بَعْدَ ذَلِكَ».<sup>۱</sup>

#### [شیوه سید جزائری در نقل احادیث]

و به جهت کثرت اختلاف روات در هر باب، نمی توان به هر نوع روایتی واثق شد، هر چند عدد آن زیاد باشد. «فَانظُرُوا إِلَىٰ أَخْبَارِ الْمَوَالِدِ وَالْوَفِيَّاتِ وَالسَّيْرِ وَالْمُعْجَزَاتِ وَالْمَقْتُولِينَ وَالْمُقَاتِلَاتِ» و در تفصیلی در دفن شهدا از کتاب *مدینه العلم* تألیف سید جزائری از تلامذ مجلسی علیه السلام روایت شده، و آن را در *اکسیر العبادة* از بعض ثقات از آن کتاب نقل فرموده،<sup>۲</sup> و اگر چه بنای آن سید جلیل متبحر بر تسامح و نقل ضعاف است، چنانچه شهادت می دهد به آن سایر کتب ایشان از *انوار نعمانیه* و *مسکن الشجون* و مقامات و غیرها ولیکن باسی به روایت و نقل آن نیست، چرا که منافاتی ندارد با هیچ مطلبی و روایت معتبری، مثل روایت بیرون آمدن از مدینه و نشانیدن ابی الفضل و سایر فقیان، اهل بیت را در آن حین در محافل به تعجیل تمام که منافی با بیرون آمدن ایشان در شب *خُفَيْتًا وَعَلَىٰ حَيْنٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا وَغَيْرِ ذَلِكَ*. و آن را در *اکسیر العبادة* در حدود مبارزت ابی الفضل روایت کرده از بعض ثقات از سفینه منسوبه به ادیب فاضل مقری، و در آن جا گفته که: عبدالله کوفی از پدرش و جدش روایت کرده که: دیدم چهل محمل مزین به ملابس حریر و دیباج. پس جوان بلند قامتی بیرون آمد که بر صورت خالی

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹۱، ح ۳۰.

همانا امام حسین علیه السلام با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا کشته شد و سپس بدن مبارکش پایمال اسبان شد.

۲. *اکسیر العبادات*، ج ۲، ص ۲۲۵-۲۲۷.

داشت، وَ وَجْهَهُ كَأَقْصَمِ الطَّالِعِ، و فرمود: «تَنَحَّوْا عَنِّي يَا بَنِي هَاشِمٍ» و زینب و امّ کلثوم را در محمل نشانید، و دو طفل را که سکینه و فاطمه بودند با ایشان در محمل نشانید،<sup>۱</sup> فتعجب.

### [آمدن طایفه بنی اسد برای دفن بدن شهدای کربلا]

و مفاد آن روایت جزائری این است که روایت کرده عبدالله اسدی که در جنب نهر علقمی بودند طایفه‌ای از بنی اسد. پس از رفتن عمر سعد از آن صحرا، زنان آن طایفه رفتند به سوی معرکه، و اجساد ظاهره را به آن حال دیدند. پس بر گردیدند به حی خود و گفتند به مردان قبیله که: شما چه خواهید گفت جواب حضرت رسول را که فرزند او در نزدیک شما کشته شد و یاری نکردید او را؟ حال پسر سعد کسان خود را دفن کرده و اولاد رسول و اصحاب او را گذاشته، بروید ایشان را دفن کنید و بعض عار را از خود بردارید.

پس مردان رفتند و خواستند ابتدا کنند به دفن سیدالشهدا علیه السلام و او را نمی‌شناختند، ناگاه سواره‌ای روی به ایشان آمد و فرمود: ما بالکم؟ گفتند: برای دفن شهدا آمده‌ایم، و نمی‌شناسیم جسد مقدّس حسین علیه السلام را. چون آن سوار این را شنید به گریه در آمده و می‌گفت: «وَأَبَاتَاهُ، وَالْأَبَاعِبِدِ اللَّهِ! لَيْتَكَ حَاضِرٌ وَ تَرَانِي أَسِيرًا ذَلِيلًا».<sup>۲</sup> پس فرمود: «أَنَا أُرِيدُكُمْ إِلَيْهِ»<sup>۳</sup> و از اسب پیاده شد و میان قتل می‌رفت تا به جسد پدر بزرگوارش رسید و او را در آغوش کشید و می‌گریست و می‌گفت: «يَا أَبَتَاهُ! بِقَتْلِكَ قَرَّتْ عَيْنُونَ الشَّامِتِينَ، يَا أَبَتَاهُ! بِقَتْلِكَ فَرِحَتْ بَنُو أُمَيَّةَ، يَا أَبَتَاهُ! بَعْدَكَ طَالَ كَرْبُنَا».<sup>۴</sup> پس قدری اندک از مصرع شریف دور شد و کمی خاک را دور کرد، قبر کنده

۱. همان، ج ۲، ص ۶۲۸.

۲. آنچه از سخنان و سیره ائمه اطهار علیهم السلام برداشت می‌شود، با نقل فوق مخالف است، به ویژه سیره و سخن حضرت سجاد علیه السلام را در آن موقعیت باید در خطبه ایشان در شام دید که همه سرفرازی و سربلندی در برابر متکبران دربار اموی است. آنچه مؤلف نقل کرده از سید نعمت‌الله جزائری است که پس از او فاضل دربندی در *اکسیرالعبادات* نقل کرده است. مؤلف تکلیف نقلیات فاضل دربندی را در کبریت احمر روشن کرده و درباره سید جزائری نیز کمی پیش‌تر چنین قضاوت کرده است: بنای آن سید جلیل متبحر بر تسامح و نقل ضعاف است، چنانچه شهادت می‌دهد به آن سایر کتب ایشان از *انوار نعمانیه* و *مسکن الشجون* و *مقامات* و غیرها، ولیکن باسی به روایت و نقل آن نیست.

۳. من شما را برای شناختن جسد مقدّس پدرم حسین علیه السلام راهنمایی می‌کنم.

۴. پدر جان! با قتل تو سرزنش کنندگان خوشحال شدند و بنی امیه مسرور گشتند. پدرجان! بعد از تو حزن و اندوه ما

ساخته و لحد پرداخته، پیدا شد. پس آن بدن مطهر را برداشت و در قبر گذاشت، و آن را پوشید و هر یک از اصحاب را می فرمود: «هَذَا فُلَانٌ وَ هَذَا فُلَانٌ»، و بنی اسدی ها ایشان را دفن می کردند.

و بعد تشریف بردند به نزد جسد مقدّس ابی الفضل و خود را بر آن جسد مطهر انداخت، فرمود: «يَا عَمَّاهُ! لَيْتَكَ تَنْظُرُ حَالَ الْحَرَمِ وَ النَّبَاتِ، وَ هُنَّ تُنَادِينِ: وَ اعْطَشَاهُ! وَ اغْرِيْتَاهُ!»<sup>۱</sup> بعد بنی اسد را امر فرمود به آن که لحدی کنند و ابا الفضل را در آن لحد دفن نمود. بعد آمد و اجساد انصار را در حفیره واحده دفن کردند، و حبیب بن مظاهر را در قبری تنها در ناحیه شهدا دفن کردند. چون بنی اعمام او راضی نشدند به غیر این. پس آن سوار فرمود: «هَلُمُّوا لِنُؤَارِي جَنَّةَ الْحَرِّ الرِّيَاحِي»<sup>۲</sup> و به جانب او رفت تا ایستاد در نزد او و فرمود: «أَمَا أَنْتَ فَقَدْ قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَكَ وَ زَادَ فِي سَعَادَتِكَ بِبَذَلِكَ نَفْسَكَ أَمَامَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ»،<sup>۳</sup> و اسدیون اراده کردند که حرّ را به نزد شهدا آورند، فرمود: نه، بلکه در محل مکان خود او را دفن کنید. پس چون فارغ شدند: آن سوار خواست برگردد، اسدیون به او آویختند و عرض کردند: «بِحَقِّ مَنْ وَارِثَتُهُ بِيَدِكَ مَنْ أَنْتَ؟»<sup>۴</sup>

فرمود: «أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ جُنْتُ لِأُورِي جَنَّةَ أَبِي وَ مَنْ مَعَهُ مِنْ إِخْوَانِي وَ أَعْمَامِي وَ أَوْلَادِ عُمُوْمَتِي وَ أَنْصَارِهِمُ الَّذِينَ بَدَّلُوا مُهْجَهُمْ دُونَهُ وَ أَنَا الْآنَ رَاجِعٌ إِلَى سِجْنِ ابْنِ زِيَادٍ (لع) وَ أَمَا أَنْتُمْ فَهَنِيئاً لَكُمْ، لَا تَجَزَّعُوا إِذْ تَضَامُوا فِينَا.»<sup>۵</sup> پس اسدیون را وداع گفت و رفت، و آن طایفه به محلّ خود برگشتند.<sup>۶</sup>

و در روایت محمد بن سعید حایری است که: امام عباد به انگشت مبارک نوشت بر صورت قبر مطهر که: «هَذَا قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام» و آن را در روایت موثوق بها ندیدم. بلی، در روایت صحیحہ ام ایمن است: «ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ قَوْمًا مِنْ أُمَّتِكَ لَا يَعْرِفُهُمْ

۱. عموجان! کاش حاضر بودی و حال دختران و زنان را می دیدی که از تشنگی و غربت ندای مظلومیت سر می دهند.

۲. بیاید برویم جسد حرّ ریاحی را دفن کنیم.

۳. اما تو ای حرّ ریاحی! خداوند توبهات را قبول کرد و بر خوشبختی تو افزود آن گاه که در مقابل فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله جان خود را هدیه کردی.

۴. تو را قسم می دهیم به حق آن کسی که با دست خودت دفن کردی، چه کسی هستی؟

۵. من حجت خدا بر شمایم، من علی بن الحسین هستم. برای دفن جسد مطهر پدرم و کسانی که همراه او بودند از برادران و عموها و فرزندان عموهایم و یارانسان که جان خود را در راه او دادند، به این جا آمدم و اکنون به زندان ابن زیاد برمی گردم.

۶. اما شما هنگامی که برای مصیبت ما گرد هم می آیدم جزع و بی تابی نکنید.

۶. اکسیر العبادات، ج ۳، ص ۲۲۶.

الْكُفَّارُ وَلَا يَشْرُكُوا فِي تِلْكَ الدَّمَاءِ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ وَلَا نِيَّةٍ فَيُؤَارُونَ أَجْسَامَهُمْ وَيَقِيمُونَ رَسْمًا لِقَبْرِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ بِتِلْكَ الْبُطْحَاءِ يَكُونُ عَلَمًا لِأَهْلِ الْحَقِّ وَ سَبَابًا لِلْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْفَوْزِ»<sup>۱</sup> و از این حدیث مدح بنی اسدی ها ظاهر است، و در اکسیرالعبادة فرموده که اخبار در مدح بنی اسد که دفن نمودند اجساد طاهره را بسیار است. حقیر گوید: از یاری نکردن ایشان حجّت زمان خود را، [و] وفا نکردن به شرط آن حضرت در مبیاعه ارض کربلا از ایشان،<sup>۲</sup> سوء حال ایشان مکشوف می افتد، و هفت رأس را، به قولی هفده رأس، از رئوس شهدا را بنی اسد به نزد ابن زیاد بردند، و اقوی اول است؛ و اما آن که سر حبیب را جدا نکردند چون اسدی بود، ضعیف است؛ چنان که گذشت. بلکه در کئی از رشید هجری روایت است که سر حبیب را در کوفه بگردانند، به کسی که سر حبیب را بیاورد صد درهم جایزه بیشتر می دهند از جایزه دیگران.<sup>۳</sup>

#### فصل: [روز دفن شهدا]

اکثر، دفن شهدا را در روز دوازدهم نوشته اند و آنچه در روایت ابن عباس است که آن را در روضة الحسینیه و اکسیرالعبادة در مجلس حادی عشر و کتب بسیار نوشته اند، آن است که حضرت رسول ﷺ فرموده به فاطمه علیها السلام در جواب سؤال او از پدر که «مَنْ يُغَسِّلُهُ وَمَنْ يُكْفِنُهُ وَيُصَلِّي عَلَيْهِ وَمَنْ يَدْفِنُهُ؟»

قال: لا يبرئ من هذا شيء، إلا أنه يُدْفَنُ بَعْدَ مُدَّةٍ، بَعْدَ أَنْ يَتَقَيَّ جَسَدُهُ عَلَى النَّسْرِى تَضَهْرُهُ الشَّمْسُ وَرَأْسُهُ عَلَى الْقَنَا»<sup>۴</sup>، و دلالت آن بر نه روز چنانچه بعضی گفته اند؛ شاید بیشتر است.

#### [برخاستن بوی مشک از جسد غلام ابوذر]

و در بحار مسطور است که نعش جون غلام ابی ذر را بعد از ده روز یافتند که بوی مشک از او ساطع بود و آن روایت را از محمد بن ابی طالب موسوی حایری روایت

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۲؛ ج ۲۸، ص ۵۹.

سپس حق تعالی گروهی از امت را که کفار ایشان را نمی شناسند و در خون شهدا نه با گفتار و نه با کردار و نه با قصد شرکت کرده اند، می فرستد تا اجسام و ابدان آنها را دفن کنند و برای قبر سیدالشهدا در آن سرزمین اثری نصب می کنند تا برای اهل حق نشانه ای و برای اهل ایمان سببی برای رستگاری باشد.

۲. کربلا و حرم های مطهر، ص ۳۳. ۳. رجال کئی، ج ۱، ص ۲۹۲.

۴. اکسیرالعبادات، ج ۲، ص ۷۲۳.

چه کسی او را غسل و کفن می کند و بر او نماز می خواند و دفن می کند؟ گفت: از این امور خبری نیست، مگر آن که پس از مدتی دفن می شود در حالی که بدنش روی زمین رها شده و آفتاب بر آن می تابد و سرش روی نیزه قرار دارد.

کرده به این نهج که آن غلام به مبارزت بیرون شد و رجز می خواند:

كَيْفَ تَرَى الْكُفْرَ ضَرْبَ الْأَسْوَدِ      بِالسَّيْفِ ضَرْباً عَنِ بَنِي مُحَمَّدٍ  
أَذُبُ عَنْهُمْ بِالسَّلْسَانِ وَالْأَيْدِ      أَرْجُو بِهِ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْمَوْرِدِ<sup>۱</sup>

و جهاد کرد تا کشته شد. پس حسین علیه السلام بر سر او ایستاده و فرمود: «اللَّهُمَّ بَيِّضْ

وَجْهَهُ وَطَيِّبْ رِيحَهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام».<sup>۲</sup>

پس فرمود: و روایت شده از حضرت امام محمد باقر - صلوات الله علیه - از امام

زین العابدین علیه السلام که: «أَنَّ النَّاسَ كَانُوا يَحْضُرُونَ الْمَعْرَكَةَ وَ يَدْفِنُونَ الْقَتْلَى فَوَجَدُوا جَوْنًا بَعْدَ

عَشْرَةِ أَيَّامٍ يَقُوعُ مِنْهُ رَائِحَةٌ الْمُسْكِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ»<sup>۳</sup> و این روایت ظاهر در این است که

یک دفعه دفن نشده اند.<sup>۴</sup>

در قمقام گوید: بعد از ده روز که شهدا را دفن کردند، چون را دیدند که از جثه او

رائحه مسک فایح بود<sup>۵</sup>، و بعد از آن اشتباه دیگر دارد که امام در زیارت شهدا

می فرماید: «بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي» و حال آن که امام به راوی تعلیم می دهد که: چنین بگو، و

روایت زارع علقمی نیز ظهور دارد در آن که شب های متعدد اجساد طاهره بر زمین

بود بی دفن، و هر شب وقت غروب به صورت شیر مهیبی می آمد کسی که جنیان

گفتند: پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام است،<sup>۶</sup> و در نظر او شیر می نماید تا آن که شبی با خود

گفت: امشب را خواب نمی کنم تا واقع امر را بفهمم، و اقوی همان قول مشهور است و

دلالت دارد بر آن، روایت کامل الزیارة که شنیده شد نوحه جن بر حسین بن علی علیه السلام و

می گفتند در نوحه خود:

يَا عَيْنُ جُودِي بِالْذُّمُوعِ فَإِنَّمَا      يَسْبِكِي الْحَزِينِ بِحُرْقَةٍ وَ تَوَجُّعِ  
يَا عَيْنُ أَلْهَاكِ الرُّقَادُ بِطَيْبِهِ      مِنْ ذِكْرِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَفْجِعِ

۱. چگونه می بینند کفار لشکر بزید ضربات شمشیر سیاهپوستی را که از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع می کند.

با دست و زبان از آنها دفاع می کنم و روز قیامت به این وسیله امید بهشت دارم.

۲. خداوند! صورتش را سفید کن و بدنش را خوشبو کن و او را با برگزیدگان محشور کن و بین او و رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندانش آشنایی برقرار کن.

۳. وقتی گروهی از مردم به میدان جنگ آمدند تا شهدا را دفن کنند بعد از ده روز جسد مطهر جون (غلام ابوذر) را یافتند که بوی خوش از آن می آمد.

۴. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۳؛ عوالم المعلوم، ج ۱۷، ص ۲۶۶؛ مشیرالاحزان، ص ۷۵؛ اسرارالشهادة، ص ۲۹۶.

۵. قمقام زحمار، ج ۱، ص ۴۲۲.

۶. تمثل امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت شیر - که در انوار نعمانیه در معراج پیامبر نیز آمده - قابل قبول نیست؛ چون شأن ولی الله بسیار بالاتر از اینها است. حال اگر مستند آن نیز جنیان باشند که سخت تر است.

بَاتَتْ نَلَانًا بِالصَّعِيدِ جُسُومُهُمْ      بَيْنَ الْوُحُوشِ وَكُلُّهُمْ فِي مَصْرَعٍ<sup>۱</sup>  
 در کامل التواریخ ابن اثیر گوید: دفن کردند حسین علیه السلام و اصحاب او را اهل غاضریه  
 از بنی اسد، بعد از قتل او به یک یوم، وَاللَّهِ الْعَالِمُ.  
 ایدر حوی وحی الاله و علمه      يحطمه فی عدوها الضمر الجرد  
 وَجِسْمٌ لَهُ الْاَفْلَاكُ وَالْاَرْضُ كُوْنَتْ      يضل نلانا ما بها ضمه لحد

### فصل: [شاطیء الفرات نام دیگر کربلا]

و از اسامی کربلا است «شاطیء الفرات»، كما فی البحار و ثمیر الآخزان عن عبد الله بن يحيى:  
 «قال: رَحَلْنَا مَعَ عَلِيِّ علیه السلام إِلَى صَفِينٍ فَلَمَّا حَادَى نَيْنَوَى نَادَى صَبْرًا أَبَاعِبِدِ اللَّهِ».<sup>۲</sup> پس فرمود:  
 داخل شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم گریه می کند. گفتم: پدر و مادرم فدای تو، یا رسول  
 الله! سبب گریه تو چیست؟

فرمود: جبرئیل در نزد من بود و خبر داد مرا آن که حسین علیه السلام کشته می شود به  
 شاطیء الفرات، و دست برد و قبضه ای از تراب گرفت و به من داد<sup>۳</sup> و به روایت  
 ام ایمن بضم الفرات و آن نیز بکسر ضاد و تشدید الفاء بمعنی شاطیء الفرات است<sup>۴</sup>،  
 و در جمله ای از اخبار کامل الزیارة و غیره، يُقْتَلُ بِالطَّفِّ فرموده اند.

### [خبر شهادت امام حسین علیه السلام در صواعق محرقة]

در صواعق المحرقة ابن حجر هیتمی نزیل المکة، گوید: «فَاسْتَشْهَدَ الْحُسَيْنُ كَمَا قَالَ صلی الله علیه و آله  
 بِكَرْبَلَاءَ مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ، بِنَاحِيَةِ الْكُوفَةِ وَ يُعْرَفُ الْمَوْضِعُ أَيْضًا بِالطَّفِّ»<sup>۵</sup>، و اخبار بسیار در  
 فضیلت امام حسین علیه السلام و مقتل آن حضرت، و وجوب دوستی عترت و اقرباء نبی،  
 بلکه فضیلت دوازده امام در آن کتاب آورده؛ با کمال تعصبی که دارد. چه او مؤخر

۱. کامل الزیارات، ص ۱۹۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۱؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۴۸۵.

ای چشم! اشک بریز مانند فرد غم دیده ای که با دلسوختگی و دلتنگی می گرید.

ای چشم! مردم با خوشی های شان تو را از یاد خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم دردی با ایشان باز داشته و غافل کرده اند.  
 اجساد پاکشان سه شب روی خاک آورده گاه، بین حیوانات وحشی رها شده است.

۲. با علی علیه السلام به طرف صفین می رفتیم. وقتی به نینوا رسیدیم ندا داد: یا اباعبدالله بر مصیبت ها صبر کن.

۳. ذخائر العقبی، ص ۱۴۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۷-۲۴۹؛ المصنف ابن ابی شیبہ، ج ۱۵، ص ۹۸، رقم ۱۹۲۱۴.

۴. کامل الزیارات، ص ۴۴۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۲۵؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۵۷ و ج ۴۵، ص ۱۸۰.

۵. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۶۷.

همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود، حسین علیه السلام در کربلا از سرزمین های عراق شهید شد. جایی که از نواحی  
 کوفه محسوب می شود و به آن طف نیز می گویند.

است از احمد بن حجر عسقلانی صاحب تقریب در رجال و *الأصابة في معرفة الصحابة و دُرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة* عصر او بوده و فتح الباری فی شرح صحیح البخاری و غیر ذلك، روایت می کند به توسط پدر خود از تلامیذ میر سید شریف، و اما صاحب صواعق معروف به ابن حجر متأخر از او، از معاصرین شیخ بهائی و والد او شیخ حسین بن عبدالصمد تلمیذ شهید ثانی است و وفات او در نهصد و نود و چهار است، و شیخنا النوری رحمته در حاشیه *میزان السماء*، تقریب را نیز از او دانسته، و وفات عسقلانی متقدم را در سنه هشتصد و پنجاه و دو فرموده و او مثل متأخر در تعصب نیست، اگر چه هر دو شافعی مذهب می باشند.

در مقام گوید: «الطَّفُّ يَفْتَحُ الطَّاءَ الْمُهْمَلَةَ وَ بَعْدَهَا فَأَيْ مُسَدَّدَةٌ وَ هُوَ فِي اللَّغَةِ مَا أَشْرَفَ مِنْ أَرْضِ الْعَرَبِ عَلَى رِيفِ الْعِرَاقِ، طَفُّ الْقُرَاتِ أَيْ الشَّاطِئِ وَ الطَّفُّ أَرْضٌ مِنْ ضَاحِيَةِ الْكُوفَةِ فِي طَرِيقِ الْبُرَيْةِ فِيهَا كَانَ مَقْتَلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ هِيَ أَرْضٌ بَادِيَةٌ قَرِيبَةٌ مِنَ الرَّيْفِ فِيهَا عِدَّةٌ عُيُونِ مَاءٍ جَارِيَةٍ، مِنْهَا الصَّيْدُ وَ التَّقَطُّطَانَةُ بِضَمِّ الْقَافَيْنِ وَ الرَّهِيْمَةُ وَ عَيْنُ جَمَلٍ»<sup>۱</sup>

#### فصل: [ماریه نام دیگر کربلا]

دیگر از اسامی کربلا، بنا بر آنچه مشهور است در افواه، حتی آن که شعرا به نظم آورده اند: چنانچه شاعر گوید:

زمین ماریه از خون چه بحر قلزم شد      چنانکه نهر فرات از تلاطمش گم شد  
«ماریه» است.

#### [معانی ماریه]

و آن در لغت، معانی عدیده دارد. زمین سفید درخشان، و از آن است که دختر ارقم بن ثعلبه را از ملوک کنده ماریه نامیدند، و مِنْهُ الْمَثَلُ: «حُدُّهُ وَ لَوْ بِقُرْطَيْنِ مَارِيَةٍ»، چه در گوشوار او دو رده بود مثل دو بیضه کبوتر که مثل آن دیده نشده بود، و آن را هدیه کعبه نموده، و یا جوهری در آن بود که قیمت شد به چهل هزار درهم، *كما في القاموس و منتهى الارب*، و شاید از آن باشد ماریه اسم بنت شمعون قبطیه مادر ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله که او را مقوقس قبطی اسکندریه و مصر برای آن حضرت فرستاد.<sup>۲</sup>

۲. تاج العروس، ج ۱۰، ص ۳۴۱.

۱. مقام زحار، ص ۴۹۹.

۳. طبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۴.



دیگر بقره صاحبه ولد سفید،<sup>۱</sup> دیگر ناقة مری؛ کفنی، ناقة بسیار شیرده را گویند،<sup>۲</sup> و دیگر گویند: «مَرَى حَقَّهُ»؛ یعنی: منکر شد حق او را. قَالَ تَعَالَى: ﴿أَفْتَمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى﴾<sup>۳</sup> دیگر مِرْيَة شک و خصومت است. قَالَ تَعَالَى: ﴿فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ﴾<sup>۴</sup> و دیگر، مری به دست و پای سودن اسب است زمین را. در کتزاللغة گوید: مری، مصدر دوشیدن و بیرون آوردن باران از ابر، و گرم راندن ستور برای نشاط، و انکار کردن، و همه این معانی مناسبت دارد.

### [سبب نامیده شدن کربلا به ماریه]

پس ممکن است که بگوییم نامیدن آن را به ارض ماریه به واسطه شرافت معنویت، و نورانیت ذاتیه آن است و به سبب آن که امّ الارض حتی آن که امّ القرى مکّه معظمه است، چنانچه دانستی، و منبع خیر بسیار بلکه جمیع خیرات است. پس تأمل کن در ثواب زیارت آن و مجاورت آن، و اعانت زوّار و مجاورین و دفن در آن زمین و ذکر مرثی و مدایح و نشر کرامات باهره صادره از آن فی کلّ حین، و هدایت یافتن خلق بسیار به این آثار، الی غیر ذلک ممّا لا تُعَدُّ وَ لا تُحْصَى، و یا به سبب انکار اعدای دین در آن زمین، فضیلت بلکه نسب حسین علیه السلام را، و می گفتند: چه نسبت است تو را به رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ یعنی فرزند دختر، فرزند شخص نیست. چنان که نسبت به معاویه لعین دادند این شعر را که:

بَتُونَا بَنُو أَبْنَاتِنَا وَ بَسَاتِنَا      بَتُوهُنَّ أَبْنَاءُ الرِّجَالِ الْآبَاعِدِ

و مسئله خمس و مرسله کافی امر دیگر است، کما حَقَّقْنَاهُ فِي وَسِيلَةِ الْفَقَهَاءِ، و یا به سبب دوآیندن اسبها را بر ابدان طاهره بِنَاءَ عَلَى وَ قُوعِهِ بَلْ وَ مَعَ عَدَمِهِ كَمَا لَا يَخْفَى، و یا به جهت گرفتن و در آوردن خون بدن حسین علیه السلام مثل آن که پستان را خالی از شیر کنند.

۱. تاج العروس، ج ۱۰، ص ۳۴۱.

۲. آیا در آنچه دیده است با او جدال می کنید؟

۳. ر. ک: همان، ص ۳۴۰.

پس در آن تردید مکن.

۵. ر. ک: القدير، ج ۷، ص ۱۲۲، ایشان در این زمینه به طور مفصل بحث کرده است. طبق پژوهش ایشان، بعضی این بیت را به عمر بن خطاب نسبت داده اند.

پسرانِ پسر ما پسرهای مايند و دختران ما، پسرانشان پسران مردان بيگانه اند.

### [رؤیای ابن عباس در ظهر روز عاشورا]

آه ثمّ آه در شرف مؤبد وفاقاً لابن الأثیر می گوید. با آن که هر دو از عامه می باشند. که عمّار بن ابی عمّار گفت: شنیدم از ابن عباس که گفت: رسول خدا ﷺ را در خواب دیدم در نصف النهار عاشر محرم، ژولیده مو و غبار آلود، و در دست آن حضرت بود شیشه پر از خون. پس عرض کردم: «بأبي أنت و أمي يا رسول الله، ما هذا؟» فرمود: «هذا دم الحسين و أصحابه لم أزل ألقطه منذ اليوم» بعد معلوم شد که آن روز حسین عليه السلام شهید شده است،<sup>۱</sup> و گویند جماعتی مرثیه در امر حسین عليه السلام انشاد کردند از آن جمله سلیمان بن حبيب معروف به ابن [ قبه خزاعی گوید:

|  |   |
|--|---|
| مَسَرَّتْ عَلَيَّ آيَاتِ آلِ مُحَمَّدٍ           | فَلَمْ أَرَهَا أَمْثَالَهَا حِينَ حَلَّتْ               |
| فَلَا يَبْعُدُ اللَّهُ الْبُيُوتَ وَ أَهْلَهَا   | وَ إِنِّ أَصْبَحْتَ مِنْهُمْ بِرَعْمِي تَخَلَّتْ        |
| وَ كَانُوا رَجَاءً ثُمَّ عَادُوا رَزِيئَةً       | لَقَدْ عَظُمَتْ تِلْكَ الرَّزَايَا وَ جَلَّتْ           |
| وَ إِنِّ قَتِيلَ الطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ       | أَذَلَّ رِقَابَ الْمُسْلِمِينَ فَذَلَّتْ                |
| أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْأَرْضَ أَضْحَتْ مَرِيضَةً   | لِقَفْدِ حُسَيْنٍ وَ الْبِلَادُ أَفْشَعَرَتْ            |
| وَ قَدْ أَعْوَلَتْ تَبْكِي السَّمَاءُ لِقَفْدِهِ | وَ أَنْجُمُهَا نَاحَتْ عَلَيْهِ وَ صَلَّتْ <sup>۲</sup> |

### [قصیده ابن حسام در فضیلت کربلا]

و مناسب است که در این مجلس که در اسماء کربلا بود؛ نگاشته شود قصیده‌ای که آن را به نظم آورده در فضل کربلا، عالم عابد زاهد مدّاح اهل بیت محمد بن حسام خوشفی قاینی که شطری از حال خیر مآل او در جزء ثانی گذشت<sup>۳</sup> و آن را از دیوان آن جناب انتخاب کردم، وَ هِيَ هَذِهِ:

۱. مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۲۸۲.

۲. مقاتل الطالبيين، ص ۸۱: ادب الطف، ج ۱، ص ۵۴.

بر خانه‌های آل محمد عليه السلام گذر کردم. دیدم مانند آن روزی که آنها در آن سکونت داشتند نیست.

خدایوند این خانه‌ها و صاحبانش را از رحمتش دور نسازد، گر چه به گمان من اکنون این خانه‌ها از صاحبانش خالی شده‌اند.

فرزندان ارجمند پیامبر همواره مایه امید و پناهگاه مردم بودند؛ اما اینک فاجعه و مصیبتی بر آنان رفته که از همه مصیبت‌ها اندوه‌بارتر است.

آگاه باشید! شهادت فرزند خاندان هاشم در طف و در کنار نهر فرات موجب سرافکنندگی شدید مسلمانان شد.

مگر نمی‌نگری که زمین در غم فقدان حسین عليه السلام بیمار شده و آسمان و ستارگان در این غم سوگوار شده‌اند.

۳. ر. ک: مقدمه خاوران‌نامه.

سجده گاه اولیا گشت آستان کربلا  
 حله‌های آل، بهر ساکنان کربلا  
 هست اوراد ملائک داستانی کربلا  
 خاک عنبر نکهت دارالامان کربلا  
 از وجود سرور صاحبقران کربلا  
 آن که از مهرش مزین شد نشان کربلا  
 حور و رضوانند دائم پاسبان کربلا  
 قصر فردوس نجف، باغ جنان کربلا  
 لاله خونین کفن از بوستان کربلا  
 هر گلی کاو بشکفت از گلستان کربلا  
 یاد کن از حسرت لب تشنگان کربلا  
 از برای تشنگان کاروان کربلا  
 سر به سر یاقوت تر شد خاکدان کربلا  
 پر ز یاقوت تر است اکنون دهان کربلا

تا فروزان شد لوای زرفشان کربلا  
 قدسیان سازند از خون‌ها که آن‌جا ریختند  
 ای که فضل کربلا پرسی، بیا بشنو ز من  
 دانه تسبیح سازند از شرف کزوبیان  
 گنبد گردون پر از نور است هر شب تا سحر  
 آفتاب اولیاء، سلطان دین‌پرور حسین  
 کربلا تا شد مقام و منزل و مأوی او  
 مهبط نور الهی در جهان اکنون دو جا است  
 از سرشک زائرانش تا قیامت بر دمند  
 از غمش دارد گریبان چاک، دامن غرق خون  
 ای که داری روز عشرت پر، قح ز آب زلال  
 در بیابان گشته سرگردان به صد زاری فرات  
 از صفای جوهر خون شهیدان زیر خاک  
 تشنگان را چون دهد یاقوت تسکین لاجرم

### [قصیده ابن حسام در مدح امیرالمؤمنین (ع)]

در مدح امیرالمؤمنین (ع) گوید:

وز شرف بر اوج رفر فرش شادروان زده  
 پایه تخت ولایت بر سر کیوان زده  
 دست همت در عطا تا غایت امکان زده  
 پس ندای تشنگان وادی ایمان زده  
 نعل میدان کوب اسبش هر کجا جولان زده  
 هر کجا آن لب، سخن در معرض تبیان زده  
 با وجود قدر آدم چنگ در شیطان زده  
 لاف مداحی در اوصاف تو چون حسان زده  
 کو قدم در مدح اهل البیت چون سلمان زده

ای ورای عرش اعظم قبه ایوان زده  
 سایه چتر وصایت بر سپهر انداخته  
 ای نهاده پای امکان بر مکان و لا مکان  
 ساغر جام سقیه‌هم ره‌هم بر داشته  
 خاک میدان از ثری سوی ثریا برده بار  
 با عبارات لبیبان، لب ز گفتن بسته‌اند  
 و آن که با قدر وجودت شد به غیری معتصم  
 یا امیرالمؤمنین بر در گهت ابن حسام  
 از عنایت‌های عامت چشم دارد یک نظر

[مثنوی مؤلف در مدح امام زمان علیه السلام]

و خوش دارم که تثلیث کنم این دو قصیده را به قصیدهٔ ثالثه،<sup>۱</sup> در مدح امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - که از قصاید منظومهٔ احقر است، «فَعَزَّزْنَا هُمَا بِثَالِثٍ فَخَذَّهَا وَكُنْ مِنْ الشَّاكِرِينَ»، و هِيَ هَذِهِ:

|  |  |
|--|--|
| سال‌ها در گوشهٔ عزلت، مقام<br>طایر قدس الهی در قفس<br>چون ز یعقوبش نهان شد روی ماه<br>گر عمل همراه بودی قول را<br>تاج حشمت دائماً بر فرق بود<br>گر نرفتی راه، بی خضر طریق<br>عهدها از هوش داد آن هوشمند<br>حال هم باز ای مه‌ایان بخت به<br>حال هم ای شاه بر و بحر ما<br>باز هم ای هدهد شهر سبا<br>چون که توفیق الهی یار شد<br>دوستان خواندند سوی بوستان<br>باز راه آشنایی باز شد<br>بحر الطافش پیایی جوش کرد<br>ای خوش آن وقتی که با ما شد قرین<br>ماء غیر آیینم شد در مذاق<br>مست و مستانه شدم از شور او<br>رو نمودم سوی جنات الأبد<br>راه عقل هوش را بر مام ببست<br>ای خوش آن وقتی که آن شاه عرب<br>وه چه وقتی بود کان دُرّ ثمین | داشت آهوی ختن، آن خوش خرام<br>شاهباز اوج عزت با مگس<br>جاه و عزت رفت و افتادی به چاه<br>گر نداد از دست خود لاحول را<br>در بحر مغفرت او غرق بود<br>می نیفتادی به چاهی بس عمیق<br>خویش را انداخت از طاق بلند<br>تاج شاهی بر سر خوکی منه<br>این قدر میسند ویران شهر ما<br>با خیر گشتی مکن بر خود جفا<br>مرغ جاه و مکرمت بر دار شد<br>مار شوم آمد برون از نئیستان<br>یار با ما شوخ و همدم ساز شد<br>خوش طمع را خلعتی بر دوش کرد<br>شربتی نوشاندم از ماء معین<br>خوش‌تر از کوثر به صورت چون زعاق<br>در کمال قرب دیدم دور او<br>همچه باران لیک چون یخ منجمد<br>نی خبر از سر، نه از پا، نی ز دست<br>بسر لب مسن بنهاد لب<br>شد عنایت بخش دل‌های حزین |
|--|--|

۱. از ظاهر شعر بر می‌آید که مثنوی است نه قصیده و این مثنوی را مؤلف علیه السلام در توسل به سلطان روحانی در خلاصی نفس ناطقه از علایق جسمانی سروده است و بخشی از آن در بهارستان، ص ۳۱۰-۳۱۱ آمده است.

قابل الطاف خود پنداشتی  
گفت اندر گوش ما فصل الخطاب  
از حجاب او حجب محجوب شد  
مسند عزت برایش منبسط  
جمله املاک از وجودش در سَبَق  
نور خورشید جهان از نور او  
علمِ عالمِ ما مَضَى و ما غَبَرَ  
نور حق بر اهل حق از امر حق  
من نمی‌دانم چه نور، آن نور شد  
آن شب قدر است به قدرش راه نیست  
قدر را قدرش سه شب مقدور شد  
یار من هم شد سه جا در احتجاب  
یار من باشد جوان و دهر پیر  
یار من روشن چه توحید خداست  
گر نگار من به دلدل هی کند  
ماهتاب قدر اولی مُنْخَسَف  
در حجاب است لیک ز اغیار فضول  
چون که حکم و مجد دولت نعت اوست  
او بود پرده گشای طا و ها  
سیف مینا نقشه‌ای از دام اوست  
حوض کوثر شهد او از نام اوست  
عرش اعلی اطلس مرکوب او  
مُتَکَایَش پایة عرش برین  
گنبد گردون ز نورش مُسْتَنیر  
نه رواق از فیض او دارد قرار  
ای خدا! توفیق را همراه کن  
یار را با یار یارش یار کن

عزّت و راحت زمن بر داشتی  
برقع افکند و ز ما شد در حجاب  
خضم بدبینش از آن مغلوب شد  
کار عالم از وجودش منبسط  
بر قیام از بهر او این نه طَبَق  
جمله افلاکیان مأمور او  
نزد اصحابش عیان و محتضر  
منطبق با نور شد در نور حق  
کز ظهور او ظهور نور شد  
قدر آن از قدر آن آگاه نیست  
یار من از آن جهان پر نور شد  
طَیْبِه و رَضوی و عکره در حساب  
چون که او بر دهر می‌باشد امیر  
یار من، گلشن از او ارض و سماست  
از براق آسوده‌تر ره طی کند  
آفتاب شرع اول مُنْکَسَف  
نی ز ابدال و جهان ذی العقول  
حا و میم و دال اسم بحت اوست  
او بود مقصد ز افلاک و سما  
سرو طوبی سایه اندام اوست  
از قلم جاری رقم ز احکام اوست  
روح اعظم چاکر و مصحوب او  
مروحه از شهپر روح الامین  
کودکان از فیض او نوشند شیر  
از کلام حق، «عَمَد» شاهد بیار  
ظلمت شب را قرین ماه کن  
خدمت یارش به دوشش بار کن

بعد از اینم شهرهٔ ایران مکن  
این خَزف را گوهر نایاب کن  
شاه را، سیفی بر آرم سر ز خاک  
تیغ و دست از خون دشمن در حنا  
تمام شد بِحَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى حَامِداً مُصَلِّياً.

خانهٔ انس مرا ویران مکن  
در شمار خَلَص اصحاب کن  
در هوای خدمت آن نور پاک  
آن چنان کاندرا منام آمد مرا

### فهرست منابع

۱. آل طعمه، سلمان هادی: کربلا و حرم های مطهر، ترجمه: حسین صابری، نشر مشعر، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۲. آیتی، شیخ محمد حسین: بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قایمات و قهستان، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ دوم، مشهد، ۱۳۷۱.
۳. ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالجمیل، بیروت.
۴. ابن ابی شیبہ، ابوبکر عبدالله بن محمد: المصنّف فی الاحادیث والآثار، صححه: محمد عبدالسلام شاهین، الطبعة الاولى، بیروت، ۱۴۱۶ ق .
۵. ابن الطقطقی، محمد بن تاج الدین: الاصلی فی انساب الطالبیین، تحقیق: السید مهدی الرجائی، مکتبة آیة الله العظمی المرعشی النجفی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۸ ق .
۶. ابن بابویه الرازی، منتجب الدین علی: الأربعون حديثاً عن أربعين شيخاً من أربعين صحابياً فی فضائل الامام امير المؤمنين علی بن ابی طالب عليه السلام، تحقیق و نشر: مدرسة الامام المهدي، الطبعة الاولى. قم ۱۴۰۸ ق .
۷. ابن بطریق الحلّی، شمس الدین یحیی بن الحسن: عمدة عیون صحاح الاخبار، تحقیق: الشیخ مالک المحمودی و الشیخ ابراهیم البهادری، ممثلية الامام القائد السيد الخامنئي فی الحج، الطبعة الثالثة، تهران، ۱۴۱۲ ق .
۸. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی: المنتظم فی تاریخ الامم و الملوك، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۲ ق .
۹. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی: الموضوعات، ضبط و تقدیم عبدالرحمن محمد عثمان، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ ق .

١٠. ابن حاتم شامي، جمال الدين يوسف: الدر التنظيم في مناقب الائمة اللهايم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته جامعه مدرسين، قم، ١٤٢٠ ق .
١١. ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي: تهذيب التهذيب، دارالفكر، بيروت، ١٤٠٤ ق .
١٢. \_\_\_\_\_: لسان الميزان، الطبعة الثانية، اعلمي، بيروت، ١٣٩٠ ق .
١٣. \_\_\_\_\_: الاصابة في تمييز الصحابة، عادل احمد عبدالموجود و علي محمد معوض، دارالكتب العلمية، الطبعة الاولى، بيروت، ١٤١٥ ق .
١٤. ابن حمزه طوسي، ابو جعفر محمد بن علي: الوسيلة الى نيل الفضيلة، تحقيق محمد حسون، كتابخانه آية الله العظمى مرعشي نجفي، قم، ١٤٠٨ ق .
١٥. \_\_\_\_\_: الثاقب في المناقب، تحقيق: نبيل رضا علوان، الطبعة الاولى، دارالزهراء، بيروت، ١٤١١ ق .
١٦. ابن خلكان، ابي العباس شمس الدين احمد: وفيات الأعيان و انباء ابناء الزمان، حققه: احسان عباس، دار صادر، بيروت.
١٧. ابن صباغ مالكي، علي بن محمد: الفصول المهمة في معرفة الائمة، تحقيق: سامي الغريزي، دار الحديث، الطبعة الاولى، قم، ١٤٢٢ ق .
١٨. ابن عاشور، محمد الطاهر: التحرير و التنوير، الدار التونسية للنشر - الدار الجماهيرية للنشر و التوزيع و الاعلان.
١٩. ابن عبد البر: الاستيعاب في معرفة الاصحاب، تحقيق علي محمد معوض ، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٩٩٥ م .
٢٠. ابن عربي، محمد بن علي: فتوحات مكيه، دار صادر، بيروت، بي تا .
٢١. ابن عنبه، جمال الدين احمد: اصول الفخريه، به اهتمام: سيد جلال الدين محدث ارموي، انتشارات علمي فرهنگي.
٢٢. \_\_\_\_\_: عمدة الطالب في انساب آل ابي طالب، تحقيق: محمد حسن آل الطالقاني، مكتبة الحيدرية في النجف، الطبعة الثالثة، ١٣٨٠ ق .
٢٣. \_\_\_\_\_: عمدة الطالب في انساب آل ابي طالب، نسخة عكسي، مسجد اعظم قم، ش ١٨٢٦.
٢٤. ابن قولويه القمي، جعفر بن محمد: كامل الزيارات، تحقيق: شيخ جواد القيومي، مؤسسة النشر الفقاهة، الطبعة الاولى، ١٤١٧ ق .



٢٥. ابن كثير الدمشقي، ابي الفداء اسماعيل: **البداية و النهاية**، دار احياء التراث العربي، مؤسسة التاريخ العربي، بيروت، ١٤١٣ ق .
٢٦. ابن نماء الحلبي، نجم الدين جعفر بن محمد: **فوب النصارى فى شرح الثار**، تحقيق: فارس حسون كريم، مؤسسة النشر الاسلامي، الطبعة الاولى.
٢٧. \_\_\_\_\_: **مثير الأحزان**، تحقيق و نشر: مدرسة الامام المهدي، الطبعة الثالثة، قم، ١٤٠٦ ق .
٢٨. ابو على الكوفي، محمد بن محمد: **الجغريات**، مصحح: احمد الصادقي، مؤسسة الثقافة الاسلامية لكوشانپور، الطبعة الاولى، ١٣٧٥.
٢٩. ابو مخنف ازدي، لوط بن يحيى: **مقتل الحسين**، اعلمي، تهران .
٣٠. \_\_\_\_\_: **مقتل الحسين**، تحقيق حسن غفاري، مكتبة علميه، قم .
٣١. ابي الفداء، عماد الدين اسماعيل: **المختصر فى اخبار البشر (تاريخ ابي الفداء)**، مكتبة المتنبى، قاهرة.
٣٢. ابي القاسم الكوفي، على بن احمد: **الاستغاثة فى بدع الثلاثة**، بدون تاريخ.
٣٣. احمد بن حنبل: **مسند**، دارالفكر.
٣٤. احمدى ميانجى، على: **مواقف الشيعة**، مؤسسه نشر اسلامي، چاپ اول، قم، ١٤١٦ ق .
٣٥. اربلى، ابي الحسن على بن عيسى: **كشف الغمة فى معرفة الأئمة**، علق عليه: السيد هاشم الرسولى، مكتبة بنى هاشمى، تبريز، ١٣٨١ ق .
٣٦. استرآبادى، محمدامين: **الفوائد المدنية**، تحقيق رحمت الله رحمتى اراكى، دفتر انتشارات اسلامي وابسته جامعه مدرسين، قم، ١٤٢٤ ق .
٣٧. اسفراينى، ابن اسحاق: **نورالعين فى مشهد الحسين**، نسخة چاپ سنگى، بدون تاريخ و ناشر.
٣٨. اسفنديارى، محمد: **كتابشناسى تاريخى امام حسين عليه السلام**، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، چاپ اول، تهران، ١٣٨٠.
٣٩. اصفهاني، ابو الفرج: **مقاتل الطالبين**، منشورات شريف رضى، قم، ١٤١٤ ق .
٤٠. افندى الاصبهاني، ميرزا عبدالله: **رياض العلماء و حياض الفضلاء**، باهتمام: السيد محمود المرعى، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعى النجفى، قم، ١٤٠٣ ق .
٤١. **الاصول الستة عشر من الاصول الاولى**، دار الشبستري للمطبوعات، الطبعة الثانية، قم، ١٤٠٥ ق .
٤٢. الأيمنى النجفى، عبدالحسين: **الغدیر فى الكتاب و السنة**، مؤسسة الاعلمي، الطبعة الاولى، بيروت، ١٤١٤ ق .

٤٣. البحراني، الشيخ يوسف: *الحدائق الناظرة في احكام العترة الطاهرة*، حقق وعلق عليه: محمد تقي الايرواني، دارالكتب الاسلامية، نجف، ١٣٧٩ ق .
٤٤. البرقي، ابي جعفر احمد بن محمد بن خالد: *المحاسن*، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، المجمع العالمي لأهل البيت عليه السلام، الطبعة الثانية، قم، ١٤١٦ ق .
٤٥. التميمي المغربي، ابي حنيفة النعمان بن محمد: *دعائم الاسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام*، تحقيق: آصف بن علي اصغر فيضي، دارالمعارف، الطبعة الثانية، مصر، ١٣٨٥ ق .
٤٦. \_\_\_\_\_: *شرح الاخبار في فضائل الانمة الاطهار*، تحقيق سيد محمد حسيني جلالى، جامعة مدرسين، قم، ١٤١٤ ق .
٤٧. الجلالى، السيد محمد حسين: *مزارات اهل بيت عليه السلام وتاريخها*، مؤسسة الأعلمی، الطبعة الثالثة، بيروت، ١٤١٥ ق .
٤٨. الحاكم الحسكاني، عبيدالله بن عبدالله: *شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى الآيات النازلة فى اهل البيت صلوات الله وسلامه عليهم*، تحقيق: محمد باقر المحمودى، مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامى - مجمع احياء الثقافة الإسلامية، الطبعة الاولى، طهران، ١٤١١ ق .
٤٩. الحسون، محمد و مشكور، ام على: *اعلام النساء المؤمنات*، دارالاسوة، الطبعة الثانية، ايران، ١٤٢١ ق .
٥٠. الحسينى العيبدلى، جمال الدين ابي الفضل احمد بن محمد بن المهنا: *التذكرة فى الانساب المظهرة*، اعداد و تقديم: السيد مهدي الرجائي، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى قم، ١٤٢١ ق .
٥١. الحسينى، سيد عبدالكريم بن طاووس: *فرحة الغرى*، تحقيق: السيد تحسين آل شيب الموسوى، مركز الغدير للدراسات الاسلامية، الطبعة الاولى، ١٤١٩ ق .
٥٢. الحلى، ابن ادريس: *السرائر*، منشورات جماعة المدرسين، الطبعة الثانية، قم.
٥٣. الحلى، احمد بن فهد: *عدة الداعى ونجاح الساعى*، صححه: احمد الموحدى القمى، مكتبة الوجداني، قم.
٥٤. \_\_\_\_\_: *التحصين فى صفات العارفين*، تصحيح و ترجمه: سيد على جبار گلباغى ماسوله، انتشارات لاهيجى، چاپ اول، ١٣٧٧.
٥٥. الحموى، ياقوت: *معجم البلدان*، داراحياء التراث العربى، بيروت.

٥٦. الحميرى، ابوالعباس عبدالله: قرب الاسناد، تحقيق: مؤسسة آل البيت، الطبعة الاولى، قم، ١٤١٣ ق .
٥٧. الخزاغى النيشابورى، ابوالفتح حسين بن على: روض الجنان و روح الجنان فى تفسير القرآن، بنىاد پژوهش هاى اسلامى، تصحيح: محمدجعفر ياحقى و محمد مهدى ناصح، مشهد، ١٣٧٥.
٥٨. الخزاغى، دعبل بن على: ديوان، جمعه و قدّم: عبدالصاحب عمران الدجيلى، دارالكتب البناني، الطبعة الثانية، بيروت، ١٩٧٢ م.
٥٩. الديللمى، ابى محمد الحسن بن محمد: ارشاد القلوب، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، الطبعة الاولى، بيروت، ١٤١٣ ق .
٦٠. الراوندى، فضل الله بن على: النوادر، تحقيق: سعيد رضا على عسكرى، دارالحديث، الطبعة الاولى، ١٣٧٧.
٦١. الزمخشري، جارالله: الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل فى وجوه التأويل، تحقيق: عادل احمد عبدالموجود و على محمد معوض، مكتبة العبيكان، الطبعة الاولى رياض، ١٤١٨ ق .
٦٢. السروى المازندراني، ابن شهر آشوب: مناقب آل ابى طالب، تحقيق: سيد هاشم رسولى محلاتى، انتشارات علامه، قم.
٦٣. \_\_\_\_\_: مناقب آل ابى طالب، تحقيق و فهرست: يوسف البقاعى، دار الأضواء، بيروت، الطبعة الثانية، ١٩٩١ م.
٦٤. السمهودى، نورالدين على: جواهر العقدين فى فضل الشرفين، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دارالكتب العلمية، الطبعة الاولى، بيروت، ١٤١٥ ق .
٦٥. الشبلنجى، مؤمن بن حسن: نور الأبصار فى مناقب آل البيت النبى المختار، خرج احاديثه: الشيخ عبدالوارث محمد على، دارالكتب العلمية، الطبعة الاولى، بيروت، ١٤١٨ ق .
٦٦. الشوكانى، محمد بن على: نيل الاوطار من احاديث سيد الاخيار، دارالجيل، بيروت
٦٧. الشهرستانى، ابى الفتح محمد بن عبدالكريم: الملل و النحل، صححه و علّق عليه: احمد فهمى محمد، مكتبة الحسين التجارية، الطبعة الاولى، ١٣٦٨ ق .
٦٨. الشهيد الاول، محمد بن مكى: ذكرى، الشيعة فى احكام الشريعة، تحقيق و نشر مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، قم، ١٤١٩ ق .

٦٩. الشهيد الثاني، زين الدين علي بن احمد: منية المرید فی ادب المفید والمستفید، تحقيق: رضا مختاری، مكتب الاعلام الاسلامی، الطبعة الاولى، قم، ١٤٠٩ ق .
٧٠. \_\_\_\_\_ : مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام، تحقيق و نشر: مؤسسة المعارف الاسلامية، الطبعة الاولى، قم، ١٤١٤ ق .
٧١. الصفار القمي، ابو جعفر محمد بن الحسن: بصائر الدرجات، صححه و علق عليه: ميرزا محسن كوجه باغي التبريزي، منشورات مكتبة آيت الله مرعشي، قم، ١٤٠٤ ق.
٧٢. الطبري، محمد بن جرير: تاريخ الامم و الملوك، تحقيق: محمد ابو الفضل ابراهيم، بيروت.
٧٣. الطريحي النجفي، شيخ فخر الدين: الفخرى (المنتخب)، انتشارات شريف الرضي، الطبعة الاولى، قم، ١٤١٣ ق.
٧٤. \_\_\_\_\_ : مجمع البحرين، تحقيق و نشر: مؤسسة البعثة، الطبعة الاولى، قم، ١٤١٥ ق.
٧٥. العاملی النباطی البياضی، زين الدين ابي محمد علي بن يونس: الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم، تحقيق: محمد باقر البهودي، المكتبة المرتضوية لإحياء آثار الجعفرية.
٧٦. العجلوني الجراحي: كشف الخفاء و مزيل الألباس...، اشرف على طبعه: احمد القلاش، مؤسسة الرسالة، الطبعة السادسة، ١٤١٦ ق.
٧٧. العزاوي، عباس: تاريخ العراق بين الاحتلالين، شريف الرضي، قم، ١٤١٠ ق .
٧٨. الفقه المنسوب للإمام الرضا عليه السلام (فقه الرضا)، تحقيق: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، نشر المؤتمر العالمي للإمام الرضا عليه السلام، الطبعة الاولى، مشهد، ١٤٠٦ ق .
٧٩. القزويني، مولى رضى بن نبى: ن ظلم الزهراء عليها السلام من اوراق دماء آل العباء، تحقيق السيد مهدي الرجائي، انتشارات شريف الرضي، الطبعة الاولى، قم، ١٤١٧ ق.
٨٠. المتقى الهندي، علاء الدين علي: كنز العمال فى سنن الاقوال و الافعال، صححه و وضع فهارسه: شيخ صفوة السقا، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٩ ق.
٨١. المَحلى، جلال الدين محمد و السيوطي، جلال الدين عبدالرحمان: تفسير الجلالين، عالم الكتب، الطبعة الاولى، بيروت، ١٤١٦ ق.
٨٢. المحمودى، محمد باقر: نهج السعادة فى مستدرک نهج البلاغه، تصحيح: عزيز آل طالب، مؤسسة الطباعة و النشر وزارة الثقافة و الإرشاد الاسلامی، الطبعة الاولى، طهران، ١٤١٨ ق.
٨٣. المشهدي، شيخ ابو عبدالله محمد بن جعفر: المزار الكبير، تحقيق: جواد القيومي، الطبعة الاولى، نشر قیوم، قم، ١٤١٩ ق.

٨٤ الموسوي الهندي، السيد ناصر حسين: افحام الاعداء والخصوم بتكذيب ما افتروه على سيدتنا ام كلثوم عليها سلام الملك الحي القيوم، تقديم و تحقيق: محمد هادي الأميني، اصدار مكتبة نينوى الحديثة، تهران.

٨٥ النجمي، محمد صادق: اضواء على الصحيحين، ترجمه: يحيى كمالى البحراني، مؤسسة المعارف الاسلامية، الطبعة الاولى، قم، ١٤١٩ ق.

٨٦ النورى الطبرسى، ميرزا حسين: نفس الرحمان فى فضائل سلمان عليه السلام، تحقيق و تصحيح اياذ كمالى اصل، پاد انديشه، قم، ١٤١٣ ق .

٨٧ النيشابورى، محمد بن الفتال: روضة الواعظين، منشورات مكتبة الحيدرية، مقدمه: السيد حسن الخراسان، نجف، ١٣٨٦ ق.

٨٨ الهاشمى البصرى، محمد بن سعد: الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد عبدالقادر عطاء، دارالكتب العلمية، الطبعة الاولى، ١٤١٠ ق.

٨٩ الهيمى المكى، احمد بن حجر: الصواعق المحرقة على اهل الرفض والضلال و الزندقة، تحقيق: عبدالرحمن بن عبدالله التركي و كامل محمد الخراط، مؤسسة الرسالة، الطبعة الاولى، بيروت، ١٤١٧ ق.

٩٠. \_\_\_\_\_: الصواعق المحرقة فى الرد على اهل البدع و الزندقة، قدم له: السيد طيب الجزائرى، مكتبة الهدى، النجف الاشرف و مكتبة مرتضى، تهران، من نسخة المطبوعة بمصر (١٣١٢)، ١٣٨٧ ق.

٩١. امام الثعلبى، ابواسحاق احمد: الكشف و البيان (تفسير الثعلبى)، تحقيق: محمد بن عاشور، داراحياء التراث العربى، الطبعة الاولى، بيروت، ١٤٢٢ ق .

٩٢. امين، سيد محسن: اعيان الشيعة، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت، بى تا.

٩٣. انصارى، مرتضى: زندگانی و شخصیت شيخ انصارى، كنگره جهانى شيخ انصارى، اهواز، ١٣٨٠ ق .

٩٤. انصارى، مرتضى: فرائد الاصول، مجمع فكر اسلامى، قم، ١٤١٩ ق .

٩٥. ايازى، السيد محمد علي: المفسرون حياتهم و منهجهم، مؤسسة الطباعة و النشر وزارة الثقافة و الإرشاد الاسلامى، الطبعة الاولى، طهران، ١٤١٤ ق .

٩٦. بحر العلوم، سيد محمد مهدي: الدررة النجفية، دارالزهراء، بيروت، ١٤٠٦ ق .
٩٧. \_\_\_\_\_: الفوائد الرجالية، تحقيق محمد صادق بحر العلوم، مكتبة الصادق، تهران، ١٣٦٣ ش .
٩٨. بحراني، سيد هاشم: البرهان في تفسير القرآن، تحقيق و نشر مؤسسه بعثت، قم، ١٤١٥ ق .
٩٩. \_\_\_\_\_: المعالم الزلفي في بيان احوال النشأة الاولى والاخرى، كانون انتشارات عابدي، تهران.
١٠٠. \_\_\_\_\_: مدينة المعاجز، مؤسسة النعمان، بيروت، ١٤١١ ق .
١٠١. بحراني، عبد الله: عوالم العلوم، تحقيق سيد محمد باقر موحد ابطحي اصفهاني، مدرسه امام مهدي، قم، ١٤٠٧ ق .
١٠٢. بخاري الجعفي، ابي عبدالله محمد بن اسماعيل: صحيح، دار ابن كثير و اليمامة، الطبعة الخامسة، دمشق، ١٤١٤ ق .
١٠٣. بلاذري، احمد بن يحيى: انساب الأشراف، حققه: سهيل زكار و رياض زركلي، دارالفكر، الطبعة الاولى، بيروت، ١٤١٧ ق .
١٠٤. بهائي، محمد بن حسين: كشكول، ترجمه صادق برزگر بفروني، صبح بيروزي، قم، ١٣٨٨ .
١٠٥. \_\_\_\_\_: مفتاح الفلاح، دارالاضواء، بيروت، ١٤٠٥ ق .
١٠٦. بيرجندی، محمد باقر: كبريت احمر، صبح بيروزي، قم، ١٣٨٥.
١٠٧. بيضاوي، ناصر الدين ابي الخير عبدالله بن عمر: انوار التنزيل و اسرار التأويل، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي، الطبعة الثانية، مصر، ١٣٨٨ ق .
١٠٨. ترمذي: الجامع الصحيح، تحقيق: ابراهيم عطوة عوض، دارعمران، بيروت.
١٠٩. تهراني، آقابزرگ: الدررمة الى تصانيف الشيعة، دارالاضواء، بيروت، ١٤٠٣ ق .
١١٠. جزايري، سيد نعمة الله: انوار النعمانية، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت.
١١١. حائري، محمد مهدي: شجرة الطوبى، مكتبه حيدريه، ١٣٨٥ ق .
١١٢. حاجي خليفه، مصطفى بن عبدالله: كشف الظنون عن اسامي الكتب و الفنون، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤١٣ ق .
١١٣. حافظ طبراني: المعجم الأوسط، تحقيق: محمود الطحان، مكتبة المعارف، الطبعة الاولى، رياض، ١٤١٥ ق .
١١٤. \_\_\_\_\_: المعجم الكبير، دارالكتب العلمية، بيروت.

١١٥. حاكم النيسابوري، ابي عبدالله محمد بن عبدالله: المستدرک على الصحيحين، دارالمعرفة الطبعة الاولى، بيروت، ١٤١٨ ق .
١١٦. حراني، حسن بن علي: تحف العقول عن آل الرسول، منشورات مؤسسة الاعلمى، الطبعة الخامسة، بيروت، ١٣٩٤ ق .
١١٧. حر عاملي الشيخ محمد بن الحسن: اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، تحقيق: سيد هاشم الرسولي، دارالكتب اسلاميه، ١٣٩٩ ق .
١١٨. ———: وسائل الشيعة، تحقيق: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الثالثة، قم، ١٤١٦ ق .
١١٩. حسيني عاملي، سيد جواد بن محمد: مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة، دفتر انتشارات اسلامي وابسته جامعه مدرسين، قم، ١٤١٩ ق .
١٢٠. حسيني نجفي، سيد شرف الدين علي: تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، تحقيق مؤسسة الامام المهدي، الطبعة الاولى، قم، ١٤٠٧ ق .
١٢١. حلي، حسن بن سليمان: المحتضر، تحقيق سيد علي اشرف، المكتبة الحيدرية، قم، ١٤٢٤ ق .
١٢٢. حلي، علامه حسن بن يوسف: رجال، تحقيق: جواد القيومي الاصفهاني، مؤسسة النشر الاسلامي، الطبعة الاولى ١٤١٥ ق .
١٢٣. ———: كشف اليقين في فضائل امير المؤمنين، تحقيق: حسين درگاهي، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، الطبعة الثانية، ١٤١٦ ق .
١٢٤. ———: منتهى المطلب، چاپ سنگي، بي جا، بي تا.
١٢٥. ———: نهج الحق وكشف الصدق، ترجمه: علي رضا كهنسال، انتشارات تاسوعا، چاپ اول، مشهد، ١٣٧٩.
١٢٦. خصيبي، حسين بن حمدان: الهداية الكبرى، دارالبلاغ، بيروت، ١٤١٩ ق .
١٢٧. خطيب بغدادي، احمد بن علي: تاريخ بغداد، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤١٧ ق .
١٢٨. خوارزمي، ابي المؤيد الموفق بن احمد: المناقب، تحقيق: شيخ مالك المحمودي، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، الطبعة الثالثة، ١٤١٧ ق .
١٢٩. ———: مقتل الحسين، تحقيق: محمد السماوي، انوار الهدى، الطبعة الاولى، قم، ١٤١٨ ق .
١٣٠. خوش كنار، حيدر علي: خاوران نامه، مشهد، ١٣٧٦ .

١٣١. دولابي، ابوبشر محمد بن احمد بن حماد: الذرية الطاهرة النبوية، تحقيق سيد محمد جواد حسيني جلالى، دفتر انتشارات اسلامى وابسته جامعه مدرسین، قم، ١٤٠٧ ق .
١٣٢. دولتشاه سمرقندى، علاء الدوله بختى شاه: تذكرة الشعراء، انتشارات پديده «خاور» (كلالة خاور)، چاپ دوم، تهران، ١٣٦٦.
١٣٣. دياربكرى، حسين: تاريخ الخميس فى احوال انفس نفيس، دارصادر، بيروت، بى تا .
١٣٤. دينورى، ابن قتيبه: الامامة والسياسة، تحقيق طه محمد زبنى، موسسه حلبى وشركاء، قاهره، بى تا .
١٣٥. ذهبى، شمس الدين محمد: سير اعلام النبلاء، تحقيق شعيب الارنؤوط و مأمون الصاغر جى، موسسه الرساله، بيروت، ١٤١٣ ق .
١٣٦. راوندى، قطب الدين: الدعوات، تحقيق و نشر مدرسه امام مهدي، قم، ١٤٠٧ ق .
١٣٧. زرندى، جمال الدين محمد: نظم درر السمطين فى فضائل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطين، تحقيق محمد هادى امينى، مكتبة امير المؤمنين عليه السلام العامة، نجف، ١٣٧٧ ق .
١٣٨. سبزوارى، ملا هادى: شرح الاسماء الحسنى، كتابخانه بصيرتى، قم، بى تا .
١٣٩. سبط بن الجوزى، يوسف بن فرغلى: تذكرة الخواص، قدم له: السيد محمد صادق بحر العلوم، منشورات مطبعة الحيدرية، نجف، ١٣٨٣ ق .
١٤٠. سپهر، ميرزا محمد تقى: ناسخ التواريخ، كتاب فروشى اسلاميه، تهران، بى تا .
١٤١. سعيدزاده، سيد محسن: بزرگان قائن، مؤلف، قم، ١٣٦٩.
١٤٢. سماوى، محمد بن طاهر: ابصار العين فى انصار الحسين، تحقيق: شيخ محمد جعفر طبسى، مركز دراسات اسلامى، چاپ اول، ١٣٧٧.
١٤٣. سيد بن طاووس، رضى الدين على: اللهوف فى قتلى الطفوف، انوار الهدى، الطبعة الاولى، قم ١٤١٧ ق .
١٤٤. \_\_\_\_\_: اقبال الأعمال: قدم له و علق عليه: الشيخ حسين الاعلمى، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، الطبعة الاولى، بيروت ١٤١٧ ق .
١٤٥. \_\_\_\_\_: مصباح الزائر، تحقيق: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الاولى، قم، ١٤١٧ ق .
١٤٦. شرف الاسلام بن سعيد المحسن بن كرامه: تنبيه الغافلين عن فضائل الطالبين، تحقيق سيد تحسين آل شبيب موسوى، مركز غدیر، قم، ١٤٢٠ ق .
١٤٧. شريف رضى: نهج البلاغه، ترجمه دكتور سيد جعفر شهيدى، انتشارات علمى و فرهنگى، تهران، ١٣٧٨ .



١٤٨. شوستري، قاضى نورالله: مجالس المؤمنين، انتشارات كتاب فروشى اسلاميه، ١٣٥٤.
١٤٩. صحيفه الرضا، ترجمه: جواد قيومي، انتشارات جامعه مدرسين، قم .
١٥٠. صدر المتألهين شيرازي، محمد بن ابراهيم: تفسير القرآن الكريم، تحقيق محمد خواجهوى، بيدار، قم، ١٣٦٦ .
١٥١. صدوق، ابوجعفر محمد بن على: التوحيد، جامعه مدرسين، قم، ١٣٩٨ ق .
١٥٢. \_\_\_\_\_: امالى، تحقيق: قسم الدراسات الاسلاميه، مؤسسة البعثة، الطبعة الاولى، قم، ١٤١٧ ق .
١٥٣. \_\_\_\_\_: ثواب الاعمال، تحقيق سيد محمد مهدى خرسان، منشورات شريف رضى، قم، ١٣٦٨ .
١٥٤. \_\_\_\_\_: خصال، صححه وعلق عليه: على اكير الغفارى، منشورات جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية، قم، ١٤٠٣ ق .
١٥٥. \_\_\_\_\_، عقاب الاعمال، ترجمه: على اكير غفارى، نشر صدوق، چاپ دهم، ١٣٦٧.
١٥٦. \_\_\_\_\_، علل الشرائع، دارالحجة للثقافة، الطبعة الاولى، ١٤١٦ ق .
١٥٧. \_\_\_\_\_: عيون اخبار الرضا، صححه وعلق عليه شيخ حسين اعلمى، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٤ ق .
١٥٨. \_\_\_\_\_، كمال الدين وتمام النعمة، صححه وعلق عليه: شيخ حسين الاعلمى، مؤسسة الاعلمى، بيروت، ١٤١٢ ق .
١٥٩. \_\_\_\_\_، معانى الاخبار، تصحيح: على اكير الغفارى، دارالمعرفة، بيروت، ١٣٩٩ ق .
١٦٠. \_\_\_\_\_، من لا يحضره الفقيه، صححه وعلق عليه: على اكير الغفارى، منشورات جماعة المدرسين، قم.
١٦١. صفا، ذبيح الله: تاريخ ادبيات در ايران، انتشارات فردوس، چاپ يازدهم، تهران، ١٣٧٣.
١٦٢. صفدى، صلاح الدين: الوافى بالوفيات، تحقيق ابراهيم بن سهل و احمد بن طولوت، نشرات الاسلاميه، چاپ سوم، بيروت، ١٤١١ ق .
١٦٣. طباطبائى، سيد على: رياض المسائل فى بيان احكام الشرع بالدلائل، تحقيق و نشر دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين، قم، ١٤١٩ ق .
١٦٤. طبرسى، احمد بن على: الاحتجاج، تحقيق: الشيخ ابراهيم بهارى و الشيخ محمد هادى به، انتشارات اسوه، الطبعة الاولى، قم، ١٤١٣ ق .

١٦٥. طبرسى، امين الاسلام فضل بن حسن: اعلام الورى بأعلام الهدى، الطبعة الاولى، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ١٤١٧ ق .
١٦٦. ———: مجمع البيان، اعلمى، بيروت، ١٤١٥ ق .
١٦٧. طبرسى نورى، ميرزا حسين: لؤلؤ و مرجان، چشم اندازى به تحريفات عاشورا، تحقيق: مصطفى درايى، انتشارات استاد احمد مطهرى، چاپ اول، قم، ١٣٧٩.
١٦٨. ———: مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تحقيق: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الاولى، قم، ١٤٠٧ ق.
١٦٩. ———: نجم الثاقب، مسجد مقدس جمكران، چاپ اول، قم، ١٣٧٥ .
١٧٠. طبرى امامى، محمد بن جرير: المسترشد فى الامامة، تحقيق احمد محمودى، مؤسسة الثقافة الاسلامية لكوشانور، قم، ١٤١٥ ق .
١٧١. طبرى صغير، ابو جعفر محمد بن جرير: دلائل الامامة، تحقيق و نشر مؤسسة البعثه، قم، ١٤١٣ ق .
١٧٢. طبرى، محب الدين: ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى، مكتبة القدسى، قاهره ١٣٥٦ ق .
١٧٣. طوسى، محمد بن حسن: الأمالى، تحقيق: مؤسسة بعثت، انتشارات دارالثقافه، قم، ١٤١٤ ق.
١٧٤. ———: الفهرست، تحقيق جواد قيوى، موسسه نشر الفقاهه، قم، ١٤١٧ ق .
١٧٥. ———: تهذيب الأحكام، حقق و علّق عليه: السيد حسن الموسوى الخراسان، دارالكتب الاسلامية، نجف الأشرف، الطبعة الثانية، ١٣٨٠ ق.
١٧٦. ———: مصباح المتهجد، مؤسسة الفقه الشيعة، الطبعة الاولى، ١٤١١ ق.
١٧٧. طوسى، نصير الدين: شرح اشارات، نشر البلاغه، قم، ١٣٧٥ .
١٧٨. عاملى، سيد محمد: نهاية المرام فى شرح مختصر شرائع الاسلام، تحقيق حاج آقا مجتبى عراقى و ديكران، دفتر انتشارات اسلامى وابسته جامعه مدرسين، قم، ١٤١٣ ق .
١٧٩. عبيدلى، محمد بن ابى جعفر: تهذيب الانساب، كتابخانه آية الله العظمى مرعشى نجفى، قم، ١٤١٣ ق .
١٨٠. عزالدين بن الأثير الجزرى، ابى الحسن على بن محمد: اسد الغابة فى معرفة الصحابة، صححه عادل احمد الرفاعى، دار إحياء التراث العربى، الطبعة الاولى، بيروت، ١٤١٧ ق.
١٨١. ———: الكامل فى التاريخ، دارصادر، بيروت، ١٣٨٥ ق .
١٨٢. علم الهدى، سيد مرتضى: الشافى فى الامامة، مؤسسه اسماعيليان، چاپ دوم، قم، ١٤١٠ ق .
١٨٣. ———: امالى، كتابخانه آية الله العظمى مرعشى نجفى، قم، ١٤٠٣ ق .

١٨٤. عماد الدين الطبري، ابي جعفر محمد بن ابي القاسم: بشارة المصطفى لشيعه المرتضى، محمد حسن الجواهري، منشورات مكتبة الحيدرية، نجف، الطبعة الثانية، ١٣٣٨ ق.
١٨٥. عمرى نسابه: المجدى فى انساب الطالبين، تحقيق: احمد مهدي دامغانى، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، الطبعة الاولى، ١٤٠٩ ق.
١٨٦. غروى نائينى، نهلا: محدثات شيعه، انتشارات دانشگاه تربيت مدرس، چاپ اول، تهران، ١٣٧٥.
١٨٧. فاضل الدربندي، شيخ آغان عابد: اكسير العبادات فى اسرار الشهادات، تحقيق: شيخ محمد جمعه بادي و عباس ملا عطية الجمري، شركة المصطفى للخدمات الثقافية، الطبعة الاولى، المنامة، ١٤١٥ ق.
١٨٨. فتاوى ابن جنيد، اعداد آية الله شيخ على بناه اشتهاى، دفتر انتشارات اسلامى وابسته جامعه مدرسين، قم، ١٤١٦ ق.
١٨٩. فخرراى، محمد بن عمر: التفسير الكبير، تحقيق و نشر: دار احياء التراث العربى، الطبعة الثانية، بيروت، ١٤١٧ ق.
١٩٠. فرات الكوفى، فرات بن ابراهيم: تفسير، تحقيق: محمد الكاظم، مؤسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الاسلامى، الطبعة الاولى، طهران ١٤١٠ ق.
١٩١. على اصغر: آل بويه و اوضاع زمان ايشان، انتشارات صبا، چاپ سوم، ١٣٦٦.
١٩٢. فيض كاشانى، مولى محسن: قرة العيون فى اعز الفنون، تصحيح حسن قاسمى، مدرسة على شهيد مطهرى، ١٣٨٧.
١٩٣. ———: تفسير صافى، صححه و علق عليه: شيخ حسين اعلمى، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، الطبعة الاولى، بيروت.
١٩٤. قضاى، محمد بن سلامه: مسند الشهاب، تحقيق حمدى عبدالمجيد السلفى، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٥ ق.
١٩٥. قطب الدين راوندى، ابو الحسين سعيد بن هبة الله: الخرائج والجرائح، تحقيق و نشر: مؤسسة الامام المهدي، الطبعة الاولى، قم، ١٤٠٩ ق.
١٩٦. قمى، شيخ عباس: فوائد الرضوية در احوال علماء مذهب جعفرى، بى جا، بى تا.
١٩٧. قمى، على بن ابراهيم: تفسير، صححه و علق عليه: سيد طيب الموسوى الجزائرى، الطبعة الاولى، دارالسرور، بيروت، ١٤١١ ق.

۱۹۸. قمی، میرزا ابوالقاسم: غنائم الايام فى مسائل الحلال والحرام، تحقيق عباس تبريزيان و ديگران، دفتر تبليغات اسلامى، قم، ۱۴۱۸ ق .
۱۹۹. قندوزى حنفى، سليمان بن ابراهيم: ينابيع المودة لذوى القربى، تحقيق: سيد على جمال اشرف الحسينى، دارالأسوة للطباعة و النشر، الطبعة الاولى، ۱۴۱۶ ق.
۲۰۰. كاشفى سبزوارى، ملا حسين: روضة الشهداء، تصحيح: عبدالرحيم عقيقى بخشايشى، نشر نويد اسلام، چاپ اول، قم، ۱۳۷۹.
۲۰۱. كتاب سليم بن قيس هلالى؛ تحقيق محمد باقر انصارى زنجانى، نشر الهادى، قم، ۱۳۷۳ .
۲۰۲. كنانى، محمد جعفر: نظم المتناثر من الحديث المتواتر، تحقيق شرف حجازى، دارالكتب السلفيه، مصر، بى تا .
۲۰۳. كرم جوتل ل: احياءى فرهنگى در عهد آل بويه (انسان گرايى در عصر رنسانس اسلامى)، ترجمه: محمد سعيد حنايى كاشانى، مركز نشر دانشگاهى، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۲۰۴. كفعمى، ابراهيم بن على: البلد الامين و الدرع الحصين، چاپ سنگى، بى تا، ۱۳۸۵ ق.
۲۰۵. كلينى، ابى جعفر محمد بن يعقوب: الكافى، صحه و علق عليه: على اكبر الغفارى، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ۱۳۶۷.
۲۰۶. كوفى، ابن اعثم: مقتل الحسين و قيام المختار، انوار الهدى، الطبعة الاولى، قم، ۱۴۲۱ ق.
۲۰۷. كوفى، محمد بن سليمان: مناقب الامام امير المؤمنين، تحقيق شيخ محمد باقر محمودى، مجمع احياء الثقافة الاسلاميه، قم، ۱۴۱۲ ق .
۲۰۸. گيلانى، احمد بن محمد: سراج الانساب، كتابخانه آية الله العظمى مرعشى نجفى، قم، ۱۴۰۹ ق .
۲۰۹. ليشى واسطى، على بن محمد: عيون الحكم و المواعظ، تحقيق حسين حسيني بيرجندى، دارالحديث، قم، ۱۳۷۶ .
۲۱۰. مازندرانى حائرى، محمد مهدي: معالى السبطين فى احوال السبطين الحسن و الحسين، كتابفروشى قرشى، تبريز، بى تا .
۲۱۱. مامقانى، عبدالله: تنقيح المقال فى علم الرجال، چاپ مرتضويه، نجف، ۱۳۵۰ ق.
۲۱۲. مجلسى، محمد باقر: بحار الانوار، چاپ آخوندى.
۲۱۳. مجلسى، محمد تقى: روضة المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه، تحقيق سيد حسين موسى كرمانى و ديگران، مؤسسه فرهنگى اسلامى كوشانپور، چاپ دوم، قم، ۱۴۰۶ ق .

۲۱۴. محقق سبزواری، محمد باقر: ذخیره المعاد فی شرح الارشاد، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، بی تا.
۲۱۵. محلاتی، ذبیح الله: ریاحین الشریعة در ترجمه بانوان دانشمند شیعه، دارالکتب الاسلامیه.
۲۱۶. مدرس بستان آبادی: شهر حسین یا جلوگاه عشق، انتشارات جهان، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۳ ق.
۲۱۷. مدرسی تبریزی، محمد علی: ریحانة الادب، خیام، تهران، ۱۳۷۴.
۲۱۸. مرعشی، سید محمود: المسلسلات فی الاجازات، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۱۶ ق.
۲۱۹. مزنی، ابی الحجاج یوسف: تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، تحقیق بشار عواد معروف، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۳ ق.
۲۲۰. مسعودی، علی بن الحسین: مروج الذهب، تحقیق شارل پسلا، منشورات الجامع، بیروت، ۱۹۶۶.
۲۲۱. مسلم بن حجاج: صحیح، الطبعة الاولى، دارالمغنی ریاض و دار ابن حزم بیروت، ۱۴۱۹ ق.
۲۲۲. ———: صحیح، محمد فؤاد عبدالباقی، دار احیاء الکتب العربیة، الطبعة الاولى، ۱۳۷۴ ق.
۲۲۳. مسند زید بن علی، تحقیق احد علماء الزیدین، دارالحیاء، بیروت، بی تا.
۲۲۴. مصباح الشریعة، المنسوب بامام صادق علیه السلام، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، الطبعة الاولى، بیروت، ۱۴۰۰ ق.
۲۲۵. معتمد الدوله، فرهاد میرزا: قمقام زخار و صمصام بتار، کتاب فروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۷۷.
۲۲۶. مفید، محمد بن محمد: الاختصاص، تحقیق: علی اکبر الغفاری و سید محمود الزرنندی، دارالمفید، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
۲۲۷. ———: الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ترجمه و شرح: سید هاشم رسولی محلاتی، نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.
۲۲۸. ———: المزار، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق.
۲۲۹. ———: امالی، ترجمه: حسین استاد ولی، بنیاد پژوهش های اسلامی، مشهد، ۱۳۶۴.
۲۳۰. مقدس اردبیلی، مولی احمد: مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۱ ق.
۲۳۱. موحد الأبطحی، السید محمد باقر: التفسیر المنسوب الی الامام ابی محمد حسن العسکری، الطبعة الاولى، مؤسسة الامام المهدي، قم، ۱۴۰۹ ق.

٢٣٢. موسوعه كلمات الامام الحسين عليه السلام، اعداد قسم الحديث، معهد تحقيقات باقر العلوم، قم، ١٤١٥ ق.

٢٣٣. موسى الخوانساري، محمد باقر: روضات الجنات في احوال العلماء والسادات، تحقيق: اسد الله اسماعيليان، مكتبة اسماعيليان، قم.

٢٣٤. موسى المقرم، سيد عبدالرزاق: سردار كربلا، ترجمه العباس بن امير المؤمنين، ترجمه: ناصر پاك پرور، چاپ سوم، ١٤١٦ ق.

٢٣٥. ميرخواند، محمد بن خاوند شاه: روضة الصفا في سيرة الانبياء والملوك والخلفاء، تصحيح و تحشيه: جمشيد كيانفر، چاپ اول، انتشارات اساطير، ١٣٨٠.

٢٣٦. ميرداماد، محمد باقر بن محمد: الروايع السماوية، دار الحديث، تحقيق: غلامحسين قيصر به ها، نعمة الله الجليلي، الطبعة الاولى، ١٤٢٢ ق.

٢٣٧. \_\_\_\_\_: الروايع السماوية، كتابخانه آية الله العظمى مرعشي نجفي، قم، بي تا.

٢٣٨. نجفي، محمد حسن: جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، تحقيق: محمد القوجاني، الطبعة السابعة، دار احياء التراث العربي، بيروت.

٢٣٩. نجم الدين ابوالقاسم: المعتبر في شرح المختصر، به اشراف آية الله مكارم شيرازي، مؤسسه سيد الشهداء، قم، ١٣٦٤.

٢٤٠. نراقي، مولى احمد: مستند الشيعة في احكام الشريعة، تحقيق: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الاولى، قم، ١٤١٨ ق.

٢٤١. نسائي، ابو عبد الرحمن: خصائص امير المؤمنين، تحقيق محمد هادي اميني، مكتبة نينوى الحديثه، تهران، ١٤١٦ ق.

٢٤٢. هيثمي، نورالدين علي: مجمع الزوائد و منبع الفوائد، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٨ ق.

## فهرست اشخاص

|   |  |
|---|--|
| ابن جوزی، ۱۹۵، ۱۹۶                              | آخوند ملا علی زنجانی، ۱۷۶                    |
| ابن حبیب، ۵۱، ۵۸                                | آدم، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۱                      |
| ابن حجاج، ۳۹                                    | آمینہ، ۱۹۶                                   |
| ابن حجر، ۶۱، ۲۸۶                                | ابوالحسن العلوی الحسینی، ۲۰۲                 |
| ابن حمزه، ۱۶۷، ۲۴۴                              | اباعبدالله، ۲۸۶                              |
| ابن خلکان، ۹۴                                   | ابراهیم، ۲۹، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۲، ۲۵۶، ۲۸۷    |
| ابن زهره، ۱۵۱                                   | ابراهیم بن ابی شمال، ۲۷۹                     |
| ابن شعناء، ۷۹                                   | ابراهیم بن حسن بن عبیدالله، ۶۵               |
| ابن شهر آشوب، ۵۳، ۵۵، ۶۰، ۶۷، ۷۰، ۱۵۵           | ابراهیم بن حسن مثنی، ۱۹۷                     |
| ۱۹۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۷، ۲۷۹                         | ابراهیم بن عبدالله بن الحسن المثنی، ۱۹۰، ۲۰۳ |
| ابن طلحه شافعی، ۲۴۳                             |  |
| ابن عباس، ۳۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۷، ۲۸۹                | ابراهیم خلیل، ۲۲۸، ۲۲۹                       |
| ابن عنبہ حسنی، سید احمد بن علی بن<br>الحسین، ۹۷ | ابراهیم خلیل الله، ۱۰۳، ۱۴۶                  |
| ابن فهد حلی، ۱۵۸، ۲۰۹                           | ابراهیم دیزج، ۲۸۰                            |
| ابن قاسم، ۱۹۰                                   | ابلیس، ۱۰۷                                   |
| ابن قولویه، ۱۳۷، ۱۷۷، ۲۳۳                       | ابن ابی الحديد، ۵۵، ۵۶، ۱۱۱، ۱۳۵، ۱۹۶، ۲۶۱   |
| ابن کثیر شامی، ۲۰۲، ۲۷۵                         | ابن ابی یعفور، ۱۳۹                           |
| ابن معینہ حسینی، ۲۰۵                            | ابن اثیر، ۴۹، ۱۶۸، ۲۱۱، ۲۵۴، ۲۸۶             |
| ابن نما، ۱۰۰، ۲۶۷                               | ابن ادریس، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۲۹    |
| ابن نما، ۲۶۷                                    | ابن اعثم کوفی، ۲۵۸                           |
| ابواسحاق اسفراینی، ۹۴، ۲۶۸                      | ابن العلقمی، ۲۶۱                             |
| ابوالحسن صنعانی، ۲۶۱                            | ابن جنید، ۱۶۷                                |

۲۹. ابوالحسن عبدري، ۲۴۶، ۲۴۳، ۲۱۵
- ابوالفرج اصفهانی، ۵۰، ۶۹، ۷۷، ۱۸۳، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۸۹، ۱۹۳
- ۱۹۵ ابوهريره، ۲۹، ۶۰
- ابوالقاسم، ۲۵۷ ابویعلی حمزة بن قاسم، ۶۸
- ابوالقربه، ۹۷ ابی السعود، ۲۳
- ابو بصير، ۱۵۴، ۲۷۹ ابی ایوب انصار، ۲۲۸
- ابوبکر بن ابوقحافه، ۲۸، ۷۲، ۱۹۲ ابی بکر الحسین، ۱۹۷
- ابوبکر بن الخطیب الخوارزمی، ۳۲ ابوبکر بن علی بن ابی طالب (محمد اصغر)، ۵۴
- ابوبکر بن مردویه، ۳۲ ابی عبدالله، ۲۸۱
- ابوبکر بن مستعصم، ۲۶۱، ۲۶۲ ابی عبدالله نعمت بن عبدالله، ۲۰۵
- ابو حمزة ثمالی، ۸۴، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۴۹، ۲۲۱ ابی قره، ۱۸۶
- ابو حنیفه، ۲۰۳ ابی هاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه، ۱۸۹
- ابوذر، ۱۲۸، ۱۵۱ احمد بن حجر عسقلانی، ۲۸۷
- ابوسعید عصفری عباد کوفی، ۲۲۲ احمد بن حنبل، ۲۰۰، ۲۲۶، ۲۲۷
- ابوطالب، ۲۰۱، ۲۴۹ احمد بن ربیعہ کاتب، ۱۷۰
- ابو طالب بن عبدالمطلب، ۴۲ احمد بن علی بن الحسین، ۲۰۵
- ابوطالب بن عبدالمطلب، ۷۲ احمد بن موسی شاه چراغ، ۱۸۱
- ابو عبد القدوس کوفی، ۲۲۷ اربلی، علی بن عیسی، ۳۳
- ابو عبدالله حافظ، ۱۷۳ ارقم بن ثعلبه، ۲۸۷
- ابو عدی، ۱۹۷ استر آبادی، شمس الدین محمد، ۵۱
- ابو علقمه، ۳۳ اسماعیل بن ابراهیم، ۱۹۹، ۲۳۲
- ابو علی تکمله، ۲۷۵ اسماعیل بن سهل، ۲۷۹
- ابو علی فارسی، ۲۷۴ اسماء، ۶۱
- ابو عمر کشی، ۲۷۹ اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر، ۱۹۲
- ابولهب، ۱۰۵ اسماء بنت عقیل بن ابی طالب، ۷۰
- ابومحمد عبدالله بن محمد بن عقیل، ۶۱ اسماء بنت عمیس، ۵۶
- ابومخنف لوط بن یحیی، ۸۷، ۹۴، ۹۵، ۱۰۳ اصبع بن نباته، ۲۳۴



بحرالعلوم، سید محمد مهدی، ۹۳، ۱۳۷، ۱۶۳، ۲۲۳

بحرانی، ابن عصفور، ۸۸، ۹۰

بحرانی، ابن میثم، ۵۲

بحرانی، سید هاشم، ۴۷، ۹۹

بحرانی، عبدالله بن نورالله، ۱۲۴

بحیراء، ۷۲

بخاری، ۲۷، ۷۲

بخاری، ابونصر، ۱۲۴

بُریر بن خضیر، ۱۰۰، ۱۵۲

بصری، عبدالله بن حماد، ۴۰

بلال، ۷۲

بنت شمعون قبطیه، ۲۸۷

بنی اسد، ۱۴۳

بنی عباس، ۲۰۱

بهائی، محمد بن حسین، ۱۳۸، ۱۴۶، ۲۷۵

بهاء الدوله ابن بابویه، ۲۰۲

بهبهانی، محمد باقر، ۱۳۹

بیضاوی مفسر، ۲۳

بیهقی، ابوبکر، ۹۴

ترمذی، محمد بن عیسی، ۶۱، ۷۲

تستری کاظمی، اسدالله، ۹۳

تلعکبری، هارون بن موسی، ۶۸، ۱۳۶

تهرانی، عبدالحسین، ۸۹

ثعلبی، محمد بن اسحاق، ۲۷، ۳۰

جابر انصاری، ۱۵۵، ۲۵۶

جارالله زمخشری، ۲۰۵

جامی، عبد الرحمان، ۱۳۹

جسرنیل، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۵۸، ۸۶، ۱۲۷، ۲۰۳

۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۷۰، ۲۸۶

اعمش کوفی، ۲۷، ۱۶۹

افطس، ۱۹۳، ۲۰۴

افلاطون، ۱۱۵

الحسن، ۳۲، ۲۰۵

الحسین بن علی، ۲۰۵

الکاظمی التستری، ۱۶۷

الله، ۲۸۶

ام اسحاق بنت طلحة بن عبیدالله، ۱۹۳

ام البنین، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۶، ۶۱، ۷۷، ۸۲

ام النبین، ۵۱، ۵۴

امام موسی بن جعفر، ۲۸، ۱۴۹، ۲۰۴

امامه بنت زینب، ۵۰، ۶۰

ام ایمن، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۷۳، ۲۸۳، ۲۸۶

ام حبیب بنت ربیعہ، ۵۴

ام حبیب بنت عمر بن علی، ۷۰

امراء القیس، ۱۹۶

ام سلمه، ۳۴، ۶۰

ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر، ۱۹۲

ام کلثوم، ۵۴، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۲۶۳، ۲۷۳، ۲۸۲

ام کلثوم بنت عبدالله بن جعفر، ۶۹

ام کلثوم صغری، ۶۰

ام لیلی، ۷۳

ام موسی بنت عمر بن علی، ۷۰

امیر تیمور، ۲۰۵

امیمه، ۱۹۶

انصاری، ثابت بن قیس بن شماس، ۳۷

انصاری، شیخ مرتضی، ۱۶۰

انصاری، مرتضی، ۱۰۶، ۱۳۰

ایروانی، محمد، ۱۳۱

- جرباء بنت قسامه، ۱۹۳  
 جریر، ۱۹۵  
 جزایری، سید نعمت الله، ۱۳۲، ۲۸۲  
 جعفر، ۴۲، ۱۵۲  
 جعفر اکبر، ۵۰  
 جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی زینبی، ۶۲  
 جعفر بن ابوطالب، ۳۳، ۵۵، ۶۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۲۳  
 جعفر بن علی، ۲۵۳  
 جعفر بن علی بن ابی طالب، ۵۴  
 جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، ۳۴، ۴۰، ۵۰، ۵۲، ۵۸، ۶۱، ۷۰، ۸۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵  
 ۲۷۹  
 جعفر بن محمد صادق، ۲۵۹  
 جعفر بن یحیی برمکی، ۲۰۵  
 جعفر کذاب، ۱۸۴  
 جلال الدین الحسن الکریم الزاهد، ۲۰۵  
 جمیل، ۱۹۵  
 جون، ۲۸۴، ۲۸۵  
 جویریة بن بدر التمیمی، ۲۵۲  
 حائری یزدی، سید علی، ۱۳۴  
 حاجب عبید الله بن زیاد، ۲۶۷  
 حاج میرزا حسین، ۱۷۷  
 حاج میرزا خلیل، ۱۷۷  
 حافظ زرندی، ۲۷  
 حبیب بن مظاهر، ۱۰۰، ۱۴۶، ۱۵۲، ۲۴۶، ۲۵۵  
 ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۷۲  
 حجاج بن مسروق، ۲۵۱  
 حجاج بن یوسف، ۶۹، ۷۰، ۷۱  
 حجة، ۲۰۰  
 حجة الاسلام رشتی، ۱۶۳  
 حجة بن الحسن، ۶۸، ۱۵۳  
 حر بن یزید ریاحی، ۱۴۵، ۱۵۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۷۷، ۲۸۳  
 حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۰۲، ۲۶۴  
 حزام بن خالد بن دارم، ۵۱  
 حزام بن خالد بن ربیعہ، ۴۹، ۵۱  
 حسام الدین منجم، ۲۶۲  
 حسن بن عبیدالله بن عباس، ۲۷، ۴۲، ۶۵، ۱۵۳، ۱۸۴  
 حسن بن علی العسکری، ۳۵، ۶۰، ۶۶، ۶۷، ۱۰۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۱۰  
 حسن بن علی بن ابی طالب، ۲۵، ۲۶، ۵۴، ۷۰، ۸۴، ۸۷، ۱۲۹، ۱۶۷، ۱۹۹  
 حسن بن علی بن شعبه، ۹۶  
 حسن بن فضل، ۲۷۵  
 حسن بن محبوب، ۲۲۴  
 حسن مثلث، ۱۹۷  
 حسن مثنی، ۷۱، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷  
 حسنی، عبدالعظیم، ۹۰، ۱۴۷  
 حسین بن عبدالصمد، ۲۸۷  
 حسین بن عبد الوهاب، ۵۳  
 حسین بن علی علیه السلام، ۲۵، ۲۶، ۳۲، ۵۱، ۵۲، ۵۸، ۷۰، ۷۱، ۷۹، ۸۱، ۸۵، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۴۹، ۱۵۱

|                                    |  |
|------------------------------------|--|
| حمیده، ۶۱                          | ۱۵۴، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۴،       |
| حمیری، ابو العباس عبدالله، ۵۸، ۲۲۵ | ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵،  |
| حوا، ۲۳۱                           | ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۳،  |
| خالد بن عبدالله المحض، ۱۹۵         | ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵،  |
| خدیدجه بنت خوینلد، ۵۵، ۱۵۶         | ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۸،  |
| خدیدجه بنت علی بن الحسین، ۷۱       | ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹،       |
| خدیدجه بن خوینلد، ۱۸۵              | حسین بن علی، ۲۵۱                         |
| خضر، ۱۵۶                           | حسین بن علی بن ابی طالب، ۲۷، ۴۰، ۴۲، ۵۴، |
| خوارزمی، بن احمد، ۸۰               | ۸۷، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸،   |
| خوله بنت جعفر بن قیس حنفیة، ۵۴، ۶۱ | ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۷۶،  |
| خولی بن یزید اصبحی، ۲۶۷            | ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۳،  |
| داوود اکبر، ۶۶                     | ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۷،  |
| دعل خزاعی، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۹، ۲۰۳      | ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۶                            |
| دوئلی، ابو الأسود، ۴۱              | حسین بن علی بی اطالب، ۱۳۲                |
| دیاج اصغر، ۱۹۹                     | حضینی، حسین بن همدان، ۱۳۸                |
| دیلمی، ۱۴۹                         | حفص بن غیاث، ۲۶۳                         |
| ذوالثدیة حر قوص بن زبیر تمیمی، ۲۲۶ | حق الیقین، ۹۴                            |
| ذهبی، محمد بن احمد، ۶۰             | حکم بن صلت، ۱۸۷                          |
| رازی، ابو الفتوح، ۴۱               | حکیم بن عباس کلبی، ۱۹۰                   |
| رباب، ۱۹۶                          | حلبی، ۲۱۳                                |
| ربیع بن خثیم، ۲۷۱                  | حلی، حسن بن یوسف، ۵۴، ۲۲۵                |
| ربیع، ۵۱                           | حمزة بن حسن بن عبیدالله، ۶۵              |
| رستم، ۲۳۰                          | حمزة بن حسن بن عبیدالله بن عباس، ۶۵      |
| رشتی، حبیب الله، ۱۳۲               | حمزة بن عبدالمطلب، ۳۳، ۴۲، ۱۲۴، ۱۵۲،     |
| رشید هجری، ۲۴۶، ۲۸۴                | ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۲۴                       |
| رضی الدین بن عبدالنبی قزوینی، ۲۶۴  | حمزة بن مصعب بن زبیر بن عوام، ۱۹۳        |
| رقیه بنت رسول الله، ۵۲             | حمزة بن موسی بن جعفر، ۶۸                 |
| رقیه بنت علی بن ابی طالب، ۵۴       | حمید بن زیاد، ۲۴۴                        |
| رکن الدوله حسن بن بابویه، ۱۷۵، ۲۷۵ | حمید بن قحطبه، ۲۰۳                       |
| ریطه، ۱۸۹                          | حمید بن مسلم ازدی، ۲۶۷                   |

|  |   |
|--|---|
| سلمان، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۲۲۶، ۲۴۲، ۲۹۰    | زاذان، ۱۵۵  |
| سلمان فارسی، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸   | زارع علقمی، ۲۸۵   |
| ۲۲۵، ۲۴۶                               | زبیر بن بکار، ۶۰  |
| سلیمان، ۲۳۲                            | زهرة بن سلیم، ۱۸۸   |
| سلیمان بن عبدالملک، ۶۲                 | زهری، ۲۴۹   |
| سلیمان بن قبه خزاعی، ۲۸۹               | زهیر بن قین، ۸۱، ۲۱۴، ۲۷۱   |
| سلیم بن قیس، ۱۵۳                       | زیدالنار، ۶۴، ۱۸۱   |
| سماعة بن مهران، ۱۵۷                    | زید بن علی، ۳۳، ۶۴، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۵                                     |
| سنبسی طائی، حکیم بن طفیل، ۹۲           | زید بن عمر، ۶۰  |
| سهل ساعدی، ۱۹۴                         | زید بن ورقا، ۹۲   |
| سید بن طاووس، ۵۵، ۶۲، ۱۲۶، ۱۴۶، ۱۴۷    | زینب بنت خدیجه، ۵۶  |
| ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۳۷، ۲۴۹، ۲۶۲ | زینب بنت رسول الله، ۵۲  |
| ۲۶۷، ۲۷۱                               | زینب بنت علی، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۸۸، ۱۰۱، ۱۲۳، ۱۸۱، ۲۳۴، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۸۲ |
| سید بن طاووس، ۱۸۵                      | زینب صغری، ۶۰، ۶۱   |
| سید جزائری، ۲۸۱                        | سالم بن قنانه، ۷۲   |
| سید حامد حسین نیشابوری هندی، ۱۹۴       | سبط بن جوزی، ۷۰   |
| سید حسین تستری، ۱۶۰                    | سپهر، عباس قلی خان، ۵۶  |
| سید حسین کرکی، ۱۵۶                     | سجاج، ۲۲۷   |
| سید علی بن الحسین عاملی اصفهانی، ۱۵۷   | سدید الدین، ۲۶۲   |
| سید علی تستری، ۱۶۰                     | سعد بن عبدالله، ۶۸، ۲۸۲   |
| سید علی طباطبائی، ۱۵۷                  | سعد بن عبیده، ۲۵۲   |
| سید مجدالدین محمد، ۲۵۹                 | سعد وقاص، ۲۳۰   |
| سید محمد، ۲۰۳                          | سعود بن عبد العزیز، ۱۵۷   |
| سید محمد اشرف، ۱۵۶                     | سعید بن جبیر، ۲۸  |
| سید محمد بن امام موسی، ۱۸۱             | سعید بن خثیم، ۱۸۷   |
| سید محمد صادق، ۱۷۵                     | سفاح، ۱۹۷   |
| سید مرتضی علم الهدی، ۱۸۲               | سکینه بنت الحسین، ۱۸۱، ۱۹۴، ۱۹۶   |
| سید نسابه ابوالعباس، ۱۸۳               | سلطان الدوله، ۲۷۵   |
| سید نصرالله مدرس حائری، ۱۷۵            |   |
| سیوطی، ۲۷۴                             |   |

|   |   |
|---|---|
| شیخ طبرسی، ۲۴۹  | شاذان بن جبرئیل قمی، ۱۶۹                |
| شیخ طریحی، ۲۴۳، ۲۳۱   | شافعی، ۱۹۱                              |
| شیخ کشی، ۲۲۵  | شاه اسماعیل صفوی، ۱۴۶، ۲۴۵              |
| شیخ محمد بن ابن جمهور احسانی، ۲۳۵   | شاه سلطان حسین صفوی، ۱۵۷                |
| شیخ محمد تقی اصفهانی، ۱۷۶   | شاه سلیمان، ۱۸۳                         |
| صاحب الزمان، ۲۹۱  | شاه مردان، ۶۴                           |
| صاحب بن عباد، ۶۴، ۲۰۵   | شبت بن ربیع تمیمی یربوعی، ۲۲۷           |
| صالح، ۲۲۹   | شبر، ۳۹                                 |
| صالح خباب بن ارت، ۲۲۸   | شبر بن محمد، ۹۴                         |
| صدوق، محمد بن علی بن بابویه، ۴۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۱، ۲۰۵، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۷۵ | شبر، سید عبدالله، ۹۳                    |
| صدوق، محمد بن علی بن بابویه، ۷۰   | شبییر، ۳۹                               |
| صفار، محمد بن حسن، ۶۰، ۱۰۸، ۲۴۱   | شداد، ۷۷                                |
| صهرشتی، ۱۷۰   | شریح قاضی، ۲۴۵                          |
| ضیاءالدین عمر پدر فخر رازی، ۲۶  | شمر بن ذی الجوشن، ۴۸، ۴۹، ۸۴، ۲۵۲، ۲۵۳  |
| ضیاءالدین محمد حسین، ۲۰۵  | ۲۶۷، ۲۶۹                                |
| طاویه، ۸۴، ۹۴   | شوذب شاکری، ۱۵۲                         |
| طباطبانی، سید علی، ۱۳۵  | شوشتری، جعفر، ۱۴۴                       |
| طبرانی، ۳۴  | شوشتری، عبدالرحیم، ۱۳۱                  |
| طبرسی، احمد بن ابوطالب، ۵۷، ۱۰۶، ۱۶۸  | شوشتری، قاضی نور الله، ۶۳، ۶۵           |
| ۲۳۳   | شهربانو، ۶۴                             |
| طبرسی، فضل بن حسن، ۵۷   | شهرستانی، عبد الکریم، ۵۵                |
| طبری، محمد بن جریر، ۶۱  | شهرستانی، محمد مهدی، ۱۴۰                |
| طریحی، ۲۰۲، ۲۱۵   | شهید اول، ۱۳۶                           |
| طریحی، فخر الدین، ۸۸  | شهید ثانی، ۱۰۸، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۹، ۲۸۷ |
| طوسی، محمد بن حسن، ۴۷، ۵۲، ۶۰، ۱۱۵  | شیبانی، عبدالله بن یزید، ۸۷             |
| ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۴۴، ۱۶۵، ۱۳۱، ۱۲۵  | شیبیه بن نصح، ۱۹۶                       |
| طوسی، نصیر الدین، ۱۲۲   | شیخ بهانی، ۱۸۳، ۲۳۵، ۲۵۹، ۲۸۷           |
|   | شیخ جعفر نجفی، ۱۶۴                      |
|   | شیخ حافظ ابوالفضل احمد بن علی بن عنبر   |
|   | سلیمانی، ۶۰                             |

- طوسی، نصیرالدین، ۱۷۱، ۲۶۱  
 عابس شاکری، ۱۵۲  
 عاصم بن عبدالله، ۱۸۶  
 عامر بن کلاب بن ربیعۃ بن عامر بن صعصعه،  
 ۵۱  
 عاملی، سید محمد جواد، ۱۴۴  
 عاملی، شهاب الدین، ۸۹، ۹۰  
 عایشه، ۲۹، ۷۳  
 عایشه بنت طلحه، ۱۹۶  
 عباس، ۱۷۶، ۲۱۶، ۲۷۸، ۲۸۴  
 عباس بن حسن بن عبیدالله، ۶۵  
 عباس بن حسن مثلث، ۱۹۹  
 عباس بن ربیعہ، ۷۹  
 عباس بن عبدالمطلب، ۳۰، ۱۰۳  
 عباس بن علی بن ابی طالب، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۷۷  
 عبدالجبار معتزلی، ۲۷۵  
 عبدالرحمن بن مستعصم، ۲۶۲  
 عبدالعظیم حسنی، ۶۸، ۱۴۷  
 عبدالله اسدی، ۲۸۲  
 عبدالله افطح، ۱۹۳  
 عبدالله افطس، ۲۰۵  
 عبدالله اکبر، ۵۰  
 عبدالله المحض، ۱۹۷، ۲۰۲  
 عبدالله بن ابی المحل الحزام، ۴۹  
 عبدالله بن الحسن السبط، ۱۹۴  
 عبدالله بن الحسن بن علی بن الحسین علی بن  
 الحسین، ۲۰۴  
 عبدالله بن جعفر، ۶۲، ۶۳، ۱۲۹، ۲۵۴  
 عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، ۵۸  
 عبدالله بن جعفر بن عقیل، ۸۱  
 عبدالله بن حسن مثلث، ۱۹۹  
 عبدالله بن زبیر، ۷۰، ۷۱، ۱۹۶  
 عبدالله بن عباس، ۲۸، ۳۱، ۶۰، ۱۲۵  
 عبدالله بن عباس بن حسن، ۶۶  
 عبدالله بن علی بن ابی طالب، ۵۴، ۱۸۴، ۲۵۳  
 عبدالله بن عمر، ۶۰  
 عبدالله بن کوّ، ۲۲۸  
 عبدالله بن محمد بن عقیل، ۶۱  
 عبدالله بن محمد بن علی، ۱۹۳  
 عبدالله بن محمد بن علی الباقر، ۱۹۲  
 عبدالله بن یحیی، ۲۸۶  
 عبدالله رضیع، ۱۹۶  
 عبدالله کوفی، ۲۸۱  
 عبدالمطلب، ۲۶، ۱۵۶، ۱۵۹  
 عبدالملک، ۶۳، ۱۹۶  
 عبدالملک بن مروان، ۶۲، ۷۰، ۱۸۷  
 عبدری، طلحه بن ابی طلحه، ۸۶  
 عبیدالله، ۱۴۹  
 عبیدالله بن الحسین الامام علی بن الحسین،  
 ۱۹۳  
 عبیدالله بن حر جعفی، ۲۵۰، ۲۵۱  
 عبیدالله بن حسن، ۶۵  
 عبیدالله بن حسن عبیدالله، ۶۷  
 عبیدالله بن زیاد، ۴۹، ۱۳۶، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۰،  
 ۲۵۸، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۴  
 عبیدالله بن عباس بن علی، ۶۵، ۶۹، ۱۰۳، ۱۲۴  
 عبیدالله بن علی بن ابی طالب، ۵۴  
 عبیدالله بن نهشلیه، ۵۱، ۵۲  
 عبیدالله بن زیاد، ۲۵۸، ۲۷۰  
 عثمان، ۱۹۰، ۲۲۷

|  |   |
|--|---|
| علي بن ابي طالب، ٤٨                    | عثمان اكبر، ٥٠  |
| علي بن اسباط، ١٠١                      | عثمان بن عفان، ١٢٩  |
| علي بن الحسن المثلث، ١٩٧، ١٩٨          | عثمان بن علي بن ابي طالب، ٥٤، ٥٥٣                               |
| علي بن الحسين، ٥١، ٥٣، ٥٧، ٦٩، ٧١، ٧٣  | عثمان بن مظعون، ٥٠  |
| ٨٥، ١٠٢، ١٢٤، ١٢٦، ١٣٧، ١٤٥، ١٦٠، ١٨٥  | عثمان عفان، ٢٥٠   |
| ٢٠٤، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٣٣، ٢٣٥، ٢٤٦، ٢٧٨، ٢٧٩ | عداس، ٢٤٩   |
| ٢٨٠، ٢٨٥                               | عصامي، ١٣٦  |
| علي بن الحسين الاصغر، ٥٣               | عضد الدولة ديلمى، ٢٧٤، ٢٧٥                                      |
| علي بن الحسين زين العابدين، ٢٣٧        | عضدواله، ٢٧٥  |
| علي بن بلال، ١٧٧                       | عقيل، ٤٩، ٨٢، ٢٥٤   |
| علي بن حصرم، ٢٢٧                       | علامه حلى، ٢٧، ٢٦٢  |
| علي بن حمزة بن حسن، ٦٧                 | علوى عباسى، علي بن حسين، ٦٧                                     |
| علي بن طاووس، ١٩٢                      | علي ابن ابي طالب، ٣٩  |
| علي بن عيسى حسيني، ٢٠٥                 | علي اصغر، ١٠٠، ١٩٦  |
| علي بن محمد، ٢٣٧                       | علي اصغر ابن الثقفيه، ٥١  |
| علي بن محمد النقى، ٦٦، ٦٧، ١٤٧، ١٤٨    | علي اكبر، ٥١، ٧٢، ٧٣، ١٠٠، ١٠١، ١٤٣، ١٥٠                        |
| علي بن محمد خطيب مغازلى، ٢٩            | ٢٤٨، ٢٧٠، ٢٧٨   |
| علي بن محمد مالكي، ١٩٤                 | علي الخير، ١٩٧  |
| علي بن موسى الرضا، ٣٩، ٦٤، ٦٦، ٩٩، ١٠٠ | علي بن ابراهيم، ١٦٨   |
| ١٥٠، ١٦٥، ١٧٠، ١٧١، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٧، ١٨٩ | علي بن ابراهيم بن حسن، ٦٥                                       |
| ٢٠٠، ٢٣٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨١                | علي بن ابي حمزه، ٢٧٩  |
| علي زينبي، ٦٢                          | علي بن ابي طالب <small>عليه السلام</small> ، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٣١، ٣٢ |
| علي عمارى، ٢٨٠                         | ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٧                      |
| عمار بن ابي عمار، ٢٨٩                  | ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٥، ٥٦، ٥٨، ٦٠، ٦١، ٦٤، ٦٥                      |
| عمار بن منصور، ٢٠٣                     | ٧٠، ٧١، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨٠، ٨٦، ١٠١، ١١٠                            |
| عمار ياسر، ٦٠، ١٥١                     | ١١٦، ١١٧، ١٢٣، ١٣١، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٦، ١٤٧                          |
| عمر، ١٨٥                               | ١٥٢، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٩، ١٦٥، ١٦٦، ١٧٥                               |
| عمران، ١٨١                             | ١٧٨، ١٨٠، ١٨١، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٩٠، ١٩٩                          |
| عمران بن علي بن ابي طالب، ٦٤           | ٢٠٨، ٢١٤، ٢٢٦، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٤، ٢٣٥                               |
| عمر بن خطاب، ٣٤، ٦٠، ١٩٦، ٢٣٠          | ٢٣٩، ٢٤٥، ٢٥٠، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦٢، ٢٦٣                          |
|  | ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٩٠   |

- عمر بن سعد، ۸۱، ۸۸، ۹۱، ۹۶، ۹۸، ۱۴۳، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۷
- عمر بن عبدالعزیز پسر عبدالله عمر بن خطاب، ۲۰۴
- عمر بن علی، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲
- عمر بن علی بن ابی طالب، ۵۴
- عمر سعد، ۲۸۲
- عمرو بن حجاج زبیدی، ۹۸، ۲۶۷
- عمرو بن حجاج زبیدی، ۲۵۴
- عمرو بن قیس مشرقی، ۲۵۲
- عمرو عاص، ۷۹
- عمری، ابوالحسن، ۶۲
- عمید الدین بن علامه، ۱۴۹
- عمیر بن سعد العاص، ۲۷۷
- عون بن جعفر، ۵۹، ۶۳
- عون بن عبدالله بن جعفر، ۶۲، ۱۴۶
- عیسی، ۱۵۴، ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۵۷، ۲۶۳
- عیسی بن زید، ۱۹۱
- عیسی بن مریم، ۱۰۹، ۲۲۱
- عیسی بن موسی، ۲۰۲
- فاطمه بنت اسد، ۴۲، ۱۶۷
- فاطمه بنت الحسین، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷
- فاطمه بنت رسول الله، ۲۵، ۲۷، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۸۰، ۱۵۳، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۳۲، ۲۸۲، ۲۸۴
- فاطمه بنت علی، ۵۸
- فاطمه بنت محمد، ۱۹۸
- فاطمه صغری، ۱۹۸
- فاطمه معصومه، ۶۸، ۱۴۸، ۱۵۰
- فتال نیشابوری، ۲۲۳
- فخر رازی، ۲۴، ۲۶
- فرات بن ابراهیم، ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۳۲
- فرزدق، ۱۹۵
- فرعون، ۱۰۷
- فضل الله راوندی، ۱۵۷
- فضل بن حسن بن عبید الله، ۶۵
- فضل بن حسن بن عبید الله، ۶۵
- فضل بن عباس بن علی، ۱۰۳
- فضل بن محمد بن الفضل، ۶۵
- فضولی بغدادی، ۲۲۲
- فیض کاشانی، ملا محسن، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۵۱
- فیض کاشانی، ملا محسن، ۲۷۷
- قاسم بن اصیغ بن نباته، ۱۳۴
- قاسم بن حسن، ۹۵
- قاسم بن حسین، ۹۵
- قاسم بن عباس، ۶۷، ۹۴، ۹۵
- قاسم بن عبدالله، ۶۷
- قاضی سعید القمی، ۲۴۱
- قاضی نور الله مرعشی، ۱۸۱، ۲۶۱
- قاضی نور الله مرعشی، ۲۰۳
- قدامة بن زائده، ۱۲۶، ۲۳۳
- قزوینی، سید مهدی، ۶۸، ۱۳۸
- قشیری، ابوالقاسم، ۹۴
- قطب الدین حیدر، ۶۵
- قطب راوندی، ۶۰، ۱۷۹، ۱۸۴، ۲۵۶
- قلانسی، علی بن محمد، ۶۸
- قمی، ابو محمد، ۳۳
- قمی، محمد بن احمد بن مارد، ۱۴۶



- قنبر، ۱۵۵  
قیس بن اشعث، ۲۶۷  
کاظمینی، محمد علی، ۵۸  
کتیر بن عباس بن عبدالمطلب، ۵۸  
کتیر عزة، ۱۹۵  
کربلائی، زین العابدین، ۱۴۴  
کشیش فندر، ۱۰۹  
کعب بن اشرف، ۳۶  
کفعمی، ابراهیم، ۲۲۳  
کلاب بن ربیعہ، ۴۸  
کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۰۰، ۱۵۲، ۲۴۳  
کمیل بن زیاد، ۱۷۶، ۲۴۶  
کوفی، ابوالقاسم، ۵۲  
لابن الاثیر، ۲۸۹  
لبابه، ۱۰۳  
لیید، ۵۱  
لسان الواعظین، ۱۴۶  
لیلی بنت مسعود دارمیہ، ۵۴  
لیلی تمیمیہ، ۵۶  
مارد بن صدیف، ۸۲، ۸۳، ۹۴  
مأمون، ۶۵، ۶۶، ۲۷۸  
مجلسی ثانی (سید عبدالله شیر)، ۹۴  
مجلسی، محمدباقر، ۵۷، ۶۹، ۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۶۶، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۷۸، ۲۸۱  
محسن بن علی، ۵۴  
محقق اردبیلی، احمد، ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۶۷  
محقق الطوسی، ۱۷۱  
محقق ثانی، ۱۳۹، ۱۵۶  
محقق سبزواری، ۱۵۱، ۱۶۷  
محقق قمی، ۱۶۷  
محقق کرکی، ۵۰  
محقق ابن ابی محقق ضبی، ۴۲  
محمد باقر بن محمد بن القائنی، ۲۰  
محمد بن ابراهیم ابن المثنی، ۱۹۹  
محمد بن ابی طالب موسوی حایری، ۲۶۶، ۲۸۴، ۲۶۷  
محمد بن احمد بن داوود، ۲۴۴  
محمد بن اسحاق، ۲۷  
محمد بن اسماعیل بن بزیع، ۱۷۷  
محمد بن انس، ۲۱۶  
محمد بن بدیع رضوی، ۱۷۵  
محمد بن جریر طبری امامی، ۲۶۶  
محمد بن جعفر، ۵۹، ۶۲، ۶۳  
محمد بن حسام خوسفی، ۲۸۹  
محمد بن حسام خوسفی قاینی، ۱۷۱  
محمد بن حسین اشناپی، ۲۷۴  
محمد بن حمزہ علوی، ۶۶، ۱۹۷  
محمد بن حنفیہ، ۳۱، ۵۱، ۵۴، ۷۰، ۱۸۴  
محمد بن سعید حایری، ۲۸۳  
محمد بن سنان، ۵۲، ۵۴، ۹۹، ۱۰۰  
محمد بن عباس بن علی بن ابی طالب، ۶۷، ۹۴، ۹۵  
محمد بن عبدالله علیه السلام، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۷۱، ۷۲، ۸۰، ۸۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱

- ٢٢١، ٢٩، مريم  
 مستعصم عباسي، ٢٤٢  
 مستعصم عباسي، ٢٤١  
 مسعودي، علي بن الحسين، ٢٧٧، ٢٠٤  
 مسلم، ٢٧  
 مسلم بن عقيل، ٤١  
 مسلم جصاص، ٢٤٧  
 مسيب، ٢٧٨  
 مسيب بن نجبة فزاري، ٢٢٥  
 مصري، قاضي نعمان، ٥٣  
 مصعب بن زبير، ١٩٥، ١٩٥، ١٩٦  
 معاوية، ٢٥٠، ٢٢٨، ٤٢، ٤١  
 معاوية بن ابوسفيان، ٢٨٨، ٧٩، ٤٣، ٤٢  
 معاوية بن عمار، ١١٤  
 مغربي، ٢٤٠  
 مفضل بن عمر، ١٢٤، ٢٤٣، ٢٤٤  
 مفيد، محمد بن محمد، ٥١، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٨  
 ٦٠، ٧٠، ١٠٠، ١٠٢، ١٢٤، ١٢٥، ١٣٨، ١٤٣،  
 ١٤٥، ١٥٠، ١٥١، ١٥٤، ١٦٥، ١٦٧، ١٩٤، ٢١٤،  
 ٢١٧، ٢٣٣، ٢٤٣، ٢٥٤، ٢٧٥، ٢٧٧  
 مقداد، ١٥١  
 مقدس اردبيلي، احمد، ١٤٤  
 مقوقس قبطي اسكندريه، ٢٨٧  
 منتجب الدين، ٤٢  
 منصور دوانقي، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٢، ٢٠٣،  
 ٢٣٧  
 منصور عباسي، ٢٠١  
 موسى، ١٧٧  
 موسى الجون، ٦٢  
 موسى بن جعفر، ٦٢، ٦٧، ٦٨، ٩٤، ١٠٢، ١٥٩،  
 ١٧٠، ١٨٥، ٢٠٩، ٢٢٣، ٢٧٤، ٢٧٨
- ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١١، ٢١٤، ٢٣٣، ٢٤١،  
 ٢٤٧، ٢٤٩، ٢٥١، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٩، ٢٦٩، ٢٧١،  
 ٢٧٢، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨،  
 ٢٨٩  
 محمد بن عبدالله المحض، ١٩٦  
 محمد بن عبدالله بن جعفر، ٤٢  
 محمد بن عثمان، ١١٥  
 محمد بن عقيل، ٤١  
 محمد بن علي، ١٨٤، ١٩٣  
 محمد بن علي الباقر، ٣٣، ٥٣، ٧٠، ١٣٧، ١٦٢،  
 ١٦٥، ١٨٤، ١٨٥، ٢٠٣، ٢٣٩، ٢٥٤، ٢٧٦، ٢٨١،  
 ٢٨٥  
 محمد بن علي التقي، ٥٣  
 محمد بن علي الجواد، ١٤٧  
 محمد بن علي بن حمزه، ٥٠، ٦٦، ٦٧  
 محمد بن عمر، ٧١  
 محمد بن قاسم، ٤٣  
 محمد بن مشهدي، ١٥٠، ١٥١، ١٤٨  
 محمد بن يحيى، ١٧٧  
 محمد بن يوسف گنجي شافعي، ٣٣  
 محمد بي فرات، ١٨٧  
 محمد خان سفير، ١٣٠  
 محمد سعيد بن عبدالله حايري، ٢٨٠  
 محمد ظاهر قمي، ١٧٥  
 محمد نوقاني، ١٧٤  
 محياة بنت امرؤ القيس كلييه، ٤١  
 مختار بن ابو عبيده، ٥٢، ١٨٥، ٢٢٧، ٢٢٨،  
 ٢٧٣، ٢٨١  
 مدرس حائري، سيد نصر الله، ١٢٩  
 مروان بن حكم، ٥٠

- هارون الرشید، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۷۴
- هارون بن موسی التلعکبری، ۱۷۰
- هرثمة بن ابی مسلم، ۲۵۸
- هرثمة بن اعین، ۲۷۸، ۲۵۸، ۲۰۱
- هشام بن عبدالملک، ۱۸۸
- هلاکوخان، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۵
- همدانی، سید علی، ۴۸
- همدانی، میر سید علی، ۳۱
- هندی، رحمة الله، ۱۰۹
- هندی، سید محمد، ۱۳۲
- هود، ۲۲۹
- یافعی، ۱۹۶، ۲۷۴
- یحیی بن زید، ۱۸۸، ۱۸۹
- یحیی بن علی بن ابی طالب، ۶۰
- یزید، ۲۳۱
- یزید بن معاویه، ۵۸، ۶۳، ۸۸، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۲۹، ۲۱۵، ۲۳۱
- یعقوب، ۱۶۵، ۱۸۴، ۲۴۱
- یعقوب بن داوود، ۲۰۱
- یوسف بن عمر، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹
- یوسف بن یعقوب، ۱۱۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۴
- ۲۰۷، ۲۴۱
- یونس، ۲۴۴
- یونس بن طلحه، ۲۸۰
- یونس بن متی، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۵
- یونس بن یعقوب، ۱۶۵
- موسی بن عمران، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۳۲، ۲۷۶
- موسی بن عیسی، ۲۰۳
- مهدی (صاحب الزمان)، ۱۵۴، ۲۰۱، ۲۰۲
- میثم تمار، ۲۴۶
- میرداماد، ۵۱، ۱۰۰، ۱۴۷، ۱۵۶، ۲۳۵
- میمنه، ۵۶
- میمة ابی فراس، ۲۷۴
- مؤید الدین ابوطالب محمد بن علی بن محمد العلقمی، ۲۶۰
- نافع بن هلال، ۹۸
- نجاشی، احمد بن علی، ۶۶، ۶۷، ۱۴۸
- نجفی، شیخ حسین، ۹۰
- نراقی، ۱۷۷، ۱۹۹
- نصر بن یسار، ۱۸۹
- نمرود، ۱۰۵، ۱۰۷
- نوبختی، ابو محمد، ۵۹
- نوح، ۱۵۲، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۷۶
- نوری، میرزا حسین، ۷۹، ۸۰، ۸۸، ۸۹، ۱۳۲
- نوفل ازرق، ۹۲
- نیشابوری، ابو عبدالله حاکم، ۹۴
- واقدی، محمد بن عمر، ۱۳۵، ۱۹۶
- وحید بن کعب، ۴۸
- وحید بهبهانی، ۵۵
- ولید بن عبدالملک، ۱۸۸، ۱۸۹
- وهب بن عبدالله، ۱۵۲
- هادی، ۲۰۴
- هادی عباسی، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴

فهرست كتابها

|   |  |
|---|--|
| الممل و النحل، ٥٥                             | اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ٢٦٤       |
| المنتخب فى المراثى، ٨٨، ٩٠، ١٠٠               | اثنى عشرية، ٤٢                             |
| النهاية، ١٦٦                                  | اجوبه مسائل، ١٦٦                           |
| امالى صدوق، ١٢٤، ١٢٥، ١٨٢، ٢١٠، ٢١٣،          | احتجاج، ١٠٦، ١٦٨                           |
| ٢٥٤، ٢٥٨، ٢٧٨                                 | اختصاص، ٥٢، ٥٣، ١٠٢، ٢٧٩                   |
| انوار النعمانى، ٢٤٥                           | اختيار ابن الباقي، ١٨٠                     |
| انوار نعمانيه، ٧٧، ١٨١، ٢٨١                   | ارشاد ديلمى، ١٥٣، ٢٢٥                      |
| ايضاح، ٢٧٤                                    | ارشاد مفيد، ٥١، ٥٤، ٥٥، ٧٠، ١٠٠، ١٢٤، ١٢٦، |
| بحار الانوار، ٤٧، ٥٢، ٥٧، ٥٨، ٦٢، ٦٨، ٦٩، ٧٣، | ١٤٣، ١٦٧، ١٩٤، ٢١٤، ٢٤٣، ٢٧٧               |
| ٧٨، ٩٦، ٩٨، ٩٩، ١٠٢، ١٢٤، ١٢٥، ١٣٢، ١٣٤،      | استغاثه، ٥٢                                |
| ١٤٤، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٥، ١٥٧،       | استيعاب، ٦٢                                |
| ١٥٨، ١٦٠، ١٦٩، ١٧٠، ١٨٠، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥،       | اسرار الشهادات، ٢٦٤                        |
| ١٨٨، ٢٠٠، ٢١٥، ٢١٦، ٢٢٢، ٢٣١، ٢٣٣، ٢٣٥،       | اصابه فى معرفة الصحابه، ٦٣                 |
| ٢٣٧، ٢٤١، ٢٦٠، ٢٦٧، ٢٧٠، ٢٨٠                  | اظهار الحق، ١٠٩                            |
| بدايع الافكار، ١٣٢                            | اعلام الدين، ١٠٢                           |
| بصائر، ٢٤٦                                    | اعلام الورى، ٥٧، ١٩٢                       |
| بصائر الدرجات، ١١٣، ٢٤٠، ٢٤١                  | اغاني، ١٩٤                                 |
| بصاير الدرجات، ١٠٨                            | اقبال الاعمال، ٦٢، ١٢٦، ١٨٥                |
| بلد الامين، ١٦٣، ٢٢٣                          | اكسير العبادات، ٧٨، ١٢٧، ١٢٩، ١٣٠، ١٥٢،    |
| تحصين، ٢٠٩                                    | ٢٦٣، ٢٨١، ٢٨٤                              |
| تحف العقول، ٩٦                                | اكسير العبادات فى اسرار الشهادة، ٨٨        |
| تحفة الابرار، ٢٦١                             | الانصافيه، ١١٨                             |
| تحفة الزائر، ٦٨، ١٤٧، ١٥٠                     | الرسالة العزيمية، ١٦٦                      |
| تحفة المجاور، ١٣٩                             | الرسالة الوردية، ٢٤١                       |

|   |   |
|---|---|
| خصائص الحسينيه، ١٤٤                             | تحية الزائر، ١٥٠، ١٥١، ١٨١                    |
| خلاصة الاقوال، ١٤٨                              | تذكرة الخواتين، ٥٠                            |
| خيرات حسان، ١٩٤                                 | تذكرة الخواص، ٧٠                              |
| دارالسلام، ٨٠، ٩٤، ١٣٢، ١٣٥، ١٤٠، ١٤٨، ١٧٠، ١٧٣ | تظلم الزهراء، ٢٦٤                             |
| درالنظيم، ٢٧٣                                   | تفسير ابن عربي، ٢٦                            |
| درة النجفية، ١٩٢                                | تفسير تنوير، ٢٣                               |
| دعائم الاسلام، ١٧٨                              | تفسير فرات بن ابراهيم، ٢٣٢                    |
| ذخيرة، ١٦٧                                      | تقريب، ٢٨٧                                    |
| ذكرى، ١٦٥                                       | تورات، ١٠٨                                    |
| ربيع الشيعة، ١٩٢                                | تهذيب، ١٥٠، ١٦١، ١٦٧، ٢٤٣                     |
| رجال نجاشي، ٥٣، ٦٦، ٢٥١                         | تهذيب الاحكام، ٢٢١، ٢٧٧                       |
| رسالة الجمعة، ١٦٧                               | تهذيب الاصول، ١٤٩                             |
| رواشح سماويه، ١٠٠، ١٣٨، ١٤٧                     | ثواب الاعمال، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣                   |
| روضات الجنات، ١٣٩                               | جامع ترمذي، ٦١                                |
| روضات الجنان، ١٤٩                               | جعفريات، ١٠٢، ٢٠٩                             |
| روض الجنان، ٤١                                  | جلاء العيون، ٩٣، ٩٤، ٢٣٣، ٢٧٨، ٢٨١            |
| روضه، ١٦٩                                       | جنات النعيم في احوال عبدالعظيم، ١٤٨           |
| روضة الحسينيه، ٢٧٥، ٢٨٤                         | جنايز، ١٨٠                                    |
| روضة الشهداء، ٦٢، ٧٨، ٨١، ٢١٢                   | جواهر الكلام، ١٤٤، ١٦٦، ١٨٢                   |
| روضة الصفا، ١٨٧، ١٨٩، ٢١٣، ٢١٥، ٢٥٩             | حاشية ميزان السماء، ٢٨٧                       |
| روضة الواعظين، ٢٢٣                              | حبل المتين، ١٧٥                               |
| رياض المسائل، ١٣٥، ١٥٧، ١٥٩                     | حدائق، ١٦٤، ١٦٧                               |
| رياض المصائب، ١٣٨                               | حدائق الناضرة في فقه العترة الطاهرة، ١٦٢، ١٩١ |
| زبدة الفكرة في تاريخ الهجرة، ٢٤٤                | حزن المؤمنين، ٥٨                              |
| زهد النبي، ٢٠٩                                  | حقايق، ١١٧                                    |
| زينة المجالس، ٢٥٩                               | حواشي كفعمي، ٢٤٤                              |
| سرائر، ٥١، ١٤٤، ٢٢٩                             | خرائج و جرائح، ١٢٦، ١٨٤، ٢٥٦                  |
| سرور المؤمنين، ٥٨                               | خزائن، ١٩٩                                    |
| سعادات ناصرية، ١٣٠، ٢٦٤                         | خصال، ١٢٤، ١٢٩، ٢١٠، ٢١١                      |

- سيادة الاشراف، ١٥٦  
 شافى، ٥٥  
 شرح ارشاد الازهان، ١٦٧  
 شرح اشارت، ١١٨  
 شرح الدرليه، ١٠٨  
 شرح نافع، ١٦٣  
 شرح نهج البلاغه، ٥٥، ٢٦١  
 شرف مؤيد، ٢٨٩  
 صاحب حدائق، ١٦٢  
 صحيح بخارى، ٢٨، ٣١  
 صحيفة الرضا، ١٥٩  
 صمصام مهدوى، ١٣٤  
 صواعق محرقة، ٢٦، ٢٨، ٣٤، ٢٨٦  
 طبقات النحات، ١٩٦، ٢٧٤  
 طرائف، ٥٥  
 طراز المذهب فى احوال زينب، ٥٦، ٥٩، ٦٣  
 عبقات الانوار، ٧٢، ١٥٧، ١٩٤  
 عدة الداعى، ١٥٨  
 عقاب الاعمال، ١٠٢  
 علل الشرائع، ٥٥، ١٦١، ١٩١، ٢٢٨  
 علم اليقين، ١١٨  
 عمدة الطالب، ٥٤، ٦١، ٦٢، ٧٧، ٩٧، ١٢٤،  
 ١٣٥، ١٤٩، ١٨٣، ١٩١، ٢٠٥  
 عوائد، ١٧٧  
 عوالم العلوم، ٩٩، ١٢٤، ١٣٤، ٢٠٠، ٢١٥، ٢١٦،  
 ٢٣١  
 عيون اخبار الرضا، ٦٤، ١٦٣، ١٧٤، ١٨١، ١٨٤،  
 ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٥، ٢٧٨  
 عيون المعجزات، ٥٣  
 غاية المرام فى اثبات حجج الملك العلام، ٤٧  
 غرر الاخبار، ١٤٩  
 غريه، ١٦٥  
 غنائم الايام، ١٦٧  
 غنية النزوع، ١٥١  
 غوالى اللئالى، ٢٣٥  
 فتح البارى فى شرح صحيح البخارى، ٢٨٧  
 فرائد الاصول، ١٠٦  
 فصل الخطاب، ٢٤٨  
 فصول المهمه، ١٩٤  
 فضائل السادات، ١٥٦  
 فقرات بلد الامين، ١٦٤  
 فقيه، ١٦١  
 فوادح الحسينيه، ٩٠  
 فوايد الطريقه فى شرح الصحيحه، ١٨٥  
 قاموس، ٢٦١  
 قبسات، ٢٣٥  
 قيس الصباح، ١٧٠  
 قرب الاسناد، ٥٨، ١٦١  
 قره العين فى مشهد الحسين، ٩٤، ١١٨  
 قمقام زخار و صمصام بتار، ٢٤٦، ٢٤٨، ٢٥٢،  
 ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٦، ٢٨٥، ٢٨٧  
 قواعد، ١٣٦  
 كافى، ٣٤، ٤١، ٦١، ٧٣، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٨،  
 ١١٤، ١٢٥، ١٥٢، ١٦١، ١٦٢، ١٦٧، ١٩٩، ٢٠٤،  
 ٢١٠، ٢٢١، ٢٤٠، ٢٤٣، ٢٤٦، ٢٦٣، ٢٨٠، ٢٨١،  
 ٢٨٨  
 كامل التمار، ٢٤٢  
 كامل التواريخ، ٨١، ٢١١، ٢١٤، ٢٨٦  
 كامل الزيارات، ٤٠، ١٢٥، ١٣٨، ١٤٣، ١٤٧،  
 ١٧٧، ٢١٣، ٢٣٣، ٢٧٦، ٢٨٥، ٢٨٦

- كامل فى التاريخ، ٤٩  
 كيريت احمر فى شرايط المنبر، ٢٠  
 كشف، ٢٣، ٢٠٥  
 كشف الاستار، ١٣٤  
 كشف الحق، ٢٧، ٢٦٢  
 كشف الغطاء، ١٦٤  
 كشف الغمه فى معرفة الائمه، ٣٣، ١٩٠  
 كشف القناع، ١٦٧، ١٦٣  
 كشكول، ١٤٦، ١٨٣  
 كشكول شهيد اول، ١٢٣  
 كشي، ٢٨٤  
 كفاية الطالب فى مناقب آل ابي طالب، ٣٣  
 كلمه طيبه، ١٥٧، ١٥٩  
 كمال الدين، ٥٧، ٢٠٠  
 كنز اللغة، ٢٨٨  
 لب اللباب، ١٧٩  
 لسان الواعظين، ٥٨  
 لهوف على قتلى الطفوف، ٥٧، ١٠٠، ١٢٦  
 ٢٤٣، ٢٥٣، ٢٦٧  
 لؤلؤ و مرجان، ٨٩، ١٠٩  
 لؤلؤة الغالية فى اسرار الشهادة، ١٢٧، ١٣٩،  
 ١٥١  
 مبسوط، ١٦٥، ١٦٧  
 مثير الاحزان، ١٠٠، ٢٦٧  
 مجالس المتقين، ١٢٤  
 مجالس المؤمنين، ٦٣، ١٨١  
 مجلى، ٢٣٥  
 مجمع البحرين، ١٩٣، ٢٠٢، ٢٤٣  
 مجمع طريحي، ٢٥٨  
 محاسن برقى، ٤١  
 محجة البيضاء، ١٢٢  
 مخزن الفوائد فى اصول العقايد، ١٧٩  
 مدينة العلم، ١٣٨، ٢٨١  
 مدينة المعاجز، ٢٦٠، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٧٣  
 مرآت العقول فى شرح اخبار آل الرسول،  
 ٢٣٥، ٢٤٠  
 مروج الذهب، ٢٠٤، ٢٧٧  
 مسائل حائريات، ٥٢  
 مسالك، ١٦١  
 مستدرک، ١٦٣، ١٩١  
 مستدرک الوسائل، ٥٠، ١٢٣، ١٣٧، ١٤٨، ١٧٨،  
 ٢٢٤، ٢٣٣  
 مستند، ١٦٣  
 مسكن الشجون فى حكم الفرار من الطاعون،  
 ١٣٢، ٢٨١  
 مسلسلات، ٣٣  
 مسند احمد، ٢٧، ٣١  
 مسند سيدة البتول، ٢٦٤  
 مصباح الزائر، ١٤٦، ١٦٨  
 مصباح الشريعه، ١١٣، ١١٦  
 مصباح المتهجد، ٤٧، ١١٥، ٢٢٤، ٢٥٨  
 مصباح المتهجد، ١٦٦  
 مصباح سيد، ١٥٠  
 مطالب السؤل، ٢٤٣  
 معالم الزلفى، ٩٩، ١٠٠  
 معالم العبر، ١٢٧  
 معانى الاخبار، ١٨٣  
 معتبر، ١٦٤

- معدن الاسرار، ١٧٦  
مغازى، ٢٧  
مفاتيح، ١٥١  
مفاتيح الغيب، ٢٤  
مفتاح الفلاح، ٢٣٥  
مفتاح الكرامه، ١٤٤، ١٦٣، ١٦٦  
مقاتل الطالبين، ٥٠، ٥٦، ٦٩، ٧٧، ١٣٤، ١٣٥،  
١٨٣، ١٨٦، ١٨٩، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٧، ٢٠٣، ٢٧٤  
مقامات، ٢٨١  
مقتل ابو مخنف، ٨٧، ٨٨  
مقتل الحسين (صدوق)، ١٢٥  
مقتل كبير، ٢٦٦  
مناقب، ٢٧٧، ٢٧٩  
مناقب آل ابى طالب ابن شهر آشوب، ٥٥  
مناقب ابن شهر آشوب، ٥٣، ٥٦، ٦٠، ٦٢، ٦٧،  
١٩٤، ٧١  
مناقب ابن مغازلى، ٢٧  
منتخب طريحي، ٧٨، ١٤٨، ٢١٦، ٢٦٠، ٢٦٧  
منتقى، ٦٩  
منتهى الارب، ٧٧، ٢٢٣، ٢٢٨  
منتهى المقال فى الرجال، ٢٤٥  
من لا يحضره الفقيه، ٤١، ١٦٣، ٢٠٥، ٢٤٥  
منية المريد فى آداب المفيد و المستفيد، ١٦٠
- مواعظ عدديه، ١٩٠  
مودة ذى القربى، ٢٦، ٣١، ٤٨  
ميزان الاعتدال، ٦٠  
ميزان الحق، ١٠٩  
ناسخ التواريخ، ٦٩، ٧١، ٨٠، ٩٠، ١٣٥  
نشر اللئالى، ٢٣٥  
نجم الثاقب، ٦٨، ١٣٤  
نفس الرحمان فى احوال سلمان، ١٥٢  
نوادى على بن اسباط، ٢٨١  
نور الابصار، ١٨١  
نور الانوار، ٢١٣  
نور العين فى مشهد الحسين، ٢٦٨  
نهايه، ١٦٥، ١٦٧  
نهج البلاغه، ١٨٠، ١٩٦  
وافى، ٢٧٧  
وجيزه درايه، ١٣٨  
وسائل الشيعه، ٦٠، ١٠٢، ١٠٨، ١٦٨، ١٨٢،  
١٩١  
وسيله، ١٦٧  
وسيله الرضوان، ١٧٥  
وسيله الفقهاء، ٢٨٨  
ينابيع الموده، ٢٧



فهرست امکنه

|   |   |
|---|---|
| کربلا، ۵۱، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۸۰ | بقیع، ۱۶۵                               |
| ۸۲، ۹۹، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶      | بلخ، ۱۸۹، ۲۰۵                           |
| ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۴    | بیت المقدس، ۱۶۵                         |
| ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۲۱    | بیرجند، ۲۰                              |
| ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۴۳    | تهران، ۱۳۵، ۱۸۱                         |
| ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷    | جرجان، ۱۸۷                              |
| ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵    | جمجمه، ۶۴                               |
| ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰    | جوالق، ۷۱                               |
| آذربایجان، ۲۵۹                            | جورجان، ۱۸۹                             |
| ابواء، ۶۲                                 | حجاز، ۲۰۳، ۲۲۹                          |
| ابهر، ۱۸۹                                 | حرورا، ۱۸۵، ۲۲۶                         |
| ارذن الروم، ۲۵۹                           | حله، ۶۴، ۲۶۲، ۲۶۳                       |
| ارمنیه، ۲۵۹                               | خراسان، ۹۴، ۱۸۷، ۱۸۹                    |
| اسفراین، ۹۴                               | دزفول، ۶۳                               |
| افریز، ۶۴                                 | دمشق، ۱۸۸، ۲۲۱، ۲۷۲                     |
| باخمیری، ۱۹۰، ۲۰۳                         | روم، ۲۵۹                                |
| بانقیه، ۲۲۸                               | ری، ۶۴، ۶۸، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۸۹، ۲۷۵          |
| بحر فارس (خلیج فارس)، ۲۵۹                 | زاوه، ۶۵                                |
| بخارا، ۶۴                                 | سامرا، ۶۴، ۱۸۱                          |
| بصره، ۶۶، ۱۵۷، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۳۰    | سمرقند، ۶۶                              |
| ۲۵۹                                       | شام، ۴۲، ۶۰، ۶۴، ۷۹، ۱۲۹، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۱ |
| بطایح، ۲۵۹                                | ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۷۰  |
| بغداد، ۶۵، ۱۵۷، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱   | شفیته، ۲۷۷                              |
| ۲۷۹، ۲۷۵                                  | شفیته، ۲۴۳                              |

|   |   |
|---|---|
| ماریه، ۲۸۷                                | شیراز، ۵۳، ۱۸۱                          |
| ماوراء النهر، ۷۲                          | صفین، ۸۰، ۱۸۰                           |
| مدانن، ۸۴، ۱۵۵، ۱۸۷، ۲۲۵                  | طالقان، ۱۸۹                             |
| مدینه، ۵۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۱۳۸، ۱۵۵،  | طبرستان، ۶۶                             |
| ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۴،   | طبریه، ۶۶                               |
| ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۴۳، ۲۷۸، ۲۸۱                   | طوس، ۱۷۱                                |
| مذار، ۵۲                                  | عراق، ۷۱، ۹۴، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۴۳، ۲۴۹،  |
| مرو، ۶۵، ۱۸۱، ۱۸۹                         | ۲۵۹                                     |
| مسجد سهله، ۱۳۲                            | عرفات، ۱۶۷                              |
| مسجد هندی، ۱۳۲                            | عمورا، ۱۲۶، ۲۵۶                         |
| مشهد، ۱۳۴، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳،       | غاضریه، ۱۴۳، ۱۴۶، ۲۴۳، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۶،   |
| ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۴۹، ۲۷۲                        | غری، ۱۴۹                                |
| مصر، ۶۴، ۶۵، ۱۶۶، ۱۸۱، ۲۸۷                | فارس، ۲۵۹                               |
| مکه، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۷۱، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰،  | فخ، ۲۰۳، ۲۰۴                            |
| ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴،   | فرات، ۱۸۸                               |
| ۲۰۵، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۶، ۲۸۸         | قائن، ۶۴، ۶۶، ۱۸۱، ۱۸۲                  |
| ملاطیه، ۲۵۹                               | قادسیه، ۲۲۸                             |
| موصل، ۱۸۷، ۲۴۸                            | قزوین، ۱۸۹                              |
| نجف، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۷۶،        | قم، ۶۸، ۱۴۸                             |
| ۲۲۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۴                        | کاظمین، ۱۷۱                             |
| نواویس، ۲۴۴، ۲۴۵                          | کافی، ۱۹۲                               |
| نوقان، ۱۷۴                                | کربلاء، ۲۱۷                             |
| نهروان، ۶۴، ۲۲۸                           | کرمی، ۵۳                                |
| نهرین، ۱۸۹                                | کوفه، ۵۷، ۹۶، ۱۶۵، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷،  |
| نیشابور، ۹۴، ۲۰۰                          | ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، |
| نینوا، ۱۴۶، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۶، | ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۴، ۲۴۵، |
| ۲۷۷                                       | ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، |
| واسط، ۱۸۷                                 | ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۸۴، ۲۸۶، |
| هرات، ۱۸۹                                 | ۲۸۷                                     |

## فهرست مطالب

|  |    |   |    |
|--|----|---|----|
| مقدمه.....   | ۷  | زندگی نامه مؤلف.....  | ۹  |
| <b>الْمَجْلِسُ الْأَوَّلُ: فِي أَحْوَالِ أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ</b>       |    |   |    |
| تفسیر آیه مودت از دیدگاه فخر رازی ....   | ۲۴ | چند حدیث در زمینه دوست داشتن  |    |
| اجر شهید برای مُحَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ .....  | ۲۴ | اهل بیت <small>علیهم السلام</small> از میر سید علی همدانی.....            | ۳۱ |
| آلِ مُحَمَّدٍ از دیدگاه فخر رازی.....  | ۲۵ | نوشته‌های درهای بهشت.....   | ۳۲ |
| اشعار شافعی در مدح اهل بیت <small>علیهم السلام</small> .....                                       | ۲۶ | تأثیر دوستی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در آخرت..             | ۳۲ |
| شکایت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> نزد پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> از     |    | فصل: در نفع حبّ علی <small>علیه السلام</small> در آخرت.....               | ۳۳ |
| حسد مردم.....  | ۲۶ | دوری جستن از اذیت به پیامبر .....   | ۳۳ |
| منظور از حسنه در آیه مودت.....   | ۲۷ | برترین اعمال نزد حمزه و جعفر بن   |    |
| دوستی اهل بیت <small>علیهم السلام</small> از زبان ابوذر.....                                       | ۲۷ | ابی طالب.....   | ۳۳ |
| بازجویی در روز قیامت .....   | ۲۷ | رعایت حرمت پیامبر گرامی اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> .....    | ۳۴ |
| سخن حاکم نیشابوری درباره ذریه .....  | ۲۸ | رعایت احترام اهل بیت <small>علیهم السلام</small> در آثار                  |    |
| سفارش پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> درباره اهل بیت <small>علیهم السلام</small> از زبان |    | اهل سنت .....   | ۳۴ |
| ابوبکر.....  | ۲۸ | چند کار ارزشمند از امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در یک          |    |
| منظور از آل ابراهیم .....  | ۲۹ | شب.....   | ۳۵ |
| چهار چیزی که در روز قیامت مورد   |    | فصل: معجزه امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در شفا یافتن           |    |
| بازخواست قرار می‌گیرد.....   | ۲۹ | جوان یهودی.....   | ۳۸ |
| خطبه پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> در تقدّم قریش و دوستی                               |    | برتری پدران دینی بر پدران نسبی.....                                       | ۳۹ |
| امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> .....  | ۳۰ | تأثیر مقدّم داشتن فرزندان پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> ..... | ۴۰ |
| شکایت عباس بن عبدالمطلب از برخورد  |    | تأیید زیارت امام حسین <small>علیه السلام</small> توسط امام                |    |
| نامناسب قریش.....  | ۳۰ | صادق <small>علیه السلام</small> .....                                     | ۴۰ |

|   |    |   |    |
|---|----|---|----|
| پایبندی ابوالأسود دؤنلی در دوستی  | ۴۱ | امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> . . . . .                                    | ۴۲ |
| <b>المَجْلِس الثَّانِي: در نسب و خواهران و اولاد آن حضرت است</b>                            |    |   |    |
| فضائل بی شمار امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> . . . . .                            | ۴۸ | دفاع ام کلثوم <small>علیها السلام</small> از فاطمه بنت علی . . . . .                  | ۵۸ |
| نسب مادر حضرت ابوالفضل <small>علیه السلام</small> . . . . .                                 | ۴۸ | شرح حال حضرت امّ کلثوم <small>علیها السلام</small> . . . . .                          | ۵۹ |
| دلیل لقب امّ البنین برای مادر حضرت  |    | بررسی شوهر امّ کلثوم <small>علیها السلام</small> . . . . .                            | ۶۰ |
| ابوالفضل <small>علیه السلام</small> . . . . .   | ۴۹ | فرزندان امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> در حیات و پس از                      |    |
| گریه امّ البنین بر فرزندان خود در بقیع . . . . .  | ۵۰ | شهادت ایشان . . . . .   | ۶۱ |
| اولین همسر امیر المؤمنین پس از شهادت  |    | شوهر و فرزندان حضرت زینب <small>علیها السلام</small> . . . . .                        | ۶۲ |
| حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> . . . . .   | ۵۰ | وفات عبدالله بن جعفر شوهر حضرت  |    |
| نسب مادر حضرت ابوالفضل <small>علیه السلام</small> . . . . .                                 | ۵۱ | زینب <small>علیها السلام</small> . . . . .  | ۶۲ |
| دو اشتباه شیخ مفید از دیدگاه ابن ادریس . . . . .  | ۵۱ | سخاوت عبدالله بن جعفر . . . . .   | ۶۳ |
| دفاع مؤلف از شیخ مفید . . . . .   | ۵۲ | وفات حضرت زینب <small>علیها السلام</small> و خاک جای                                  |    |
| شرح حال کوتاه از ابوالقاسم کوفی . . . . .   | ۵۳ | ایشان . . . . .   | ۶۴ |
| فصل: و اما کلام در ازواج امیر المؤمنین <small>علیهم السلام</small> و                        |    | انتقاد مؤلف از توجه عوام به بعضی مزارهای  |    |
| امّهات و اولاد آن حضرت . . . . .  | ۵۴ | بدون اساس . . . . .   | ۶۴ |
| سقط جنین حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> به روایت                                     |    | فصل: فرزندان حضرت ابوالفضل <small>علیه السلام</small> . . . . .                       | ۶۵ |
| اهل سنت . . . . .   | ۵۵ | شباهت بسیار زیاد یکی از نوادگان حضرت  |    |
| زنان امیر المؤمنین <small>علیهم السلام</small> بعد از حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> |    | عباس <small>علیه السلام</small> به امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> . . . . . | ۶۵ |
| . . . . .   | ۵۵ | نواده حضرت ابوالفضل <small>علیه السلام</small> در بین اصحاب                           |    |
| تفاوت سنی حضرت زینب <small>علیها السلام</small> و حضرت                                      |    | ائمه . . . . .  | ۶۶ |
| عباس <small>علیه السلام</small> . . . . .   | ۵۶ | برکت حضرت ابوالفضل و نوادگان ایشان. ۶۷  |    |
| نیابت خاصه حضرت زینب <small>علیها السلام</small> از جانب امام                               |    | فرزندان حضرت ابوالفضل <small>علیه السلام</small> در بین                               |    |
| معصوم <small>علیه السلام</small> . . . . .  | ۵۷ | اصحاب ائمه <small>علیهم السلام</small> . . . . .                                      | ۶۷ |
| تأیید حضرت زینب <small>علیها السلام</small> از جانب امام                                    |    | مقام عالی یکی از نوادگان حضرت   |    |
| سجاد <small>علیه السلام</small> . . . . .   | ۵۷ | ابوالفضل <small>علیه السلام</small> . . . . .   | ۶۸ |
| صبر شگفت‌انگیز حضرت زینب <small>علیها السلام</small> . . . . .                              | ۵۷ | فصل: نسل حضرت ابوالفضل <small>علیه السلام</small> . . . . .                           | ۶۹ |
| شوهر حضرت زینب <small>علیها السلام</small> . . . . .  | ۵۸ | دفاع مؤلف از علامه مجلسی . . . . .  | ۶۹ |

- سفرارش امام باقر به امام صادق علیه السلام ..... ۷۰
- بررسی زندگی عمرین علی بن ابی طالب علیه السلام ..... ۷۰
- فصاحت و بخشندگی عمرین علی ..... ۷۲
- المجلس الثالث: در اسم و کنیه و القاب و مناقب آن جناب است**
- انتقاد محدث نوری از دو کتاب اکسیر العباده و محرق القلوب ..... ۷۷
- شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام در میادین جنگ ..... ۷۸
- وصف شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام در روضة الشهداء ..... ۷۸
- اشتباه بعضی از اهل تاریخ ..... ۷۸
- انتقاد مؤلف از جعل دروغ در رابطه با حضرت ابوالفضل علیه السلام ..... ۷۹
- شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام در جنگ صفین ..... ۷۹
- شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام در روز عاشورا ..... ۸۱
- بیرون آمدن اصحاب امام حسین علیه السلام از حلقه محاصره توسط حضرت عباس علیه السلام ..... ۸۱
- وصف شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام در روایات ..... ۸۴
- غبطه شهدا بر مقام حضرت ابوالفضل علیه السلام ..... ۸۵
- شبهات حضرت ابوالفضل علیه السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام در شجاعت و مواسات .. ۸۶
- شهادت ابوالفضل علیه السلام به روایت ابی مخنف و مناقشه مؤلف در آن ..... ۸۷
- انتقاد مؤلف از بعضی روایات اکسیر العبادات ..... ۸۸
- انتقاد مؤلف از بعضی جعلیات موجود در کتب معتبر اهل سنت ..... ۷۲
- رد کردن بعضی امور تاریخی ..... ۷۳
- انتقاد محدث نوری از دو کتاب اکسیر العباده و محرق القلوب ..... ۸۹
- شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام به روایت ناسخ التواریخ ..... ۹۰
- مرثیه امام حسین علیه السلام بر بالین حضرت ابوالفضل علیه السلام ..... ۹۳
- شرح حالی کوتاه از سید عبدالله شیر ..... ۹۳
- شهادت حضرت ابوالفضل علیه السلام به روایت ابواسحاق اسفراینی و تردید در آن ..... ۹۴
- خطبه خواندن امام حسین علیه السلام در کربلا ..... ۹۶
- فصل: القاب حضرت ابوالفضل علیه السلام ..... ۹۷
- لقب سقا ..... ۹۷
- آب آوردن حضرت ابوالفضل علیه السلام در شب عاشورا ..... ۹۸
- سقاییت در شب و روز عاشورا توسط حضرت عباس و امام حسین و حضرت علی اکبر علیه السلام ..... ۹۹
- مناقشه مؤلف درباره آب آوردن حضرت علی اکبر علیه السلام ..... ۱۰۰
- سیراب شدن امام حسین علیه السلام توسط ملانکه ..... ۱۰۰
- فصل: اخبار در ثواب سقاییت نمودن و آب دادن و نفع رسانیدن به مسلمین ..... ۱۰۱

|   |   |
|---|---|
| اهمیت سوره الفجر ..... ۱۱۲  | فصل: علت کنیه ابوالفضل برای حضرت عباس <small>علیه السلام</small> ..... ۱۰۳          |
| آسایش خاطر امام حسین <small>علیه السلام</small> در روز عاشورا ..... ۱۱۲                                   | زیان دانشمندان بدسیرت از دیدگاه امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small> ..... ۱۰۶ |
| سرّ نزدیک بودن حضرت ابوالفضل <small>علیه السلام</small> به امام حسین <small>علیه السلام</small> ..... ۱۱۲ | معرفت امام از دیدگاه امام صادق <small>علیه السلام</small> ..... ۱۰۸                 |
| درخت پابرجا ..... ۱۱۳   | شبهات بین بعضی احکام اسلام و احکام یهود از دیدگاه مؤلف ..... ۱۰۸                    |
| نگاه نورانی مؤمن ..... ۱۱۴  | نفس اماره ..... ۱۰۹   |
| گفتار حکما در زمینه تأثیر پاکی نفس ..... ۱۱۴  | علت کلام حضرت یوسف درباره نفس اماره ..... ۱۱۰                                       |
| وصف انمه <small>علیه السلام</small> در دعای ماه رجب ..... ۱۱۵   | نفس لوامه ..... ۱۱۰   |
| حالات قلب ..... ۱۱۶   | نفس مطمئنه ..... ۱۱۰  |
| سخن خواجه نصیر درباره عارف پیوسته به حق ..... ۱۱۸   |   |

### الْمَجْلِسُ الرَّابِعُ: در ذکر اخبار مأثوره در فضل ابی الفضل سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَبَعْضُ كَرَامَاتِ بَرَزَخِيَّةِ آن سرور است

|  |   |
|--|---|
| خبر چهارم: در فضیلت حضرت عباس <small>علیه السلام</small> ..... ۱۲۹                 | لذت دانش اندوزی ..... ۱۲۲   |
| فصل: کرامات حضرت ابوالفضل <small>علیه السلام</small> ..... ۱۲۹                     | اهمیت شناخت خداوند از دیدگاه امام صادق <small>علیه السلام</small> ..... ۱۲۲                                       |
| اول: سزای اهانت ..... ۱۲۹  | حدیث اول: در فضیلت حضرت عباس <small>علیه السلام</small> ..... ۱۲۳   |
| الثانی: سزای جسارت به ناموس مردم ..... ۱۳۰   | حدیث دوم: وصف علم و معرفت حضرت ابوالفضل <small>علیه السلام</small> ..... ۱۲۴                                      |
| الثالث: برآورده شدن حاجت شیخ عبدالرحیم شوشتری ..... ۱۳۰                            | فصل: حدیث سوم در فضیلت حضرت ابوالفضل <small>علیه السلام</small> ..... ۱۲۴   |
| الرابع: توسّل مؤلف به حضرت ابوالفضل <small>علیه السلام</small> ..... ۱۳۱           | برتری حضرت ابوالفضل <small>علیه السلام</small> بر جعفر بن ابی طالب <small>علیه السلام</small> و دلیل آن ..... ۱۲۵ |
| دیدار با رجال الغیب ..... ۱۳۳  | مقام شهدای کربلا از زبان امام سجاد <small>علیه السلام</small> ..... ۱۲۶   |
| الخامس: عذاب مردی از قبیله بنی دارم ..... ۱۳۴                                      | فصل: مقام شهدای کربلا از زبان پیامبر گرامی اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> ..... ۱۲۷                     |
| السادس: کرامتی دیگر از حضرت ابوالفضل <small>علیه السلام</small> ..... ۱۳۵          |   |
| السابع: جزای کسی که به سر حضرت عباس <small>علیه السلام</small> اهانت کرد ..... ۱۳۶ |   |

|   |  |
|---|--|
| ثواب مجاورت نزد قبر امیرالمؤمنین و امام حسین <small>علیهما السلام</small> ..... ۱۳۸ | الثامن: عذاب قاتل حضرت ابوالفضل <small>علیه السلام</small> ۱۳۶ |
| جمع بین احادیث فضیلت مکه و کربلا... ۱۳۹   | فصل: ثواب دفن در کربلا..... ۱۳۶                                |
| بازخواست نشدن مجاور کربلا..... ۱۳۹  | فضیلت زمین کربلا..... ۱۳۷                                      |
|   | کربلا محل امن شیعیان..... ۱۳۸                                  |

### الْمَجْلِسُ الْخَامِسُ: در موضع دفن ابی الفضل علیه السلام و امور متعلقه

#### به زیارت او و حکم هدایای روضه منوره

|  |   |
|--|---|
| شهادت دادن حضرت حمزه و حضرت جعفر بر تبلیغ رسالت انبیا <small>علیهم السلام</small> ..... ۱۵۲                                  | وجه تسمیه غاخره..... ۱۴۳  |
| لواى حمد و تسبیح در دست حضرت حمزه و حضرت جعفر <small>علیهما السلام</small> ..... ۱۵۳   | حدّ حایر از دیدگاه علامه مجلسی..... ۱۴۴   |
| مقام حمزه و جعفر و اهل بیت <small>علیهم السلام</small> از دیدگاه پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> ..... ۱۵۳         | دیدگاه چند تن از علما درباره حدّ حایر. ۱۴۴  |
| مقام سلمان و جعفر طیار از زبان امام صادق <small>علیه السلام</small> ..... ۱۵۴  | حدود حرم مطهر امام حسین <small>علیه السلام</small> از دیدگاه اخبار..... ۱۴۵                         |
| حاضر شدن امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> بر جنازه سلمان فارسی..... ۱۵۵   | محل دفن سایر شهدا..... ۱۴۵  |
| فصل: حکم هدیه و نذر برای مشاهد مشرفه..... ۱۵۶  | خریدن زمین کربلا توسط امام حسین <small>علیه السلام</small> ..... ۱۴۶                                |
| حکم توسّل به ارواح مقدّس انتمه <small>علیهم السلام</small> ... ۱۵۷   | و اما ثواب زیارت ابی الفضل <small>علیه السلام</small> ..... ۱۴۷                                     |
| عقیده فرقه وهابیه درباره توسّل و حمله آنها به کربلا..... ۱۵۷   | ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم و مقایسه آن با زیارت حضرت ابوالفضل <small>علیهما السلام</small> ..... ۱۴۷ |
| حدیث اول: توسّل به رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> و امیرمؤمنان <small>علیه السلام</small> جهت حاجات..... ۱۵۷    | مأموریت حضرت عبدالعظیم <small>علیه السلام</small> ..... ۱۴۸   |
| حدیث دوم: در توسّل به پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> و اهل بیت <small>علیهم السلام</small> و شفاعت ایشان..... ۱۵۸ | ثواب زیارت رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small> و فرزندان ایشان..... ۱۴۹                    |
| الْحَدِيثُ الثَّلَاثُ: رعایت حقّ پدران دینی سبب شفاعت می شود..... ۱۵۹  | فصل: آداب زیارت حضرت ابوالفضل <small>علیه السلام</small> ..... ۱۴۹                                  |
|  | فصل: برتری حضرت عباس <small>علیه السلام</small> بر سلمان فارسی..... ۱۵۱                             |
|  | مقام حضرت حمزه و جعفر بن ابی طالب <small>علیهما السلام</small> از دیدگاه روایات..... ۱۵۲            |

- أَلْحَدِيثُ الرَّابِعُ: در شفاعت و توسل ..... ۱۵۹
- أَلْحَدِيثُ الْخَامِسُ: نیکی به فرزندان  
عبدالمطلب ..... ۱۵۹
- أَلْحَدِيثُ السَّادِسُ وَ السَّابِعُ: رابطه شفاعت و  
جفا بر پیامبر ﷺ ..... ۱۵۹
- سزای جسارت به حدیث رسول  
خدا ﷺ ..... ۱۶۰
- توسل به حضرت عباس علیه السلام و ثمره آن .. ۱۶۰
- اما اول: حکم هدایا و نذورات مشاهد  
مشرّفه ..... ۱۶۱
- المسألة الثانية انتقال مردگان به مشاهد  
مشرّفه ..... ۱۶۳
- دیدگاه چند تن از علما درباره انتقال مردگان،  
قبل از دفن به مشاهد مشرّفه ..... ۱۶۴
- محبوبیت بعضی از مکان‌ها نزد ائمه علیهم السلام ۱۶۵
- حکم انتقال مردگان به مشاهد مشرّفه، بعد از  
دفن ..... ۱۶۵
- حکم نبش قبر برای انتقال به مشاهد  
مشرّفه ..... ۱۶۶
- دیدگاه تعدادی از علما درباره جواز نبش قبر  
برای انتقال به مشاهد مشرّفه ..... ۱۶۷
- مسئله: حکم طواف بر قبور ائمه علیهم السلام .... ۱۶۸
- فصل: ذکر قلیلی از آنچه ظاهر شده از  
برکات التجاء به مشاهد مشرّفه و صاحبان  
آن ..... ۱۶۸
- اول: شفای شخص کور به دست  
امیرالمؤمنین علیه السلام ..... ۱۶۹
- أَلْثَانِي: شفای کنیز کور به سبب دوستی  
امیرالمؤمنین علیه السلام ..... ۱۶۹
- أَلْثَالْت: شفای دختر کور ..... ۱۷۰
- أَلْرَّابِع: بهبود یافتن دست کاتب مقتدر  
عبّاسی ..... ۱۷۰
- أَلْخَامِس: شفای مؤلف در اثر توسل به امام  
رضا علیه السلام ..... ۱۷۰
- قصیده‌ای از محمد بن حسام در مدح امام  
رضا علیه السلام ..... ۱۷۱
- قصیده مؤلف در مدح امام رضا علیه السلام ..... ۱۷۲
- محمد نوقانی و مشاهده کرامت از امام  
رضا علیه السلام ..... ۱۷۴
- چند کرامت دیگر از امام رضا علیه السلام ..... ۱۷۴
- برآورده شدن حاجت توسط امیرالمؤمنین علیه السلام  
..... ۱۷۵
- کرامتی دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام ..... ۱۷۶
- توسل عوامانه ..... ۱۷۶
- فصل: در زیارت امام زادگان معلوم و  
مجهول ..... ۱۷۷
- ثواب زیارت قبر برادر مؤمن ..... ۱۷۷
- دعای امام حسین علیه السلام هنگام ورود به  
قبرستان ..... ۱۷۸
- سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به  
مردگان ..... ۱۷۸
- حضرت زهرا علیها السلام و حضور بر سر قبر شهدای  
احد ..... ۱۷۹
- حضور روح نزد جسد ..... ۱۷۹
- حضور روح میت در خانه خود ..... ۱۸۰
- سخن گفتن امیرالمؤمنین علیه السلام با مردگان .. ۱۸۰
- انتقاد از بعضی عوام ..... ۱۸۱
- اهمیت زیارت علما و سادات ..... ۱۸۲



- ۱۸۲ ..... کمک سید مرتضی به علما
- ۱۸۳ ..... دعا در مزارهای مشکوک
- ۱۸۳ ..... فصل: مظلومیت بسیاری از امام زادگان
- ۱۸۴ ..... دعبل در عالم برزخ
- ۱۸۴ ..... روش برخورد با امام زادگانی مانند جعفر کذاب
- ۱۸۴ ..... پیش گویی امیرالمؤمنین علیه السلام درباره فرزند خود عبدالله
- ۱۸۴ ..... قضاوت درباره سادات حسینی
- ۱۸۵ ..... حسن سیرت زید شهید
- ۱۸۶ ..... زیدبن علی همنشین قرآن
- ۱۸۶ ..... زیدبن علی و زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۸۷ ..... بیعت مردم با زید بن علی
- ۱۸۷ ..... واکنش زید در برابر اهانت به حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۸۷ ..... شهادت زید بن علی
- ۱۸۸ ..... خاکستر جسد زید در فرات
- ۱۸۸ ..... مرثیه ابن جوزی برای امام حسین علیه السلام
- ۱۸۹ ..... یحیی بن زید در زندان
- ۱۸۹ ..... مقام و مرتبه یحیی بن زید نزد شیعه
- ۱۸۹ ..... اشاره دعبل به یحیی بن زید در قصیده خود
- ۱۸۹ ..... واکنش امام صادق علیه السلام در برابر اهانت به امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۹۱ ..... سرگذشت عیسی بن زید
- ۱۹۲ ..... سرگذشت عبدالله فرزند امام باقر
- ۱۹۳ ..... سرگذشت عبدالله محض
- ازدواج حسن مثنی با فاطمه بنت
- ۱۹۴ ..... الحسین علیه السلام
- ۱۹۵ ..... بخشندگی حضرت سکینه علیها السلام
- ۱۹۵ ..... فوت حضرت سکینه علیها السلام
- ۱۹۶ ..... مادر حضرت سکینه علیها السلام
- نسب بردن عبدالله محض از سبطین رسول
- ۱۹۷ ..... الله تعالی
- شهادت عبدالله محض در زندان منصور
- ۱۹۷ ..... دوانیقی
- ۱۹۷ ..... زهد علی بن حسن مثلث
- شهادت علی بن حسن مثلث در زندان منصور
- ۱۹۸ ..... دوانیقی
- ۱۹۹ ..... نسب سادات طباطبایی
- رهایی یکی از نوادگان امام حسن علیه السلام از چنگال منصور دوانیقی
- ۱۹۹ ..... ظلم هارون الرشید و کرامت حضرت زهرا علیها السلام
- ۲۰۰ ..... فصل: دستور هادی عباسی درباره خراب کردن کوفه
- ۲۰۱ ..... فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله در زندان مهدی عباسی
- ۲۰۱ ..... شهادت چند تن از نوادگان امام حسن علیه السلام
- ۲۰۳ ..... شهید فخر در آئینه روایات
- سر مبارک عبدالله اقطس در برابر هارون
- ۲۰۵ ..... الرشید
- ۲۰۵ ..... کتاب فرستادن علما برای سادات
- ۲۰۵ ..... قصیده در مدح حضرت عباس علیه السلام
- ۲۰۸ ..... علو همت حضرت ابوالفضل علیه السلام
- علو همت در گفتار پیامبر گرامی
- ۲۰۹ ..... اسلام صلی الله علیه و آله

مقام دوم از جان‌فشانی حضرت  
ابوالفضل علیه السلام ..... ۲۱۳

پرچم لشکر امام حسین علیه السلام در دست حضرت  
عباس علیه السلام ..... ۲۱۴

حضرت ابوالفضل علیه السلام و دفاع از حریم خاندان  
امام حسین علیه السلام ..... ۲۱۴

حضرت عباس علیه السلام در پیشاپیش امام  
حسین علیه السلام ..... ۲۱۵

شهادت حضرت ابوالفضل علیه السلام ..... ۲۱۵

الْمَجْلِسُ السَّادِسُ: اسامی سرزمین کربلا

مصائب کربلا در حدیث ام‌ایمن ..... ۲۳۳

فضیلت علم حدیث ..... ۲۳۴

جسد مثالی برزخی ..... ۲۳۴

رابطه بین قوه وهم و خیال ..... ۲۳۶

سیر انمه علیه السلام در عوالم ..... ۲۳۷

تعریف عالم عقلی، خیالی و حسی ..... ۲۳۸

عالم علوی و سفلی ..... ۲۳۹

عالم کبیر و صغیر ..... ۲۴۰

دیدگاه علامه مجلسی درباره تأویل  
احادیث ..... ۲۴۰

دیدگاه مؤلف درباره احادیث دشوار ..... ۲۴۱

فصل: کربلا محل شهادت امام حسین علیه السلام ..... ۲۴۲

دیدگاه علما درباره محل شهادت امام  
حسین علیه السلام ..... ۲۴۳

مکان کربلا ..... ۲۴۳

دیدگاه مؤلف درباره مکان کربلا ..... ۲۴۴

همت بلند از دیدگاه پیامبر گرامی  
اسلام صلی الله علیه و آله ..... ۲۰۹

دو خصلت شیعه از دیدگاه امام صادق علیه السلام ..... ۲۱۰

مواسات با برادران دینی در روایات ..... ۲۱۰

مواسات حضرت ابوالفضل علیه السلام در کربلا ..... ۲۱۱

مقام اول از جان‌فشانی حضرت  
ابوالفضل علیه السلام ..... ۲۱۱

جان نثاری حضرت ابوالفضل علیه السلام در شب  
عاشورا ..... ۲۱۲

کربلا مکان تولد حضرت عیسی علیه السلام ..... ۲۲۱

فضیلت زمین کربلا ..... ۲۲۲

اهمیت تسبیح از خاک کربلا ..... ۲۲۲

فضیلت سجده بر تربت امام حسین علیه السلام ..... ۲۲۴

فصل: سلمان فارسی در کربلا و حروراء ..... ۲۲۵

شراولین و آخرین ..... ۲۲۶

علت دشمنی احمد بن حنبل با  
امیرالمؤمنین علیه السلام ..... ۲۲۶

خوارج نهروان ..... ۲۲۷

نام دیگر قادسیه ..... ۲۲۸

فضیلت کوفه ..... ۲۲۹

بنای شهر کوفه ..... ۲۳۰

وجه تسمیه کوفه ..... ۲۳۰

فصل: اسامی کربلا و وجه تسمیه آن ..... ۲۳۰

حضرت آدم علیه السلام در کربلا ..... ۲۳۱

انبیای دیگر در سرزمین کربلا ..... ۲۳۲

- ۲۵۹ ..... سرچشمه رودخانه فرات
- ۲۵۹ ..... سرچشمه دجله
- ۲۶۰ ..... نهر علقمی و وجه تسمیه آن
- ۲۶۱ ..... دانش دوستی علقمی وزیر
- ۲۶۱ ..... سبب فتح بغداد
- ۲۶۲ ..... برافتادن حکومت عباسیان
- ۲۶۲ ..... پیش گویی امیرالمؤمنین علیه السلام از فتح بغداد
- ۲۶۳ ..... وجه سوم: وجه تسمیه سوم عمورا
- ۲۶۳ ..... وجه چهارم: وجه تسمیه چهارم عمورا
- ۲۶۳ ..... ملانکه در نزد قبر سیدالشهدا علیه السلام
- ۲۶۴ ..... معجزه امام حسین علیه السلام در عصر عاشورا
- دیدگاه مؤلف درباره حوادث عصر عاشورا
- ۲۶۶ ..... بردن سر مطهر امام حسین علیه السلام و یارانش به کوفه
- ۲۶۶ ..... ورود سرها با اسرا به کوفه
- ۲۶۷ ..... تابش نور از سر مطهر امام حسین علیه السلام
- ۲۶۸ ..... حوادث هنگام شهادت امام حسین علیه السلام
- ۲۶۹ ..... حضور رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام شهادت امام حسین علیه السلام
- ۲۷۰ ..... دو نکته مربوط به حضرت ابوالفضل علیه السلام
- ۲۷۰ ..... احترام غلام زهیر بن قین به جسد مطهر امام حسین علیه السلام
- ۲۷۱ ..... کلام سید ابن طاووس در زمینه حوادث عصر عاشورا
- ۲۷۱ ..... بزرگ ترین مصیبت خاندان امام حسین علیه السلام
- ۲۷۲ ..... هنگام ترک کربلا
- ویژگی سر حضرت ابوالفضل علیه السلام در بردن به کوفه
- ۲۷۲ ..... موقعت نوایس
- ۲۴۵ ..... علم امام بر مکان شهادت خود و اصحابش
- ۲۴۵ ..... فصل: نینوا نام دیگر کربلا
- ۲۴۶ ..... دیدگاه فرهاد میرزا درباره نینوا
- ۲۴۸ ..... دیدگاه مؤلف درباره نینوا
- ۲۴۹ ..... اندوه حضرت یونس علیه السلام
- ۲۵۰ ..... دعوت امام حسین علیه السلام از عبیدالله بن حر جعفی
- ۲۵۰ ..... عذر آوردن عبیدالله بن حر از همراهی با امام حسین علیه السلام
- ۲۵۱ ..... کراهت عمر سعد از جنگ با امام حسین علیه السلام و واکنش ابن زیاد
- ۲۵۲ ..... امان آوردن شمر برای حضرت عباس علیه السلام و برادرانش
- ۲۵۳ ..... اشتیاق امام حسین علیه السلام به عبادت در شب عاشورا
- ۲۵۳ ..... اجازه دادن امام حسین علیه السلام به جوانان بنی هاشم در برگشتن
- ۲۵۴ ..... جانبازی حضرت ابوالفضل علیه السلام در شب عاشورا
- ۲۵۵ ..... فصل: عمورا نام دیگر کربلا
- ۲۵۶ ..... وجه تسمیه عمورا
- ۲۵۶ ..... امیرالمؤمنین علیه السلام در سرزمین کربلا
- عبور امیرالمؤمنین علیه السلام از صفین و توقف در کربلا
- ۲۵۸ ..... وجه تسمیه دوم عمورا
- ۲۵۸ ..... ۲۵۸

|  |     |  |     |
|--|-----|--|-----|
| آمدن طایفه بنی اسد برای دفن بدن شهدای                          | ۲۷۳ | آبادی ظاهری کربلا.....                                       | ۲۷۳ |
| کربلا.....   | ۲۸۲ | بوی خوش خاک کربلا.....                                       | ۲۷۳ |
| فصل: روز دفن شهدا.....   | ۲۸۴ | اولین بنای کربلا در زمان عضدالدوله                           | ۲۷۴ |
| برخاستن بوی مشک از جسد غلام ابوذر                              | ۲۸۴ | دیلمی.....   | ۲۷۴ |
| فصل: شاطیء الفرات نام دیگر کربلا.....                          | ۲۸۶ | شرح احوال عضدالدوله.....                                     | ۲۷۴ |
| خبر شهادت امام حسین <small>علیه السلام</small> در صواعق محرّقه | ۲۸۶ | آل بویه و ترویج مذهب شیعه.....                               | ۲۷۵ |
| فصل: ماریه نام دیگر کربلا.....                                 | ۲۸۷ | فصل: غاضریه نام دیگر کربلا.....                              | ۲۷۶ |
| معانی ماریه.....   | ۲۸۷ | بررسی لفظ غاضریه.....  | ۲۷۷ |
| سبب نامیده شدن کربلا به ماریه.....                             | ۲۸۸ | دفن بدن مطهر امام حسین <small>علیه السلام</small> و یاران    | ۲۷۸ |
| رؤیای ابن عباس در ظهر روز عاشورا.....                          | ۲۸۹ | ایشان.....   | ۲۷۸ |
| قصیده ابن حسام در فضیلت کربلا.....                             | ۲۸۹ | حاضر شدن امام رضا <small>علیه السلام</small> بر دفن جسد مطهر | ۲۷۹ |
| قصیده ابن حسام در مدح  | ۲۸۹ | پدرش.....  | ۲۷۹ |
| امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> .....                  | ۲۹۰ | وصیت امام باقر به امام صادق <small>علیه السلام</small> ..... | ۲۷۹ |
| مثنوی مؤلف در مدح امام زمان <small>علیه السلام</small> .....   | ۲۹۱ | دفن بدن مطهر امام حسین توسط امام                             | ۲۸۰ |
| فهارس.....   | ۲۹۴ | سجاد <small>علیه السلام</small> .....                        | ۲۸۰ |
| فهرست منابع.....   | ۲۹۴ | دیدگاه مؤلف و عسّلامه مجلسی درباره                           | ۲۸۱ |
| فهرست اعلام.....   | ۳۰۵ | اسب دوانیدن بر بدن مطهر امام                                 | ۲۸۱ |
|  |     | حسین <small>علیه السلام</small> .....                        | ۲۸۱ |
|  |     | شیوه سید جزائری در نقل احادیث.....                           | ۲۸۱ |

